

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

اولین زنان



پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

اولین زنان

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

اولین زنان

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پژوهشگر و نویسنده: عذرا دژم

همکاران: نلی محبوب، لیلا بکایی، نیکی محبوب

با تشکر از: مهرانگیز معاضدی، نگار سلطانی (اسکندر فر)، حسن میر عابدینی،
حوری اعتصام، پروین معاضد، میترا صادقی، دکتر امید روحانی، ژانت
لازاریان، ژاله دژم تباہ، نسرين تخیری، پوران سلطانی، عنایت جاناتپور، عطا
بهنش، امیر احتشام زاده، دکتر گودرزی، فهیمه بهمن پور و خانم شاهرخی
عکس: ژیلا دژم - منابع آرشیوی

فهرست

۵۶	اشرف السلطنه	۹	سخن نخست
۵۸	اعتصامی، پروین	۱۳	زن در گذر تاریخ
۵۸	اعلم، ایران	۳۵	آبکار، کلارا
۵۹	افخمی، مهناز	۳۶	آبیان (داویدیان)، گوهر
۶۰	افشار، مهین	۳۶	آذرخشی، فروغ
۶۱	امیرجلالی، ویولت	۳۷	آزرمی، صفرا
۶۲	امین، زینب	۳۹	آزموده، طوبی
۶۴	امین، نصرت	۴۰	آساطوریان، آتوش
۶۵	امینه اقدس	۴۱	آصفی، آصفه
۶۵	اندامی، آذر	۴۳	آقابابایف، ساتو (پری)
۶۸	انور، نادره	۴۳	آهی (ایمن)، لیلی
۶۹	انیس الدوله	۴۵	ابتکار، معصومه (نیلوفر)
۷۰	اوپال، لیلی	۴۷	اذانی، فاطمه
۷۱	اوهانجانیان، ویکتوریا	۴۸	اردلان، ظفر دخت
۷۱	باغچه بان، اولین	۴۸	اردلان، مریم
۷۱	بامداد، بدرالملوک	۵۰	ارفعی، تیمسار سرتیپ دکتر مرضیه
۷۳	بختیار، نسرين	۵۰	استپانیان، آنیک
۷۴	برزین، پروین	۵۱	استپانیان بارتو، زابل
۷۶	برکشلی، آریانا	۵۱	استرآبادی، بی بی فاطمه
۷۹	برکشلی، پری	۵۲	استکی، فریده
۸۰	برکشلی، ماندانا	۵۵	اسکندری، محترم

- بزرگ‌نیا، فاطمه. ۸۳
- بنی مهد رانکوهی، آدینه. ۸۴
- بهبود (عدل)، بتول. ۸۸
- بیانی، ملک‌زاده. ۹۱
- پارسا، فرخ‌رو. ۹۴
- پاشا، زینب. ۹۵
- پاشنگ، زهرا (ثریا). ۹۶
- پاکروان، امینه. ۹۸
- پروین، مهیندخت. ۹۹
- پری، سکیه. ۱۰۱
- پزشک، فریفته. ۱۰۱
- پندنواز، روحی. ۱۰۲
- پوررنگ‌نیا، اکرم. ۱۰۵
- پهلوی، اشرف. ۱۰۷
- تاج‌السلطنه - افتخارالسلطنه. ۱۰۸
- تجارتچی، عفت. ۱۱۰
- تربیت، هاجر. ۱۱۱
- تریان، لیلی. ۱۱۲
- تفضلی، مهین. ۱۱۵
- تقی‌پور، لیل. ۱۱۶
- تیمورتاش، ایراندخت. ۱۱۸
- تیموری، پروین. ۱۱۸
- جلودارزاده، سهیلا. ۱۲۲
- جوادزاده، مهری. ۱۲۲
- جواهریان، مهین. ۱۲۵
- جهانبانی، شوکت ملک. ۱۲۹
- چوبک، میمنت. ۱۲۹
- حائری مازندرانی، طوسی. ۱۳۴
- حبیبی، شهلا. ۱۳۵
- حسن جهان خانم (والیه). ۱۳۵
- حسینی، منصوره. ۱۳۶
- خانلری (کیا)، زهرا. ۱۴۰
- خطیب، اعظم. ۱۴۲
- خلعتبری، فریده. ۱۴۲
- خلیفی‌پور، کبری. ۱۴۴
- خواج‌نوری، عفت‌الملوک. ۱۴۸
- دانشور، سیمین. ۱۴۹
- درخشان، عطیه. ۱۵۱
- درودی، ایران. ۱۵۱
- دره‌المعالی. ۱۵۶
- دکتر کحال. ۱۵۸
- دولت‌آبادی، صدیقه. ۱۵۸
- دولتشاهی، مهرانگیز. ۱۶۰
- ده‌بزرگی، شهلا. ۱۶۱
- رجالی، سیمین. ۱۶۲
- رخشان، مه‌رتاج. ۱۶۴
- ریاحی، شهلا. ۱۶۵
- ریاحی، نفیسه. ۱۶۹
- ریاضی، شکوه. ۱۷۰
- زند آذربایجانی، فخری. ۱۷۱
- ساوجی، مریم. ۱۷۲
- سعیدی (میرفخرایی)، نیره. ۱۷۳
- سلطان بلاغی، معصومه. ۱۷۴
- سهم، صدری. ۱۷۷
- سیاح، فاطمه. ۱۷۸
- سیحون، معصومه. ۱۷۹

۲۳۸	قائم مقامی، عالم تاج	۱۸۳	سیدزاده، ژاله
۲۳۹	قاجار، گوهر	۱۸۵	شریفی، فرزانه
۲۳۹	قنبری، مکرمه	۱۸۸	شکوفی، نسرين
۲۴۱	کابلی، فرزانه	۱۹۰	صبا، فاخره
۲۴۴	کاشانچی، نصرت الملوك	۱۹۱	صدراعظم نوری، زهرا
۲۴۸	کاظمی، اقدس	۱۹۴	صدر، بهجت
۲۵۲	کبیری، نیره	۱۹۶	صفارزاده، طاهره
۲۵۴	کسرائی، گیلارد	۲۰۱	صفاری، مهری
۲۵۶	کسمایی، شمس جهان	۲۰۲	ضرابی، ملوک
۲۵۷	کوبان، سیما	۲۰۳	ضیاع سیگارودی، طاهره
۲۶۱	کیائی نژاد، سرور اعظم	۲۰۵	طاهریان، طاهره
۲۶۴	گرجستانی، ترگل	۲۰۶	طباطبایی دیبا (آقاولی)، عزت
۲۶۵	گرچی، منیره	۲۰۷	عالیپور، زهره
۲۶۸	گلستان، فخری	۲۱۱	عبادی، شیرین
۲۷۲	گنجی، پریوش	۲۱۳	عزت الشریعه، معصومه
۲۷۴	گوهر نراقی، درخشنده	۲۱۴	عضدی، پوران دخت
۲۷۵	ماردپروس، نوارت	۲۱۷	عظیمیا، مهین دخت
۲۷۶	مالک، شهلا	۲۲۱	علو، ژاله
۲۷۷	مجد اسکندری (فروهر)، پروانه	۲۲۱	عمید، مریم (مزمین السلطنه)
۲۷۸	محرز، مینو	۲۲۲	فخر آفاق
۲۸۲	محروقی، زهرا	۲۲۳	فخرالدوله
۲۸۴	محمودی گیلانی، مهدیس	۲۲۵	فراهانی، آذر
۲۸۵	مخملباف، سمیرا	۲۲۸	فردی، پری
۲۸۶	مرعشی، ربابه	۲۳۰	فرزان، یاسمن
۲۸۶	مستغنی، موچول و نصرت	۲۳۱	فرمانفرمایان، ستاره
۲۸۸	مشکوة حضرتی، تاج الملوك	۲۳۲	فروغ الدوله (ملکه ایران)
۲۸۹	مشکوة، فریده	۲۳۲	فیروز، صفیه
۲۹۳	مصاحب، شمس الملوك	۲۳۳	فیروز، مریم

۳۱۵	نوربخش، لیلا	۲۹۳	مقدم سلیمی، معصومه
۳۱۶	وحدتی، سرور	۲۹۵	مقیم، سیده فاطمه
۳۱۹	وحیدیان، اشرف	۲۹۶	منصوری، بیتا
۳۲۲	وزیراف، بی‌بی خانم	۲۹۹	منوچهریان، مهرانگیز
۳۲۴	وزیری، بدر آفاق	۳۰۱	موسوی، بُشری (فاطمه)
۳۲۵	هاشمی، فائزه	۳۰۴	مهام، فصیح‌الملوک
۳۲۸	هاشمی معصومی، الهام	۳۰۵	مهدوی، مهری
۳۲۹	هایراپتیان، ارفا	۳۰۸	ناهیدی، فاطمه
۳۳۰	هوسپیان، برسابه	۳۱۲	نصف‌زاده، رویا
۳۳۱	یزدی، ملیکه	۳۱۲	نحوی، عفت‌الملوک
۳۳۶	فهرست اولین زنان	۳۱۳	نشاط، شمس‌الضحاء

سخن نخست

ارج نهادن به مقام زن و بزرگداشت او یعنی قدر و منزلت انسانی را پاس داشتن. زن از بدو خلقت و وظیفه‌ای خطیر بر دوش گرفت و آن تربیت و پرورش نسل‌هایی است که در طول قرون و اعصار پا به جهان هستی نهاده‌اند. انجام این وظیفه خطیر نقشی مضاعف را برای آنان رقم زده است.

با وجود این تلاش مضاعف، زنان در طول تاریخ نتوانستند به آنچه مستحق آن هستند دست یابند. هم از این رو است که پرداختن به بازتاب فعالیت‌های آنان به طور مستقل یکی از دل‌مشغولی‌های گروهی چند بوده است.

کتاب حاضر حرکتی است که تنها برای ثبت در تاریخ و به عنوان کتابی مرجع، به معرفی زنانی پرداخته که خود آغازگر کاری بوده‌اند و یا برای نخستین بار به کاری دست زده‌اند که پیش از آن حداقل در یکصد سال اخیر در اختیار مردان بوده است. بر همین اساس نام آنان به عنوان پیشگام در تاریخ ثبت شده و در این کتاب نیز آمده است. همانگونه که اشاره شد هدف از انتشار این مجموعه تنها یک حرکت پژوهشی است و به هیچ رو قصد ارزشگذاری بر فعالیت افراد معرفی شده در کتاب در میان نیست.

بدون تردید این کار نیز چون هر فعالیت پژوهشی با پیچیدگی‌ها و کمبودهای اطلاعاتی همراه بوده است به طور مثال در بسیاری موارد چندین زن به طور همزمان یا با فاصله‌های زمانی خیلی کوتاه در فعالیتی پیشگام بوده‌اند، بنابراین تعیین این واقعیت که کدامیک نخستین بوده‌اند نیاز به بررسی‌های بیشتر داشت. به همین دلیل طبیعی است که گاهی نتایج به دست آمده از سوی عده‌ای مورد اعتراض قرار گیرد. ذکر این نکته

ضروری است که این کتاب با امکانات محدود پژوهشی تهیه شد تا کمکی باشد برای آنانی که با پژوهشی گسترده‌تر در پی تکمیل کار برآیند و شاید از این مجموعه بهره‌ای ببرند.

این مجموعه یک دوره تقریباً صدساله را مد نظر دارد ولی در پاره‌ای مواقع به اجبار به زمان‌های بیشتر نیز توجه شده است. تقریباً سعی بر این بود که اولین‌های زن در دو دوره تاریخی مد نظر قرار گیرند.

به هنگام بررسی زمان مربوط به قبل از انقلاب اسلامی این ضرورت پیش آمد که تا اواسط سلطنت قاجار نیز مورد توجه قرار گیرد. چه برخی اقدامات از سوی دختران و زنان ناصرالدین شاه و یا فتحعلیشاه انجام یافته است. مانند نخستین عکاس زن و یا نخستین سفر یک زن به عنوان ملکه به خارج از کشور و یا مبارزه مسلحانه یک زن علیه ستم شاه.

با روی کار آمدن سلسله پهلوی و رشد شهرنشینی و ارتباط با جهان غرب، زنان رفته رفته برای دست یافتن به حقوق خود مبارزاتی را آغاز کردند و توانستند به برخی از خواست‌ها دست یابند. البته در این دوره نیز گروهی به دلیل نزدیکی به دربار از این امتیاز بهره جستند و برای نخستین بار با انجام فعالیت‌هایی نامشان را در فهرست زنان پیشگام ثبت کردند که به لحاظ تاریخی نمی‌توان از آنان چشم پوشید.

با پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی، زنان با پشت سر گذاشتن تجربه‌ای به درازای یک قرن، حضورشان در عرصه‌های مختلف رنگ دیگری یافت. فعالیت آنان در همه عرصه‌ها بیانگر توجه و نیاز و خواستشان به حضور در صحنه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فنی و حرفه‌ای است. از جمله دلایل چنین حضوری توسعه و پیشرفت علوم و تکنولوژی در سراسر جهان است که سبب تنوع مشاغل در سال‌های اخیر شده است.

شمار کسانی که نامشان در این کتاب به عنوان اولین به چشم می‌خورد بیش از ۲۰۰ نفر است ولی متأسفانه امکان دسترسی به برخی از آنان و بستگان و یا شرح حالشان فراهم نشد. از آنجا که تعدادی از این افراد در خارج از کشور به سر می‌برند تلاش شد تا از راه‌های ارتباطی مختلف با آنان تماس برقرار شود. تعدادی پذیرای دعوت ما شدند و

به پرسش‌ها پاسخ گفتند. گروهی که امکان ارتباط با آنان فراهم نیامد در کنار نامشان تنها به شرح حال و یا نوع فعالیتی که برای اولین بار انجام داده‌اند اشاره شده است. از میان یکصد نفری که در پاسخ به فراخوان ما خود را پیشگام در فعالیتی اعلام کرده بودند تنها تنی چند به درستی در زمره اولین زنان قرار گرفتند.

در کنار این تحقیقات برخی مواقع نیز رویدادهای تأسف باری پدید آمد و چند تن از اولین زنان بدرود حیات گفتند. البته این توفیق به دست آمد که طی مصاحبه‌ای از زبان خودشان در مورد فعالیت‌شان بشنویم.

ناگفته نماند که فکر انتشار چنین مجموعه‌ای نخستین بار از سوی آقای دکتر احمد آملی مطرح شد و خانه سفید مهر نیز از این فکر استقبال کرد.

خانه سفید مهر که یک سازمان غیردولتی است در مهرماه سال ۱۳۷۸ با شماره ۳۲۱۶۰۲۳ در ایران به ثبت رسیده است و تحت نظر مشاوره گروهی از صاحب‌نظران دینی، حقوقی، روانشناسی و جامعه‌شناسی اداره می‌شود.

خانه سفید مهر تلاش دارد تا در چارچوب باورهای الهی و دینی به عنوان یک مرکز اطلاع رسانی در امور حقوق انسانی افراد جامعه به طور عام و حقوق زنان و کودکان به طور خاص با اندیشه فرهنگ سازی و نهادینه کردن و قانونمند ساختن مضامین حقوق بشر فعالیت کند. به همین دلیل نیز از پیشنهاد دکتر آملی استقبال کرد و طی جلسات متعددی تیم کار شکل گرفت و از تابستان سال ۱۳۸۰ یک تیم تحقیقی و گزارشگر به کار پژوهشی و نگارش کتاب پرداختند و کار در اوایل سال ۱۳۸۲ نهایی شد.

خانه سفید مهر امیدوار است تا پژوهش در زمینه فعالیت زنان را ادامه دهد و در این راه از یاری یکایک ایرانیان علاقه‌مند در داخل و خارج از کشور استقبال می‌کند.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

زن در گذر تاریخ

نوشته‌اند تاریخ «تاریخی مذکر» است که این سخن خطاست بلکه باید گفت تاریخ ایران نوشته مردهاست و از این رو چنان به نظر می‌رسد که زنان حضور نداشته‌اند و جز در مواقعی که سخن از حرمسرای پادشاهان است و یا نتیجه نبردها که یکی هم به اسارت بردن زن‌هاست یادی از این جنس هم کرده‌اند. در تاریخی که بیش‌تر حکایات آن از سرنوشت شاهان است و از مردم در آن روایتی نیست، حتی در تبار پادشاهان هم به نیای آنان بسنده شده و انگار نه که آنها از بطن زنانی متولد شده‌اند. حاصل روایت آنان چنین است که گویی تاریخ را مردان به تنهایی ساخته‌اند و انگار نه که بار ساختن همه جوامع بشری به طور برابر بر دوش مردان و زنان بوده است. حاصل آن که به قول حافظ شیراز حکم ازلی این بود که مردان [شاهد بازاری وین زن] پرده نشین باشند. اما پرده‌نشینی زنان به آن معنا نبود که نقش و سهمی در گذر بشر از غار به تمدن نداشتند که از قضاگاهی نقششان فزون از شوهران و برادران و پسرانشان بود.

در میلیون‌ها و چه بسا میلیارد‌ها سالی که از حوا تا قرون حاضر گذشت بشر هر چه از کوه و دشت و بیابان، کوچ و جنگ و جنگل دور شدن و به سوی شهرنشینی به سبک امروز تاخت، به اندیشه و کار خود بود، مرد و زن. اما باز بنا به همان حکم ازلی در همه زمین زنان پرده‌نشین و مردان شاهد بازاری بودند و زنان هم به این تقسیم تن داده. و این در همه زمین بود شرق و غرب، شمال و جنوبش را تفاوتی نبود.

دوران افسانه‌ها که رها کنیم و به تاریخ مستند بپردازیم طرفه حکایتی پدید می‌آید و آن پیامبران هستند که آمدند تا جوامعی نو بسازند و در این ساختن برایشان انسان مطرح بود و نه جنسیت‌ها. هم از این رو سمبل مسیحیت مریم مقدس شد و مسیح نیز عیسی بن

مریم است. اسلام گامی جلوتر نهاد و خدیجه نخستین انسانی است که مسلمانی می‌پذیرد و در نگاه ما شیعیان امامان سلسله‌ای مطهرند که از کلاله فاطمه زهرا برآمده‌اند.

هم از این رو اگر گفته آید که ادیان الهی زنان را به تاریخ راه دادند گزاف سخنی نیست و اگر ادعا شود که در مذهب ماست که زنان در مقام محترمی می‌آیند حتی اگر پرده نشینند.

تا بشر از عادات و عرف سالیان درگذشت و زنان سهمی و نه در خور، گرفتند و سری از پرده‌نشینی به در آوردند و حقوق مدنی خود، نه به طور کامل، به دست آوردند، قرون گذشت و گذشت. آن چه امروز زنان جهان دارند که قانونی «باز هم متناسب» از حقوق آنها دفاع می‌کند حکایتی است که در سده اخیر رخ داده است در همه جای زمین. شاید بتوان با بعضی از تاریخ نویسان همصدا شد و گفت حتی تا نیمه اول قرن بیستم هم باز زنان تک تکی بودند که در صحنه‌های علم و اجتماع راهی گشودند؛ اما زنان جهان به طور کلی راهی به جایی نبرده بودند، تا آن که سرانجام در گوشه گوشه دنیا جنبش‌هایی رخ داد که اساس آن بر سر نقش گرفتن اجتماعی زنان بود و بیرون آمدن آنها از زندان‌هایی که عادت‌های جوامع بشری ساخته بودند. عادت‌هایی چنان محکم، دیوارهایی چنان ستر که هنوز در برخی نقاط جهان با همه اینترنت و انفجار اطلاعات زنان حقوقی ندارند. پذیرا شدن گوشه‌ای از حقوق زنان، کاری که خود سال‌ها و سال‌ها به طول کشید و به آن آسانی نبود.

در پشیمانی‌ترین جامعه اروپا هم در نیمه اول قرن بیستم به آسانی با رای دادن زنان موافقت نشده است. اما وقتی که زمان آن رسید به سرعت تمام جوامع کنار مدیریتانه‌ای این حق را پذیرفتند. اما در برخی بخش‌های آسیا و آفریقا هنوز این بحث درگیر است و هنوز هستند جوامعی که در آن زنان حق رأی ندارند.

در کنار واقعیت مربوط به دوران مدرن و دورانی که بشر به حق خود در تعیین سرنوشت خویش رسید، این حقیقت هم جلوه‌گر است که در دوران طولانی استبدادی که در تمامی زمین قدرت حاکم به دست پادشاهان موروثی و کشورگشایان زورمند بود، زنان بارها و بارها در جوامع مختلف بشری، سلطنت و حکومت تامه یافتند و در تاریخ

کم نیست نمونه ملکه صبا و کلثوپاترا و هلن‌ها و کاترین‌ها و ویکتوریاها که از قضا قدرتمندانی یگانه بودند. در دو امپراتوری متأخر - روسیه و بریتانیا - کاترین کبیر و ویکتوریا حاکمانی با قدرت بودند که نقش طولانی‌شان بر پیشانی تاریخ کشورهایشان ثبت است. اما از کاخ‌ها و قصرها و سلطنت‌ها که دور می‌شدی انگار زنان نبودند و یا بودند و باز گفتن نقش آنان مقرر نبود.

می‌توان پنداشت که در آن روزگاران همیشه جنگ و همیشه هلله و آشوب چه گذشته است بر مادر بزرگ‌های نسل امروز که نسل‌ها را پروراندند و باز به جنگی دیگر فرستادند و عمرهای خود را در پیراستن خانه، کشاورزی، دامداری، دوخت و ساز و سرانجام در انتظار گذراندند و همچنان چشمانشان دوخته بر پهنه افق بود تا مگر کی شوهر و پدر و پسرشان از جنگ آید و یا خبری از او. اما در همین حال پرورش نسل‌های بعد به عهده آنان بود، کاری که بی‌مزد و منت بر دوش گرفتند تا زمین به این جا رسید که اکنون رسیده است.

کارشناسان علم تاریخ را نظر بر این است که وقتی هزاره‌ها از تاریخ تمدن بشری گذشت و طبع بشر آرامشی نسبی گرفت و در درون شهرها و مرزها خزید، از جنگ خسته شد، به ساختن و اختراع و اکتشاف پرداخت، تازه نقش زنان آشکار شد و آنان از خانه‌ها به در آمدند و سهم و نقش اجتماعی خود طلبیدند و به اندکی دست یافتند. و در این شهرها و تمدن تازه در عالم واقعی، بخشی از بار تاریخی و دغدغه‌های باستانی را به عهده گرفتند.

تاریخی که به جنگ سلسله‌ها و قدرت‌ها اختصاص دارد و جوامع را ندیده می‌نهد، طبیعی است که زنان را در نظر ندارد. و در آن تاریخ که تنها به جنگ‌ها و سلسله‌ها منحصر است زنان یا زینت قصرها هستند و یا کنیزان و خدمتگذار.

سرزمین ما ایران راه دراز و کهن خود را از سالیانی که یکی از چهار علمدار تمدن بشری بود تا امروز به همان گونه پیموده است که دیگر جوامع. نقش زنان ایرانی از هم‌جنسان خود در منطقه‌ای که اینک خاورمیانه نام دارد، بسیار پیش بوده است. گیرم از زمانی که تاریخ مکتوب پدید آمد محرران و تاریخ‌نویسان سهم پرده نشینان را ندیده گذاشتند و گذشتند تا امروز که باید به زحمت و گشت و گزارش و حدس و گمان دریافت

که در گذشته‌های دور این ملک، زنان در چه کار بوده‌اند.

با این همه از میان نشانه‌ها می‌توان نقطه‌های کور تاریخ را شناخت گرچه چنین کاری در سرزمینی که بیشتر تاریخ نوشته‌هایش شرح زندگی پادشاهان است، آسان نیست. در کتاب‌های تاریخ، کمتر از مردم و اجتماع خبری هست و همان جاست که سهم زنان مدفون است. بیهوده نیست که یافتن سلسله‌های پادشاهی در تاریخ کهنسال ایران کار دشوار نیست ولی پرداختن به تاریخ اجتماعی معاصر کاری است که رنج بسیار می‌طلبد. گزافه‌گویی نیست که نقش تاریخی زنان در تاریخ ایران پنهان است و برای آن باید متون ادبی و کهن را کاوید و تاریخ اجتماعی این سرزمین را کشف کرد و همان جا باید در جست و جوی نقش زنان برآمد که حفاظت از شهر و خانه را در غیاب مردانی که همواره در جبهه‌های جنگ و گاه سالیان سال پا در رکاب قدرتمندی و در کار جنگیدن با قدرتمند دیگری بودند، پیدا کرد.

در افسانه‌ها آمده است که در قرون دور در ایران مادرسالاری حاکم بوده، در متون اندک تاریخی متعلق به قبل از اسلام از زنان حاکم به «اشه بانو» و یا مادر کبیر یاد شده است.

گیرشمن ایران شناس نامدار را عقیده بر این است که در زمان‌های کهن در ایران مادرسالاری تا آن جا ریشه داشت که قبایل را زنان رهبری می‌کردند و طبیعی است که چند همسری برای زنان مرسوم بود که وقتی با مردی ازدواج می‌کردند مردان به خانه آنان وارد می‌شدند و فرزندان هم به نام مادرانشان خوانده می‌شدند. به نوشته گیرشمن برتری زنان در زندگی، به وسیله آریاها به ایران آورده شده و تا سالیان دراز ماندنی. و تنها بعد از کوچ اقوام آریایی وقتی که نیاز به زور بازو در زندگی در حرکت پیش آمد، اندیشه پدرسالاری پیش آمد. ولی قدرت زنان در درون خانه و قلعه و زندگی محفوظ ماند.

در شاهنامه که افسانه تاریخ قوم ایرانی است سیمیندخت اولین سفیر است و چون با سام از در صلح در می‌آید بانوی صلح است و آشتی و سازندگی. رودابه زن دیگری است که از او رستم‌زاده می‌شود که مظهر استقلال طلبی ایرانی است و تهمنه که سهراب از وی و رستم به دنیا می‌آید، مظهر تراژدی قدرت است. آریادخت نام زنی است که دخل و خرج ملک با اوست. یا پروشات که در حيله‌گری و سیاست‌ورزی و مکر شبیه ندارد.

اگر از اشارات شاهنامه به تاریخ افسانه‌ای ایران و نقش زنان در گذریم، در مرزهای افسانه و تاریخ مدون به مادها می‌رسیم که در آن ده‌ها زن یادگار دوران مادرسالاری به عنوان حاکم و پادشاه در تمامی یا بخشی از فلات ایران ثبت شده است.

چنان که ماندان که به تأکید تاریخ ایران باستان دختر آخرین پادشاه ماد یعنی آستیاک و همسر کمبوجیه اول و مربی کوروش کبیر بود، نوشته‌اند همین زن اولین مدرسه جمعی را بنیان نهاد که در آن جنگاوری و دلاوری به پسران آموخته می‌شد و او خود به فرزندان حقوق و قانون تدریس می‌کرد و آوازه‌های قانون‌شناسی کوروش از همان جاست.

آتوسا دختر کوروش است و همسر داریوش و مادر خشایارشا و نوشته‌اند که شعر می‌گفت و از زنان ادیب روزگار خود بود.

پاتنه آ شخصیتی عجیب است در جنگ‌ها و جنگاوری. شوهرش فرمانده اراپه‌ها و به زبان امروز فرمانده لجستیک لشکر کشور بود و در تمام جنگ‌ها خود عقبه سپاه را کنترل می‌کرد و صحنه‌های دلاورانه‌ای از او به یادگار مانده است. و باز نوشته‌اند که وقتی آیراوات همسر شجاعش در جنگ کشته شد خنجری برداشت و سینه خود درید و سر بر سینه سردار هخامنشی مُرد.

از سودابه دختر پادشاه یمن که به زنی کیکاووس درآمد به عنوان اولین شهبانو و یا ملکه ایران یاد کرده‌اند.

در کتیبه‌های دوران ساسانی از شهبانوهایی مانند شاپوردخت، شهبانوی سگستان، شهبانوی ارمنستان و بانوی بانوان و دینک و رونک مادران بابک و اردشیر نام‌ها آمده است. و هم از پوران دخت که بیست و پنجمین پادشاه آن سلسله گفته شده، آذرمیدخت خواهر پوران‌دخت که به دنبال مرگ شاه با پشتیبانی سرداران لشکر به سلطنت رسید، ملکه سوسن همسر یزدگرد که محله یهودی نشینان همدان به نام اوست و در لنجان اصفهان پیر بکران یادگار اوست. به آفرید همان شهزاده خانمی که در حمله اعراب اسیر شد و بر تن کتابی دوخته بود که چون ضبط شد آن را به عربی ترجمه کرده‌اند. این مجموعه برخی از دایرةالمعارف شهرهای ایران بود که در سال ۵۰۰ میلادی از جغرافیای ایران نوشته شده بود و علاقه او را به حفظ آثار تمدن نشان می‌دهد. در تاریخ

طبری نوشته شده پوراندخت در دوران پادشاهی به عدل و داد حکومت کرد و جور و ستم برگرفت، و در اندرزنامه از زبان او چنین ثبت است: «این پادشاهی نه به مردی توان نگاه داشتن، بلکه به عنایت حق سبحان و تعالی و به عدل و سیاست، پادشاهی توان نگاه داشت، و به سپاه دشمن نتوان چیره شد مگر به داد و عدل و انصاف، و چون پادشاه دادگر بود ملک را بتوان نگاه داشتن، اگر مرد بود و گر زن، من چنین امیدوارم که شما عدل و عطا از من ببینید چنان که از کسی ندیده باشید و عدل بگسترانید چنان که به هیچ روزگاران ندیده باشند»

در فرهنگ عامیانه ایران از شهربانو به عنوان دختری از نژادگرد آخرین شاه ساسانی نام برده شده که در خلافت عمر اسیر شد و سپس به نکاح امام سوم درآمد و مادر امام زین العابدین است و در بعضی کتاب‌ها از او به عنوان شاه زنان یاد شده است.

اما عصر پیامبران می‌رسد و همگان را زنی همراه است، اگر مسیحیان مریم مقدس دارند مسلمانان هم فاطمه دارند و مظهر مقاومت زینب را، و خدیجه را که نخستین مسلمان بود. ادیان الهی در حقوقی که می‌نهند سهم زنان را می‌بینند و نصیب شیعیان زنی است که نشانه و مظهر زنان است و نسل امامان از او جدا می‌شود او هستند که کلاله نبوت را در شکل امامت تداوم می‌دهند.

با رسیدن اسلام به ایران، خاتون‌ها نمونه قدرت و مدیریت می‌شوند. در بخش‌هایی مانند ری همچون ترکان خاتون حکومت می‌گیرند و همچون ملکه نورجهان و ملکه نورمحل آوازه‌شان از مرزها به در می‌رود و تاج محل آرامگاه نورجهان ابدی می‌شود و سکه‌ها که به نام اوست.

اولین سکه‌ها با نقش زن در شبه قاره هند. از اثر ملکه نورمحل که در تاریخ هند ثبت است همان بس که علیه رسم کهنه سوزاندن زن بر بالین شوهر مرده برخاست و جنبشی در انداخت.

اما روزگار است و همواری نمی‌پذیرد و در یک جا نمی‌ماند. چنان که دوران آن عظمت و امپراطوری‌های تمدن ساز به پایان می‌رسد و در زمین قدرت‌های تازه سر بر می‌آورند و ساکنان فلات ایران علمداری تمدن جهانی را از کف می‌دهند، زنان هم تن داده به سرنوشتی غمبار به درون حرمسراها می‌خزند. دردشان را به گلیم‌ها و بوریاها که

می‌بافند می‌گویند و در لالایی‌هایی که برای فرزندان می‌خوانند تجلی می‌بخشند. و این همان زمان هاست که دنیا دارد به راهی تازه می‌افتد، قاره‌های دور را می‌گشاید و کشتی می‌سازد و بر پهنه آبها می‌راند ولی در این خاک سکون پدید می‌آید و دور ماندن از قافله. اگر در جست و جوی تاریخ به ادبیات سری بزنیم که تاریخ اجتماع در آن محفوظ مانده است رنگین‌کمانی از اشعار متعلق به زنان ظاهر می‌شود؛ از رابعه قزدارى تا هزاران بانوی شاعر و ادیب امروز. اما باز در این جا هم باید افسوس خورد به گنجینه‌هایی که در دل خاک ماندند از تعصب و سنت‌های جاهلی که پردگیان را سخنگو نمی‌پسندیدند و مانع از آن می‌شدند که آثار خانم‌های ادیب و تحصیل کرده منتشر شوند و به مجموعه پریهای ادب فارسی افزون کنند. گاه در گوشه و کنار تاریخ می‌خوانیم فلان شاهزاده خانم برای شاهی که پدر و یا شوهر بوده است اشعار و یا رساله‌های خود را می‌خوانده ولی اثری از خود آن اشعار نیست. این تعصب و سنت‌گرایی زنان را در صحنه ادبیات و اجتماع نمی‌پسندیده و تا آن جا گسترده است که در همین قرن بیستم وقتی اشعار پروین اعتصامی که هر ادب‌آشنایی می‌تواند تشخیص دهد که از ذهن زنی زجر دیده تراویده است، نقل محافل شد عده‌ای به گستردن این شایعه پرداختند که این اشعار از دختر اعتصام الملک نیست بلکه کار استاد دهخداست. آن استاد گرانبایه تا بود به تکذیب این ادعا پرداخت ولی پس از مرگ آن علامه کتاب‌ها منتشر کردند با همین ادعا تا جایی که یکی از ادیبان با اشاره به اشعار به جا مانده از علامه دهخدا که همگی از پیچیدگی‌های ادبی و کلامی سرشار است نوشت اگر استاد دهخدا به این سبک روان از شعر تمایلی داشت چرا در همه عمر بیتی اینچنین با نام خود بر جا نگذاشت.

پژوهشگران تاریخ و ادبیات در سال‌های اخیر برای دور کردن غبار از بعضی از متون نوشته خانم‌ها کوشش‌ها به کار گرفته و چندین اثر را با چاپ دوباره آن در جای خود قرار داده‌اند اما پیدا است که بیشتر از آنچه موجود است به زیر خاک رفته است و یا توسط بازماندگان زنان ادیب از میان برداشته شده که «مایه ننگ خانواده» نشود. تنها بعضی از آن‌ها مانند «گلشن جنت» مجموعه اشعار خانم ایران‌الدوله جنت توسط پسرش به چاپ رسیده است.

و تازه هنوز آن درد اصلی که باز شمردن نقش زنان است در پروراندن استعداد‌های

درخشان باقی است به عنوان مثال این سخن استاد علامه دکتر حسینی را بشنوید که گفته است «هر چه دارم از مادری دارم که مرا بی پدر بزرگ کرد و تشویق کرد تا به تحصیل پردازم و از جان خود در این کار مایه گذاشت و می گفت حالا که زنان میدان ندارند باید به جای من هم بخوانی و بدانی» و این وصیت و نصیحتی است که در همه تاریخ از زبان زنان شنیده شده است.

رابعه از ملک زادگان بلخ و قندهار بود و در زمان ساسانیان و هم عصر با رودکی اول شاعر بزرگ ایرانی می زیست. شعرهایش خبر از شهامت او و توانمندی هایش می دهد و هم خبر از علم او. افسوس که از او اشعار فراوان به امروز نرسیده است چنان که از شاعران مرد آن روزگار نیز. حتی وقتی که مانند خانم شمش الضحاکنشیاط فرزند صفی علیشاه پیشوای مریدان امام علی و عرفای زمان که نخستین بانوی ایرانی بود که نود سال قبل برنده جایزه ای در هنرهای زیبای آمریکا شد، باز هم چندان اثری بر جا نمانده و به تازگی از وجود تابلوهای این زن هنرمند در یکی از موزه های ایالات متحده خبری منتشر شده است.

در دوران پس از اسلام، به ویژه در سلسله های ترک که در ایران بر سر کار آمدند از مغولیان و سلاجقه، از زنان حاکم و با قدرت به نام خاتون یاد شده است مانند ترکان خاتون که سال ها در کرمان حکم راند و بسیار آثار از دوران او باقی است و در دوره هلاکوخان، او بود که به درایت کرمان را از حمله مغولان حفظ کرد و مدارس و کاروان سراها و قنات ها ساخت.

پادشاه خاتون را دختر ترکان خاتون گفته اند که هفتمین پادشاه قراختایان بود و این شعر از او مانده است.

من آن زنم که همه کار من نکوکاری است به زیر مقنعه ام جای بس کله داری است
به هر که مقنعه ای بخشم از کرم گوید چه جای مقنعه تاج هزار دیناری است
عصمت الدین آن زن است که عروس صلاح الدین ایوبی و همسر فرزند او نجم الدین بود و از او به دوران برانداختن خلفای مصر و شکست دادن ریشارد شیردل یادگاراها مانده است.

گوهرشاد خانم همان است که مسجد گوهرشاد از او در مشهد مقدس به یادگار مانده

است. از شاهکارهای معماری است که در جوار مزار امام رضا (ع) به ایوانهای مجلل باقی است. او همسر شاهرخ جانشین امیر تیمور بود.

و چنین است که از آغاز هزاره دوم تمدنی که مسیحیان بر اساس تاریخ تولد حضرت مسیح نامگذاری کرده‌اند، شعله‌های فروزان تمدن بشری که در مصر، چین، هند و ایران سالیان سال فروزان بود یکی پس از دیگری به خاموشی و سردی می‌رسد، و در سرزمین‌های سبز و آباد مدیترانه هم که اروپا نامیده می‌شد دوران سیاهی آغاز می‌شود که عده‌ای به نام دین حکومت‌ها را زیر سلطه خود می‌گیرند و انسان درمانده از بی‌خردی و سرخورده از بی‌کرداری‌های قدرتمندان را به سودای زندگی دیگر در دنیایی دیگر و فروش بهشت‌های دروغین به سخت‌ترین و غیرانسانی‌ترین استبدادها دچار می‌کنند. در این سوی دنیا هم که کشیشان تسلط و حکومتی ندارند اختلافات قبیله‌ای و قومی مجال زندگی از انسان‌ها می‌گیرد و بشر سال‌هایی سراسر تاریکی و سیاهی را آغاز می‌کند که در آن مرد و زن همه در بندند. مردان هزاره‌زار توسط هم کشته می‌شوند و زنان هزاره‌زار توسط مردان به اسارت برده می‌شوند. جست و جوی سرنوشت زنان در این دوره طولانی بی‌فایده است و از مردان نیز جز معدودی ستمگر به نام پادشاه و سلطان و خلیفه و امپراتور نامی در میان نیست و تاریخ هم همه شرح جنگ‌هاست و ویرانی‌ها.

از این ماجرای همه درد که کتاب‌ها در وصف آن نوشته شده سهم فلات ایران نیز جز دیکتاتورهای ناپایدار نیست که سلسله‌های حکومتی منطقه‌ای و نه اهل سازندگی را شامل می‌شود، مردمان بیابانگرد و قبیله‌نشین به زور و با جنگ و کشتار خود را از راه‌های دور به مرکز حکومت سلسله‌ای می‌رساندند و با قتل عام و اسارت و خونریزی بر قدرت مسلط می‌شدند و سلسله پادشاهی جدیدی ایجاد می‌کردند که به نوبه خود بعد از چندی پادشاهان آن به خوشگذرانی و حرمسرا‌داری می‌افتادند و یکی قلدرتر سر می‌رسید و داستان از نو.

هم از این رو اگر صاحب قدرتی با ذوق ظاهر شد، توجهی به شعر و ادبیات جلوه کرد، و اگر پادشاهی کاردان بر تخت نشست پلی و جاده‌ای، مسجدی و کاروان‌سرای بر جا بود، اما چندان نبود که بتوان گفت جامعه به حساب آمده و زندگی مردم تغییری پیدا

کرده بود. زنان و مردان در این دایره به یکسان بودند و زندگی هر دو ایستا بود برای قرن‌ها.

اگر زمانی مانند اواخر قرن پنجم اسباب علم کمی مهیا شد و کسانی مانند خیام و شاعرانی مانند انوری هم رخ نمودند، و رشید و طواط هم کتابی از خود به یادگار گذاشت، مهستی گنجوی هم ظاهر شد زنی که دربار سلجوقی را با شاعران مدیح‌گویش به تجلیل از خود واداشته بود. نوشته‌اند که در شعر چهار دفتر داشت و در مشاعره با شاعران بزرگ زمان چیزی کم نمی‌آورد، کتاب می‌خواند و در شعرهایش تصویر زمانه و زندگی زنان و رویاهایشان منقوش بود. اما با این همه دیوانی از او در دست نیست و مفقود شده است چرا که او زن بود و جز چند بیتی در تذکرها اثری نمانده است از وی، و شاید هم اشعارش را مردانی به نام خود ثبت کرده باشند. از قرائن هر چند معدود پیداست که زنان روزگار از تعصب‌های حاکم چه می‌کشیده‌اند. مانند این بیت:

زن را سر زلف چو زنجیر بود در خانه به زنجیر نگه نتوان داشت
از آن جا به بعد دیگر سراغ زنان را باید در تذکرها گرفت و نه در دیوان‌ها و آثارشان که نمانده است. چنان که می‌دانیم اولین زنی که به مقام اجتهاد در شیعه رسید صاحب تحفة الفقهاست. فاطمه معروف به فاطمة الفقیه، از فاطمه دیگر، دختر احمد بن علی ساعی که هم عالم و فقیه بوده کتاب مجمع البحرین به خط نستعلیق در موزه‌ها مانده است.

تاریخ دانان نوشته‌اند قرنی پس از آن که در اروپا به استبداد کشیشان بهشت فروش و مستبد پایان داده شد و دوران علم و ایجاد شهرها و حکومت‌های بزرگ آغاز شد، در ایران نیز سرانجام به همت شاه اسماعیل صفوی کشوری با تمام مشخصات مانند کشورهای دیگر جهان ایجاد شد.

اسماعیل فرزند خردسال شیخ حیدر از نوادگان شیخ صفی اردبیلی بود که در میان ایرانیان به زهد مشهور و دارای مریدان بسیار بود. بعد از کشته شدن شیخ حیدر، مارتا زن وی که از مادری یونانی‌زاده شده بود با سه پسر خود در قلعه‌ای زندانی شد و در آن جا اسماعیل بالید و تربیت دیندارانه مادر از او موجودی ساخت متقی و شجاع، و سیزده ساله بود که با گرد آمدن مریدان خاندان شیخ صفی در اطراف او سلسله صفویه را در

آغاز قرن شانزدهم میلادی بنیان گذاشت.

اسماعیل که ابتدا به باکو رفت و آن سامان را به نظم آورد، وقتی به تبریز رسید در آن جا هم پادشاهی اعلام کرد و هم برای نخستین بار مذهب شیعه اثنی عشری را مذهب ایران اعلام کرد. با تأسیس ارتش قزلباش در حقیقت اسماعیل، رهبری سیاسی، مذهبی و نظامی را یک جا به عهده گرفت و با به سامان شدن این سه عامل، کشوری بزرگ به نام ایران را شکل داد. از غرب، بغداد و موصل و دیار بکر را به انقیاد درآورد و کربلا و نجف و کاظمین که شهرهای مقدس شیعیان بودند به طور طبیعی به او پیوستند و سپس عازم خراسان شد که مرقد امام هشتم شیعیان در آن جا بود و از آن سو به سمرقند رفت ولی افسوس که با آن همه کارها کرد در سی و هشت سالگی درگذشت و نتوانست انتقام شکست چالدران را از سلطان سلیم عثمانی بگیرد.

در بیست و پنج سال سلطنت شاه اسماعیل پایه‌های حکومتی گذاشته شد که محدوده آن با تغییراتی نه چندان زیاد همان مانده است در حالی که امپراتوری‌ها و کشورهای بزرگ اطراف همه تکه تکه شدند و یا به استعمار بیگانگان اروپایی تن دادند، ایران هرگز به استعمار تن نداد تاریخ می‌گوید با همه ضعف و گاه زبونی که حکومت‌ها و پادشاهان ایران در طول پنج قرن به آن گرفتار آمدند اما ایرانیان به کمک همین همراهی مذهب و ملیت کم آسیب گذشتند. مذهب شیعه اثنی عشری و زبان فارسی را تاریخ شناسان عامل اصلی پایداری ایران نوشته‌اند و بار اصلی این دو اصل بر دوش زنان بود. زنانی که هم به کودکان خود از ابتدای طفولیت باورهای مذهبی و ارزش‌های اسلامی را آموختند و در لالایی‌های خود زبان فارسی را در ذهن و جان آنان ریختند. با کمک همین دو عامل است که ساکنان فلات ایران در حالی که سال‌ها تحت تسلط ترک‌ها بودند، و پادشاهان ترک زبان رعیت هم‌زبان می‌طلبیدند، و به همین ترتیب از زمانی که اسلام آوردند تا سال‌های سال خراج‌گذار و تابع امپراتوری عرب زبان اسلامی بودند اما نه ترک شدند و نه عرب. مسلمان ماندند شیعه مرتضی علی و زبان‌شان زبان فردوسی و سعدی و حافظ، همان زبانی که به آن مناجات خواجه عبدالله انصاری را خواندند، با مرثیه خوانی و نوحه‌خوانی و تعزیه به تجلی ارزش‌های مذهبی خود پرداختند. کاری که شاه اسماعیل صفوی کرد یعنی پایه‌گذاری بزرگ‌ترین کشور شیعه‌نشین جهان.

جانشینان شاه اسماعیل، جز یکی که شاه عباس کبیر باشد دیگران آن رشادت و مردمی را نداشتند که او داشت و سرانجام هم بی‌خردی و رخنه‌خارجیان در دربار اصفهان آنان را به شکست انداخت و بار دیگر پریشانی در کشور افتاد. اما حتی در اوج پریشانی هم به گواه تاریخ، ایمانی که زنان ایران با سرمشق گرفتن از فاطمه زهرا دخت پیامبر در جان فرزندان خود ریختند، حافظ سرزمین ایران شد.

وقتی شاه اسماعیل فلات ایران و سرزمین‌های اطراف را به هم دوخت و نظم نو در انداخت هنوز ایران از کشورهای دیگر جهان فاصله‌چندانی نداشت، چنان‌که وقتی در دوران افول صفویه هم شاه فرانسه سفیری به ایران فرستاد او را گفت: وقتی به شرق رفتی و وارد آسیا شدی از قسطنطنیه درگذر در آن جا قلب ایران پاریس دیگری خواهی دید که نامش اصفهان است.

اما ۲۲۰ سال بعد از اسماعیل وقتی که محمود افغان توانست سلطنت را از شاه سلطان حسین بگیرد و اصفهان پایتخت صفوی را فتح کند دوران ضعف ایران شروع شد. بعد از صفویه تا سال‌های سال ایران گرفتار سلسله‌های کوتاه مدتی شد که گاهی در بخشی از ایران حکومت کردند و بخش‌های دیگر را خان‌ها و حاکمان محلی اداره می‌کردند تا آن‌که آقا محمدخان قاجار که او را هم از نوادگان صفویه نوشته‌اند، سلسله پادشاهی قاجار را بنیان گذاشت. در این فاصله اروپایی‌ها با تغییراتی که در نحوه حکومت‌های خود داده بودند و پیشرفت‌هایی که در صنعت و به ویژه کشتیرانی به دست آورده بودند قدرت گرفته و به استعمار کشورهای خاورمیانه و آسیا پرداخته بودند و مأموران و سفیرانشان مدام دور ایران می‌گشتند و راهی برای نفوذ در آن می‌جستند.

تاریخ گرچه از احوال زنان در این دوران که مهم‌ترین دوران تمدن بشری است خبر چندانی نمی‌دهد اما از آثاری که کمابیش به جا مانده چنین بر می‌آید که سوادآموزی در بین زنان درباری و خانواده‌های روحانی از همین زمان شکلی جدی به خود گرفت و زنان بعد از سال‌ها غیبت از صحنه فعالیت‌های اجتماعی، نقشی بزرگ‌تر از فرزندداری و اداره خانه به عهده گرفتند.

زنان قاجار با همه آن‌که در حرmsراها محبوس بودند اما از همان پشت پرده‌های سوزنی تأثیر خود را می‌گذاشتند. چنان‌که وقتی در دورانی پر آشوب محمدشاه ناتوان و

بیمار درگذشت، این همسرش جهان بود که تا پسرش از تبریز به تهران برسد خاتم به نام خود زد و فرماندهی کشور و لشکر را به عهده گرفت. افسوس که در سال‌های بعد، در دام دسیسه‌های خارجی افتاد و مسبب قتل صدراعظم ایران دوستی مانند امیرکبیر شد که داماد خودش هم بود. و به این ترتیب نام بدی از خود به یادگار گذاشت. اما در عوض تنها دختر او که عزت‌الدوله همسر امیرکبیر باشد با ناله‌های جانسوز و فریادهای افشاگر نگذاشت که خون امیرکبیر که به ناحق در باغ فین کاشیان ریخته شد به هدر رود، و فریادهای همو بود که ناصرالدین شاه نادان را از کرده پشیمان کرد و در طول سلطنت پنجاه ساله خود همواره با حسرت و پشیمانی از مرگ امیرکبیر یاد کرد.

عظمت نام امیرکبیر و فریادهای مظلومانه آن زن که عزت‌الدوله باشد باعث شد که پادشاهی قاجار در نوادگان امیرکبیر ادامه یافت. سرانجام ناصرالدین شاه وقتی که به تیر میرزا رضا کرمانی کشته شد فقط شش سال به آغاز قرن پرماجرایی بیستم مانده بود. کوتاه مدتی پس از مرگ او در حالی که امواج انقلاب کبیر فرانسه به ایران رسیده بود و دوران آگاهی ایرانیان آغاز شده بود، نهضتی پا گرفت که به نام انقلاب مشروطیت شهرت گرفت و ایران را در عداد کشورهای صاحب قانون اساسی درآورد و در آن زنان نقش برجسته‌ای بازی کردند.

نقش زنان در انقلاب مشروطیت که به پایتخت هم منحصر نیست و در شهرستان‌ها و بلاد مختلف کشور سرایت داشت اول بار به دورانی خود را نشان داد که هنوز ناصرالدین شاه زنده بود.

در ماجرای نهضت تنباکو که با واگذاری انحصار تنباکو به یک کمپانی خارجی شروع شد و به فتوای تحریم میرزای شیرازی مرجع تقلید شیعیان انجامید که از نجف ایرانیان را حکم فرمود که از مصرف تنباکو حذر کنند. هنوز فتوای مشهور میرزای شیرازی در شهر پخش نشده بود که صدای زنان در شهر پیچید که از مردان خود می‌خواستند که به فتوای رهبر مذهبی‌شان عمل کنند. حکومت قصد مقاومت داشت و به بهانه آن که مال مسلمانان بابت غرامت قرارداد با کمپانی خارجی به هدر می‌رود داشتند راه فراری می‌جستند که زنان به میدان آمدند و کوزه‌های تنباکو را در خانه‌ها به آتش کشیدند و چون با اعتراض همسرانی روبرو شدند که از حکومت می‌ترسیدند فریاد زدند که چون

پیشوای مذهبی مان مصرف تنباکو را به هر نحو حرام و در حکم محاربه با امام زمان دانسته اگر مصرف شد عقده مان باطل خواهد شد و برای صیانت خانواده دست به این کار زده ایم. خبر به شاه و اتابک اعظم رسید که خیال به هم زدن قرارداد را نداشتند اما در همان حال که مشغول نقشه کشیدن بودند، شاه خسته از هیاهوی روزی سخت به حرمسرای خود وارد شد و قلیانی خواست که از زحمت کار روزانه دمی بیاساید که گفتند در حرم قلیان نیست. این تمردی بود که بی عقوبت نمی ماند و شاه میرغضب خواست. جان همه در دست های او بود و همان سه روز قبل یکی از خواجه ها به سعایت زنی از حرم جاننش را داده بود. اما این بار میرغضب هم کاری نبود. انیس الدوله سوگلی اهل روستای امامه خود را به پای شاه انداخت که غریبه نباشد که زن ها با محرم خود حرفی دارند. شاه با عصبانیت فرمان داد همه کس برود جز زنان حرم و در آن جا بود که فخر الزمان که به سخنوری مشهور بود و صدای خوشی هم داشت به صدا درآمد و شاه را گفت این کار شوخی نیست و حکم نایب پیامبر است. جان ما در ید تست اما حلال و حراممان با پیشوایان دین است و گفته اند استعمال تنباکو زنان را به شوهران حرام می کند چون در حکم محاربه با امام زمان است. اول آن که ما را از این عذاب نجات دهید و دیگر که مهم تر است این که اجازه ندهید مشتی اجنبی پرست شاه را در مقابل حکم خدا قرار دهند....

فخر الزمان می گفت و زنان حرم انگار که روضه ای می شنیدند بر سینه می کوفتند تا زمانی که شاه فرمان داد خواجه ها برگردند و بروند و صدراعظم را خبر کنند و نشست به نوشتن نامه ای به میرزای شیرازی که متن آن در تاریخ آمده است و خلاصه آن که قرارداد خارجی شکست و تمام شد.

دو سال بعد که در کشور ویا و در تهران قحطی شده بود مردم به ستوه آمده بودند، اما حاکم تهران که فرزند شاه یعنی کامران میرزا بود و دستی با محتکران داشت جلو اعتراض ها را می گرفت، تا روزی که خبر رسید زنان به جلو حکومتی ریخته اند. ناصرالدین شاه از بالای شمس العماره دوربین انداخت. دید که خواتیم با مقنعه و روبسته جمع شده اند و بر کاسه های خالی و دیگ های مسی می کوبند. فضایی و همناک بود. کامران میرزا را خواست و به طعنه وی را گفت از مشتی ضعیفه می ترسی چطور

می‌خواهی تاج و تخت را در مقابل اجانب محافظت کنی. کامران میرزا شیر شد و دستور داد تا توپ را از شمس‌العماره بیرون کشید و خودش هم در میان محافظان سوار بر اسب و ششلول به دست از دروازه خارج شد اما لحظاتی بعد زنان چنان با ملاقه و وردنه و کاسه‌های مسی بر سر او و محافظانش زده بودند که از حال رفته با زحمتی جان به در برد و بیهوش به حرمش بردند. زنان شیون می‌زدند «گشنگی مال رعیت طشت طلا مال حکومت» «رعیت با شلاق، حکومت توی ییلاق» و تا آن زمان چنین افشاگری معمول نبود.

شاه ترور شد و امواج مشروطیت بالا گرفت و زنان گرجه حق رأی نداشتند اما پشتیبانی آنان و گاه حرکت‌های اعتراضی‌شان صدمه‌ها به استبداد زد و این فقط حکایت تهران نبود. چنان‌که احمد کسروی در تاریخ مشروطیت خود از دلآوری و حضور زنان تبریز در کنار سردار و سالار ملی در جریان استبداد صغیر حکایت‌ها نوشته است و بعضی در زمان خود حتی در روزنامه‌های فرنگ منعکس شده است.

روزنامه حبل‌المتین در همان زمان می‌نویسد در زد و خوردهایی که در تبریز بین لشگریان شاه مستبد و نیروهای ستارخان رخ داد بین کشته‌های انقلابیون جسد بیست زن پیدا شده که در لباس مبدل مردان در میدان بوده‌اند.

همان جاست که ایوانف در تاریخ خود می‌نویسد عکسی دارد که دسته شصت نفری از زنان چادر به سر را نشان می‌دهد که تفنگ به دست حفاظت از یکی از سنگرهای تبریز را به عهده گرفته‌اند. این همان تبریز است که مقاومتش سرانجام استبداد را به زانو در آورد.

احمد کسروی هم صحنه‌ای را شرح می‌دهد از دوران مجلس اول و وقتی که نمایندگان مردم و روحانیون با گرفتن قرضه از خارجی‌ها مخالفت کردند و در مقابل دولت که می‌گفت برای اداره کشور پولی در اختیار ندارد، فکر برپا داشتن بانک ملی را مطرح کردند. به نوشته کسروی روزی در پای منبر سید جمال واعظ در مسجد میرزا موسی زنی به پا خاست و گفت «دولت چرا از خارجه قرض کند مگر ما مرده‌ایم من یک زن رختشویم و به سهم خود یک تومان می‌دهم. دیگر زنان هم حاضرند» با این گفته شوری در مجلس افتاد.

سرانجام به دلاوری مردان و زنان آزادیخواه، محمد علی شاه ننگ پناه بردن به سفارتخانه خارجی را خرید و از دست مردم گریخت. برای اولین بار در تاریخ ایران مردم بدون اقتدار مرکزی با رأی خود ماندند و چون تمرینی نکرده و آداب این کار تازه را نمی دانستند هرج و مرج و فقر همه جا را گرفت که دود آن بیشتر به چشم زنان می رفت. چنان که وقتی روس، آذربایجان را اشغال کرده و به عنوان دفاع از یکی از دست نشانندگان خود به دولت و مجلس اولتیماتوم داده بود و دولتی ها ترسیده بودند و شیخ محمد خیابانی و سید حسن مدرس و جمعی از مردم آزادیخواه ایستادگی کرده بودند، به دستور ناصرالملک مجلس دوم را بستند اما به نوشته شاهدان فردای آن روز دسته ای حدود سیصد نفر از زنان با چادرهای سیاه و نقاب های سفید در حالی که هر یک تپانچه ای با خود داشتند به مجلس رفتند و تقاضای ملاقات با رئیس کردند و در آن جا بود که ناگهان نقاب های خود را برداشتند و تپانچه را بیرون کشیدند و یکی از میانشان فریاد زد: «اگر وکلای مجلس در انجام وظیفه خود و حفاظت از شرافت ملت تردید کنند مردان و فرزندان خود را کشته و اجسادشان را به همین محل می اندازم»

اما آن آزادی با خود هرج و مرج آورده بود. همان جاست که نیمتاج خانم سلماسی که از شاعران مبارز آذری بود منظومه کاوه را ساخت:

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند باید نخست کاوه خود جست و جو کنند
در آندلس نماز جماع به پا کنند آن ها که قادسیه به خون ها وضو کنند
نوح دگر ببايد و توفان دیگری تا لکه های ننگ شما شستشو کنند
و فاطمه سلطان فراهانی از نوادگان قائم مقام صدر اعظم بلند آوازه ای است که جان در راه مبارزه با استعمار گذاشت.

او در دوران مشروطیت اشعار مهیج در دفاع از اسلام و حقوق زنان سروده است:

زنان به مثابه روحند و نوع مردان جسم
ز جان روشن باشد همیشه تن خرسند
ای آن که طعنه زنی به کمال و فضل زنان

بمال دیده که جهلت به سر خمار افکند

در همین زمان است که نخستین انجمن های زنان تشکیل شد. گرچه بیشتر تأسیس

کنندگان آن‌ها فرزندان روحانیون به نام و شاهزادگان بودند. اما اعضای اصلی آن‌ها را مردم عادی تشکیل می‌دادند مانند بانو ملک المتکلمین و خانم حاج حسن شوشتری و دیگران که نشریه شکوفه ارگان آن‌ها بود. از اولین اهداف انجمن‌های اولیه نسوان مخالفت با وام گرفتن از بیگانگان و تحریم خرید کالاهای فرنگی و تشویق خرید و مصرف مصنوعات داخلی بود.

در همان زمان که بروز جنگ جهانی اول کشور ما را هم به آشوب کشانده بود زنان در اندیشه آن بودند که به دور از هرج و مرج تدبیر زندگی را به دیگران بیاموزند و در این راه ناگزیر بودند علاوه بر جامعه‌ای فقیر با عده‌ای از متحجران هم بجنگند که فعالیت‌های اجتماعی زنان را تاب نمی‌آوردند.

در همین جاست که زنان بسیار با رنج بسیار و در عین گمنامی کوشیدند تا آموزش دختران را پایه‌ریزی کنند و نسل بعدی را برای بهره‌وری از حقوق خود تربیت کنند. مشکل آن بود که معلم زن یافتن در جامعه‌ای که مردانش هم نود و سه در صد بی‌سواد بودند کار آسانی نبود.

در شهرستان‌ها هم همه جا کار تعلیم دختران با دشواری‌هایی همراه بود ولی با همراهی روحانیون خوش فکر ممکن شد.

در لارستان فاطمه خانم لاری فرزند سیدعلی لاری مدرسه ساخت و بعدها که با خانواده به کویت و دویی رفت در آن جا هم بنیانگذار اولین مدرسه‌های دخترانه شد. در رساله بانوان دانشمند شیعه نام این بانوی مؤمن و دانشمند توسط شیخ فضل الله محلاتی ذکر شده است.

اولین مدرسه دخترانه فارسی زبان را در تقلیس خانم شمس‌الملوک جواهر کلام بنیان نهاد که اول در آن جا و بعد در استانبول به تدریس به دختران مشغول شد و همسر او علی جواهر کلام است که کتاب زنان اسلامی در ایران را تألیف کرده است.

عده‌ای از افراد خیر و گروهی از روحانیون نواندیش دارالمعلمات را برپا داشتند که کارش تربیت معلم برای مدارس دخترانه‌ای بود که قرار بود بعدها ساخته شود.

اولین فارغ التحصیلان دارالمعلمات فصیح‌الملوک و درخشنده خانم فسا بودند که همراه ۲۸ زن جوان دیگر در سال ۱۲۹۷ برای آموزگاری به استخدام وزارت فرهنگ

درآمدند. تعلیم بعضی از درس‌های آن‌ها به عهده مردان کوری گذاشته شده بود تا به این ترتیب نگرانی از مشکل همزبانی با نامحرم حل شده باشد و هم خرده گیران راضی شوند و هم دختران اجازه داشته باشند که به سر کلاس‌ها بروند.

در آن دوران و تا سال‌ها فعالیت زنان همواره با مخالفت متعصبانی رو به رو می‌شد که تعصب و ذهنیت بسته خود را به دین نسبت می‌دادند و از همین رو زنان به علمای زمان متوسل شدند تا این لکه را از دامان دینداران پاک کنند. از اولین علمایی که به دعوت آنان لبیک گفت شیخ محمد یزدی بود که بعد از مشروطیت به رأی علما به عنوان یکی از مجتهدان ناظر بر مصوبات مجلس انتخاب شد و در کنار سید حسن مدرس به «تطبیق قانون مصوب مجلس به شرع انور» اشتغال داشت. شیخ محمد حسن همسر خود صفیه خانم را که دانش آموخته و مؤمنه بود به تأسیس مدرسه دخترانه مأمور کرد و به این ترتیب مدرسه عفتیه در خیابان سیروس دایر شد که در مقابل مدارس فرنگی مانند ژاندارک و فرانکوپرسان که بدرالملوک مصفا و نشاط السلطنه تأسیس کرده بودند، مدرسه‌ای بود که در آن به فقه و شرعیات توجه بسیار می‌شد گرچه از آزار متعصبان در امان نمی‌ماند.

به دوران بعد از فتح تهران و جنگ جهانی اول، ده‌ها مدرسه دخترانه در تهران و شهرستان‌ها برپا شده بود. بانوان آزادیخواه که در جست و جوی آن بودند که زنان را از حبس چندین قرنه بیرون آورند، با تأسیس این مدارس می‌کوشیدند نسلی را تربیت کنند که حقوق خود بدانند و به دنبال احیای آن باشند.

داستان آموختن موسیقی زنان نیز برای خود حکایتی داشت. تا سال‌ها تنها صدای ساز آنها در اندرونی و چهاردیواری اتاق نواخته می‌شد و گاه ابتدا این کنیزان بودند که نزد استاد می‌آموختند و بعد به شاهزادگان آموزش می‌دادند. عصمت‌الدوله دختر ناصرالدین شاه از جمله آنان است. وقتی مادرش خجسته خانم تاج‌الدوله علاقمندی وی را به آموختن دید، کنیزی به نام تبسم را بر آن داشت که نزد محمد صادق خان (سرور الملک) استاد پیانو آموزش ببیند و آنچه آموخته را به عصمت‌الدوله منتقل کند.

سکینه اولین زنی بود که از او به عنوان نوازنده تار یاد می‌شود نیز به دلیل خویشاوندی با حسن سنتور خان نوازنده معروف اوایل دربار ناصری به این هنر رو آورد

ولی خود در ردیف موسیقی کاملاً وارد بود تا جایی که آقا حسینقلی همسرش از اطلاعات همسر در زمینه موسیقی بهره فراوان برد. ولی کمتر نامی از سکینه باقی است. همانگونه که کمتر نامی از «کشور خانم» ملقب به فرخ لقا خواهر بزرگ حسین یاحقی در میان است که صدایی خوش داشت و در نواختن کمانچه و سنتور مهارت داشت و یا دیگرانی چون زینب، نگار، زیور، سلطان، مینا و زهره، امیرزاده... که در سنتور و کمانچه و آواز دستی داشتند.

در دوران نخست وزیری، سردار سپه با بسش محلات بدنام و شلاق زدن زنان بدکار می‌کوشید تا نشان دهد که مأموریتش اجرای احکام الهی است. و در همین نمایش‌ها فعالیت‌های زنان را ممنوع کرده بود. تا زمانی که با حمایت سفارتخانه‌های خارجی سرانجام با حذف کردن سید حسن مدرس به تخت سلطنت دست یافت. و در همان سال اول بود که در عید نوروز، اعتراض مردم دیندار به زنان خانواده‌اش را که برای تحویل سال به حرم حضرت معصومه رفته بودند بهانه کرد و به آن شهر مقدس تاخت و متولی را به شلاق بست.

در سال‌های بعد نقشه‌هایی که از خارج می‌رسید یک به یک راه اجرا گرفت. از آن جمله بود برداشتن حجاب زنان که اول بار انگلیسی‌ها در افغانستان به اجرا گذاشتند. و امان الله خان پادشاه کابل را که به اروپا سفر کرده بود به این کار تشویق کردند و او را در راه رفتن به افغانستان به تهران آوردند. رضاشاه که برای اولین بار در مقام پادشاه از یک پادشاه خارجی پذیرایی می‌کرد، اول بار در همه عمر خود همسر امان الله خان را بی حجاب دید و نوشته‌اند که اول بار اعتراض کرد و از آوردن خانواده خود به میهمانی‌ها خودداری کرد. اما گروهی از رجال دست نشانده خارجی، در گوش او خواندند که این تحولی که در دنیا رخ داده و نباید ایران از افغانستان عقب بماند. حاج مخبرالسلطنه هدایت نخست وزیر وقت که خود از جمله مسلمانان دیندار بود در کتاب «خاطرات و خطرات» نوشته میهمانی من برای پادشاه افغان برخلاف میهمانی تیمورتاش وزیر دربار سرد بود؛ چون جز دوغ، نوشابه‌ای نبود و از ساز و ضرب و زنان غیر محجبه و رقص هم خبری نبود. وی با توجه به اغوای اطرافیان شاه پیش‌بینی کرده بود که بزودی حاجی از نخست وزیری برداشته می‌شود و به ظاهر، قرار هم چنین بوده است اما با حضور امان

الله خان در کابل و ظاهر شدن همسرش بدون حجاب و جمع کردن دختران به پایکوبی در اولین مدرسه دخترانه کابل، مردم شورش کردند و به فرماندهی یک مرد مذهبی که خبری از سیاست هم نداشت به نام «بچه سقا» انقلابی در آن کشور رخ داد که تاج و تخت را سرنگون کرد و رضاشاه با شنیدن خبر آن از تجددی که می‌گفتند منصرف شد. تا بار دیگر در زمانی که او را به ترکیه دعوت کرده بودند، باز رجال متجدد و فرنگی مآب با نشان دادن آنچه آتاتورک در ترکیه انجام داده که علاوه بر تغییر خط، حجاب را هم ممنوع کرده بود، رضاشاه را واداشتند که از همان استانبول تکرار کند که ما نباید از ترک‌ها عقب باشیم. در بازگشت او در مراسمی به نام هفته دی در دانشسرای دختران، زنان بی‌چادر را ظاهر کردند و آن روز را روز آزادی زن ایرانی نام نهادند؛ در حالی که زنان ایران بعد از مشروطه همراه با مردان به آزادی دست یافته و هم در فعالیت‌های اجتماعی ظاهر شده و هم مدارس و دانشسرای خود را ساخته بودند، کاری که رضاخان انجام داد، اوج آن در روزهای بعد که پاسبان‌ها روسری و چادر زنان را از سرشان به زور می‌کشیدند ظاهر شد. چنان‌که عکس‌ها نشان می‌دهد به آن جا رسید که بر تن زنان روستایی که در همه تاریخ از حقوق برابر با مردانشان برخوردار بودند و کسی مزاحمتی بر پوشش سنتی آنان نداشت کت و دامن فرنگی کردند و کلاه‌هایی مانند رقاصان نهادند و ظاهری مسخره برایشان درست کردند.

حرکت بی‌حجابی اجباری، اکثریت زنان با سواد جامعه را که حاضر نبودند از حجاب دست بشویند در خانه‌ها زندانی کرد و از فعالیت‌های اجتماعی که قبل از رضاشاه آغاز شده بود بازداشت. در دوران رضاشاه نه که زنان حق رأی نیافتند، بلکه هیچ قانونی به نفع آنان تصویب نشد و هیچ زنی هم به مقام مدیریت حتی در واحدهای کوچک نرسید تا روزی که او رفت و در عکسی از میدان توپخانه در روز استعفای رضاخان از سلطنت، زنان محجبه دیده می‌شوند که تمام میدان را پر کردند. این‌ها پیش از آن روز در خانه‌ها زندانی بودند.

در تمام مدتی که زنان اجازه رأی نداشتند با حضور در فعالیت‌های اجتماعی و خیریه حضوری فعال در جامعه را بر عهده گرفتند.

فرنگیس یگانگی اولین زنی بود که در صدد تحت نظم در آوردن انجمن‌ها و

تشکیلات زنان در کشور برآمد و شورای عالی زنان را تشکیل داد اما چون دربار سلطنتی قصد بهره‌برداری از این کار را داشت شورای عالی زنان بعدها منحل شد تا سازمان زنان به ریاست اشرف پهلوی شکل گرفت.

در بیستمین سال سلطنت محمدرضا پهلوی حق رأی به زنان داده شد و در اولین دوره‌ای که زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن یافتند در سال ۱۳۴۱ هفت زن برای نمایندگی مجلس شورا و سنا انتخاب شدند.

تاریخ کهنسال ایران نام زنان بشمارای را در خود جای داده که در زمان‌های مختلف منشاء اثر بوده‌اند. این تاریخ از آرتیمیس می‌گوید که در دوران هخامنشیان زنی بود که فرماندهی ناوگان ایران را به عهده داشت. در جنگ‌های ایران و یونان با فرماندهی پنج ناو از سپاه خشایارشا تحسین همگان را خرید و فرمان دریاسالاری گرفت. چرا که به همت او ایرانیان در سالامین بر یونان چیره شدند. یا از سفیران زن در زمان مادها خبر می‌دهد و در سال‌های نزدیکتر امینه مادر بزرگ آقامحمد خان سر سلسله قاجار نیز در زمانی به عنوان مذاکره‌گر با پتر کبیر وارد گفتگو شد تا حمایت وی را برای جلوگیری از تسلط افغان‌ها بر ایران و ادامه سلطنت صفویه جلب کند.

در قرن بیستم در زمانی که جهان به سرعت به سوی تمدنی تازه پیش می‌رفت و مرزهای عقب افتادگی و تحجر را در می‌نوردید و در عین حال گرفتار عوارض تمدن تازه‌ای بود، آن‌ها که نام بردیم قطره‌ای از دریای بزرگ وجود زنانی بودند که با سنت‌های پوسیده و با تجدد مآبی غریزه از دو سو زیر فشار بودند. اما خدمات خود را از جامعه دریغ نداشتند. سرنوشت زنان ایران از سرنوشت زنان جهان جدا نبوده است. اما داستان ستمی که بر جنس مؤنث رفت، به همین جا خاتمه نیافت و هنوز هم جامعه جهانی برای شستن نگاه جوامع به زنان کارها دارد که انجام می‌دهد.

آن چه آینده را برای زنان ایران امیدوار کننده‌تر از همه تاریخ خود می‌سازد، این نیست که همه مسائل آن‌ها حل شده است و هیچ مشکل روانشناختی و جامعه‌شناختی و قانونی و حقوقی باقی نمانده است، بلکه نقطه درخشان امید حضور فعال و زنده زنان ایرانی است که درهای بسته را به روی خود گشوده‌اند، در اجتماع ایران امروز زنان در هر گوشه و کناری که هستند به سرنوشتی فکر می‌کنند و امیدوارند که به داستان زندگی

مادر بزرگ‌های آنان شباهتی ندارد.

این مختصر از تاریخ پرتلاش زنان ایرانی، کوتاه‌تر از آن است که حتی شمائی از این داستان بلند را برگزید ولی این قدر هست که نام‌هایی را زنده می‌دارد و به نسل تازه باز می‌گوید تا بدانند راهی را که در پیش دارند کدام زنان و در چه نقاطی از تاریخ به زحمتی مثال زدنی پیموده‌اند.

آبکار، کلارا

نخستین زن مینیاتورست ایران در سال ۱۳۰۲ در تهران در خانواده‌ای از ارامنه اصفهان چشم به جهان گشود.

خواهران و برادران او هنرمند و به فن عکاسی آشنایی داشتند و پدر و مادرش نیز با هنر بیگانه نبودند. این پیش زمینه سبب شد تا او در مسیر هنر گام بردارد و علاقه‌مندی‌اش را به هنر نقاشی نشان دهد. به همین جهت تحصیلاتش را در هنرستان عالی هنرهای زیبا به عنوان هنرجوی جوان ادامه داد. در دوره سه ساله هنرستان در مکتب بزرگانی چون استاد طاهر جوادزاده (مینیاتور) استاد تجویدی (مینیاتور) استادعلی درودی (تذهیب) استاد عبدالله باقری (تذهیب) استاد کاشی تراش (گره چینی) آموزش دید. وی هر چند به آرامی ولی با شیوه‌ای علمی به کار هنر نقاشی پرداخت و در رشته مینیاتور شهرت یافت.

با اتمام دوره سه ساله هنرستان عالی در بخش‌های مختلف وزارت فرهنگ و هنر به فعالیت پرداخت.

یکی از اساتید این هنر، درباره این هنرمند می‌گوید: «یکی از ویژگی بیانی در تابلوهای آبکار، وجود خط‌های روان و موسیقایی بودن آنهاست. این خصوصیت در تابلوی «باده عشق» به صورت بارزی نمایان است. کاری که در آن خطوط، ساختاری کامل دارند و مملو از موسیقی است.»

در تابلوهای مینیاتور کلارا آبکار مناظر اسب سواری، طبیعت بی‌جان، گلها، آرامگاه‌های عمر خیام، عطار، شیخ احمد و همچنین برج‌های فیروزآباد، علی آباد کاشان که تحت نظر سازمان ملی هنر و موزه‌ها می‌باشد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

در آثار این هنرمند با وجود آن که موضوع مینیاتور صدرصد ایرانی است ولی چهره‌ها به طور کلی ارمنی است.

استاد آبکار با وجود نیاز مالی هرگز آثارش را به معرض فروش نگذاشت و در برابر پافشاری دیگران برای فروش این آثار می‌گفت: «مگر شما می‌توانید فرزندانان را بفروشید.» او اعتقاد داشت که هنر واقعی با پول سازگار نیست. علو طبع این هنرمند سبب شد که در یک اقدام بی‌سابقه در سال ۱۳۷۰ خانه مسکونی و کلیه آثارش را به سازمان میراث فرهنگی اهدا کند.

از سال ۱۳۷۲ در مجموعه فرهنگی موزه سعد آباد موزه‌ای به نام او تأسیس شده که از موزه‌های منحصر به فرد ایران است و آثار این استاد، که در واقع نخستین زن هنرمند مینیاتور معاصر ایران می‌باشد در آن نگهداری می‌شود.

منزل استاد آبکار پس از طراحی و بازسازی همانگونه که از خدا آرزو می‌کرد به آموزشگاه هنر نگارگری تبدیل شده است.

این استاد هنرمند در نخستین روز بهار سال ۱۳۷۵ با زندگی وداع کرد.

آبیان (داویدیان)، گوهر

اولین دانشجویی که از هنرستان عالی موسیقی تهران فارغ التحصیل شد در سال ۱۲۹۹ در شهر گیومری ارمنستان به دنیا آمد. دو سال بعد، در سال ۱۳۰۱ به همراه خانواده به تبریز مهاجرت کرد. تحصیلات ابتدایی را در تبریز به پایان رساند و در سال ۱۳۱۴ در تهران سکنی گزید. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان انوشیروان دادگر گذراند و وارد هنرستان عالی موسیقی شد و در سال ۱۳۳۹ هنرستان را به پایان برد. گوهار آبیان (داویدیان) نوازنده ارکستر فیلارمونیک و مربی کلاس‌های پیانو در هنرستان عالی موسیقی بود.

در سال‌های اخیر نیز کلاس‌های خصوصی پیانوی او دایر بود.

آذرخشی، فروغ

مؤسس اولین مدرسه دختران مشهد در سال ۱۲۸۳ در محله اراک مشهد متولد شد.

وی نوه شجاع السلطنه بود و در منزل شخصی نخستین مدرسه دختران به نام فروغ را تأسیس کرد.

اجتماع آن روز این عمل را برتائید و تکفیر شد. شایع کردند مدرسه را به آتش خواهند کشاند. این شایعه سبب شد او به همراه نزدیکان و فرزندان پاسداری از مدرسه را بر عهده بگیرند. با مسلح شدن این افراد پاسداری از مدرسه دو سال به درازا کشید. فروغ آذرخشی در این میان بیکار نشست و با مخالفین آموزش دختران در مدرسه که نشستن دختران را بر روی نیمکت غیر شرعی می‌دانستند به مذاکره پرداخت. مبارزات او با مخالفان تحصیل دختران مدت پنج سال به طول انجامید. تا این که وی مدرسه بانوان را تأسیس کرد و کم‌کم اعتماد مردم را جلب نمود و به ایشان اطمینان داد که لطمه‌ای به فرزندان‌شان وارد نخواهد شد. وی بعد از هشت سال اولین دبیرستان دختران مشهد به نام فروغ را تأسیس کرد. از دیگر فعالیت‌های او می‌توان ریاست بنیاد نیکوکاری، بنگاه حمایت مادران و نوزادان، ریاست افتخاری شیر خورشید مشهد، ریاست پرورشگاه خراسان را نام برد.

وی در آذرماه ۱۳۴۲ چشم از جهان فرو بست.

آزرمی، صفرا

نخستین پزشک آسیب شناس و نخستین مسئول پایگاه سیتولوژی که جان صدها زن را در مرحله ابتلا به سرطان نجات داد در سال ۱۲۹۳ در کرمانشاه چشم به جهان گشود و در مدرسه «تأیید» همدان تحصیلات ابتدایی را به پایان رساند.

پدر صفرا آزرمی که از قشر خرده مالک اسدآباد همدان بود، به دلایل خانوادگی از همدان رهسپار کرمانشاه شد اما پس از مدتی دوباره به این شهر بازگشت.

در گرماگرم جنبش آزادیخواهان ایران برای استقرار حکومت مشروطه، او تحت تأثیر افکار نو این گروه قرار گرفت، و بر خلاف رسم و رسوم زمان، بر آن شد که دخترانش را برای کسب علم روانه مدرسه کند.

صفرا دختری سیزده ساله بود که دوره دبیرستان را به پایان برد و به پیشنهاد اولیاء دبستان تأیید در همان مدرسه که تحصیل کرده بود تدریس در کلاس‌های پنجم و ششم را

بر عهده گرفت.

پس از چندی خواهر صفرا گواهینامه ششم ابتدایی را دریافت کرد اما به دلیل جثه کوچک و کودکانه‌اش که برای آموزگاری برازنده نبود. پدر او را راهی مدرسه آمریکایی کرد. حضور خواهر در مدرسه آمریکایی مقدمه‌ای شد تا صفرا برای آموختن زبان انگلیسی تلاشی را آغاز کند و با دشواری بسیار نخستین گام‌ها را برداشت و در این راه از خواهر کمک گرفت. روزی آموزگاران مدرسه آمریکایی همدان به منزل آنها آمدند و از چگونگی آموختن زبان انگلیسی توسط وی آگاه شدند. آنها از او خواستند روزهای جمعه نزد آنان به فراگیری زبان بپردازد.

در ادامه آموزش زبان، مدیر مدرسه آمریکایی از او دعوت کرد تا برای تحصیل و تدریس به مدرسه آمریکایی برود و از تدریس در مدرسه دولتی چشم پوشی کند. وی دو سال در مدرسه آمریکایی فعالیت داشت ولی بار دیگر مانند یک دانش آموز معمولی به مدرسه رفت و سرانجام موفق شد دیپلم مدرسه آمریکایی همدان را که برابر با دوره دهساله مدارس ایرانی بود دریافت کند و به سمت دبیری دبیرستان آمریکایی به کار پرداخت.

در ضمن تدریس، آموختن نزد دبیران خصوصی را آغاز کرد تا برای شرکت در کلاس یازده دبیرستان آمادگی یابد.

با عزیمت به تهران او در مدرسه آمریکایی تهران به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۱۱ گواهینامه دوره دوم متوسطه را دریافت داشت.

وی بار دیگر به همدان بازگشت و این زمان مصادف شد با تعطیلی مدارس ابتدایی خارجی که دستور آن از طرف وزارت فرهنگ وقت صادر شده بود. با پیشنهاد مسئولان دبیرستان آمریکایی همدان امتیاز دبستان اکباتان را به دست آورد و مدت پنج سال ریاست آن را که به شیوه دبستان آمریکایی اداره می‌شد عهده‌دار گردید.

پس از طی این مدت علاقه به ادامه تحصیل و رسیدن به مدارج علمی سبب شد از ریاست دبستان استعفا دهد و بار دیگر راهی تهران شود. این بار در دوره کالج آمریکایی نشست و دوره چهار ساله کالج را طی سه سال به پایان رساند و از دانشکده پزشکی

فیلادلفیا برای ادامه تحصیل بورس گرفت. مقدمات تهیه گذرنامه را پشت سر گذاشت ولی در تهیه گذرنامه توفیق نیافت و ناچار از بورسیه چشم پوشید. این بار به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران مراجعه کرد ولی تلاش هایش برای قبولاندن دیپلم کالج آمریکایی به جای دیپلم دوره دوم دبیرستان پسران به جایی نرسید و رئیس دفتر دانشکده گواهینامه دوره دوم متوسطه دختران را برای شرکت در کنکور کافی ندانست و قبولی او برای شرکت در کنکور را به یک سال شرکت وی در کلاس ویژه دانشسرای عالی مشروط کرد. اما چندی بعد وزارت فرهنگ همان دیپلم کالج آمریکایی وی را معادل لیسانس شناخت.

با اتمام دانشکده پزشکی در سال ۱۳۲۶ عازم آمریکا شد و در بیمارستان زنان شهر شیکاگو به طبابت پرداخت. دو سال بعد راهی ایران شد و به عنوان پزشک متخصص آسیب شناسی درمان بیماران را بر عهده گرفت. فعالیت وی سبب شد که در سال ۱۳۳۶ با استخدام در انستیتو تاج وابسته به دانشگاه تهران ریاست درمانگاه را بر عهده بگیرد. مدت هشت سال در این انستیتو فعالیت داشت و در سال ۱۳۴۴ به دعوت دولت استرالیا در دانشگاه ملبورن در بخش آسیب شناسی مشغول کار شد. یک سال بعد رهسپار بالتیمور در آمریکا شد و این بار در دانشگاه معروف جان هاپکینز در بخش سلول شناسی به کار مشغول شد. در بازگشت به ایران بار دیگر در انستیتو تاج به فعالیت پرداخت و تا پایان خدمات دولتی در این مؤسسه فعالیت داشت.

وی در اواخر دهه چهل با قبول مسئولیت در پایگاه سیتولوژی «زایشگاه فرح» به خدمات پزشکی ادامه داد و بر اساس آماری که هنگام خدمتش انتشار یافت موفق شد با آزمایش سلول شناسی بر روی ۳۰ هزار زن در این پایگاه، گروه بسیاری از زنان و مادرانی را که در آستانه ابتلا به بیماری قرار داشتند شناسایی و از خطر مرگ برهاند.

آزموده، طبوبی

مؤسس اولین دبیرستان ملی دخترانه در سال ۱۲۵۷ در تهران چشم به جهان گشود. پدرش میرزا حسن خان سرتیپ بود. در چهارده سالگی با عبدالحسین میرپنج ازدواج کرد و به تشویق همسرش به آموختن

زبان فارسی، عربی و فرانسه پرداخت. وی خیلی زود همسر از دست داد و فرزندی هم نداشت.

با پایان دوره تحصیلات مصمم شد برای تأسیس مدرسه فعالیت کند و در سال ۱۲۸۶ به این خواسته دست یافت و دبستان دخترانه ناموس را در تهران تأسیس کرد. با گشایش این مدرسه تکفیر و اعتراض‌ها به او شروع شد ولی او کار خود را با قوانین و آیین اسلام تطبیق داد. همه ساله در ایام سوگواری مجلس روضه خوانی در مدرسه ترتیب می‌داد و با خواندن گفته‌های حضرت علی (ع) و تفسیر قسمت‌هایی از قرآن پایبندی خود را به دین و دینداری ابراز می‌کرد. تلاش‌های او برای برپا نگهداشتن دبستان و دبیرستان ناموس تا ۳۰ سال ادامه داشت. با درگذشت او در مهرماه ۱۳۱۵، امتیاز دبیرستان به اسکندر آزموده برادرزاده‌اش واگذار شد و طوبی مشکوه نفیسی از فارغ التحصیلان دبیرستان ناموس که سال‌ها معاونت مدرسه را بر عهده داشت اداره آن را به دست گرفت. این دبیرستان به دلیل کمبود منابع مالی در سال ۱۳۱۹ با تمام وسایل و با شرایط حفظ نام به وزارت فرهنگ اهدا شد. بسیاری از زنان مشهور که در تاریخ معاصر کشور موفقیت‌هایی کسب کردند فارغ التحصیل این مدرسه هستند.

آساطوریان، آنوش

نخستین زنی که توانست در حرفه بانکداری به معاونت بانک منصوب شود، مدارج ترقی را طی کند و مسئولیت‌های مهمی به او واگذار شود. وی در سال ۱۳۰۳ در تبریز به دنیا آمد و در همان شهر در مدرسه پروین به تحصیل پرداخت. با سکونت در تهران، پایان دوره دبیرستان کار در بانک را آغاز کرد. وی که از کودکی به امر بانکداری علاقه‌مند بود به عنوان ماشین نویس در سال ۱۳۲۷ در بانک شاهی استخدام شد. پشتکار و دقت عمل وی مسئولان بانک را بر آن داشت که مسئولیت مهمتری به او واگذارند و بزودی ترفیع مقام گرفت. وی در سال ۱۳۵۱ در بانک تازه تأسیس پارس به خدمت ادامه داد. پس از چندی قسمتی از بخش دریافت بانک به وی سپرده شد.

آنوش آساطوریان در اوایل سال ۱۳۵۷ طی مأموریتی راهی آمریکا شد. وی طی این

سفر مأموریت یافت تا در زمینه اتوبانک و موارد دیگر بانکداری که در جهان بسرعت رو به پیشرفت بود تحقیق و پژوهش کند.

آنوش آساطوریان اولین زن ایرانی است که همزمان با کار، از نظر علمی هم با بانکداری آشنا شد. وی در بازگشت از آمریکا موفق گردید طرح «اتوبانک» را در تهران تهیه نماید. با انجام این مأموریت او به عنوان معاون بانک پارس معرفی شد. در ادامه خدمت در این بانک ریاست اتوبانک پارس نیز به او واگذار شد. اما پیش از آن که منشاء خدماتی در این پست جدید باشد، با پیروزی انقلاب و ملی شدن بانک های کشور، وی بازنشسته شد.

آصفی، آصفه

مؤسس انجمن اولیاء و مربیان، در سال ۱۳۰۴ متولد شد. بسیار زود ازدواج کرد. با این وجود به درس ادامه داد و در پایان دوره دبیرستان زمانی که شاگرد اول را در مراسمی در دارالفنون معرفی می کردند حامله بود.

خود با یادآوری خاطرات فارغ التحصیلی می گوید: «دکتر حکمت وزیر وقت آموزش و پرورش، به هنگام معرفی ام به عنوان شاگرد اول، چون حاملگی ام مشهود بود، دست روی شانه ام گذاشت و مرا مورد تفقد قرار داد.»

تحصیلاتش را در پاریس به اتمام برد و از دانشگاه سوربن در رشته فلسفه و روانشناسی دکترا گرفت. وی بیش از ۲۷ سال در دانشگاه تدریس کرد. در تمام سال های تدریس از متونی که خود در هر سال با بهره گیری از آخرین تحقیقات علمی می نوشت و به صورت کتاب در اختیار دانشجویان قرار می دادند تدریس می کرد و به همین دلیل شاگردانش همواره از آخرین پژوهش های علمی آگاهی داشتند.

وی سال ها در دانشگاه پلیس و مدرسه عالی غزالی قزوین با سمت استادی تدریس کرد.

دکتر آصفی را یک هفته پس از بازگشت از سی. سی. یو بر تخت بیماری به هنگامی که نمایندگانی از انجمن خیریه کودکان مبتلا به سرطانی «محک» کنار تختش حضور داشتند ملاقات کردیم. به سختی سخن می گفت.

سه فرزند پسرش به نام‌های همایون (جراح قلب)، سیاوش (متخصص کلیه) و مهرداد (در حال تحصیل)، هر سه در آمریکا زندگی می‌کنند.

همانگونه که در نوجوانی ازدواج کرد بسیار زود یعنی در سن ۲۵ سالگی از همسرش «پرویز خوانساری» از کارمندان وزارت امور خارجه جدا شد و تربیت فرزندان را خود عهده‌دار شد.

وی همزمان با پرورش فرزندانش برای تأسیس نخستین انجمن اولیاء و مربیان ایران تلاش کرد و در سال ۱۳۴۶ این انجمن پایه ریزی شد. آن زمان چون دفتری برای فعالیت انجمن وجود نداشت، منزل مسکونی دکتر آصفی به عنوان دفتر مرکزی انجمن اولیاء و مربیان معرفی شد.

فکر تأسیس انجمن باز می‌گردد به زمانی که در سوربن مشغول تحصیل بود. استادش دکتر «بر» به او پیشنهاد داد که در صدد یک کار اجتماعی باشد و او گام‌های نخست تأسیس این انجمن را در فرانسه برداشت و در بازگشت به ایران انجمن را به ثبت رساند. می‌گوید: «پس از تأسیس آن، بار دیگر تلاش‌هایم برای قبول آن در انجمن جهانی آغاز گردید. تا سرانجام انجمن بین‌المللی اولیاء و مربیان ما را به عضویت پذیرفت. در این انجمن ۴۱ کشور جهان عضویت داشتند. اما این کافی نبود باید ایران موقعیت بالاتری هم کسب می‌کرد. به همین منظور تلاش‌های مجددی آغاز شد تا تهران به مرکزیت آسیایی این انجمن جهانی انتخاب شد.»

دکتر آصفی از مدت‌ها پیش منزل مسکونی‌اش را وقف کرد تا پس از او در اختیار مؤسسه حمایت از کودکانی مبتلا به سرطانی «محک» قرار گیرد.

تألیفات:

از دکتر آصفی ۳۰ کتاب در زمینه تربیت و تعدادی هم کتاب ترجمه به چاپ رسیده است. وی همچنین پایه‌گذار مجله مکتب مام در انجمن اولیاء و مربیان بود که اکنون با نام نشریه پیوند منتشر می‌شود.

آقابابایف، ساتو (پری)

نخستین زن که دارای تحصیلات آکادمیک در آواز بود. در سال ۱۲۸۰ در تهران به دنیا آمد. وی علاوه بر خوانندگی، در اروپا دوره تئاتر را نیز گذراند.

در بازگشت به ایران در سال ۱۳۰۰ در گراند هتل در نمایش «پری چهر و پری زاد» ظاهر شد. با دایر کردن سینمایی در «تیغستان» قلّهک به نام «پری» و تشکیل یک گروه تئاتری به همین نام، برای آشنایی مردم با هنر تئاتر کوشید. تحصیلات آکادمیک وی سبب شد که کلنل وزیر موسیقی دان مشهور ایرانی آهنگی از ساخته‌های خودش را به نام «غمگین» با اشعاری از رودکی برای اجرا در اختیار وی گذارد.

این آهنگ که در حد صدا برای سوپرانو بود توسط پری آقابابایف خوانده شد ولی به دلیل لهجه ارمنی خواننده کاملاً مفهوم نبود.

صدای این خواننده روی چند صفحه گرامافون موجود است.

شعری که کلنل وزیر برای آهنگ غمگین انتخاب کرده بود به این مضمون است:

ای آن‌که غمگنی و سزاواری	وندن نهان سرشک همی باری
رفت آن‌که رفت آمد آن کامد	بود آنچه بود، خیره چه سرداری
هموار کرد خواهی گیتی را؟	گیتی است کی پذیرد همواری
آزار بیش زین گردون بینی	گر تو بهر بهانه بیازاری
گویی گماشته است بلایی او	بر هر که دل بر او بگماری
مستی مکن که نشنود او مستی	زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری باز آری
اندر بلای سخت پدید آید	فر و بزرگواری و سالاری

آهی (ایمن)، لیلی

اولین زن عضو شورای عالی فرهنگ در سال ۱۳۰۸ به دنیا آمد. پدرش مجید آهی است. در پایان دوره تحصیلات مقدماتی راهی آمریکا شد و تحصیلاتش را در زمینه ادبیات کودکان و تهیه و تنظیم کتاب‌های درسی به پایان برد. سپس در کشورهای فرانسه

وانگلستان به مطالعه در همین زمینه پرداخت و مدرک دکترای گرفت. وی در بازگشت در رشته‌های تعلیم و تربیت و روانشناسی کودک و فلسفه از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد.

در طول فعالیت فرهنگی، به تدریس ادبیات کودکان، در رشته آموزش و پرورش ابتدایی مدرسه عالی پارس، در موسسه تحقیقات تربیتی دانشسرای عالی به عنوان متصدی تحقیقات بین‌المللی درباره ارزشیابی پیشرفت شاگردان در خواندن و فهمیدن مشغول شد. همچنین ویراستاری مرکز تهیه خواندنی‌های نوسوادان، مدرسه رشته آموزش و پرورش ابتدایی دانشسرای عالی (ادبیات کودکان و روش تدریس فارسی)، رشته کتابداری دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران و رشته مربی کودک مدرسه عالی دختران (ادبیات کودکان) برعهده داشت.

لیلی آهی به زبان‌های فرانسه، انگلیسی و روسی تسلط داشت و مدتی مدیریت مرکز مطالعه و تحقیق و آمار کمیته ملی پیکار جهانی با ییسوادی را عهده‌دار بود. این نخستین زن عضو شورای عالی فرهنگ، مولف و ویراستار کتاب‌های درسی ابتدایی و مربی و روانشناس مدرسه و آموزگار و دبیر مشاور فنی وزارت آموزش و پرورش بود.

وی با دکتر ایرج ایمن ازدواج کرد و صاحب سه فرزند به نام‌های رویا، صبا و رامنا گردید.

ترجمه و تألیفات:

مقالات انتقادی و علمی در زمینه تعلیم و تربیت و کتاب‌های کودکان در نشریات آموزش و پرورش، سخن، راهنمای کتاب، کتاب‌های ماه.

کتاب‌های فارسی ابتدایی دوم و سوم و چهارم (به همراه کتاب‌های روش تدریس) کتاب دوم سپاه دانش

همکاری در تألیف کتاب‌های (بخوانیم و بنویسیم)

«کتاب‌های آسمان» و ضمیمه آنها همراه با روش تدریس

کتاب‌هایی دیگر که از طرف کمیته ملی پیکار با ییسوادی برای نوسوادان انتشار یافت

«تربیت اطفال دشوار» (امیرکبیر)

روش تدریس فارسی در دبستان (ایران - مک گروهیل) و چندین کتاب دیگر

عضویت

وی در برخی مجامع نیز عضویت داشت از جمله: عضو مؤسس و عضو هیأت مدیره شورای کتاب کودک، جمعیت بین‌المللی خواندن. شورای خواندنی‌های کمیته ملی یونسکو در ایران شورای عالی جمعیت ملی اولیاء و مربیان.

ابتکار، معصومه (نیلوفر)

اولین معاون رئیس جمهور پس از انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد. پدرش تقی ابتکار در پایان دوره دانشجویی در ایران با استفاده از بورس راهی آمریکا شد. حدود شش سال به همراه خانواده در آمریکا به سر برد و در بازگشت در مدرسه تطبیقی و سپس بین‌المللی در تهران به تحصیل پرداخت و در رشته ریاضی از دبیرستان ایران در سال ۱۳۵۶ فارغ التحصیل شد. همان سال به دانشگاه راه یافت که مصادف با سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی بود. با تعطیلی دانشگاه‌ها به دلیل اعتصاب‌های دانشجویی و اوج‌گیری انقلاب در سال ۱۳۵۷ برای ادامه تحصیل به فکر سفر به خارج افتاد. چند ماهی در آمریکا و فرانسه بسر برد و سرانجام در یکی از دانشگاه‌های آمریکا ثبت نام کرد. خود می‌گوید: بیش از چند هفته دوام نیاوردم همه چیز را رها کرده به ایران بازگشتم.

در بازگشت به ایران در ردیف گروه دانشجویانی قرار گرفت که سفارت آمریکا را به تسخیر درآوردند. در این دوران او با نام «مری» شهرت یافت. دکتر ابتکار در سال ۱۳۷۹ با انتشار کتاب «تسخیر» روایتی مکتوب از درون سفارت تسخیر شده آمریکا در تهران در طول ۴۴۴ روز را در معرض افکار عمومی قرار داد.

پس از پایان ماجرای گروگانگیری در سال ۱۳۶۰ وارد دانشگاه شهید بهشتی شد و کارشناسی تکنولوژی پزشکی را به پایان برد. کارشناسی ارشد را در رشته ایمونولوژی

از دانشگاه تربیت مدرس دریافت کرد و در سال ۱۳۷۵ در همین رشته دکترا گرفت.
وی با سید محمد هاشمی ازدواج کرده و دو فرزند پسر دارد.

سمت‌ها و فعالیت‌ها:

- سردبیر کیهان بین‌المللی (۱۳۵۹-۱۳۶۱)
- مربی دانشکده پزشکی دانشگاه تربیت مدرس (۱۳۷۰-۱۳۷۴)
- عضو هیأت رسمی سومین کنفرانس بین‌المللی زن در تایلند
- عضو مؤسس و هیأت امناء مرکز مطالعات و تحقیقات مسائل زنان
- عضو هیأت علمی دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تربیت مدرس
- استادیار دانشگاه تربیت مدرس
- صاحب امتیاز و مدیرمسئول «فصلنامه فرزانه» ویژه مطالعات و تحقیقات زنان
- مسئول دفتر هماهنگی سازمان‌های غیر دولتی زنان
- نایب رئیس کمیته ملی چهارمین کنفرانس جهانی زنان
- مسئول کمیته کاری سازمان‌های کشورهای اسلامی سمپوزیوم مقام زن در جوامع

اسلامی

- رئیس کنفرانس بین‌المللی سازمان‌های غیر دولتی نقش زن و خانواده در توسعه

انسانی

- رئیس شبکه سازمان‌های غیر دولتی زنان در جمهوری اسلامی ایران
- مسئول پروژه توسعه مطالعات زنان تربیت مدرس
- نماینده ایران در بسیاری از کنفرانس‌های بین‌المللی از جمله اجلاس توسعه

اجتماعی در کپنهاک

- کنفرانس‌های منطقه‌ای سازمان ملل
- مسئول هیأت دولتی چهارمین کنفرانس جهانی زن در چین
- عضو آکادمی زنان دانشمند جهان سوم
- عضو هیأت امناء انجمن آسم و آلرژی
- عضو هیأت دولت و معاون رئیس‌جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست.

اذانی، فاطمه

نخستین سرپرست کلاتری زنان در سال ۱۳۳۷ در یک خانواده متوسط در شهر مشهد به دنیا آمد. دوره دبیرستان را در رشته طبیعی در دبیرستان بهار به پایان برد. سپس در آزمون ورودی ارتش برای تربیت تکنیسین الکترونیک دانشگاه شیراز شرکت کرد و تحصیلاتش را در این رشته ادامه داد و همزمان از دبیرستان ناظمیه شیراز نیز دیپلم دیگری دریافت کرد. مدتی در قسمت‌های مختلف پلیس خدمت کرد و سپس به دلیل علاقه به حرفه پلیس، زمانی که نخستین فرزندش تنها سه ماه داشت در آزمون افسری شهربانی سابق شرکت کرد و با طی دوره دانشگاه پلیس به درجه افسری نائل آمد و با بازگشت به مشهد در قسمت‌های مختلف مخابرات، زندان زنان، تشخیص هویت، راهنمایی و رانندگی و کلاتری بانوان خدمت کرد.

بر اساس برنامه‌های نیروی انتظامی جمهوری اسلامی که افتتاح تعدادی کلاتری مخصوص زنان را در کلان شهرهای کشور در دستور کار خود قرار داد، نخستین کلاتری در مشهد در سال ۱۳۷۸ آغاز به کار کرد و سرگرد اذانی به عنوان نخستین زن ایرانی که به سرپرستی کلاتری رسید معرفی شد.

وی معتقد است: «چون خانم‌ها دارای صبر و حوصله بیشتر هستند و از طرفی خانم‌های مراجعه کننده مشکلات خود را راحت‌تر با یک زن مطرح می‌کنند، نتیجه مثبتی از کار کلاتری زنان به دست می‌آید.»

سرگرد اذانی از خاطرات بيشمارش در این پست یاد می‌کند و می‌گوید: «می‌توانم اشاره‌ای داشته باشم به روزی که زن و شوهری متارکه کرده بودند و همسر این خانم سال‌ها فرزند دخترشان را از دید مادر پنهان داشته بود. پس از چند سال مادر موفق شد محل زندگی فرزندش را پیدا کند و حکم ملاقات فرزندش را که حالا یازده سال داشت به دست آورد. متأسفانه القاءات پدر سبب شده بود که دختر نسبت به مادرش بدبین و با الفاظ ناشایستی از او یاد کند. با وساطت من و همکاران، دختر و مادر یکدیگر را ملاقات کردند. شوق و شغف مادر آن چنان بود که همه ما را تحت تأثیر قرار داد لحظه دیدار این دو خاطره شیرین خدتم شد.»

وی در سال ۱۳۶۱ ازدواج کرد و سه دختر و یک پسر ثمره این ازدواج است.

اردلان، ظفردخت

نخستین زن ایرانی که به عنوان نماینده اصلی ایران در کمیسیون وضع زن در سازمان ملل متحد معرفی شد از نخستین فارغ التحصیلان دانشکده حقوق دانشگاه تهران است. در پایان این دوره او راهی سویس شد و دوره دکترا علوم اجتماعی را در این کشور طی کرد.

وی با دکتر صدارت از شعرای معاصر ایران ازدواج کرد. او عضو کمیسیون حقوق بین الملل شورایی عالی جمعیت های زنان و مدتی نیز دانشیاری دانشکده علوم انسانی دانشگاه تهران را بر عهده داشت. دکتر اردلان تالیفات زیادی در رشته ادبیات دارد و سال ها با مجله اطلاعات هفتگی همکاری داشت.

وی در سال ۱۹۵۹ (۱۳۳۷) به عنوان عضو ناظر در کمیسیون وضع زن در ژنو حضور یافت.

از او تالیفاتی منتشر شده از جمله: حقوق زن در تاریخ، جامعه شناسی خانوادگی، (به زبان فرانسه) پیکره اجتماعی بانوان سویس (اثر پژوهشی به فارسی و فرانسه)، رفتارهای زن در ایران در خلال آخرین نیمه قرن، تاریخ اجتماعی گروه زنان، زنان ایرانی (فرانسه)، نقش زن ایرانی در وحدت و استقلال ملی، نظام خانوادگی در ایل شاهسون، بررسی و تحلیل ماده دهم اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن و مقایسه آن با مقررات ایران.

اردلان، مریم

نخستین مدیر اولین هنرستان دختران در سال ۱۲۷۱ در تهران متولد شد. سال های اول کودکی تحت آموزش پدر قرار گرفت. سپس با ورود به مدرسه «ایران بیت نیل» در سال ۱۲۷۹ به تحصیل ادامه داد. پس از ده سال در جشن فارغ التحصیلی خود برای نخستین بار به زبان فارسی نطقی پیرامون آزادی زنان ایراد کرد که مورد توجه قرار گرفت و مدیریت مدرسه از او برای تدریس رشته ای که استعداد خود را در آن نشان داده بود یعنی ریاضی دعوت کرد. سپس به او مأموریت داده شد تا برای سر و سامان دادن به

مدرسه ایتم «سپهدار» به این مدرسه منتقل شود. یکسال بعد که به محل کار اصلی بازگشت این بار رییس دبیرستان ناموس از او برای تدریس درس‌های علمی و ریاضی دعوت کرد.

در پایان یک دوره چهار ساله تدریس، پس از ازدواج با یکی از بستگان نزدیکش به نام غلامعلی اردلان برای انجام مأموریتی از سوی وزارتخانه راهی ترکیه شدند. ولی در سفری به کردستان برای خداحافظی با پدرش حاج فتح الملک، به دلیل شروع جنگ جهانی اول این مأموریت انجام نشد و در کردستان ماندگار شدند. وی در شهر سنندج با برگزاری کلاس‌هایی در منزل به سوادآموزی و آموزش خیاطی و کارهای دستی به زنان و دختران پرداخت.

این حرکت مریم اردلان سبب شد که در سال ۱۳۰۳ حاکم وقت کردستان مبلغی از بودجه وزارت فرهنگ را که برای مدارس پسران اختصاص یافته بود، برای تأسیس یک مدرسه خصوصی در اختیار وی بگذارد. وی با امتناع از این عمل تقاضا کرد که یک مدرسه دولتی دایر گردد. این مدرسه در سال ۱۳۰۵ به ریاست مریم اردلان به مدرسه دولتی تبدیل شد. اما حاضر نشد نامش بر مدرسه گذاشته شود و تقاضا کرد نام مدرسه «مستوره اردلان» انتخاب شود. مستوره اردلان، از شعرا، ادبا و مورخان کرد بود که نزدیک به دو قرن پیش می‌زیست و فرزندی هم نداشت.

پنج سال پس از فعالیت در این مدرسه مریم اردلان به تهران آمد و ریاست دبستان‌های شماره ۹ و ۱۰ را عهده‌دار شد. سپس به عنوان بازرس در وزارت فرهنگ به کار ادامه داد. این زمان مصادف شده بود با تأسیس یک هنرستان برای دختران، ابتدا وزیر فرهنگ پیشنهاد داد که یک «فرنگی» برای ریاست این هنرستان انتخاب شود. اما به دلیل لیاقت مریم اردلان او به عنوان اولین رییس هنرستان تازه تأسیس دختران در سال ۱۳۱۷ معرفی شد.

کار مداوم سبب شد که دچار بیماری شود و مدتی از کار کناره‌گیری کرد. پس از سه سال به دلیل تسلط به زبان انگلیسی وزارت فرهنگ از او دعوت کرد که نمایندگی این وزارت را در بنگاه خاور نزدیک (ورامین) در امور فرهنگی بر عهده بگیرد. او همچنین مأموریت یافت برای تربیت معلم در دهات همکاری کند. وی از سال ۱۳۳۳ بر اثر

عارضه قلبی از فعالیت‌هایش کاست و در سال ۱۳۴۵ درگذشت.

ارفعی، تیمسار سرتیپ دکتر مرضیه

نخستین زن که در ارتش ایران به درجه سرتیپی رسید، در یک خانواده ایرانی در سال ۱۲۸۰ در شهر استانبول ترکیه چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در این شهر به پایان برد. پس از ورود به دانشگاه، در سال ۱۳۰۸ در رشته طب فارغ‌التحصیل شد.

وی مدت دو سال در ترکیه در رشته اطفال و زنان به طبابت پرداخت. سپس در سال ۱۳۱۰ به ایران بازگشت.

با استخدام در وزارت بهداری، ریاست بخش ۲ بیمارستان پهلوی سابق به او محول گردید. سپس در هنگام حکومت رضاخان به ریاست آموزشگاه زنان ارتش رسید. از آنجا که اکثریت مردان خانواده دکتر ارفعی را افسران ارتش تشکیل می‌دادند، حضورش در پست ریاست آموزشگاه زنان ارتش سبب شد تا به تدریج طبابت در بیمارستان‌های ارتش به صورت شغل رسمی او درآید.

نخستین ازدواج او با سروان دکتر پیشوا عمر کوتاهی داشت. چند سال پس از فوت همسر اولش، به ازدواج دکتر بختیاری درآمد.

دکتر ارفعی مدت ۱۹ سال در هنرستان دختران به تدریس بهداشت و پزشکیاری اشتغال داشت. وی مدتی نیز در یک سازمان اجتماعی (سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی) به امر معالجه بیماران می‌پرداخت.

استپانیان، آنیک

اولین زن دندانپزشک ایران در خانواده‌ای متولد شد که دندانپزشکی پیشه آنان بود. همین امر سبب شد که وی نیز به این حرفه جذب گردد. سال‌ها در این رشته کار کرده است. اما متأسفانه اطلاع بیشتری از او در دست نیست.

استپانیان بارتو، زابل

در یکصد و هشت سال پیش در شهر اصفهان در یک خانواده ارمنی دختری به دنیا آمد که در سنین کودکی با آموزش تلگراف، بعدها به عنوان نخستین زن تلگرافچی نامش در تاریخ کشور ثبت شد.

هنوز ۹ سال بیشتر نداشت که نزد پدرش حرفه تلگرافچی را فرا گرفت و سپس به صورت رسمی در تلگراف خانه اصفهان (جلفا) به کار پرداخت. وی که در سال ۱۲۷۴ چشم به جهان گشوده بود در سال ۱۳۶۱ درگذشت.

استرآبادی، بی بی فاطمه

نخستین کسی بود که توانست با انتشار جزوه‌ای به مقابله رو در رو با جزوه‌ای توهین آمیز علیه زنان برآید. وی دختر «محمد باقر خان استرآبادی» سرکرده سواران استرآباد بود. تبار مادری‌اش به «ملا کاظم مجتهد مازندرانی» می‌رسید.

او زنی با دانش بود و خطی خوش داشت و در انتقال دانش و هنر خود به دیگر زنان می‌کوشید اوج کار او پاسخ نامه‌ای در برابر «تأدیب النساء» بود.

تأدیب النساء کتابی بود که در آن کوشش شده بود با برشمردن عیب‌های زنان تهرانی آنها را در برهم خوردن کانون خانوادگی مقصر نشان دهد.

بی بی خانم به خط خود کتابی نوشت به نام «معایب الرجال». یک نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.

در این کتاب چنین عنوان کرد:

«که من خود را قابل تأدیب کردن رجال ندانسته، لهذا جواب کتاب تأدیب النسوان را

کتاب معایب الرجال نام نهادم»

در این کتاب به تفصیل معایب مختلفی از مردان را در چهار بخش تشریح کرده است.

□ فصل اول - اطوار شرابخوار

□ فصل دوم - کردار اهل قمار

□ فصل سوم - در تفصیل چرس و بنگ و وافور

□ فصل چهارم - شرح گفتگو و اوضاع اجامر و الواط و اقرب

در این کتاب ضمن بیان معایب مردان، آداب صحیح زندگی و زندگی مشترک را برای زنان بیان کرده است.

گذشته از این اقدام، او جزو نخستین مقاله نویسان زن است. نخستین مقاله او در سال ۱۲۸۳ در روزنامه تمدن به مدیریت «مدیر الممالک هرندی» چاپ شد.

استکی، فریده

نخستین زن گریس کار در سال ۱۳۲۷ در اصفهان چشم به جهان گشود و در سال ۱۳۵۲ در رشته روانشناسی از مدرسه عالی دختران (دانشگاه الزهرا) فارغ التحصیل شد. وی دوره چهارساله لیسانس را طی سه سال به اتمام رساند و به همین دلیل در همان دانشکده مشغول کار شد و سرپرستی امور دانشجویان از طرف رییس دانشکده به او محول گردید. پس از حدود ۵ سال کار در مدرسه عالی دختران، پست مشاور دانشجویان خوابگاه امیرآباد به او واگذار شد و تا سال ۱۳۵۶ در همین سمت فعالیت داشت.

در سال ۱۳۵۳ با همسرش کمال جیلانی مدیر کل بیمه های اجتماعی ازدواج کرد. دخترش ۲۷ ساله و لیسانس زبان فرانسه و پسرش ۲۵ ساله آرشیکت است. همسر وی که از ورزشکاران رشته مشت زنی بود به سبب ابتلاء به بیماری پارکینسون بیش از ۲۰ سال در بستر بیماری قرار دارد.

سال های پس از بازنشستگی را با پرورش فرزندانش شروع کرد ولی اوقات اضافی را به پیشنهاد همسر صرف آموختن شیرینی پزی و آشپزی کرد. مدتی نگذشت که به عنوان یک شیرینی پز ماهر مطرح شد. می گوید: «از بهمن ماه هر سال دیگر سفارشی برای نوروز قبول نمی کردم. برنامه کارم این بود که از هشت شب تا یک بعد از نیمه شب می خوابیدم و از این ساعت کار شروع می شد تا هفت صبح که مشتریان برای بردن سفارشات می آمدند. در سال ۱۳۶۳ برای اولین بار یک (کیک شو) نمایشی از کیک هایی که می پختم ترتیب دادم. فروش بسیار خوب بود به طوری که از دو ماه کار مفید در سال یک آپارتمان در خیابان گاندی خریدم. بعد از آن بیمار شدم و دکتر اجازه کار با آرد را نداد چون امکان ابتلاء به آسم می رفت.»

از این پس کلاس شیرینی پزی دایر کرد. تعداد شاگردان روز به روز افزایش می یافت و

کلاس‌ها در دو نوبت صبح و عصر تشکیل می‌شد.

در همین ایام به کار ساخت و ساز پرداخت و منزل مسکونی‌اش را ظرف هشت ماه به پنج واحد آپارتمان تبدیل کرد و سرپرستی ۲۸ کارگر را خود عهده‌دار شد. اما بار دیگر دست به کار جدیدی شد.

«پدر و مادر و برادرم تصمیم گرفتند که کارخانه گریس در اصفهان دایر کنند برادرم مهندس شیمی از آمریکا است و پدرم تا پیش از انقلاب معدن کائولن آباده را داشت که بزرگ‌ترین و غنی‌ترین معدن کائولن ایران بود.

مصمم شدم سرمایه‌گذاری کنم. تمام کارهای اداری را بر عهده گرفتم و در پی گرفتن جواز برآمدم. بالاخره کارخانه راه‌اندازی و ۵۶٪ سهام کارخانه به نامم شد.»

شرکت در سال ۱۳۷۳ تأسیس و سال ۱۳۷۷ محصول تولیدی آن وارد بازار گردید. «گریس زن» نداشتند و برای یافتن کارگر به کارخانه‌های متعدد مراجعه کرد. تا از آنان این فن را بیاموزد. «روزهای تعطیل آنها را با هواپیما به اصفهان می‌بردم تا یک روزه کار را از آنان بیاموزم. چون به عمل آوردن گریس کار سخت و تجربی است. ولی با هزینه بسیار این تکنیک را یاد گرفتم.»

به دلیل دوری راه، انرژی و سرمایه زیادی صرف کرد. «هفته‌ای یکبار ساعت ۱۱ شب با اتوبوس به اصفهان می‌رفتم و ۸۵ کیلومتر دیگر تا شهرضا را طی می‌کردم. از آنجا نیز ۴ کیلومتر تا منطقه صنعتی راه بود. خلاصه کار بسیار سخت بود. تکنسین می‌آمد که کار کند یک باره یک پیچ می‌شکست باید دوباره تا اصفهان می‌آمدم تا قطعه را بخرم.»

ظرف دو ماه برای محصول تولیدی مهر استاندارد گرفت. می‌گوید گریس زرد با مواد اولیه بسیار عالی تولید کارخانه‌اش بود که ظرفیت تولید ۵۰۰۰ تن در سال را داشت.

«مرغوبیت محصول به تدریج نگرانی دیگر تولیدکنندگان گریس را سبب شد. اگر تولید ادامه می‌یافت کار برای دیگران مشکل می‌شد. ولی این گروه هم ساکت ننشست. دیگر کارخانه‌دارها میزان درصد فروشندگان محصول گریس را افزایش دادند و از قیمت تولید خود کاستند. در نتیجه امکان رقابت برای ما نماند. در نتیجه با کسورهای نظیر ارمنستان، آذربایجان و افغانستان ارتباط برقرار کردم. مقدار زیادی جنس به سراوان

فرستادیم و در این زمان بنيه مالی ما به اتمام رسید. یک سال و نیم است که تولید متوقف شده، ولی قرار است دوباره با یک شریک جدید خارجی کار را ادامه دهیم.»

توقف کار کارخانه او را به فکر فعالیت جدید دیگری یعنی «بسته بندی سبزیجات تازه» انداخت: «با یک فرد فنی وارد مذاکره شدم که یک ماشین با ظرفیت ۷۰ کیلو درست کند و دور الکترو موتور آن را براساس میزانی که می خواستم تنظیم کند. مثلاً ۱۰-۱۲ بار حرکت کند با دو تا سه بار هم تخلیه و آبیگری. همین دستگاه هم ساترینفوژ شود. آب سبزی را بکشد. سیستمی را ابداع کردم برای دو نمه و خشک کردن. البته بسیار سیستم ابتدایی بود ولی مناسب کارم بود.»

او از مشکلات کار و ارسال سبزیجات نامرغوب به کارخانه و مسائل بعدی می گوید: «برای ایجاد شغل برای خانم ها، مقداری سبزی به منزل آنها فرستاده می شد. البته خوب پاک می کردند ولی میزان آن با وزن اولیه همخوانی نداشت.

روزی وقتی کیسه آشغال سبزی را خالی کردم زیر سبزی ها سنگ گذاشته بودند تا وزن آشغال سبزی کم نباشد.

تصمیم گرفتم از جاجروود کارگر به کارخانه بیاورم. ولی این اقدام هم مشکل دیگری داشت کارگران فرزندانشان را همراه داشتند و وقت کاری صرف آنها می شد و در پایان روز هنوز مقدار زیادی سبزی پاک نکرده باقی بود.

علیرغم این که محصول تولید همتا نداشت و سبزی ها در هر بسته با رنگ مشخص کدبندی شده بود و کیفیت بسیار عالی داشت، به دلیل نبود وجدان کاری تولید ادامه نیافت.»

این تمام مشکل نبود در کار او توزیع نقش مهمی داشت که به دلیل خوب عمل نکردن دچار مشکل شد. «سیاست کاری ام این بود که هر روز سبزی همان روز توزیع و سبزی روز قبل جمع آوری شود. تصمیم داشتم که اجازه سبزی خرد شده را بگیرم و سبزی هایی که از روز قبل جمع آوری می شد به کارخانه برگردانده شود و با عبور از تونل انجماد آماده خرد کردن شود...

برای این کار یک سردخانه دو تنی زیر صفر تهیه شده بود و تهیه تونل انجماد نیز چهار میلیون تومان هزینه برداشته بود. ولی مسائل و مشکلات کارگری سبب شد که پس

از یک سال با مقدار زیادی بدهی کارخانه پاکدشت را تعطیل کنم.»
 صدور سبزیجات فکر دیگری بود که به آن دست زد و با یک واردکننده انگلیسی
 برای همکاری وارد مذاکره شده بود مذاکراتش با شرکت هواپیمایی به دلیل هزینه بالای
 حمل راه به جایی نبرد.

می‌گوید: «از هیچ کار شرافتمندانه رو نگرداندم. علاوه بر کارهایی که گفتم من در
 زمینه پلاستیک هم فعالیت داشتم و با دستگاه‌های یادی و تزریقی کار کردم. در این
 مدتی که همسرم بیمار است تلاش کردم زندگی خانوادگی گرمی داشته باشیم و
 فرزندی تربیت کنم که از نظر تحصیلات و تجربه کاری کمتر از دیگران نباشند. مگر یک
 مرد در زندگی چه کاری بیش از این انجام می‌دهد. فکر می‌کنم در پاره‌ای مواقع بیش از
 یک مرد نیرو و توانم را به کار گرفتم.»

اسکندری، محترم

اولین زن که در تاریخ معاصر به جرم شورش بازداشت شد و مؤسس اولین جمعیت
 زنان، به نام «نسوان وطن خواه» در سال ۱۲۷۴ چشم به دنیا گشود. وی در خانه پدر
 شاهزاده علیخان (محمد میرزا اسکندری) به کسب دانش پرداخت. ۹ سال بیشتر
 نداشت که بر اثر ضربه وارده به ستون فقرات در اثر افتادن، دچار مشکل در این ناحیه از
 بدن شد. با شروع نوجوانی تکمیل درس‌های فرانسه و تاریخ ادبیات او به میرزا محمد
 محققى واگذار گردید. این آشنایی سبب ازدواج استاد و شاگرد شد.

پیشینه آزادیخواهی در خانواده‌اش او را نیز به این راه کشاند. پدر از آزادیخواهان
 مبارزی بود که سال‌ها پیش از انقلاب مشروطیت انجمن آدمیت را با کمک سلیمان میرزا
 و یحیی میرزا که از پیشگامان نهضت مشروطیت بودند تشکیل داد. با انحلال این انجمن،
 پس از انقلاب مشروطه «انجمن حقوق» شکل گرفت که نشریه‌ای به نام حقوق منتشر
 کرد. این همان نشریه‌ای بود که محترم اسکندری نیز مستقیماً با آن همکاری کرد و درباره
 آزادی زنان مقالاتی در آن به چاپ رساند. با حاکمیت مجدد استبداد انتشار حقوق
 متوقف شد ولی تلاش محترم اسکندری برای احقاق حقوق زنان ادامه یافت و اینبار
 تحت تشکلی به نام «جمعیت نسوان وطن خواه» به فعالیت پرداخت.

بزودی این جمعیت مجله‌ای به نام نسوان وطن خواه منتشر کرد و با تأسیس کلاس سوادآموزی برای بزرگسالان و شرکت در جلساتی به ایراد نطق درباره حقوق زنان پرداختند.

این تلاش‌ها و اهداف جمعیت که آموزش و پرورش دختران، آموزش صنایع دستی، تأسیس بیمارستان برای زنان و دختران تهیدست بود. سبب شد هر روز مخاطبین بیشتری را جذب کند فروش نشریه نشان از اقبال عمومی داشت. برای مقابله با این تلاش‌ها جزوه‌هایی به نام «مکر زنان» که مطالب توهین‌آمیزی علیه زنان نوشته بود، منتشر شد که روزنامه فروش‌ها برای فروش آن تلاش فراوان کردند. محترم اسکندری به همراه گروهی از زنان همفکر با خرید این جزوه‌ها آن را در میدان توپخانه به صورت تلی به روی هم ریخت و به آتش کشید. هر چند پس از این ماجرا از طرف شهربانی به جرم ایجاد آشوب بازداشت شد.

محترم اسکندری صاحب دو پسر شد که هر دو در کودکی درگذشتند. وی در سن ۲۹ سالگی تصمیم گرفت خطر عمل جراحی را بپذیرد و ستون فقراتش را به دست چاقوی جراحی بسپارد. در سال ۱۳۰۲ به هنگام عمل جراحی درگذشت.

اشرف السلطنه

نخستین زن ایرانی که با دوربین عکاسی سر و کار داشت، عزت ملک خانم ملقب به اشرف السلطنه دختر امام قلی میرزا عمادالدوله و از نواده‌های فتحعلی شاه قاجار است. او به هنگام حکمرانی پدرش در کرمانشاهان در سال ۱۲۳۸ به دنیا آمد. وی همسر دوم اعتمادالسلطنه بود. هنوز نه سال بیشتر نداشت که محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در بازگشت از سفر بین‌النهرین (عتبات عالیات) که ناصرالدین شاه را همراهی می‌کرد توسط مهد علیا مادر شاه او را به عقد خود درآورد و به تهران آورد. وی در ۳۳ سالگی همسر از دست داد و سه سال بعد به عقد سید حسین عرب پسر سید سعد آل ثابت معروف به نایب التولیه عرب «عمه‌زاده‌اش» در آمد و در مشهد مقیم شد. وی از هر دو شوهرش فرزندی نداشت. به همین سبب بیشتر عمرش به مطالعه کتاب‌های تاریخ و طب گذشت. زندگی اعتمادالسلطنه او را با سیاست دربار ایران و

وقایع مملکتی و روابط خارجی کشور آگاه کرد. همچنین از همسرش تا اندازه‌ای زبان فرانسه آموخت.

وی همچنین در هنر کاموادیوزی، بافندگی، آشپزی، قنادی، خیاطی و... استاد بود. به موسیقی و سفر علاقه‌ای نداشت ولی شطرنج و نرد را خوب بازی می‌کرد. وی از عکاسی سر رشته داشت و عکس‌هایی از او مانده است. عکاسی را نزد شاهزاده سلطان محمد میرزا آموخت.

اشرف السلطنه در اواخر عمر از راه اسلامبول به مکه معظمه مشرف شد و جمعی را در این سفر به همراه داشت و بیش از دو هزار تومان برای این سفر خرج کرد. وی همچنین در نزدیکی مشهد مقدس ملکی را در قریه میامی برای خیرات و مبرات وقف کرده است.

اشرف السلطنه یکسال قبل از فوت همسر دومش در سال ۱۲۹۲ در مشهد درگذشت و در دارالسیاده مدفون است.

او زنی جسور بود و در حرمخانه و حضور ناصرالدین شاه گستاخ، دکتر «فوریه» پزشک فرانسوی ناصرالدین شاه در کتاب «سه سال در دربار ایران» درباره او از قول یکی از نوادگان شاه می‌نویسد: در ایام محرم از «اندرون» برای روضه خوانی و دیدن تعزیه به تکیه دولت می‌رفتند. برای آن‌که دیده نشوند «تجیری از نارنجستان حیاط گلستان تا دم در تکیه دولت کوچه مانند می‌کشیدند و زنان حرمسرا با میهمانان و بستگان خود از این راه عبور می‌کردند. یکی از روزهای دهه محرم اشرف السلطنه به همراه سایر زنان حرمسرا از این راه عبور می‌کرد و شاه هم مانند همیشه اوقات برای دیدن زنان در آنجا حضور داشت به محض این‌که اشرف السلطنه را دید بطوریکه او نفهمد و ملتفت نشود چهار قد او را از سرش برداشت و پرتاب کرد. این عمل شاه آنهم در حضور زنها به او خیلی برخورد و او هم فوراً مقابله به مثل کرده با دست به کلاه شاه زد و کلاه در چند قدمی شاه به زمین افتاد. ناصرالدین شاه چون سرش موند داشت و خیلی معتقد بود که بی‌مویی سر خود را پوشاند ناراحت شد و با عصایی که داشت چند بار او را زد.»

اعتصامی، پروین

بیش از سی و پنج سال عمر نکرد ولی در این دوره کوتاه عمر نام خود را به عنوان نامدارترین شاعر عصر و همچنین نخستین کتابدار زن باقی گذاشت.

در سال ۱۲۸۵ در تبریز چشم به جهان گشود. پدرش یوسف اعتصامی (اعتصام الملک) و مادرش اختر دختر «میرزا عبدالحسین قوام‌الدوله تبریزی» بود.

پروین همراه خانواده در پنج سالگی به تهران آمد. برنامه کامل دبستان و دبیرستان و ادبیات فارسی و عربی را نزد آموزگاران در خانه و نزد پدر آموخت.

موقعیت خانوادگی به گونه‌ای بود که از کودکی با نامداری چون ملک الشعراء بهار و دهخدا آشنا بود و رفت و آمد آنان با پدرش او را با آثار ادبی مطرح زمان آشنا کرد.

به منظور آشنایی با زبان انگلیسی وارد مدرسه «ایران بیت ٹیل» شد. این دوره را در سال ۱۳۰۳ به پایان برد. وی در سال ۱۳۱۳ با پسر عموی پدرش «فضل الله همایون فال» رئیس نظمیه کرمانشاه ازدواج کرد ولی زندگی مشترک بیش از چهارماه ادامه نیافت و سرانجام از همسرش جدا شد.

دیوان اشعار او به همت برادرش «ابوالفتح اعتصامی» در مرداد ۱۳۱۴ انتشار یافت و یک سال بعد موفق شد نشان درجه سه علمی را از وزارت معارف دریافت کند.

در همین ایام پروین اعتصامی با عنوان کتابدار در کتابخانه دانشسرای عالی مشغول کار شد. یکسال بعد به دلیل بیماری پدر از کار کناره گرفت. مرگ پدر در زمستان آن سال او را بیش از پیش به سکوت و گوشه نشینی کشاند. در سال ۱۳۲۰ در چهارمین سال درگذشت پدر او نیز وفات یافت و در مقبره خانوادگی نزدیک مزار پدر در حضرت معصومه «علیهما السلام» در قم مدفون است.

کتاب شعر این شاعر در سال‌های پس از مرگش به کرات چاپ شده است.

اعلم، ایران

ایران اعلم نخستین استاد زن دانشکده پزشکی، در تهران در خانواده «امیر اعلم و افسر وثوق» متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در همین شهر به پایان برد. سپس برای ادامه تحصیل راهی بیروت شد. با ثبت نام در مدرسه شبانه روزی فرانسه و پس از

دریافت دیپلم، آنگاه راهی فرانسه شد. دوره عالی را در دانشگاه طب پاریس به پایان برد و در رشته زنان و زایمان تخصص گرفت. دکتر ایران اعلم موفق شد با دریافت دیپلم دولت فرانسه (دتا) اجازه طبابت در این کشور را کسب کند.

دکتر اعلم در سال ۱۳۲۱ (۱۹۴۲) به تهران بازگشت و از همان سال با شروع تدریس در دانشگاه به سمت استادی برگزیده شد. وی نخستین استاد زن در دانشکده پزشکی است.

وی با دکتر قاسم، پزشک عمومی ازدواج کرد. دختری به نام مریم ثمره این ازدواج بود.

دکتر ایران اعلم در طول خدمت خود به مقام استادی دانشگاه تهران، ریاست بخش زنان در بیمارستان رضا پهلوی سابق، ریاست بخش زایمان بیمارستان بانک ملی رسید و مدتی ریاست شورای مرکزی سازمان زنان را عهده‌دار بود.

افخمی، مهناز

اولین کسی بود که به عنوان وزیر مشاور در امور زنان در هیأت دولت در دهه ۵۰ حضور یافت.

او در کرمان به دنیا آمد و پس از انقلاب اسلامی به آمریکا عزیمت کرد و به فعالیت خود در امور زنان ادامه داد.

مهناز افخمی مدیر و مؤسس سازمان همکاری‌های یادگیری‌های زنان و مدیر اجرایی بنیاد مطالعات ایران در آمریکا است. وی بنیانگذار مؤسسه زنان دانشگاهی ایران بود و به عنوان دبیر کل سازمان زنان ایران قبل از انقلاب اسلامی فعالیت داشت.

وی مدتی ریاست انستیتو «خواهری جهانی» را بر عهده دارد. مهناز افخمی در سازمان‌ها و کمیسیون‌های جهانی مربوط به زنان و حقوق بشر فعالیت دارد و همچنین بنیانگذار مرکز آسیا و پاسیفیک برای زنان و توسعه است.

پیش از انقلاب عضو هیأت امنای دانشگاه‌های کرمان و فرح بود. وی همچنین کتاب‌های متعددی درباره حقوق زنان به رشته تحریر درآورده است.

□ زنان و قانون در ایران چاپ بنیاد مطالعات ایران ۱۳۷۲

- در چشم طوفان، زنان در ایران بعد از انقلاب چاپ دانشگاه سیراکو ۱۳۷۳
- زنان در تبعید چاپ انتشارات دانشگاه ویرجینیا ۱۳۷۳
- ایمان و آزادی: حقوق بشر برای زنان در دنیای اسلام ناشر دانشگاه سیراکو ۱۳۷۴
- احقاق حق: آموزش حقوق بشر برای زنان در جوامع مسلمان ناشر انستیتو «خواه‌ری جهانی» ۱۳۷۵
- زن مسلمان و روش‌های حضور: اجرای الگوی پکن چاپ سیراکو ۱۳۷۶
- امن و امان: محو خشونت بر ضد زنان و دختران در جوامع اسلامی ناشر انستیتو «خواه‌ری جهانی» ۱۳۷۷
- هدایت به انتخاب: کتاب آموزشی رهبری برای زنان چاپ همکاری‌های آموزشی زنان ۱۳۸۰

افشار، مهین

نوه «ملک‌التجار» بود و با فروش قسمتی از جهیزیه‌اش توانست سرمایه‌ای فراهم آورد و به عنوان نخستین زن بازرگان به تجارت پردازد. او کار را با سرمایه‌ای حدود ۴۰ هزار تومان شروع کرد و در سال ۱۳۳۶ نخستین زن بود که کارت بازرگانی به نامش صادر شد.

ابتدا نمایندگی شرکت‌هایی مانند «یورماستر اندون و یوخ» دانمارک و کارخانجات آرو، سارازن، ساژ و اوهندوبر آلمان را بر عهده داشت. کالاهای وارداتی او عبارت بود از موتورهای دیزل، ژنراتور برق و ماشین‌های بزرگ و کوچک جوشکاری. او فارغ التحصیل مدرسه ژاندارک بود و در ۲۸ سالگی با مهندس افشار کارمند پتروشیمی ازدواج کرد. توسعه کارش سبب شد که در پنج بندر بزرگ دنیا مانند آمستردام، نوتردام، لندن، نیویورک و آنورس کارگزاری حمل و نقل دایر کند. مهین افشار مدتی نیز منشی گروه «زنان ملیون» بود و در دکوراسیون نیز مهارت داشت.

علاوه بر کار تجارت سردخانه بزرگی دایر کرده بود و عتیقه‌دار بزرگی بوده است.

امیرجلالی، ویولت

اولین متخصص پزشکی هسته‌ای در سال ۱۳۴۴ چشم به جهان گشود. در پایان دوره دبیرستان در سال ۱۳۶۲ تحصیل در رشته پزشکی را برگزید. در سال ۱۳۶۸ با پایان دوره پزشکی عمومی برای دوره تخصصی آماده شد و یکسال بعد تحصیل در رشته پزشکی هسته‌ای را شروع کرد. با گذراندن امتحانات «بورد» پزشکی از سال ۱۳۷۲ به عنوان استادیار دانشگاه شهید بهشتی و بیمارستان لیافی نژاد مشغول کار شد. یک سال بعد نیز ریاست بخش هسته‌ای بیمارستان را بر عهده گرفت. به تدریس در بیمارستان و دبیرستان به تدریس در دبیرستان می‌پرداخت. دکتر امیرجلالی علاوه بر کسب رتبه اول در دانشگاه محل تحصیل، رتبه اول در سطح ایران را در مرحله «بورد» تخصصی کسب کرده است.

ابتدا شناختی از پزشکی هسته‌ای نداشت و مایل بود که در رشته‌های پاراکلینیکی ادامه تحصیل دهد می‌گوید: «زمان تحصیل در دانشکده این رشته بسیار تخصصی بود. یعنی جزء رشته‌هایی بود که در دوران پزشکی عمومی هم خیلی با آن برخورد نداشتیم. مثلاً در دانشکده ما تنها یک نفر در سال برای تحصیل در این رشته پذیرفته می‌شد. یکی از جنبه‌هایی که به این رشته علاقه‌مند شدم دقت و بررسی و حساسیت در کار است که می‌توان با تشخیص زودرس از بروز بیماری پیشگیری کرد و یا تشخیص درست داد. این امر پزشک را به کارش علاقه‌مند می‌کند».

بنیانگذار این رشته در ایران دکتر نظام مافی بود که از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰ تقریباً ناشناخته ماند. از این سال دستیارانی برای این رشته پزشکی برای کار در بیمارستان شریعتی انتخاب شدند. اساتید این رشته هم یا تحصیل کرده خارج بودند و یا در بیمارستان شریعتی کار را شروع کرده بودند. اکنون نیز تنها در سه دانشگاه در سطح کشور به تربیت دستیار اقدام شده است و در شهرستان‌ها هنوز این رشته دایر نیست. «من اولین زنی بودم که این رشته را انتخاب کردم. گرچه بودند افرادی که مرا از ادامه تحصیل در این رشته به دلیل خطرآفرینی آن منع می‌کردند».

«بعد از من همه ساله یک یا دو نفر زن در این رشته وارد شده‌اند و موفق هم بودند. جالب این که خانم‌هایی که در این رشته وارد شدیم رتبه‌های بالایی هم کسب کردیم و همین امر سبب شد که اساتید برای پذیرش زنان در این رشته ترغیب شوند».

مشکلات این حرفه نیز مانند سایر رشته‌ها برای زنان است. «یک مشکل عمده همه خانم‌های شاغل زن بودن است. زیرا با هر میزان تحصیلات و هر پست و مقام، شما یک زن و یک مادر هستید و برای این مسئولیت‌ها باید برنامه‌ریزی داشت تا در سامان دادن به محیط کار و خانه توفیق یافت و این برای همه خانم‌های شاغل به صورت یک اصل و همچنین یک مشکل درآمده است. بنابراین نیاز به توان و نیروی زیاده‌تری دارد. در حقیقت یعنی دو شیفت کار. به همین جهت باید یک همکاری و تفاهم در زندگی مشترک وجود داشته باشد.

علیرغم محدودیت‌هایی که در مقایسه با مردان، زنان دچار هستند باید این مسئله را در باورها و مسائل عرفی و فکری دانست که طی سالیان دراز حاکم شده است. ولی من تصور می‌کنم که باز این خانم‌ها هستند که باید به توانایی‌های خود پی ببرند و در صدد شناساندن آن‌ها برآیند.»

او در سال ۱۳۷۲ ازدواج کرده و یک دختر دارد.

مشاغل و مسئولیت‌ها:

- مسئول کمیته مدارک پزشکی بیمارستان لبافی نژاد
- عضو مشاور کمیته مرگ و میر بیمارستان
- عضو شورای پزشکی بیمارستان
- عضو هیأت ممتهن ارتقاء رشته پزشکی هسته‌ای در وزارت بهداشت و درمان
- عضو هیأت مدیره انجمن پزشکی هسته‌ای ایران
- عضو شورای پژوهشی شورای پزشکی هسته‌ای دانشگاه شهید بهشتی

امین، زینب

سخنرانی‌اش در گردهمایی اعتراض‌آمیز زنان که در مقابل مجلس شورای ملی صورت گرفت برای اولین بار صدای آزادیخواهی زن ایرانی را از یک تظاهرات علنی به گوش جهانیان رساند.

پدرش «سید عبدالله اتاییکی» از مشروطه خواهان بود. زینب امین بنیانگذار انجمن

نسوان وطن، آموزگار مدرسه دخترانه شاه آباد و شاعر بود.

پس از اولتیماتوم دولت روسیه در پاییز ۱۲۸۹ (۲۹ نوامبر سال ۱۹۱۱) به دولت ایران که در نهایت حکم کرده بود که مجلس ایران قبل از هر اقدامی باید با دو دولت روس و انگلیس مشورت کند و تهدید کرده بود در غیر اینصورت به پایتخت حمله نظامی خواهد کرد هزاران زن در تظاهرات اعتراض آمیز از مجلس خواستند در مقابل این تهدید بایستند. خبرنگار نشریه تایمز در همان روز گزارشی به این شرح مخابره کرد: «تظاهرات زنان ایرانی، در برابر مجلس و نیز تحریم کالاهای خارجی به وسیله آنها مرحله جدیدی در جنبش زنان ایران به شمار می آید. در یک گروههایی که در مدرسه سپهسالار (شهید مطهری) برگزار شد زنان سخنور که از بلاغت بسیار برخوردار بودند، خطاب به مردم سخن گفتند و یکی از زنان اعلام کرد که گرچه اسلام زنان را از شرکت در جنگ بازداشته است، اما با اینهمه، ایشان در جهاد شرکت خواهند کرد».

زینب امین در آن روز با پوشش کامل در حالیکه بر سکویی ایستاده بود یکی از اشعار خود را که درباره وطن پرستی و دفاع از آب و خاک بود برای جمعیت تظاهرکننده قرائت کرد. سپس سیصد تن از زنان به نمایندگی از تظاهرکنندگان در حالیکه در زیر لباس خود سلاح حمل می کردند برای ملاقات با رئیس وقت مجلس شورای ملی به مجلس رفتند. در همین گروههایی بود که زنان اعلام کردند تمام اجناس و کالاهای خارجی را تحریم می کنند و جالب این که کالسکه و تنها خط آهن تهران - حضرت عبدالعظیم را که نمادی از کالای غربی بود تحریم کردند. این امر سبب شد که چهار روز پس از اولتیماتوم روسیه، همه وسایل نقلیه آن روز خالی ماند.

شور سخنان زینب امین در آن روز سبب شد شرکت کنندگان در تظاهرات آمادگی خود را برای فروش زینت آلات خود اعلام دارند تا از محل آن قسمتی از بدهی دولت به دولت تزاری روسیه پرداخت گردد تا از گسترش نفوذ روسیه در دستگاه حاکمه ایران پیشگیری شود.

امین، نصرت

نخستین زن که در یک صد ساله اخیر به درجه اجتهاد رسید در سال ۱۲۶۵ در اصفهان چشم به جهان گشود. از چهار سالگی آموختن آغاز کرد و در چهل سالگی به درجه اجتهاد رسید.

نصرت امین دختر «حاج محمد علی امین التجار» از افراد سرشناس اصفهان بود. در پانزده سالگی به ازدواج «حاج میرزا معین التجار» پس عمویش درآمد از هشت فرزندی که به دنیا آورد تنها یک تن زنده ماند.

او شیفته علم و دانش بود و از محضر استادانی چون آیت الله سید محمد علی نجف آبادی و شیخ مرتضی مظاهری به کسب علم اصول، فقه، فلسفه، عرفان، حدیث، تفسیر، بلاغت و نحو بهره جست و سرانجام موفق شد اجازه اجتهاد و استنباط احکام شرعی را کسب کند.

این بانوی مجتهد تنها به خواندن و دانش آموزی بسنده نکرد و در سال ۱۳۴۴ مکتب «حضرت فاطمه» سلام الله علیها و یک دبیرستان دخترانه را با سرمایه شخصی تأسیس کرد. وی تا پایان عمر در کانون تبلیغات دینی بانوان در اصفهان به تدریس قرآن و پاسخ گویی به پرسش های دینی پرداخت.

بانو امین آثار مکتوبی از خود به یادگار گذاشت که به نام بانوی ایرانی یا اصفهانی به چاپ رسیده است. از جمله آثار او عبارت است از:

«مخزن العرفان» تفسیر قرآن مجید در ۱۵ جلد.

«اربعین هاشمیه» به زبان عربی.

«معاد یا آخرین سیر بشر»

«النفجات الرحمانية فی الواردات القلبية» به زبان عربی

«اخلاق» ترجمه کتاب ابن مسکویه

خوشبختی و توجیه به خواهران ایمانی

«مخزن الثالی فی مناقب مولی الموالی علی علیه السلام، سیر و سلوک» در روش اولیاء

و طریق سید شهداء

بانو امین که او را علویه اصفهانی هم نامیده اند پس از ۹۳ سال تلاش و علم آموزی در سال ۱۳۶۳ در اصفهان وفات یافت.

امینه اقدس

او نخستین زن ایرانی است که بدون شوهر و برای معالجه به خارج از ایران سفر کرد. امین اقدس یا امینه اقدس عمه غلامعلی خان ملقب به عزیزالسلطان است که به ملیجک شهرت داشت و پسری از منطقه کردستان بود. ناصرالدین شاه به او بسیار محبت داشت. عمه او کنیزی بود که بعدها جزو سوگلی های شاه درآمد. اعتماد شاه به او به آن میزان بود که خزانه داری مخصوص شاه به او سپرده شد و به همین سبب «امین اقدس» نام گرفت.

این سوگلی ناصرالدین شاه به دلیل بیماری چشم، بینایی خود را از دست داد و معالجات دکتر دیکسون انگلیسی، مؤثر واقع نشد و دو چشم پزشک ایرانی میرزا ابوالقاسم نایینی و میرزا محمد حسین کحال عراقی برای معالجه به بالین او دعوت شدند. گفته شده است این سیاست برای دور کردن مسئولیت از پزشکان خارجی و مقصر و بی دانش نشان دادن پزشکان ایرانی به اجرا درآمد. وگرنه پیشتر چشم این سوگلی شاه از بینایی بی بهره شده بود.

اما شاه تصمیم گرفت که امین اقدس را برای عمل جراحی راهی فرنگ کند و به همین منظور در سال ۱۲۶۸ امین اقدس با هیأتی به ریاست «سعدالسلطنه» حاکم قزوین و میرزا حسین کاشی پزشک مخصوص راه وین پایتخت اتریش را پیش گرفت و بی نتیجه بازگشت.

او نخستین زن از حرمسرا بود که تا آن تاریخ بدون همسرش از ایران خارج می شد.

اندامی، آذر

نخستین و تنها زن ایرانی که نام او به دلیل تحقیقات علمی اش بر یکی از حفره های کره زهره حک شده در سال ۱۳۰۵ در محله «ساغریسازان» شهر رشت به دنیا آمد. او چهارمین فرزند و تنها دختر خانواده بود. سال های دبستان را در مدرسه بانوان رشت با یک سال جهش تحصیلی به پایان برد. از این سال به بعد به دلیل دور شدن پدر از خانواده بار مسئولیت به دوش مادر او گذاشته می شود و آذر در این مسئولیت با مادر سهیم می شود. با خیاطی و سوزن دوزی روزگار می گذراند و به تحصیل ادامه می دهد.

با پایان دوره اول متوسطه در دبیرستان فروغ رشت، پدر علیرغم روشنفکری از ادامه تحصیل او جلوگیری می‌کند و او راهی دانشسرای رشت شد. در سال ۱۳۲۴ با موفقیت کامل دانشسرا را به پایان رساند. به دلیل کمی سن یک سال رایگان در دبستان‌های رشت به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۲۵ به استخدام رسمی وزارت آموزش و پرورش درآمد. اما به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۲۹ دیپلم رشته طبیعی را اخذ کرد. دو سال بعد به عنوان دانشجوی رشته پزشکی وارد دانشگاه تهران شد. همزمان در مدارس جنوب شهر تهران به تدریس ادامه داد. گواهینامه دکترای پزشکی خود را در سال ۱۳۲۷ دریافت و بلافاصله تحصیل دوره تخصصی زنان و مامایی را آغاز کرد و در بنگاه حمایت مادران و نوزادان مشغول به کار شد. در سال ۱۳۳۹ با دکتر منصور خلعتبری ازدواج کرد و در پایان دوره تحصیل به وزارت بهداشت منتقل شد و کار در انستیتو پاستور را ادامه داد. در همین ایام چند طرح تحقیقاتی در زمینه باکتریولوژی و عفونت‌های بیمارستانی انجام و نتایج را در مجلات معتبر پزشکی به چاپ رساند.

در سال‌هایی که وبا در ایران و کشورهای منطقه بیداد می‌کرد او با تهیه واکسن مرغوب به مبارزه با این بیماری پرداخت و علاوه بر تأمین نیازهای داخل مقداری به کشورهای همسایه ارسال شد.

به دلیل فعالیت‌های مؤثرش به سمت معاونت بخش میکروب‌شناسی و سپس به ریاست بخش وبا و دیفتری منصوب شد و به سبب تلاش‌های مستمر نشان علمی از مسئولان وقت گرفت.

در ادامه فعالیت در انستیتو پاستور موفق شد با استفاده از بورس تحصیلی این مرکز به پاریس برود و در سال ۱۳۴۶ به دریافت گواهینامه باکتریولوژی توفیق یافت. در بازگشت به ایران با گذراندن دوره تخصصی آزمایشگاهی بالینی در دانشگاه تهران، دانشنامه تخصصی علوم آزمایشگاهی بالینی را اخذ کرد. وی در سال ۱۳۵۷ بازنشسته شد.

او چندین بار به کشورهای بلژیک و فرانسه برای شرکت در کنفرانس‌های علمی سفر کرد.

در مراسم تودיעی که در هنگام بازنشستگی برایش ترتیب یافت گفت: «من از شروع

خدمت دولتی پایانی این چنین را آرزو می‌کردم و چون به منظور رسیده‌ام خدا را شکر می‌گویم و احساس شادی و غرور می‌کنم.»

او پس از بازنشستگی ترجیح داد بار دیگر در بیرون از خانه به فعالیت بپردازد و به همین منظور ریاست آزمایشگاه تشخیص طبی بیمارستان باهر را بر عهده گرفت.

پس از مدتی در مطب همسرش دکتر خلعتبری در خیابان حسام‌السلطنه در جنوب شهر به کار مداوای بیماری‌های زنان و زایمان مشغول شد. در همین سال‌ها بیماری در او رخنه کرد و به تومور مغزی دچار شد.

آذر اندامی سرانجام در مرداد سال ۱۳۶۳ بر اثر آمبولی ریه که از عواقب بیماری او بود به دیار باقی شتافت.

از او سه فرزند به یادگار مانده است. آذر میدخت (کارشناس ژئوفیزیک)، میترا (پرستار) و آرش (مهندس معمار) که مقیم فرانسه هستند.

چگونگی حک نام او در ستاره زهره

با تلاش دخترش آذر میدخت نام او برای ثبت در سیاره زهره به انجمن نجوم پیشنهاد شد. این انجمن نیز به دلیل فعالیت‌های علمی آذر اندامی با این پیشنهاد موافقت کرد.

بعد از این که سیاره زهره توسط فضا پیمای ماژلان نقشه برداری شد لزوم نام گذاری بر عوارض سطحی آن مطرح گردید و چون سیاره زهره در اساطیر موجودیتی مؤنث دارد بنابراین تصمیم گرفته شد برای نامگذاری عوارض سطحی آن نیز از اسامی زنان بزرگ جهان استفاده شود.

روش کار به این ترتیب است که نام پیشنهادی توسط هر کشور در یک هیئت اولیه مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس به انجمن بین‌المللی نجوم اعلام می‌شود و این انجمن نام را به صورت موقت بر روی یک عارضه سطحی ثبت می‌کند بعد از گذشت سه سال اگر این نام بر عارضه‌ای بزرگ‌تر از بیست کیلومتر ثبت شده باشد دائمی می‌شود و در غیر این صورت ممکن است تغییر کند. نام آذر اندامی از اسامی ثابتی است که بر یک دهانه شهاب سنگی از نوع p (دارای قله مرکزی) در نیم کره جنوبی این سیاره ثبت شده است.

بر روی سنگ مزار ساده آذر اندامی (قطعه ۱۸ ردیف ۳۶ شماره ۶) در بهشت زهرای تهران جمله‌ای با این مضمون نوشته شده:
 راهش در این سرا دانش و مهر و نیکی
 جایش در آن سرا فردوس برین جاودانه

انور، نادره

اولین زن که به طور حرفه‌ای و با بهره‌گیری از تحصیلات آکادمیک به عکاسی پرداخت در مهر ۱۳۱۱ در تهران به دنیا آمد.
 دوره متوسطه را در دبیرستان نوربخش شروع کرد. سپس با ادامه تحصیل در هنرستان موسیقی به آموختن پیانو ادامه داد و از هنرستان فارغ التحصیل شد. آنگاه راهی انگلستان گردید و یک سال بعد به آلمان رفت. با ورود به آکادمی عکس کلن در رشته عکاسی ادامه تحصیل داد. وی پیش از سفر به آلمان نیز به صورت آماتور عکاسی می‌کرد. در هنرستان عکاسی با استادش «گوتتر اشپانک» که از اساتید عکاسی در آلمان بود، ازدواج کرد.

پس از چند سال به همراه همسرش به ایران آمد و مدت دو سال در زمینه عکاسی به فعالیت پرداختند. این دو در زمینه‌های مختلف، از عکس‌های مستند تاریخی تا قطعات موزه‌ای و اشیای باستانی و طبیعت فعالیت داشتند.

نادره انور اساساً در کار پرتره بسیار استاد و کارآمد بود. زندگی با همسر آلمانی در ایران بیش از دو سال دوام نیافت و این استاد عکاسی ایران را ترک کرد.

نادره انور در ضمن این که به صورت آزاد عکاسی می‌کرد با استخدام در شرکت ملی نفت ایران، کارهای عکاسی این شرکت را به عنوان کارمند روابط عمومی انجام می‌داد و عکس‌های هنرمندانه‌ای از مناطق نفت خیز کشور تهیه کرده است.

او نخستین عکاس ایرانی بود که با تأسیس استودیو و آتلیه عکاسی در خیابان وصال شیرازی به شکلی حرفه‌ای به کار ادامه داد با جذب چند نفر از علاقمندان این حرفه مانند منصور پاکزاد، معصومی، کیارستمی و بختیاری به آموزش آنان پرداخت.
 این مرکز با قبول کارهای سفارشی در زمینه تبلیغات و عکاسی صنعتی فعالیت

داشت. در کنار این فعالیت‌ها نادره انور به عکاسی از طبیعت و پرتره نیز سرگرم بود. به تدریج با نوآوری‌های متعدد شیوه‌های مختلفی برای عکاسی ارائه داد.

در نخستین نمایشگاه بین‌المللی، برای عکاسی از برخی مجتمع‌های صنعتی بزرگ و تابلوهای بزرگ «ترنس پرنسی»، انور، ۳۰ متر ترنس پرنسی رنگی به شرکت کداک سفارش داد. که برای اولین بار در کشور ارائه شد.

مرکزی که نادره انور از اواخر سال ۱۳۴۲ دایر کرده بود مدت ۱۰ سال فعال بود و در سال ۱۳۵۲ تعطیل شد.

نادره انور با ازدواج مجدد با مهندس منصور رفعت، و تعطیلی استودیو و بازخريد شدن از شرکت نفت، بیشترین وقت خود را برای پرورش تنها دخترش صرف کرد. سپس برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۶۱ به فرانسه رفت.

وی در فرانسه لابراتواری دایر کرد و مدت ۱۰ سال نیز در این استودیو فعالیت داشت. در فرانسه دو نمایشگاه از مناظر و پرتره‌هایی از ترکمن و بام‌های کاشان برگزار کرد. این استودیو نیز حدود ۱۰ سال فعال بود و با تعطیلی آن نادره انور در باغچه‌ای در بیرون پاریس به کار عکاسی ادامه می‌دهد و بیشترین کارش روی پرتره و به‌ویژه کودکان است.

وی سال‌هایی که در ایران بود با عضویت در سازمان زنان در چارچوب مبارزه با بیسوادی به روستاها و نقاط دوردست ایران سفر کرد و پرتره‌های به یاد ماندنی یادگارهای این سفرهاست.

انیس الدوله

نخستین زن که با نام ملکه به خارج از کشور سفر کرد انیس الدوله از سوگلی‌های ناصرالدین شاه بود. نامش فاطمه و از اهالی امامه (عمامه) بود گفته شده از عاقل‌ترین و با شخصیت‌ترین زنان ناصرالدین شاه بود. در سال ۱۲۹۰ شاه در اولین سفرش به اروپا او را به عنوان ملکه به همراه خود برد. اما ادامه سفر از مسکو ممکن نشد چون موضوع حجاب مطرح بود و ملکه نمی‌توانست با ظاهری بسیار متفاوت با زنان اروپایی به سفر ادامه دهد. بنابراین انیس الدوله با نظر حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدر اعظم از

مسکو به تهران باز گردانده شد.

اعتماد السلطنه درباره انیس الدوله می نویسد: پدر او نورمحمد از طایفه گرجی بود. گرچه به گفته چند تن از اهالی قریه عمامه، پدر او را از اهالی آمل مازندران می دانستند؛ به هر حال از نظر مالی، در فقر بسر می برد. با درگذشت پدر، عمه اش سرپرستی او را بر عهده گرفت. سرانجام سر از حرمخانه شاه درآورد و جیران (فروغ السلطنه) دختر محمد علی تجریشی که آن زمان سوگلی حرمسرا بود این دختر را به خدمت گرفت. به تدریج مورد توجه شاه قرار گرفت و در سال ۱۲۳۴ در سفر سلطانی به صیغه شاه درآمد. گفته شده ناصرالدین شاه از او حرف شنوی داشت و گاهی او را طرف مشورت قرار می داد.

زمانی که آیت الله میرزای شیرازی فتوای حرمت تنباکو و توتون را صادر کرد، روزی ناصرالدین شاه دستور داد قلیانی چاق کنند، وقتی خواست قلیان را دود کند انیس الدوله نزد شاه آمد و قلیان را برداشت و بر زمین زد، وقتی شاه از او علت کار را جویا شد و پرسید که چه کسی قلیان را حرام کرده پاسخ شنید «آن کس که مرا به تو حلال کرد» او زنی خیر و باایمان بود. پل ناصرآباد در لواسانات و درهای مسجد گوهرشاد که به طرف حرم باز می شود به دستور او طلاکوب شده است.

اوپال، لیلی

نخستین زن ایرانی که در میادین ورزشی حضور یافت. در سال ۱۳۰۹ در تهران در خانواده ای از ارامنه کشور چشم به جهان گشود. فعالیت ورزشی قهرمانی را با ورزش پینگ پنگ آغاز کرد.

پس از چند سال بازی، ورزش پینگ پنگ را کنار گذاشت. اما با تشویق مریبان بار دیگر به تمرین پرداخت و به قهرمانی ایران رسید. وی در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) در مسابقات پاکستان به عنوان اولین زن ایرانی که در میادین ورزشی خارج از کشور حضور می یابد شرکت کرد.

لیلی اوپال سه سال پس از این مسابقات از ورزش کناره گرفت. او همسر آوانسیان است و سال هاست که در خارج از کشور زندگی می کند.

اوهانجانیان، ویکتوریا

وی در تبریز به دنیا آمد و اولین مهندس معمار در ایران است. محل خدمت وی وزارت مسکن و شهرسازی بود. از وی اطلاع بیشتری در دست نیست.

باغچه‌بان، اولین

نخستین مؤسس کلاس آواز، خود زمانی وارد کلاس آواز شد که هنوز ۱۴ سال بیشتر نداشت در حالیکه سن معمولی برای خوانندگی از ۱۷ سال به بعد بود. وی تحصیلات عالی در رشته پیانو را در سال ۱۳۲۸ و آواز را یکسال پس از آن به پایان برد.

توفیق چشمگیر او در امتحانات راه را برای ادامه تحصیل در اروپا هموار کرد ولی ازدواج او با ثمین باغچه‌بان این سفر را به تأخیر انداخت. او هنوز خیلی جوان بود که کلاس آواز برای هنرجویان دایر کرد.

اولین و فاخره صبا نخستین کسانی هستند که در ایران کلاس آواز به معنی آکادمیک و جهانی دایر کردند. اولین فقط ۲۱ سال داشت که تعداد زیادی هنرآموز از کلاس آواز وی و فاخره صبا بهره می‌گرفتند. این هنرمند پیانیست، با ترتیب دادن رسیتهال‌های پیانو اغلب به معرفی آثار آوازی شوهرش ثمین باغچه‌بان می‌پرداخت. با شروع فعالیت اپرا در ایران وی به عنوان خواننده (متزوسوپرانو) با اپرای تهران و تالار رودکی (وحدت) همکاری کرد.

وی در این برنامه‌ها در نقش «دورابلا» از اپرای کوزیفانی توته، «رزیتا» از اپرای آرایشگر شهر سویل، «آزوجنا» از اپرای ایل تررواتور، «ساتوتزا» از اپرای کواالیریاروستیکانا در نقش کارمن ظاهر شد.

بامداد، بدرالملوک

نخستین تدوینگر کتاب خانه داری و مؤسس نخستین دبستان مختلط در سال ۱۲۹۰ به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در خانه پدرش حاج آقا تکیان و دو سال را در یک مدرسه فرانسوی تهران گذراند. در نخستین سالی که دارالمعلمیات در سال ۱۲۹۷ تحت

سرپرستی «مودب الملک ریشارد» تأسیس شد جزو نخستین گروه دختران دانش آموز دارالمعلمات شد. در آغاز جوانی مقالاتی از او در مجله ایران شهر که مخصوص طبقه روشنفکر بود و همچنین مجله فرنگستان که به زبان فارسی در خارج از ایران انتشار می یافت و روزنامه گل زرد و دیگر روزنامه های تهران منتشر شد.

در سال ۱۳۰۴ با شروع درس خانه داری در دارالمعلمات، تدریس آن بر عهده وی گذارده شد. تا آن زمان کتاب خانه داری دختران که از زبان فرانسه ترجمه شده بود تدریس می شد وی به نوشتن کتاب «تدبیر منزل» پرداخت اما مسئولان وزارت فرهنگ وقت مطالعه آن را اتلاف وقت دانستند و حاضر به چاپ نشدند. با درخواست او از رضاخان این کتاب در چاپخانه قشون (ارتش) به چاپ رسید و سال ها در مدارس کشور تدریس شد.

با آزاد شدن ورود دختران به دانشگاه، وی جزو ده دانشجوی دختری بود که وارد دانشسرای عالی شد و در پایان دوره تحصیل در رشته فلسفه و علوم تربیتی، به ریاست آن انتخاب شد.

با آغاز بکار رادیو ایران در سال ۱۳۱۸ از او برای عضویت در کمیسیون رادیو و ریاست کمیسیون فرعی خانه داری دعوت شد.

وی برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۲۵ راهی آمریکا شد و از دانشگاه نیویورک در رشته اداره مدارس متوسطه و تربیت جوانان فوق لیسانس گرفت. پس از مراجعت کتاب تعلیم و تربیت (دموکراسی در ایران) را منتشر کرد. در سال ۱۳۳۰ بر اساس آموخته های خود نخستین دبستان مختلط را تأسیس کرد و روش های خاصی در این مدرسه اعمال کرد.

سپس به انتشار کتاب «اخلاق و آداب معاشرت» دست زد و با انتشار کتاب «روانشناسی تربیتی» زمینه تدریس آن را در دانشسراهای پسران و دختران فراهم کرد. «خانه داری برای دوم متوسطه» و «هدف پرورش زن»، «هنر طباطبائی»، «زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید» از دیگر تألیفات اوست. بدرالملوک بامداد روزنامه «زن امروز» را در دو نوبت در سال های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۸ منتشر کرد.

وی بعد از ازدواج با ابوالفضل بامداد از نام فامیل او استفاده کرد و دو دختر به نام های پروین و نسرين داشت.

بختیار، نسرین

یکی از اعضای تیم باشگاهی ملی والیبال است که در سال ۱۳۲۱ در آبادان به دنیا آمد. به هنگام بازی در تیم آموزشگاهی برای بازی در تیم والیبال باشگاه تاج (استقلال) انتخاب شد. پس از بازی با تیم ترکیه در تهران، به همراه تیم والیبال باشگاه تاج به ترکیه رفت. در پایان دوره دبیرستان به تحصیل در رشته تربیت بدنی ادامه داد. در سال ۱۳۴۳ کاپیتان تیم والیبال تاج شد.

در سفر تیم ملی به هندوستان با امیر حمیدی رئیس فدراسیون ورزش ایران که در آن زمان در هند تدریس می‌کرد آشنا شد و پس از ازدواج راهی هند گردید. ثمره این ازدواج یک پسر (مهندس ژئوتکنیک) و یک دختر (کارشناس ارشد زبان) است.

وی مدت سه سال در هند بسر برد. در بازگشت ابتدا به عنوان دبیر ورزش به کار پرداخت و سپس ریاست اداره نظارت بر ورزش‌های آموزش و پرورش را عهده‌دار گردید. با تأسیس مدرسه عالی ورزش ریاست اداره آموزش دانشکده به وی سپرده شد و به دلیل علاقه به تدریس به عضویت هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم درآمد و در سال ۱۳۶۱ تقاضای بازنشستگی کرد.

در سال‌های فعالیت در زمینه ورزش، دوره مربیگری در چکسلواکی و آلمان را به عنوان مربی درجه یک بین‌المللی به پایان برد. مدتی هم در انگلیس از طریق معاوضه استاد و دانشجوی، به تدریس والیبال پرداخته است. وی مدتی هم مربی تیم تهران در مسابقات مدارس بود.

بعد از انقلاب هم مدت چهار سال به عنوان مدیر آموزش در دانشکده تربیت بدنی خدمت کرد.

در سال‌های بازنشستگی با تشویق همسرش به نقاشی روی آورد. و با خلق آثاری بر بوم به «آرزوی دیرینه‌اش» دست یافته است.

وی از عدم شناخت زنان از حقوقشان به عنوان یک معضل نام می‌برد و بر این باور است که در اثر شناخت این حق، حضور زن در اجتماع، مؤثر خواهد بود.

پروین، پروین

اولین زن باستان‌شناس حفار پیش از آن‌که ۱۸ سالش تمام شود دیپلم گرفت. به همین دلیل برای استخدام رسمی دو ماه به‌طور آزمایشی در موزه کار کرد. در آزمون دانشگاه تهران در رشته حقوق و زبان انگلیسی پذیرفته شد و علاقه‌مندی زیاد به رشته حقوق، سبب انتخاب این رشته شد. ولی تحصیل در این رشته ادامه نیافت و سر از باستان‌شناسی درآورد. کار در موزه و کسب اطلاعات سبب شد که به باستان‌شناسی علاقمند شود و اکثر دانشجویان این رشته از او به‌عنوان مرجع بهره بگیرند. این علاقه‌مندی او از چشم رییس وقت موزه «آقای مصطفوی» دور نماند و همو بود که به او پیشنهاد کرد در رشته باستان‌شناسی ادامه تحصیل بدهد. او می‌گوید: «هیچگاه هم پشیمان نشدم».

پس از اتمام دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته باستان‌شناسی، در سال ۱۳۳۶ برای ادامه تحصیل راهی آمریکا شد. در طول ۱۸ ماه که در دانشگاه پنسیلوانیا تحصیل می‌کرد دوره کارآموزی را هم در موزه پنسیلوانیا گذراند.

با بازگشت از آمریکا در سال ۱۳۳۹، تا پایان نیمه اول سال ۱۳۵۲ موزه دار بخش اسلامی موزه ایران باستان بود. شش هزار شیئی قدیمی زیر نظر او نگهداری می‌شد. سپس به‌عنوان معاون سرپرستی و رییس موزه آزادی تا پایان سال ۱۳۵۵ خدمت کرد و آنگاه معاونت بخش آموزش سازمان حفاظت آثار باستانی ایران به او سپرده شد. در طول ۳۰ سال خدمت علاوه بر کار موزه‌داری فعالیت‌های دیگر هم داشت از جمله: ترتیب و تنظیم موزه‌های رضاییه (ارومیه)، میاندوآب، کاشان و آبادان. همچنین طرح موزه‌ها در شهرستانهای رشت، موزه محلی اصفهان و موزه پارس شیراز را تهیه کرده است.

او به‌عنوان نخستین زن باستان‌شناس حفار، دوبار در حفاری شرکت کرد. سال ۱۳۵۲ در حفاری علمی مؤسسه باستان‌شناسی بریتانیا در پاسارگاد و سال ۱۳۵۳ نیز عضو هیات حفاری کاوش‌های باستان‌شناسی در تخت جمشید بود.

از سفری که برای کاوش داشت خاطرات بسیار دارد که درباره یک خاطره این‌گونه توضیح می‌دهد: «یکی از این خاطره‌ها مربوط به آشنایی‌ام با زنی است که بی‌نهایت برایم هیجان‌انگیز بود. و او کسی جز «آگاتا کریستی» نویسنده معروف داستان‌های پلیسی نیست. او به‌همراه شوهرش به ایران آمده بود. در حفاری‌های شیراز هر روز صبح زود یا

آخر شب وقتی چشمم به او می افتاد که روی تخته سنگی نشسته و به نقطه ای خیره شده است دلم می خواست از او بپرسم که در فکر طرح داستانی جدید است یا درباره گذشته دیرینه این مکان و سرزمین می اندیشد»

به باور او خروج اشیاء عتیقه از کشور سبب آشنایی جهانیان با ایران شد و می گوید: «اولا این گونه نیست که کشورهای دیگر تمام اشیاء را می توانند خارج کنند. مقرر است اشیای به دست آمده باید توسط نمایندگان دولت و کارشناسان درجه بندی شود. سپس ۱۰ عدد از بهترین و ممتازترین اشیاء در اختیار مسئولان دولتی قرار می گیرد و بقیه بین حفاران و سایر اعضای حفاری از همان کشور تقسیم می شود. از طرف دیگر باید به این نکته توجه داشت که خروج همین آثار سبب شد که دنیا با فرهنگ و تمدن غنی ایران آشنا شود.»

هرگز ازدواج نکرد اما از نگهداری ۳۰ ساله از فرزنداناش که همان اشیاء موزه است به خود می بالد.

از وی ۳۰ مقاله تحقیقی درباره باستانشناسی و تاریخ هنر ایران در مجله های سخن، هنر و مردم، بانک ملی و نشریه اداره کل موزه ها بین سال های ۴۰-۵۰ به چاپ رسیده است.

گاهی شعری هم می گوید: «بعد از آن که از موزه ایران باستان منتقل شدم شعری سرودم که برایم خاطره انگیز است.

و این همان شعر است:

نخواهم من جدا گردم ز یاران	بشویم دست از این نونهالان
چنان بر نقش اینان من اسیرم	نباشد هیچ نقشی در ضمیرم
به ظاهر گر چه رنگارنگ باشند	به باطن یکدل و یکرنگ باشند
یکی با نقش انسان طرح گشته	به روی آن دگر مرغی نشسته
بزی با شاخ زیبای بلندش	زنی با چشم و ابروی کمندش
درخت سرو چون معشوق زیبا	کشیده سر به اوج آسمانها
نقوشی این چنین بینی تو بسیار	همه زیبا همه موزون چو دلداری
یکی سلطان بروی تخت کیهان	کنارش دسته دسته گلعداران

همه اسباب عشرت از دف و نی
به رقص اند و همه با ساز و با چنگ
شکار آهو و نخجیر مرغان
کنار کاسه‌ای نامی نوشته
میان باغی از گل جای من بود
جدا کردند مجنون را ز لیلا
شنیدم این صدا آمد بگوשמ
مرو از پیش ما لختی بیندیش
تویی ما در ترا ما کودکانیم
بگفتم کودکان من شماید
نخواهم شد جدا تا زنده هستم

به دست لعبتان جامی پر از می
نمی‌بینی در این محفل تو نیرنگ
یکی دیگر بود از نقش اینان
درون آن دگر طرح فرشته
بهشت جاودان ماوای من بود
شده ویرانه دل چون طاق کسری
که رفت از کف توان و عقل و هوشم
ز هجرت منی شود دل‌های ما ریش
کسی را خوبتر از تو ندانیم
گرامی همچو الطاف خدائید
شما را خادمی ارزنده هستم.

۱۳۵۲

برکشلی، آریانا

نخستین کسی است که موسیقی درمانی آموخت و برای نخستین بار در ایران در کنسرتی، برای گروهی از کودکان معلول سازمان بهزیستی از این شیوه استفاده کرد. او نخستین پیانیست زن ایرانی است که با تحقیق بر روی آثار و زوایای شخصیتی باخ آهنگساز مشهور جهان به عنوان یک پیانیست باخ شناس نیز مطرح است. همچنین با عرضه آثار آهنگسازان معاصر ایرانی در کنسرت هایش، گام‌هایی برای آشنایی جهانیان با موسیقیدانان معاصر ایران برداشته است.

آریانا برکشلی دومین دختر دکتر مهدی برکشلی فیزیکدان و موسیقیدان ایران است. وی در سال ۱۳۳۲ در تهران متولد شد. اولین دروس موسیقی را نزد پدر آموخت. می‌گوید در خانه‌ای چشم به جهان گشود که صدای موسیقی همواره در آن به گوش می‌رسید صدای ویولن پدر و موسیقی کلاسیک و اصیل ایرانی نوایی بود که در خانه طنین داشت.

تحصیلات کلاسیک موسیقی را در هنرستان عالی موسیقی زیر نظر گیتی امیر

خسروی آغاز کرد. سپس رهسپار پاریس شد و در بخش خارجی کنسرواتوار پاریس زیر نظر «ایوون لودیومسیان» پیانیست مشهور جهان و همسر «اولیویه مسیان» یکی از بزرگترین آهنگسازان قرن بیستم به فراگیری موسیقی پرداخت. در ادامه به کنسرواتوار «امی ین» و «ایکونرمال» پاریس زیر نظر «ژرمینه» رفت و مدت ده سال آموزش دید و فوق لیسانس موسیقی در رشته نوازندگی را دریافت کرد. طی همین سال‌ها با شرکت در کنکور موسیقی شهر «امی ین» موفق شد برای بهترین اجرای آثار پروکوفیف جایزه مالینوفسکی را دریافت کند. پس از دهسال به ایران بازگشت و به عنوان استادیار در دانشگاه فارابی بکار مشغول شد بعدها این دانشگاه با تعدادی دانشکده‌ها و مؤسسات هنری ادغام شد و نخستین دانشگاه هنر کشور را شکل داد.

«بازگشت به ایران همزمان شد با سفر ارکستر مجلسی انگلیس به رهبری لوریس چکناواریان به تهران. این دعوت از طرف سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران انجام شده بود. از طرف همین سازمان و تئاتر شهر از من به عنوان سولیست این گروه دعوت به عمل آمد. این برنامه برایم بسیار جذاب بود چون چکناواریان از جمله مشهورترین آهنگسازان و رهبران ارکستر جهان به شمار می‌آید»

«بعد از انقلاب بالاچار سفر کردم پس از انقلاب و انقلاب فرهنگی، متأسفانه آن طور که باید موسیقی فعال نبود و به‌خصوص برای زنان به عنوان یک نوازنده سولیست مدت‌ها شرایط سخت بود. دانشگاه هم کار تدریس نداشت. تصمیم گرفتم دانش موسیقایی‌ام را تکمیل و به روز کنم و راهی آمریکا شدم. چون به آموزش هم خیلی علاقه‌مندم در دانشگاه ایالتی نیویورک به تحقیق و مطالعه موسیقی درمانی پرداختم. این رشته بسیار جدیدی بود که در آمریکا در حال گسترش بود، تصمیم داشتم بر روی تأثیر موسیقی روی انسان و افرادی که مسائل روحی و جسمی دارند مطالعه و تحقیق کنم. همزمان با مراجعه به چند بیمارستان در صدد برآمدم در بام موزیک تراپیست‌ها چه کارهایی انجام می‌دهند. سعی دارم در جاهایی که امکان دارد برای بیماران و معلولین کنسرت‌هایی را ترتیب بدهم.»

برای رسیدن به این هدف در برنامه‌ای که از سوی سازمان بهزیستی ترتیب داده شد شرکت کرد. «کنسرت خیریه‌ای بود به نفع معلولین. عده‌ای از معلولین هم شرکت

داشتند. کنسرتی از آهنگ‌های باخ بود. با این‌که شنیدن موسیقی باخ برای شنونده‌ای که به موسیقی کلاسیک آشنا نباشد کمی سنگین است ولی هدف تأثیر بعدی این اجرا بود. فهمیدن صدا و گوش کردن به موسیقی کلاسیک کمتر مد نظر بود. حالت خاصی را در این بچه‌ها دیدم در حالیکه اگر به میل آنها بود ترجیح می‌دادند موسیقی ساده و معمولی را بشنوند. دلم می‌خواست اینکار ادامه یابد. پیشنهاد کردم دفعات بیشتری به این کار اختصاص یابد و از نزدیک با این معلولین موسیقی تراپی کنم. این قسمتی از کاری بود که در آمریکا با این رشته جدید آشنا شدم.

همچنین این توفیق دست داد تا با یکی از معدود پیانیست‌های معروف دنیا به نام «ولادیمیر فلسمن» اهل روسیه آشنا شوم و تعداد معدودی شاگرد برای کلاس‌های ویژه خود انتخاب کرد و من این شانس را یافتم که در این کلاس‌ها پذیرفته شوم و با این پیانیست مشهور جهانی کار کنم.

از هم آنجا در واقع علاقه خاص من به باخ شروع شد. همیشه فکر می‌کنم اولین بار پدرم مرا با موسیقی آشنا کرد و بعدها «ولادیمیر فلسمن» چیزی را که ورای موسیقی باخ هست به من شناساند. اگر مقایسه‌ای بین ادیبان ایران و موسیقی باخ داشته باشیم باید بگویم همان احساسی که از خواندن اشعار مولوی و حافظ و... ورای جملات پیش رو، در وجودم پدید می‌آید با موسیقی باخ هم، چنین احساسی به من دست می‌دهد و نقطه مشترکی بین این شاعران با باخ می‌بینم. همان‌طور که در هنگام نواختن آثار باخ در یک حالت تمرکز خاص، بازدهی و حالات روحی احساس می‌کنم این حالت به هنگام خواندن شعر مولوی در من ایجاد می‌شود. وجه مشترکی است که یکی از طریق موسیقی و دیگری شعر انسان را به عالم عرفان می‌کشاند. فکر می‌کنم شاید همین دلیل راز جاودانگی این افراد است.»

اولین کنسرتش در سن ۱۵ سالگی در پاریس در سالن «کورتو» اجرا شد که آن را از خاطرات خویش می‌داند.

در تمام کنسرت‌هایی که در سال‌های اخیر در خارج از کشور اجرا کرده است همواره به اجرای آثاری از یک یا دو آهنگساز معاصر ایران پرداخته و اینکار را رسالتی برای خود می‌داند: «از هفت سال پیش سعی کردم کارهای آقای علیرضا مشایخی را در منوی

اصلی کنسرت‌ها به عنوان یک آهنگساز ایرانی که مدرن کار می‌کند قرار دهم. علاوه بر کار ایشان آثاری از دیگر آهنگسازان ایرانی را هم معرفی می‌کنم و برنامه بعدی من از کارهای خانم «فوزیه مجد» خواهد بود. باعث افتخار من است که هم به عنوان یک نوازنده، ایران را معرفی کنم و هم آهنگسازان ایرانی را.

او هر سال چند ماهی را در ایران و نزد مادرش بسر می‌برد و می‌گوید: «فکر می‌کنم نقش مادرم همپای پدرم بسیار مهم و قوی بود. نظمی که پدرم برقرار ساخته بود، مادرم حفظ می‌کرد. حتی در این سن که به ایران می‌آیم، او به من انرژی و اعتماد به نفس می‌دهد. برای یک برنامه یا انجام یک کار مرا تشویق می‌کند، مادرم پشتکار بالایی دارد. تمام سعی من این است که آن ایامی که در ایران بسر می‌برم، با اجرای آثاری از آهنگسازان غربی دانشجویان و موسیقی دوستان ایرانی را با کار این آهنگسازان آشنا سازم و در بازگشت نیز در کنسرت‌ها با ارائه آثار آهنگسازان مدرن ایرانی، جهان را با تلاش‌هایی که در کشورم در زمینه موسیقی صورت می‌گیرد، آشنا سازم.»

آریانا در سفرش به آمریکا با دکتر فرامرز وزیری استاد رشته برق دانشگاه در نیویورک ازدواج کرد. فرزند بزرگ او علی با وجود آشنایی با پیانو کمتر به آن می‌پردازد ولی دختر ۱۸ ساله‌اش پریسا با جدیت رشته مادر را پی گرفته ضمن این که از نقاشی و نویسندگی هم بی‌بهره نیست.

ادبیات، دیگر دل مشغولی آریانا برکشلی است می‌گوید: «علاقه بیش از حد همسرم به ادبیات ایران سبب شد بیش از پیش به ادبیات کشورم جذب شوم. همسرم حتی در مکالمات روزانه هم اشاراتی به اشعار حافظ، سعدی و یا مولوی دارد.»

برکشلی، پری

جوان‌ترین و اولین دختر ایرانی که برای اجرای کنسرت در خارج از کشور به روی صحنه رفت در سال ۱۳۲۴ در تهران به دنیا آمد و بزرگترین دختر مهدی برکشلی موسیقیدان و فیزیکدان است. پدر معلم نخستین او بود. وی پس از فراگیری مقدمات موسیقی در هنرستان عالی موسیقی بر دانش موسیقیایی خود افزود. در پایان دوره اول دبیرستان راهی فرانسه شد.

پیش از عزیمت از کشور در سن دوازده سالگی در تهران کنسرتی برگزار کرد و در سیزده سالگی در سال ۱۳۳۷ آموخته‌هایش را در کنسرتی در پاریس به اجرا درآورد. پری برکشلی در پاریس در آکادمی مارگرت لانگ، کنسرواتوار آمین، کنسرواتوار عالی موسیقی پاریس از محضر استادانی چون ایوون لوفبور، ایوون لورید و ژرمن مونیّه بهره جست.

وی سال‌ها به عنوان استاد و سپس اولین زن مدیر گروه موسیقی دانشکده هنرهای زیبای دانشکده تهران فعالیت داشت. سپس به عنوان استاد کنسرواتوارهای موتارگی و سنت نوم لابروتش، استاد آکادمی تابستانی پارتونی، مدیر دوره‌های کارآموزی تابستانی در بورگونی در زمینه نوازندگی پیانو و ارکستر مجلسی فعالیت کرد و هم اکنون نیز استاد آموزش هنری در فرانسه است.

در سال‌های اخیر بیش از پانزده کنسرت در فرانسه (محل اقامتش) برگزار کرده است. وی در کنسرت موتارگی، موسیقی قرن ۲۰ که در سال ۱۳۷۲ (ژانویه ۱۹۹۳) برگزار کرد ضمن اجرای آثاری از آهنگسازان معروف جهانی «مسیان و بارتوک» بخشی از برنامه را به اجرای آثاری از علیرضا مشایخی آهنگساز و موسیقیدان معاصر ایران اختصاص داد. پری برکشلی علاوه بر اجرای کنسرت‌های متعدد به ترجمه و نوشتن مقاله نیز درباره موسیقی پرداخته است، از جمله:

ترجمه تئوری کامل موسیقی اثر «ر. شایی و ه. شالان به زبان فارسی که توسط انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۶ انتشار یافت و مقالاتی به زبان فرانسه درباره الکساندر پیرفانسو ابولی و آموزش موسیقی

برکشلی، ماندانا

اولین زن ایرانی که به عنوان مدیر موزه در خارج از کشور فعالیت دارد و نخستین زن در آسیا که دکترای مرمت و نگهداری آثار موزه‌ای را دریافت کرد و همچنین کاشف رمز مانایی رنگ سبز زنگاری در نگاره‌های ایرانی، در سال ۱۳۳۸ در تهران به دنیا آمد. به عنوان عضوی از یک خانواده موسیقیدان، و تشویق پدر به یادگیری موسیقی پرداخت.

طبق سنت خانوادگی در سن ده سالگی وارد مدرسه عالی موسیقی شد. مدت سه سال در رشته ویولن تحصیل کرد. ولی از ابتدا به دیگر زمینه‌های هنر مانند نقاشی و طراحی بیشتر علاقمند بود به همین دلیل تصمیم گرفت موسیقی را به عنوان رشته تخصصی انتخاب نکند و تحصیلات در رشته ریاضی را دنبال کرد.

پس از اخذ دیپلم ریاضی به آمریکا رفت و در رشته طراحی نساجی از دانشگاه کانزاس فارغ التحصیل شد. وی سپس جذب کارهای موزه‌ای شد و از انستیتو موزه ملی هند کارشناسی ارشد و دکترای مرمت و نگهداری آثار موزه‌ای را دریافت داشت و همچنین مدرک مرمت کاغذهای ژاپنی را هم کسب کرد.

در مقطع دکترا و سال‌های بعد از آن تحقیقاتی را آغاز کرد که منجر به کشف یک پدیده علمی و متعاقب آن حضور فعالانه وی در سمینارها و کنفرانس‌های بین‌المللی شد. این کشف مربوط به «سبز زنگار» یکی از رنگدانه‌های مورد استفاده در نگاره‌های ایرانی از دوره صفویه تا قاجار بود که به علت مانایی این رنگ در نگاره‌های ایرانی برخلاف دیگر نگاره‌ها در سایر کشورها، با دلایل علمی و شواهد تاریخی به اثبات رسید.

این که چطور مسئولیت موزه در مالزی به او واگذار شد می‌گوید: «در سمینار بین‌المللی که در موزه هنرهای اسلامی مالزی تحت عنوان «روشنگری - هنر اسلامی» (Islamic Art - enlightened) در سال ۱۳۷۸ (۱۹۹۸) به مناسبت افتتاح موزه برگزار گردید، مقاله من و همسر (دکتر امیر حسین ذکرگو) به همراه چهارده تن از سراسر دنیا به عنوان مقاله منتخب پذیرفته شد. در میان پذیرفته شدگان، مدیران گنجینه موزه‌های متروپولیتن، لوور، بروکلین، ویکتور و آلبرت و اساتید برگزیده دانشگاه‌ها و انستیتوهای تحقیقاتی از کشورهای مختلف شرکت داشتند. به دعوت دولت مالزی در این سمینار شرکت کردم و مقاله خود را تحت عنوان «رمز مانایی نگاره‌های ایرانی» ارائه دادم.

پس از این سمینار ریاست موزه از نتایج تحقیقات به عمل آمده قدردانی و از بنده درخواست کرد تا برای راه‌اندازی موزه، مدیریت گنجینه موزه هنرهای اسلامی را بپذیرم.

ماندانا برکشلی دختر دکتر مهدی برکشلی موسیقیدان و فیزیکدان ایرانی است وی با امیرحسین ذکری استاد دانشگاه ازدواج کرد و ثمر این ازدواج دو فرزند سید صدرا و سید مسیحا است.

افتخارات و سوابق کاری

- اخذ مدال طلا در مقطع کارشناسی ارشد (سال ۱۳۷۰) انستیتو ملی هند
- کشف و اثبات اسرار مانایی رنگ «سبز زنگار» در نگاره‌های ایرانی با مستندات علمی و تاریخی
- اولین ایرانی که مقاله‌اش در کنفرانس بین‌المللی سه سالانه موزه‌ها پذیرفته شد. (سال ۱۳۷۶)
- عضو هیأت علمی دانشگاه
- مربی مجتمع دانشگاهی (هنر) ۱۳۶۱-۱۳۶۵
- تدریس بافت، تاریخ لباس (از دوره قبل از اسلام تا قاجار)، مواد و مصالح نساجی و...
- راه اندازی رشته طراحی پارچه و لباس (بعد از انحلال رشته) تنظیم و تدوین واحد و شرح دروس مربوطه ۱۳۶۵
- مدیر گروه طراحی پارچه دانشگاه فارابی (هنر) ۱۳۶۲-۱۳۶۵
- استادیار دانشگاه هنر و دانشکده پردیس
- مدیر تحصیلات تکمیلی دانشگاه هنر و سایر مسئولیت‌ها در این دانشگاه
- عضویت در شورای آموزش، پژوهش، شورای هیأت رییسه، شورای گروه هنرهای تجسمی، شورای انقلاب فرهنگی، شورای کتاب و...
- مدیر گنجینه موزه اسلامی مالزی (کوالالامپور) از سال ۱۳۷۶

بزرگ‌نیا، فاطمه

اولین زن مدیر مسئول معلولین که خود نیز معلول بود در سال ۱۳۱۷ در تهران به دنیا آمد. چهار ساله بود که در شهر مشهد و نیشابور دچار بیماری شد. پزشکان به تصور این که سرماخوردگی است، معالجه را شروع کردند. در تهران هم بهترین پزشکان نتوانستند تشخیص درستی بدهند. در حالیکه او به بیماری پولیو (فلج اطفال) دچار شده بود.

سال‌های کودکی را پشت سر گذاشت و دوره دبیرستان را طی کرد و سرانجام در سال ۱۳۵۵ لیسانس ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران دریافت کرد. همزمان با تحصیل، در رادیو کار می‌کرد. از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ کنترل برنامه‌ها را به هنگام پخش بر عهده داشت.

بعد از انقلاب در سازمان بهزیستی به عنوان کارشناس، مسئول معلولین شد. می‌گوید: «متأسفانه هیچ برنامه و اطلاعاتی نبود و دوران سختی سپری شد. وقتی به گذشته نگاه می‌کنم می‌بینم هنوز هم در کشور نقص آگاهی وجود دارد.

به نظر من محروم‌ترین گروه‌های معلولین جسمی - حرکتی هستند. چون این گروه شاید از بسیاری آدم‌های سالم باهوش‌تر باشند ولی با آن‌ها همچون معلولین ذهنی رفتار می‌شود در حالیکه گروه اخیر درک درستی از اطراف ندارند.»

معلولیت او زیاد است و تقریباً سر و یک دستش حرکت می‌کند اما او توانسته علاوه بر کار اجرایی به عنوان مترجم در جامعه فرهنگی نیز حضور یابد. می‌گوید: «زندگی سختی را گذراندم و به تدریج معلولیت من اضافه شد به دلیل مشکلات دسترسی، به مدرسه نرفتم و در منزل درس خواندم. فقط برای امتحان در جلسات متفرقه حاضر می‌شدم. صحبت مربوط به سال ۱۳۲۵ است معلولیت من خیلی شدید بود و امکان جذب من در جامعه دشوار.

به هر ترتیبی بود دبیرستان را پشت سر گذاشتم و به این تصور که دانشگاه مدینه فاضله است، راهی دانشگاه شدم.

اما مشکلات در دانشگاه هم همراه بود متأسفانه امکانات دانشگاه اصلاً مناسب وضعیت من نبود. کلاس‌ها در طبقه چهارم تشکیل می‌شد باید همه کلاس را راضی

می‌کردم که کلاس‌ها را پایین تشکیل دهند. تمام تلاشم این بود که بتوانم برای بچه‌های مانند خودم کاری بکنم.»

برای انسانی چون او که معلول جسمی - حرکتی است تمام دقایق زندگیش خاطره است. اما در یک مورد انگشت می‌گذارد؛ چرا که این موضوعی است مربوط به جامعه معلولین جسمی - حرکتی.

«خاطرات بد و خوب زیاد است ولی بهترین خاطره‌ام زمانی بود که درآمدی پیدا کردم و این استقلال مالی احساس خوبی برایم داشت.»

اما خاطره شاید بد. مربوط به روزهای نخست انقلاب است که بعد از انقلاب آقای مهندس بازرگان نخست وزیر دولت موقت اعلام کرده بود، یک روز در میان از ماشین شخصی استفاده نکنیم. من هم تصمیم گرفتم با صندلی چرخدار بروم. درست به یاد دارم که در چهارراه حافظ - ولیعصر فردی به من نزدیک شد و یک ۵ ریالی کف دستم گذاشت. مانده بودم که چه کنم پول را انداختم و به راهم ادامه دادم. این صحنه هرگز فراموشم نمی‌شود که لحظاتی به ۵ ریالی کف دستم خیره شده بودم که آدم‌ها چطور با دیدن هر معلولی تصور می‌کنند نیاز مالی دارد و گداست.»

فاطمه بزرگ‌نیا پس از ۲۲ سال کار اجرایی در سال ۱۳۷۵ تقاضای بازنشستگی کرد و تمام وقتش را صرف ترجمه می‌کند. «در طول این سال‌ها با خواندن و ترجمه تلاش کردم تا اثر مثبتی باقی بگذارم.» تا کنون چند کتاب ترجمه کرده است از جمله:

«صبح آوریل» اثر هوارد فاوست، «ماه و آتش» اثر چزاره پاووزه، «ضایعه نخاعی» نوشته دوپرستار مارسیا هاناک و آن اسکات، «پرواز بدون بال» اثر دکتر آرنولد بیسر.

«زندگی با معلولیت جسمی همراه با تصویر» اثر جیل کرمتس.

وی پاییز سال ۱۳۸۱ درگذشت.

بنی‌مهد رانکوهی، آدینه

یکی از نخستین قاضی‌های زن در بامداد اولین روز زمستان ۱۳۲۳ در لنگرود در خانواده‌های قدیمی به دنیا آمد. پدرش مرحوم آیت الله شریف العلماء از مشاهیر و معارف گیلان و مجتهد جامع الشرایط بود که در دوران زندگی علاوه بر احراز مدارج

علمی و فقهی در همه نهضت‌های مردمی مذهبی شرکت فعال داشت از نهضت جنگل تا مخالفت با استبداد حکومت وقت. بنی مهد این جایگاه را سبب تبدیل ملجایی برای مردم ستمدیده آن دوران می‌شمرد. «زیرا خانه به مانند اداره غیر رسمی برای مراجعات مردم از مناطقی چون رودسر، لنگرود، لاهیجان تا آستانه اشرفیه بود» ولی همراه این مشغولیت‌ها تحقیق و تطبیع پدر در علوم دینی و اجتماعی و فلسفه هم ادامه داشت که تألیف دو رساله مهم «رده بر تناسخ و احوال بعد از مرگ و جبر و اختیار» به دوزبان عربی و فارسی انجامید.

آدینه بنی مهد تا کلاس چهارم دبیرستان در شهر لنگرود درس خواند و سپس به دلیل نبودن رشته ادبی در کلاس بالاتر در شهرهای رشت و تهران به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۳۴۲ در رشته حقوق قضایی دانشکده حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد و در خرداد ۱۳۴۶ در این رشته فارغ التحصیل شد.

دارای سه فرزند پسر است که به ترتیب مهندس الکترونیک از دانشگاه علم و صنعت، مهندس پلیمر گرایش رنگ از دانشگاه صنعتی امیرکبیر و سومی دانشجوی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران رشته گرافیک است.

علاقه به حقوق در این خانواده نهادینه شده است. «برادرم مرحوم حسین آرسته (بنی مهد) و حسن بنی مهد از وکلای معروف بودند و خواهرزاده‌ام دکتر عبدالحمید ابوالحمد استاد حقوق دانشگاه تهران و وکیل دادگستری است و خواهرزاده دیگر هم اخیراً به جامعه وکلای پیوسته است.»

وی جزو اولین دسته پنج نفری زنان قاضی ایران است. زنان پیش از آن علیرغم تحصیل در رشته حقوق اجازه قضاوت در دادگستری نداشتند.

می‌گوید: «در چهار سال دوره دانشکده همیشه نصف روز بیکار بودیم و آقایان از سال سوم صبح‌ها به عنوان کارآموز دادگستری دوره می‌دیدند. ولی این امکان برای خانم‌ها فراهم نبود. با دیگر خانم‌های هم‌کلاس تصمیم گرفتیم، دست به اقدامی بزنیم. در ملاقاتی با آقای دکتر حسن افشار رییس وقت دانشکده از ایشان خواستیم که ما هم کارآموزی زمان لیسانس را طی کنیم و با اصرار از ایشان قول گرفتیم در این مورد با دادگستری مذاکره کند. سرانجام وزارت دادگستری موافقت کرد به همراه آقایان دوره

کارآموزی را به عنوان کارآموز لیسانس طی کنیم. بعد از فارغ التحصیلی در صدد ادامه این حق خود برآمدیم که به کار در دادگستری ادامه دهیم و تقریباً دادگستری در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفت و موافقت شد که با کار کارآموزی بکار ادامه دهیم. این دوره تا زمانی که هنوز وارد نشده بودیم یعنی تا دوره چهارم، کارآموزی دو ساله بود. در این زمان چون دادگستری با کمبود قاضی مواجه شد قانونی در مجلس از تصویب گذشت که دوره کارآموزی از دو سال به شش ماه تقلیل یابد تا قضات به کار مشغول شوند. البته دوره کارآموزی ما حدود یکسال شد و ما دوره کارآموزی خوبی را گذرانیدیم و در خرداد ۴۸ در مراسم تحلیف شرکت کردیم و برای اولین بار پنج قاضی زن به کسوت قضا در آمدیم.

برای انتخاب محل کار هم آقای پرتو وزیر وقت دادگستری در ملاقاتی از ما خواست «چون اولین دوره کاری شماست هر جایی را که فکر می کنید امکان بهتری برای کار دارید انتخاب کنید.»

یکی دو نفر شهرستانی بودیم که محل تولد خود را انتخاب کردیم و بین رشت و لاهیجان تصمیم گرفته شد در رشت مشغول کار شوم. همکار دیگرم مرحوم آذرنوش ملک به بابل در مازندران رفت و منیژه فرزند به اصفهان و میمنت چوبک و هما همایون در تهران ماندند.»

وی با سمت مسئول دایره سرپرستی و جانشین دادستان آغاز به کار کرد و عکس العمل مراجعین و به ویژه زنان برایش دور از تصور بود. آنها توانستند بعد از سال ها بدون دغدغه مسائل و مشکلات خود را بیان کنند.

وی در طول دوران فعالیتش در تمام پستهای دادگستری کار کرد. ابتدا با سرپرستی شروع شد و همزمان کار دایاری یعنی اظهارنظر در پرونده های بازپرسی را داوطلبانه پذیرفت. بعد شرکت در دادگاه به عنوان جانشین دادستان، چهار سال در پست دایاری بود. سپس علی البدل شهرستان و چهار سال در این پست تمام وظایفی را که دادرس علی البدل می تواند داشته باشد انجام می داد یعنی اجرای قرار در داخل و خارج شهر، در غیاب رؤسای دادگاه های شهرستان تصدی شعبات را بر عهده داشت. پس از هشت سال سابقه به سمت رییس دادگاه شهرستان رشت منصوب شد. به همراه آن در شعبه

حقوقی پرونده‌های حمایت خانواده را هم در دست داشت.

گرچه در تمام مدت خدمت فشرده کار کرد اما می‌گوید: «شاید هم از نظر شغلی و کار در جامعه شانس داشتم و هم در خانواده. چون در شروع کار قضایی با یکی از همکاران قضایی ازدواج کردم و برای اولین بار در ایران زوج قضایی را تشکیل دادیم. این یکی از دلایلی بود که توانستم از همکاری منزل و بیرون همسرم برخوردار شوم.»

بر این باور است که در انتخاب حرفه‌اش اشتباه نکرده است. هر چند به دلیل زن بودن مجبور شد تلاش مضاعفی را داشته باشد. اما در عین حال می‌گوید: «اگر امروز می‌خواستم کار قضایی را شروع کنم دچار تردید می‌شدم»

علت این تردید را در مسائل و مشکلات امروز می‌بیند و می‌گوید: «زمانی که ما شروع کردیم رسیدن به پست‌هایی که در این شغل بود فقط بستگی به لیاقت و توانایی علمی و شخصیتی فرد داشت ولی الان اینطور نیست یعنی همین جنسیت باعث تفاوت می‌شود. برای انتخاب پست‌ها همانطور که در ابلاغ بازنشستگی من نوشته ۳۳ سال و سه ماه خدمت کردم. حدود ۲۰ سال پیش رییس دادگاه شهرستان بودم. البته فاصله خدمت ایجاد شد ولی به هر حال نه من نه هیچ خانم مانند من نمی‌توانند به آن پست برگردند. من وارد چرایی نمی‌شوم ولی سزاوار نیست اگر در هر موقعیتی آزمایشی صورت نگرفته باشد، در دادن پست‌ها به اشخاص باید تأمل کرد. اما وقتی که ما ۲۰ سال امتحان کردیم با توجه به این که اعتقاد داریم که دین مبین اسلام یکی از پیشروترین و شاید بهترین دینی باشد که تمام بشر روی زمین را می‌تواند هدایت کند، فکر نمی‌کنم جایی باشد که مسئله تفاوت‌ها را به طیب خاطر پذیرفت به هر حال جای گله هست.»

از سال‌های فاصله خدمت و علت آن به تلخی یاد می‌کند و می‌گوید: «در سال ۶۱ تغییر و تبدیلی در قوه قضاییه پیش آمد که منجر به صدور و ابلاغ‌های متعدد شد. در استان گیلان تلگرافی آمد و ۱۳ نفر از همکاران ما تغییر کردند عده‌ای بازنشسته و گروهی بازخرید از خدمت و تنی هم به کادر اداری رفتند. من جزو کسانی بودم که بازخرید شدم. آن زمان جانشین دادستان دادگاه جنایی بودم و دادیار استان به حساب می‌آمدم و کیفرخواست صادر می‌کردم در امور جنایی احکام کیفر جنایی با من بود و من فقط در زمان اعدام حاضر نمی‌شدم.

به دیوان عدالت اعتراض کردم، پس از رسیدگی بعد از ۱۳ سال لغو حکم دادگستری را صادر کرد و دادگستری حکم اعاده به خدمت داد. با عنوان قاضی تحقیق، به این ترتیب دوره دوم کارم به عنوان قاضی تحقیق شروع شد. از تیر ۷۴ تا ۸۰/۷/۱ با همین سمت پست قاضی تحقیق.

او را در اولین روز بازنشستگی اش در دادگستری رشت ملاقات کردیم ولی این تحولی دوباره برای او بود می‌گوید: «همانطور که گفتم ۱۳ سال از کار اداری دور بودم در طول این مدت بازنشسته شده بودم ولی هیچگاه احساس بازنشستگی نداشتم الان هم همینطور. چون کلاً فرد فعال و پرانرژی هستم. هیچ وقت نگفتم که حالا چکار کنم بلکه باز هم وقت کم داشتم برای کارهایی که باید انجام می‌دادم. در طول مدت ۱۳ سال سعی کردم مهارت‌هایی کسب کنم. چون زبان دوره تحصیلم فرانسه بود. برای یادگیری زبان انگلیسی اقدام کردم و موفق شدم. کلاس‌های دیگری برای افزایش مهارت‌های دیگر دیدم.

البته در پی کارهای اجتماعی هم هستم. من معتقدم انسان تا زمانی که زنده است و روی دو پا، باید بیاموزد. آموختن بهترین چیزی است که می‌توان در زندگی داشت.»

بهبود (عدل)، بتول

اولین کشاورز کشت مکانیزه در رشت به دنیا آمد پدرش علی چایچی (بهبود) و مادرش رخشنده دختر میرزا آقا فرشی اولین نماینده تبریز در مجلس شورای ملی بعد از انقلاب مشروطیت بود که به هنگام توپ بستن مجلس ایران به اروپا رفت.

بتول بهبود در سال ۱۲۹۸ چشم به جهان گشود. پدر تاجر و تجارتخانه‌ای در رشت داشت. و اهل سیاست نیز بود بتول تا کلاس پنجم در رشت تحصیل کرد. با انتخاب پدر به نمایندگی مجلس شورای ملی، خانواده به تهران مهاجرت کرد و بتول بهبود به مدرسه تربیت سپرده شد. ششم ابتدایی را از این مدرسه گرفت. پیش از آن که راهی دبیرستان شود به دلیل بیماری پدر از راه «رواندوز» راهی عراق شد و سپس به اروپا، معالجه پدر شش ماه در آلمان و بروکسل طول کشید اما سرانجام دختر که تنها فرزند خانواده بود در دوازده سالگی پدر از دست داد.

در مدرسه ژاندارک به تحصیل ادامه داد و دوره متوسطه را در این دبیرستان به پایان رساند. شانزده سال بیشتر نداشت که با یکی از بستگان مادر که از نوجوانی در فرانسه تحصیل می‌کرد، ازدواج کرد حاصل این ازدواج سه دختر و یک پسر بود. کشاورزی را پس از مرگ همسر تجربه کرد و تا آن زمان به امور خانه می‌رسید. همسرش در رشته کشاورزی تحصیل کرده و قهرمان تنیس بود. ۲۶ سال با همسرش مهندس عدل زندگی کرد. او یک دوره به نمایندگی از مشکین شهر به مجلس شورای ملی راه یافته بود. «زمستان سال ۱۳۴۲ برف سنگینی باریده بود او برای کمک به گرفتار شدگان در برف و رساندن آذوقه راهی حوزه انتخابیه شد. در این راه توفیق یافت ولی در بازگشت به دلیل فشار کار پس از چهار روز در سال ۱۳۴۲ در مجلس سکنه کرد و درگذشت.»

پس از درگذشت شوهر برای ادامه راه او که علاقه زیادی به کشاورزی و دامپروری داشت و همچنین از «جبر روزگار» به کشاورزی پرداخت. می‌گوید: «کارخانه شیر پاستوریزه تهران با همت همسرم احداث شد. پس از این کارخانه او تصمیم گرفت کارخانه‌ای خصوصی در تبریز دایر کند به همین دلیل مقداری وام از بانک ملی گرفت. بعد از فوت وی متوجه شدم تمام اموال ما در گرو بانک قرار دارد. از طرف دیگر همسرم به دلیل علاقه به کشاورزی پیشنهاد کرد از محل ارثیه‌ام ملکی در کرج خریداری کند. روزی که مرا برای دیدن ملک برد بیابانی بیش نبود. وقتی اعتراض مرا دید گفت بهتر است انسان خرابه‌ای را آباد کند. برای آن ده خیلی زحمت کشیدیم. در زمین‌های باتلاقی زهکشی کردیم و بید کاشتیم. زارعین به مالاریا مبتلا بودند. با سم د.د.ت با مالاریا مبارزه شد. خلاصه بعد از چند سال آباد شد. فوت همسرم مصادف شد با اصلاحات ارضی. از طرف دولت گفته شد که مالکان تنها یک ملک را می‌توانند تصاحب کنند من هم تمام املاک تبریز را دادم و این ملک کرج را حفظ کردم و مجبور شدم از نیمه دوم دهه چهل خودم کشاورزی کنم.

ابتدا بر اساس پنج به دو با زارعین کار کردم ولی درآمد کفاف قرض‌ها را نمی‌داد. تصمیم گرفتم کشت مکانیزه انجام بدهم با دست خالی و با چک و سفته ماشین آلات را خریداری کردم. کار شروع شد.»

باغ سیب و گلابی و زردآلو با کشت نهال‌های وارداتی و کشت مکانیزه چغندر حاصل تلاشش بود.

«هر روز صبح از تهران می‌رفتم و تا غروب آنجا بودم. تلاش من نتیجه داد و انجمن باغبانی به دلیل مرغوبیت محصول مرا به عنوان باغدار نمونه انتخاب کرد.

کشت چغندر هم پیشرفت خوبی داشت هکتاری ۵۰ تن چغندر برداشت می‌کردم در حالیکه متوسط برداشت سایرین در کرج ۳۵ تن در هکتار بود.»

علاوه بر این محصولات بذر اصلاح شده گندم و جو را تولید می‌کرد و به عنوان بذر مادر در اختیار کشاورزان قرار می‌داد.

از محل درآمد این ملک مقداری از قرض‌های همسرش پرداخت شد و هزینه تحصیل فرزندانش در خارج را تأمین کرد. آنچه می‌ماند برای آبادی ده هزینه می‌شد.

«کار تا انقلاب ادامه داشت. بعد از انقلاب اهالی ده زمین‌ها را غصب کردند. البته نه اهالی روستا، چون من قبلاً مقداری زمین بین آنها تقسیم کرده و نفری پنج هکتار هم اضافه به هر یک واگذار کرده بودم. ۲۰۰ هکتار مانده بود که مکانیزه عمل می‌کردم. مزرعه به گونه‌ای بود که صاحب نظران خارجی با دیدن مزرعه آن را مزرعه نمونه می‌دانستند.»

فعالیت‌های کشت و کارش تجربی بود. با دیدن کشت ردیفی و مرتب کارخانه دولتی قند کرج، به وزارت کشاورزی مراجعه و تقاضا کرد با معرفی یک کارشناس او را در کشت مکانیزه یاری کنند. «برای این که تراکتور در خط مستقیم حرکت کند جلوی تراکتور راه می‌رفتم که مسیر راست باشد. وقتی عصر به منزل برمی‌گشتم پاهایم ترک‌های عمیق برداشته بود. اما مزرعه آن طوری شد که دلم می‌خواست.

با اینهمه تلاش سرانجام آنچه را که آماده کرده بودم از دست دادم. خوش نشین‌های آنجا این ۲۰۰ هکتار را تصرف کردند و هیأت هفت نفره هم زمین‌ها را گرفت و زندگی من دگرگون شد. تمام باغ هم از بین رفت و دیوارها خراب شد.»

علیرغم زندگی راحت و مرفه‌اش در کودکی و جوانی کار سختی در پیش گرفت. گرچه معتقد است که علاقمندی همسرش به کشاورزی و دامداری این علاقه را در او افزایش داد: «همسر من همیشه راجع به این دو موضوع صحبت می‌کرد. در سفرهای خارج

از کشور هم به بازدید از مؤسسات کشت و دام می‌رفتیم و با دستاوردهای علمی در این زمینه آشنا می‌شدیم و البته خودم هم از ابتدا به گل و گیاه علاقمند بودم. زندگی من پستی و بلندی زیادی داشت برای آن ده خیلی زحمت کشیدم درختان بسیاری کاشتم چاه‌های آب متعددی حفر کردم. خیابان بندی و... واقعاً برای ده خیلی زحمت کشیدم. حالا که آنجا را از دست دادم، بسیار ناراحتم.

با اینهمه شجاعت و پشتکار زیادی داشتم. برای آن‌که به همه بخصوص به نزدیکانم ثابت کنم که همسر من با ورود به کشاورزی اشتباه نکرد راه او را با جدیت دنبال کردم. اگر اجازه می‌دادند که کار را ادامه دهم ثابت می‌کردم که توانایی یک زن تا چه میزان است. تلاش او برای باز پس گرفتن زمین ادامه یافت. در اداره حقوقی وزارت کشاورزی گفته شد زمین‌هایش نباید گرفته می‌شد ولی حالا دیگر نمی‌شود کاری کرد. دولت چند بار اقدام کرد که زمین را بازگرداند «ولی افرادی که زمین را غصب کردند با زن و بچه راه افتادند، به هر حال آنچه تلاش کرده بودم از دستم رفت.»

بیانی، ملک‌زاده

نخستین زن باستان شناس در بهار سال ۱۲۸۹ شمسی در تهران و در خانواده‌ای روشنفکر و مشهور به علم و فرهنگ دیده به جهان گشود و پرورش یافت. پدرش دکتر مهدی ملک‌زاده از رجال نامی زمان خود و جزء سه پزشکی بود که برای اولین بار با دنبال کردن تحصیلات عالی پیشرفته زمان (دانشگاه بیروت و دانشکده پزشکی دولت پاریس) در تهران مطب دایر کرد. دکتر ملک‌زاده با ایجاد بیمارستان به طریق جدید و خدمات پزشکی در نقاط مختلف ایران، مدرسه طب دانشکده پزشکی دانشگاه تهران را پایه‌گذاری کرد. دکتر مهدی ملک‌زاده فرزند ملک المتکلمین آزادی‌خواه معروف و یکی از شخصیت‌های مهم تاریخ مشروطیت ایران است.

مادر وی نیز خورشید کلاه ملک‌زاده دختر میرزا سلیمان خان میکده از رجال عهد آخر قاجار و از مشروطه خواهان معروف بود.

همسر وی مرحوم دکتر خانابا بیانی شخصیتی علمی - فرهنگی است که وی نیز موسس دانشگاه تبریز، استقلال بخش دانشسرای عالی (تربیت معلم) و مؤلف

کتاب‌های تاریخی متعدد و استاد دانشگاه تهران بود. دو فرزند وی شیرین و سوسن به کار دانشگاهی مشغولند. شیرین استاد در رشته تاریخ و سوسن استادیار رشته باستان‌شناسی و هنر دانشگاه تهران است.

ملک‌زاده بیانی علاوه بر تخصصی چند، در شعر و شاعری دستی داشت و پیرو مکتب سعدی بود.

همزمان به اشتغال به تحصیل در مدرسه ناموس تهران، به فراگیری زبان فرانسه در خانه همت گماشت. سپس برای تکمیل این زبان به مدرسه ژاندارک رفت و دیپلم فرانسه را از این مدرسه و دیپلم فارسی را از مدرسه ناموس دریافت کرد.

بعلت داشتن استعداد نقاشی در پانزده سالگی تحت تعلیم استاد معروف مینیاتور زمان، میرزا هادی خان تجویدی قرار گرفت و پس از چندی استاد تکامل این هنر در وی را تأیید کرد. همزمان به فراگرفتن هنر موسیقی سنتی (کلاسیک) ایران و به نواختن پیانو تحت تعلیم استاد مرتضی محجوبی پرداخت که در این رشته هنری نیز توفیق یافت.

در سال ۱۳۱۳ شمسی برای تکمیل تحصیلات به کشور فرانسه رفت و جزء اولین دخترانی بود که برای تحصیل به خارج فرستاده می‌شدند. وی از دانشکده هنرهای زیبای پاریس در رشته نقاشی دیپلم گرفت. در دوران تحصیل آثاری را خلق کرد که در دانشکده به معرض نمایش گذاشته شد. و به عنوان دانشجوی ممتاز دوبار از دانشکده جایزه دریافت کرد.

وی همزمان در مدرسه لوور وابسته به موزه لوور فرانسه و دانشگاه سوربن پاریس به تحصیل در رشته باستان‌شناسی و هنر ادامه داد و به اخذ دیپلم از آن مدرسه عالی نائل آمد و در علم «سکه‌شناسی» که علمی نو بود کارآمد شد. پس از چهار سال تحصیل در پاریس به ایران بازگشت و در سال ۱۳۱۷ در موزه ایران باستان (موزه ملی ایران) وارد خدمت شد. این موزه در حال تأسیس، به کادر علمی و کارآمد نیاز داشت و به همین منظور «آندره گدار» فرانسوی به ایران دعوت شده بود وی از ملک‌زاده بیانی خواست در این کار بزرگ شرکت جوید. به این ترتیب وی به تأسیس بخش «سکه‌ها، مهرها والواح» همت گماشت و ریاست آن بخش را بر عهده گرفت و طی ۳۰ سال خدمت تا زمان

بازنشستگی در آن سمت باقی بود و به کار تکمیل و توسعه این موزه از سویی و تحقیق و مطالعه درباره علم تخصصی خود به طور اخص و فرهنگ و تمدن ایران به طور اعم از سوی دیگر اشتغال داشت به گونه‌ای که شهرت جهانی یافت. در سال ۱۳۴۶ از ملک‌زاده بیانی دعوت به عمل آمد تا همزمان با کار و تحقیق در موزه «ایران باستان» در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، گروه آموزشی باستان‌شناسی و هنر به تدریس سکه‌شناسی، مهرشناسی و تاریخ مهر بپردازد. این مسئولیت تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت و سپس به دنبال خستگی و در دست داشتن کارهای تحقیقاتی از این کار نیز کناره گرفت و در خانه به تحقیق و خلق آثار هنری در زمینه نقاشی ادامه داد.

ملک‌زاده بیانی در ردیف مشهورترین نقاشان معاصر ایران قرار دارد. از وی تابلوهای متعددی بر جای مانده که به سبک امپرسیونیسم است. همچنین به سبک کلاسیک نیز آثار متعددی دارد در کار مینیاتور نیز استاد است و آثاری در این زمینه بر جای گذاشته تابلوهای وی جزء آثار هنری معاصر ایران به شمار می‌آید.

در بعضی کتاب‌هایی که در جهان غرب در معرفی شخصیت‌های علمی و هنری منتشر شده نام وی آمده است از جمله در کتابی تحت عنوان فهرست مشاهیر علم و فرهنگ جهان که توسط دانشگاه کمبریج انگلستان مدون شده است و کتابی تحت عنوان فهرست زنان مشهور علم و فرهنگ جهان توسط همان دانشگاه.

ملک‌زاده بیانی در سال ۱۳۷۸ دیده از جهان فرو بست.

کارهای علمی وی به قرار زیر است:

کتاب‌ها و مقالات:

- تاریخ سکه، از قدیم‌ترین ازمنه تا دوره اشکانیان (جلد اول)
- تاریخ سکه دوره پارتی (جلد دوم)
- سیمای شاهان و نام‌آوران ایران باستان (با همکاری مرحوم دکتر اسماعیل رضوانی)
- سکه‌های ایرانی در دوره هخامنشی (ترجمه با همکاری مرحوم دکتر خانابا بیانی)
- تاریخ مهر در ایران (جلد اول)

از ملک‌زاده بیانی در حدود پنجاه مقاله به زبان‌های فارسی و فرانسه بر جای مانده که در زمینه سکه و مهر در دوران باستان و سکه در دوره اسلامی ایران می‌باشد. که در مجلات معتبر داخلی و خارجی به چاپ رسیده است و در مجموعه‌ای یک‌جا قرار است چاپ شود.

□ تأسیس مراکز فرهنگی - هنری

□ مؤسس بخش سکه‌ها، الواح و مهرها در موزه ایران باستان

□ تأسیس موزه سکه بانک سپه ایران به سال ۱۳۴۷ که یکی از معتبرترین موزه‌های

سکه در ایران شد و شهرت جهانی یافت.

□ تأسیس نمایشگاه هنری و تاریخی ایران در ایتالیا

□ تأسیس انجمن فرهنگی ایران و ایتالیا در ایتالیا

□ برپایی و ریاست نمایشگاه ۷۰۰۰ سال هنر ایران در میلان ایتالیا

فعالیت‌های فرهنگی - هنری:

ملک‌زاده بیانی در کنگره‌های بین‌المللی متعددی در داخل و خارج شرکت داشت و طی آن در زمینه کارهای تحقیقاتی خود بطور اخص و فرهنگ و تمدن ایران به طور اعم به ایراد سخنرانی پرداخته است. از جمله:

□ کنگره بین‌المللی ایران‌شناسی دانشگاه آکسفورد انگلستان

□ کنگره‌های بین‌المللی متعدد ایران‌شناسی وزارت فرهنگ و هنر ایران

□ کنگره‌های باستان‌شناسی و ایران‌شناسی تهران، اصفهان و همدان و...

□ ایراد سخنرانی درباره فرهنگ و هنر ایران در رادیوی دولتی ایتالیا و سخنرانی در

همین زمینه در تالار سلطنتی میلان ایتالیا.

□ عضویت در یونسکو (شعبه ایران) در اولین دوره تأسیس این موسسه علمی

فرهنگی جهانی در ایران

□ عضویت در انجمن بین‌المللی کارشناسان سکه که مرکز آن در کشورهای فرانسه و

سوئیس است.

پارسا، فرخ‌رو

نخستین وزیر زن کابینه ایران در قبل از انقلاب در سال ۱۳۰۱ به هنگامی که مادرش فخر آفاق به دلیل نوشتن مقاله‌ای درباره لزوم برقراری تساوی در تعلیم و تربیت دختر و پسر در تبعید به سر می‌برد، در شهر قم به دنیا آمد.

در پایان دوره دو ساله تبعید خانواده فرخ دین پارسا به تهران بازگشت. تحصیلات ابتدایی فرخ رو در مدرسه هما شماره ۷ در تهران و دوره متوسطه در دانشسرای مقدماتی به پایان رسید. کسب رتبه اول در امتحانات پایان سال راه او را برای ورود به دانشسرای عالی هموار کرد. با پایان دوره لیسانس در سال ۱۳۲۱ مدرک کارشناسی در رشته علوم طبیعی و تعلیم و تربیت را دریافت داشت و همان سال در دبیرستان رضاشاه به عنوان دبیر مشغول کار شد.

دو سال بعد پس از ازدواج با سبهد احمد شیرین سخن وارد دانشکده پزشکی شد و در سال ۱۳۲۹ از این دانشکده مدرک دکتر گرفت. علاقه او به کار آموزش سبب شد به فعالیتش در این زمینه ادامه دهد. پس از آن که مدت شش سال در سمت ریاست یکی از دبیرستان‌های دخترانه تهران فعال بود در سال ۱۳۴۲ به عنوان نماینده دوره بیست و یکم به مجلس شورای ملی راه یافت. او همچنین نخستین زن است که قبل از انقلاب به عضویت هیأت ریسه مجلس شورای ملی انتخاب شد. فرخ رو پارسا در دومین سال دوره بیست و یکم مجلس به سمت منشی هیأت ریسه برگزیده شد.

پیش از ورود به هیأت دولت ابتدا در سال ۱۳۴۴ به عنوان معاون آموزش و پرورش منصوب شد و سه سال بعد مسئولیت وزارت آموزش و پرورش به او واگذار گردید.

وی چهار فرزند به نام‌های حمید، ناهید، مهشید و نوید داشت. فرخ رو پارسا در سال ۱۳۵۷ با پیروزی انقلاب اسلامی به اعدام محکوم شد.

پاشا، زینب

نخستین رهبر مبارزه مسلحانه علیه استبداد در تاریخ معاصر ایران بیش از یک قرن پیش در خانواده‌ای فقیر در محله قدیمی به نام عموزین الدین تبریز چشم به جهان گشود. شیخ سلیمان نام دخترش را زینب نهاد که بعدها زینب پاشا یا بی بی شاه زینب

نامیده شد. وی در سال‌های پایانی حکومت قاجار موفق به سازماندهی گروهی از داوطلبان مبارزه زن گردید و با تجهیز یک گروه مبارز از زنان به نبرد با محترکان و سودجویان برآمد.

شهرت این زن مبارز از زمانی شروع شد که ناصرالدین شاه امتیاز توتون را به انگلستان داد. اما مردم آذربایجان با این واگذاری به مخالفت برخاستند. مردم به درخواست حاجی میرزا جواد مجتهد روحانی و سیاسی با نفوذ بازارها و مغازه‌ها را بستند. مأموران دولت به ایذاء و اذیت مردم پرداختند و مردم به بازگشایی بازار اقدام کردند. حضور ناگهانی چند زن که چادرها را به کمر بسته بودند و با دست بردن به اسلحه و تهدید مأموران موفق شدند بار دیگر بازار را تعطیل کنند، شگفت آفرین بود.

زینب پاشا از این پس با گروه خود هر از چندی با حمله به انبارگندم محترکان با باز کردن این انبارها از گرسنگی بسیاری از مردم فقیر تبریز جلوگیری کرد. وی همچنین یک بار به انبار والی آذربایجان حمله برد و در حالیکه هفت زن مبارز دیگر او را همراهی می‌کردند موفق شد موجودی انبار را به دست مردم فقیر برساند.

در آن روزگاران که حضور زنان در اجتماعات اندک بود به زودی زینب پاشا با پشتیبانی مردم روبه‌رو شد؛ مخصوصاً زمانی که به عنوان جهاد و طغیان علیه زورمداران به صورت دستجمعی ظاهر می‌شدند مردم با آنان هماهنگ شده و موانع را از پیش برمی‌داشتند. شور و همکاری مردم از زمانی به اوج می‌رسید که یکی از مبارزان با پرتاب روسری خود از مردم استمداد می‌طلبید.

این زن مبارز در سال‌های آخر عمر راهی کربلا شد و از آن پس اطلاعی از او در دست نیست.

پاشنگ، زهرا (ثریا)

نخستین فعال امداد هوایی در ۱۳۴۶ در خانواده علی اکبر و مریم شمس متولد شد. دوران ابتدایی را در شمال و راهنمایی و دبیرستان را در مدرسه مینو سرشت، سلمان ساوجی و معلم به پایان برد. در سال ۱۳۶۹ وارد دانشکده پرستاری دانشگاه آزاد شد و مدت طرح خود را در بیمارستان امیرالمومنین و مجتمع درمانی حضرت رسول گذراند و

در دوره فوق لیسانس پرستاری نیز پذیرفته شد همزمان با این دوره در کلاس آموزش پرستاری پروازی نیز ثبت نام کرد. با پایان دوره فوق لیسانس پرستاری در ارتباطات اورژانس تهران مابقی طرح را به پایان برد. هم اکنون نیز در بیمارستان رامتین مسئولیت امداد هوایی بیمارستان را عهده‌دار است.

کار در بخش ارتباطات اورژانس تهران او را با چگونگی اعزام آمبولانس آشنا کرد و با توجه به تحصیلات گذشته و طی دوره در دانشکده تکنولوژی هواپیمایی کشوری به مدت یک سال، امکان راه‌اندازی سیستم آمبولانس هوایی (هلی برد) را برایش فراهم کرد.

دوره امداد هوایی یا هلی برد تنها یک بار با پیشنهاد و اجرای دکتر جمشید شرفی پزشک پرواز و تنی چند از همکارانش راه‌اندازی شد در این دوره حدود یکصد نفر با چگونگی امداد رسانی هوایی آشنا شدند.

زهره پاشنگ در پایان طرح در پی یافتن کار اطلاع یافت مدیرعامل بیمارستان رامتین در صدد ایجاد این سرویس است. در روی بام بیمارستان یک محل فرود هلیکوپتر (پد هلیکوپتر) ایجاد شده بود. وی به عنوان مدیر و متخصص این بخش فعالیتش را شروع کرد.

«طرح نو بود و برای قبولاندن امداد هوایی به مسئولان و افراد تصمیم گیرنده زمان زیادی طلبد. تلاش‌ها و مذاکرات زیادی با مراکز مختلف انجام شد و حدود یکسال اجرای طرح زمان برد.

به استناد تحقیقات و پژوهش‌های علمی ام تقریباً جای بحثی نگذاشتم ولی به هر حال عامل زن بودن در برخی موارد می‌تواند از جدی بودن بحث بکاهد اما به تدریج دیده می‌شود که جامعه در حال پذیرش این حقیقت است که زنان به عنوان یک نیروی پویا و فعال در جامعه می‌توانند کارهایی انجام دهند که شاید از دست بسیاری از مردان ساخته نیست.»

تلاش دارد که امداد هوایی در ردیف خدمات بیمه همگانی جای گیرد: «به همین منظور با سازمان‌های بیمه‌ای مذاکراتی داشتم. آمارها نشان می‌دهد که ۴۳٪ تصادفات به

مرگ آنی منجر می‌شود و ۵۷٪ این مرگ و میرها در زمان انتقال اتفاق می‌افتد. یعنی انتقال بیمار به مراتب مهم‌تر است. از همین آمار به اهمیت امداد هوایی می‌توان پی برد. از سوی دیگر در حوادث غیر مترقبه امداد زمینی دشوار است و بنابراین باید به امداد هوایی توجه کرد و در صدد اجرای طرح برآمد. خوشبختانه این تلاش‌ها ثمر داد و شهرداری‌ها و هلال احمر و برخی از شرکت‌های بیمه‌ای اعلام آمادگی کرده‌اند.

برای حضور بیشتر زنان در جامعه به ایجاد یک مرکز به عنوان پیش نیاز اشاره دارد. «اگر مرکزی بوجود آید که زنان بتوانند ایده‌ها و طرح‌های خود را از طریق این مرکز ارائه دهند و مجبور نباشند زیر پوشش این و آن قرار گیرند این اقدام به نمایان‌تر شدن توانمندی‌های زنان می‌افزاید ضمن این‌که از مراجعه بی‌جهت آنان به افراد مختلف جلوگیری می‌شود. زیرا بسیار دیده شده که خانمی حرفی و طرحی برای ارائه دارد که در نیمه راه از مراجعات متعدد خسته شده و کار را به پایان نمی‌برد.

به هر حال در جامعه ما باید برای حضور زنان حمایتی دیده شود.»

پاکروان، امینه

نخستین استاد دانشگاه در سال ۱۲۶۸ از پدری ایرانی به نام حسن خان و مادری اتریشی که فرزند یک افسر نیروی دریایی با تباری فرانسوی بود به دنیا آمد. از همین رو ادبیات فرانسه تأثیر فراوانی در محیط زندگی و خانوادگی آنان داشت. خانواده پدری امینه از صاحب منصبان دولتی و سیاستمدار بودند و پدر نیز به هنگام تولد فرزندش سفیر ایران در دولت عثمانی بود.

امینه پاکروان سه سال بیشتر نداشت که پدر را در پاریس از دست داد. وی در سن بیست سالگی در سال ۱۲۸۸ با یک دیپلمات ایرانی در استانبول ازدواج کرد. سال‌های اول زندگی مشترک را در ترکیه، ایران، مصر، اتریش، آلمان و فرانسه گذراند. وی در مصر با اسم مستعار ایرانداخت به نوشتن مقالاتی چند پرداخت و از این طریق به جامعه ادبی قاهره راه یافت.

پس از تولد دختر و پسرش سالیانی چند را در کشورهای بلژیک و فرانسه اقامت کرد تا تحصیلات فرزندان به پایان رسید.

امینه پاکروان در سال ۱۳۱۱ در سن ۴۳ سالگی برای همیشه به ایران آمد و با سمت استادی در دانشگاه تهران به تدریس در رشته ادبیات فرانسه و تاریخ هنر پرداخت. وی کتاب «شاهزاده گمنام» را در سال ۱۹۴۴ به رشته تحریر درآورد و سپس به نوشتن کتاب‌ها و رمان‌های «نسل چهارم»، «آغا محمد خان»، «عباس میرزا» پرداخت. وی علاقه زیادی به تاریخ ایران در قرن ۱۹ داشت. نخستین کتاب وی «شاهزاده گمنام» یا «امیر بی تاریخ»، موفق به دریافت جایزه ادبی ریوارول rivaroul فرانسه شد. از جمله دیگر کتاب‌های وی می‌توان از «قزوین پایتخت از یاد رفته» و تهران قدیم نام برد.

استاد امینه پاکروان در سال ۱۳۱۵ به منظور معرفی مینیاتورها ایران سفرهایی را به شهرهای مختلف اروپا از جمله وین، زوریخ، پاریس، آمستردام و لندن آغاز کرد و طی کنفرانس‌های متعدد به زبان‌های آلمانی، فرانسوی و انگلیسی به معرفی این هنر ایرانی پرداخت.

امینه پاکروان در سال ۱۳۲۵ به سبب ابتلا به بیماری سرطان درگذشت.

پروین، مهندس، مهندخت

نخستین زن مهندس کشاورزی در سال ۱۳۱۷ در شهر سمنان در خانواده علی پروین سرگرد ارتش متولد شد. دوران تحصیل را به تناب در تهران و اهواز گذراند. در اولین سالی که دختران اجازه یافتند در دانشگاه جندی شاپور اهواز (شهید چمران) تحصیل کنند، به دلیل علاقمندی به طبیعت، علیرغم میل خانواده به تحصیل در رشته پزشکی، همراه با دختر دیگری در رشته مهندسی به تحصیل پرداخت.

تحصیل شبانه روزی بود و خوابگاه هم فقط برای پسران در روستای ملاثانی نزدیک اهواز قرار داشت. برای این دو دختر که برای اولین بار در ایران وارد دانشکده کشاورزی می‌شدند امکانی فراهم نبود. بناچار در ده جایی تهیه شد تا پس از مدتی امکاناتی برای آنها در محل اداری دانشکده فراهم گردید. با وجود آن‌که تعدادی از دختران در دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران تحصیل می‌کردند ولی چون دوره آن‌ها چهارساله بود و در پایان دوره مدرک فوق لیسانس به آنان داده می‌شد دوره دانشگاه اهواز سه ساله بود

و به همین دلیل او اولین دختری بود که در سال ۱۳۳۹ در رشته مهندسی کشاورزی فارغ التحصیل شد. بلافاصله در آزمون استخدامی وزارت کشاورزی شرکت کرد و در واقع اولین مهندس زن استخدامی در وزارت کشاورزی بود. کار را در سازمان ترویج کشاورزی شروع کرد. همزمان با مسئولیت او به عنوان ریاست ترویج خانه‌داری در استان خراسان طرح سازمان در امر آموزش زنان روستایی در مورد شیوه درست زندگی، کشاورزی و تغذیه، بهداشت، بچه‌داری و مسکن مناسب نیز پیاده شد. خانم‌های دیپلمه در روستاها مستقر می‌شدند و او می‌بایست هر ماه ۱۰ روزه تمام روستاهای استان سفر کند. از سال ۱۳۴۰ مدت پنج سال مسئولیت استان خراسان را عهده‌دار بود. سپس با همین مسئولیت به کرمانشاه رفت. اما چون وجود فرزندانش مانع سفر او به روستاها بود تغییر شغل داد. طرحی در کرمانشاه برای سرشماری جمعیت در حال اجرا بود. وی به اتفاق همسرش به عنوان کارشناس ارشد آمارهای کشاورزی همکاری با طرح را آغاز کردند. می‌گوید: «در طی سال‌ها خدمت در سازمان ترویج تقریباً به تمام روستاهای دور افتاده ایران محل مأموریتم در استان‌های خراسان، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان سفر کردم و از این که زن هستم و باید در مرکز بمانم ابا داشتم».

در سال ۱۳۴۳ با مهندس سید محمد باقر علوی طالقانی کارشناس وزارت کشاورزی ازدواج کرد سه دختر دارد که در رشته‌های فوق لیسانس مامایی، فوق لیسانس علوم ارتباطات فارغ التحصیل شده‌اند و سومین دختر کارشناس شیمی کاربردی است و مشغول تحصیل در رشته مهندسی صنایع غذایی در تولوز فرانسه است.

در سال ۱۳۶۰ تقاضای بازنشستگی کرد و از آن پس زندگی‌اش وارد مسیر دیگری شد.

می‌گوید: «در واقع به کار روانشناسی و مطالعه در آن وارد شدم. من پس از سال‌ها مطالعه و تحقیق به عنوان مسئول و اداره کننده یک گروه خودشناس مشغول کار شدم. همچنین فعالیتیم را در امور خیریه افزایش دادم و با انجمن خیریه محک مخصوص کودکان مبتلا به سرطان همکاری دارم. از سال ۱۳۶۳ با تشکیل مجتمع آموزشی و نیکوکاری رعد که آموزش به معلولین جسمی را در مرکز فعالیت خود قرار داده است همکاری می‌کنم.

پری، سکینه

نخستین جراح زن در سال ۱۲۸۱ شمسی در باغچه‌سرای شوروی چشم به جهان گشود.

مادرش از ارامنه ایران و پدرش نصرالله همدانی نام داشت. وی تحصیلات در رشته پزشکی را در شوروی به پایان برد و در سال ۱۳۱۲ در سن ۳۱ سالگی در رشته جراحی و سرطان‌شناسی تخصص گرفت.

سکینه پری مدت پنج سال در بیمارستان‌های مختلف در شوروی به کار طبابت پرداخت.

پدر و مادر دکتر سکینه پری در یک زمان از دنیا رفتند. علاقه‌اش به ایران او را به همراه تنها دخترش رهسپار ایران کرد.

سکینه پری در بازگشت به ایران در آزمونی برای گرفتن اجازه طبابت شرکت کرد و در سال ۱۳۱۳ اجازه کار گرفت. آشنایی او به زبان ترکی سبب شد پیشنهاد شرکت شیلات برای کار در شهر (قره‌سو) را بپذیرد. او مدت چهارده سال در این شهر زندگی و در همان‌جا ازدواج کرد.

گفته می‌شود اختلاف میان خواهر و همسرش سبب جدایی او شد و پس از چهار سال زندگی مشترک سرانجام بندرگز را برای سکونت انتخاب و به آن شهر نقل مکان کرد.

سکینه پری در بندرگز گرگان با دایر کردن مطب به طبابت پرداخت. گفته می‌شود کمک به مستمندان و بینوایان برای مردم آن دیار از سوی وی یادآور نقش آلبرت شوایتزر برای مردم آفریقا بود.

پزشک، فریفته

جزو اولین دانشجویان رشته زمین‌شناسی و اولین فارغ‌التحصیل این رشته است که در سال ۱۳۲۰ در یک خانواده فرهنگی به دنیا آمد. پدرش دکتر جعفر پزشک جزو اولین گروه فارغ‌التحصیلان دانشکده پزشکی مسکو و مادر فرنگیس بلوری نیز در دارالمعلمیات تحصیل کرده بود. دو خواهر و یک برادر او به ترتیب در رشته جامعه‌شناسی، اقتصاد و پزشکی زنان تحصیل کرده‌اند.

وی با ایرج گل‌سرخ‌ی که خود از موسیقی‌دانان و محققین این رشته است ازدواج کرد و

ثمره این ازدواج پسری با نام شهروان فردین است که در رشته حقوق تحصیل کرده و در آمریکا به وکالت مشغول است.

از آنجا که به باور او تفاوتی بین زن و مرد نیست و در برخی مواقع زنان در انجام امور نسبت به مردها برتری دارند، رشته انتخابی او نیز یک رشته متفاوت در آن زمان بود. با حضور در رشته فنی مهندسی تحصیلات را به پایان برد. او به همراه چهار دختر دیگر جزو اولین گروه دانشجویانی بودند که در سال ۱۳۳۸ وارد دانشگاه تهران شدند. می‌گوید: «البته در آن زمان رشته زمین‌شناسی و زیست‌شناسی در هم ادغام شده بود. با تلاش استاد پروفسور هشترودی این دو رشته از یکدیگر جدا شد. در ضمن بعد از ورود ما به این رشته تا دو سال دانشکده بار دیگر از پذیرش دختران برای این رشته خودداری کرد و سرانجام پذیرفت و اجازه داد که دختران نیز در این رشته وارد شوند.»

وی در مورد حضورش در کنار همسرش ایرج گل‌سرخ می‌گوید: «همیشه برای من یک معلم بود. یعنی من جدا از کارم که کاملاً تکنیکی و فنی بود همیشه در دفتر کارش به کارهای تحقیقاتی کمک می‌کردم و این عمل تأثیر مثبتی بر من داشت.»

به نظر او زنان ایران دو دسته‌اند. گروهی همان زنان عروسی سابق، با همان ظرافت و بی‌عملی که دچار توهّمات و اسیر مرد روزگار خود هستند و گروهی دیگر که قابلیت‌های خود را درک کرده‌اند و توانایی خود را به عنوان یک انسان بروز داده‌اند و جایگاه خاصی نیز در جامعه کسب کرده‌اند. وی این تقسیم‌بندی را بر زن غیر ایرانی نیز تعمیم می‌دهد.

فریفته پزشک اولین زن استخدامی در شرکت سهامی آزمایشگاه فنی و مکانیک خاک وابسته به وزارت راه و ترابری است. وی از سال ۱۳۴۵ در این شرکت فعالیت داشت و در سال ۱۳۵۹ در سمت رییس آزمایشگاه مقاومت مصالح بازنشسته شد.

پندنواز، روحی

یکی از اعضای اولین «تیم ملی» ورزشی است که در سال ۱۳۲۵ در رشت به دنیا آمد. هنوز کودکی بیش نبود که به همراه پدر حسن پندنواز که شغل آزاد داشت و مادرش زهرا ملت دوست به تهران آمد و تحصیلاتش را آغاز کرد. در دبیرستان شاهدخت بود که به ورزش جلب شد و از سال اول دبیرستان (کلاس ۱۰) به عضویت تیم ملی والیبال ایران

درآمد و در پایان دوره دبیرستان وارد مدرسه عالی دختران (دانشگاه الزهرا) شد. در رشته روانشناسی به تحصیل ادامه داد در سال ۱۳۵۰ با رضا مشحون که از بازیکنان تیم ملی بسکتبال ایران بود ازدواج کرد. رامبد و راحله دو فرزند این خانواده نیز به ورزش روی آوردند و رامبد که مهندس کامپیوتر است به عضویت تیم ملی بسکتبال جوانان برگزیده شد.

روحي کار تیمی را با تیم پینگ پنگ انجمن دوشیزگان و بانوان شروع کرد. «ورزش را با پینگ پنگ شروع کردم یکی از روزها که با اجازه مربی از کلاس بیرون آمدم تیم والیبال مشغول تمرین بود با وجود آن که فرد کمروبی هستم از «مربی والیبال» تقاضا کردم که اجازه بدهد توپ بزنم. پذیرفت. وارد صف شدم و «اسبک» زدم ضمن تشکر به کلاس بازگشتم. ده دقیقه بعد مربی به کلاس ما آمد و دقایقی با مربی پینگ پنگ صحبت کرد. در پایان کلاس به من گفته شد از فردا سر تمرین والیبال حاضر شوم. علت را پرسیدم گفت دو جلسه هم در آن تیم تمرین کنید. پذیرفتم و وارد تیم والیبال شدم پس از ده روز تمرین، در حد تیم باشگاه ها کار می کردم. از همان جا به عنوان عضو ثابت تیم انجمن انتخاب شدم. پس از یکسال به تیم تهران جوان رفتم و با این تیم سه سال پیپی برنده «کاپ فرح» شدیم که عذرا ملک و لیلا امامی و رکنی و نقیب زاده و... هم عضویت داشتند پس از سه سال به تیم تاج منتقل شدم.

تمرینات به گونه ای بود که از همان آغاز حضور یک عضو در تمرین والیبال در واقع برای انتخاب تیم ملی روی اعضا کار می شد.

برای شرکت در بازی های آسیایی سال ۱۳۴۵ اولین تیم ملی والیبال در سال ۱۳۴۲ انتخاب شد. «منهم همراه با تیم ملی برای حضور در بازی های دوره ای هندوستان انتخاب شدم. البته در آن زمان حضور ژاپن که عنوان مقام نخست جهان را داشت و کره که از تیم های مطرح آسیا در جهان بودند برای تیم هایی مانند ما که در آغاز راه بودیم جای سخنی نمی گذاشت هر چند تیم در مسابقات آسیایی والیبال در بانکوک به مقام سوم دست یافت.»

پس از ازدواج در سال ۱۳۵۰ بعد از حدود یازده سال عضویت تیم ملی، با بازی خدا حافظی کرد. می گوید: «همیشه معتقد بودم که بعد از ازدواج در هر شرایطی که باشم

با بازی خدا حافظی کنم. البته سال ۱۳۵۱ از من خواسته شد که در بازی های کشوری در اصفهان حاضر شوم که بر اثر اصرار مربی حضور یافتم در حالی که سه بازی انجام شده بود و تیم تهران به مقام دوم کشوری دست یافت. و من با خاطره نه چندان خوبی بازی را کنار گذاشتم.»

اما او همچنان به ورزش ادامه داد. چون دبیر ورزش بود و رشته های مختلف ورزشی از جمله بستکبال و تنیس روی میز، بدمینتون و والیبال را آموزش می داد. او که بعد از ازدواج از سازمان تربیت بدنی به آموزش و پرورش منتقل شده بود، ورزش را در مدارس پی گرفت و حتی مسابقاتی بین معلمان ورزش ترتیب داده بودند که در این مسابقات شرکت می کرد. اکنون در بازی ها شرکت نمی کند در یکی از تمرین های ورزشی مینیسک پایش کشیده شد و دو ماه در گچ بود سال بعد از آن در بازی دچار پارگی شد و جراحی شد. «از آن پس برای جلوگیری از آسیب بیشتر، فقط پیاده روی می کنم.»

او وره مربیگری بدمینتون و پینگ پنگ و هندبال را گذرانده است و خود مربی والیبال منطقه بود.

داشتن انگیزه در ورزش را عامل اساسی می داند: «در حال حاضر چون ورزشکاران ما نمی توانند در مسابقات بین المللی شرکت داشته باشند رکودی بر ورزش بانوان حاکم است. با افزوده شدن انگیزه به ورزش بانوان می توان شاهد موفقیت های زیادی بود چون ما استعداد های بالایی در ورزش داریم اگر از این استعداد ها استفاده شود پیشرفت در امر ورزش حتمی است.»

در مقایسه ای پیرامون ورزش دو مقطع قبل و بعد از انقلاب به این نکته اشاره دارد: «زمانی که ما ورزش می کردیم امکاناتی نداشتیم امروزه امکانات زیادی وجود دارد ولی انگیزه کمتر است. ولی ما به دلیل انگیزه موفق می شدیم امکانات زمان ما بسیار اندک بود. مثلاً تیم ملی تا ساعت ۱۰ شب در زمین بازی بود برای بازگشت نه سرویسی بود نه امکانی و ما با ترس و لرز در آن زمان به منزل می رفتیم.»

با وجود امکانات اندک نمی توان نسبت به نقش مردم بی تفاوت بود. «مردم همواره به ورزشکاران محبت دارند. به یاد دارم زمانی که مسابقه داشتیم نه تنها سالن مملو از

جمعیت بود بلکه صدها نفر هم بیرون سالن بودند و التماس می کردند که درها باز شود و آنها به طور ایستاده به تماشای بازی بپردازند. در بازگشت از سفرهای تیمی هم ورزشکاران مورد استقبال مردم قرار می گرفتند. در یکی از سفرهای تیم به شوروی سابق، باکشتی به بندر انزلی وارد شدیم، جمعیتی که به استقبال آمده بود برای ما تعجب آور بود.»

بازی های آسیایی بانکوک بهترین خاطر ورزشی اوست که ایران به مقام سوم دست یافت ولی شیوه برد برایش خاطره انگیز است «ما بازی باخته را بردیم و گیم سوم هم حریف امتیاز ۱۳ داشت و تیم ایران ۷. تمام اعضای کاروان ایران که برای تشویق در سالن حضور یافته بودند محل مسابقه را ترک کرده بودند و تیم مقابل را با سه گیم پیایی برنده دانسته بودند. به هر حال معجزه ای اتفاق افتاد که آن گیم را بردیم و دو گیم هم برنده شدیم. وقتی خبر به کاروان ایران رسید برایشان غیر قابل باور بود.

البته این برد ما هم به دلیل وجود یک انگیزه مضاعف بود. چون در مدت اقامت ما در کمپ، پول یکی از بازیکنان گم شد، سرپرستان تیم متعهد شدند در صورت برد مقابل فیلیپین خسارت این بازیکن را که خانم «پری فردی» بود جبران کنند. زمانی که دو گیم باخته بودیم و مربیان ما «تایم» گرفتند. وقتی به زمین باز می گشتیم خانم فردی ما را جمع کرد و ملتسانه به ما سوگند داد که بازی را ببریم تا زیان او جبران شود.

باور کنید این حالت خانم فردی روی تیم اثر گذاشت که نیروی مضاعف یافتیم مثلاً وقتی خود من روی تور می رفتم احساس کردم خداوند به من کمک می کند و پرش های من بیش از هر زمان دیگری بود در حالیکه بازیکنان فیلیپین با قد بالای ۱۹۰ نمی توانستند توپ ها را بگیرند. واقعاً معجزه شد و ما برنده شدیم. خانم فردی زیانش جبران شد و به سایر اعضای تیم هم نفری پنجاه دلار جایزه دادند.»

پور رنگ نیا، اکرم

اولین مشاور دیوان عالی کشور و قاضی نمونه بعد از انقلاب در سال ۱۳۳۱ متولد شد. تحصیلات دانشگاهی را در رشته حقوق به پایان برد و یک سال پس از شروع کار دادیاری در سال ۱۳۵۵ با یکی از همکاران قاضی ازدواج کرد. ثمر آن دو پسر است. اولی

فارغ التحصیل مهندسی عمران صنعتی شریف و پسر دیگر کارشناسی شیمی از دانشگاه تهران.

کارش را در خرداد سال ۱۳۵۴ با عنوان دادیار شروع کرد. «این زمانی بود که دیگر خانم‌ها برای شغل قضا مشکلی نداشتند و حتی انشای رأی می‌کردند و با رعایت قوانین به پست‌های بالاتر هم راه می‌یافتند.

بعد از انقلاب از سال ۱۳۶۱ بحث مشروعیت و غیر مشروعیت قضاوت زنان بحث داغ روز شد با این که حضرت امام هم گفته‌اند خانم‌ها می‌توانند دادیار و بازپرس باشند ولی در سال ۶۱ پایه قضایی از زنان گرفته و حکم اداری برای این گروه صادر شد.»

بر همین اساس وی نیز به عنوان نایب رئیس دادسرا در بندر انزلی مشغول به کار شد. «در واقع منشی دادگاه شدم در حالیکه سال‌ها به عنوان جانشین دادستان فعالیت داشتم» در سال ۶۲ بار دیگر ابلاغ قضایی صادر شد و وی به عنوان مشاور مدنی خاص به کار ادامه داد. در سال ۱۳۷۱ به تهران آمد مدتی در دادگاه‌های خاص به عنوان مشاور فعالیت داشت و در سال ۷۲ به دفتر امور زنان منتقل و به عنوان معاون حقوقی دفتر مشغول کار شد.

در سال ۱۳۷۴ با توجه به پایه قضایی، ابلاغ مشاور دیوان عدالت اداری به نام او صادر شد و در همان سال به عنوان قاضی نمونه انتخاب گردید.

سمت دادیار دیوان عالی کشور در سال ۱۳۷۷ به او واگذار شد. و طی این مدت نیز عضو کمیسیون امور بانوان استانداری، عضو کمیسیون حقوقی دبیرخانه تشخیص مصلحت نظام بود.

بر این باور است که به عنوان یک زن باید تلاش مضاعفی داشته باشد. «باید هم وجودمان را اثبات کنیم و هم تثبیت.»

با یادآوری سخنان یکی از علما در سمیناری می‌گوید: «ایشان جمله زیبایی گفت. همیشه از خانم‌ها به عنوان دست چپ استفاده می‌شود. در حالیکه می‌دانیم ما چه توانمندی‌هایی دارند. شایسته سالاری به معنای واقعی در جامعه ما پیاده نشده است. اگر پیاده شود شاید به نفع آقایان نباشد که بسیاری از پستها به خانم‌ها سپرده شود.

این موضوع را در دو بخش می‌توان بررسی کرد. این که خانم‌ها تا چه حد در دستگاه

قضایی موثرند، باید اشاره کنم در دادگاه‌های خانواده تهران هم اکنون از تعداد بیشتری زن و در شهرستان‌ها به نسبت کمتر از زنان در کنار آقایان استفاده می‌شود. این سبب می‌شود زنانی که به دادگاه‌ها مراجعه می‌کنند بهتر بتوانند با زنان قاضی ارتباط برقرار کنند و مشکلاتشان را بیان نمایند. شاید در حکمی هم که آقای قاضی صادر می‌کند موثر باشد. زیرا قضات حتماً با مشاوران قاضی زن مشورت خواهند کرد.»

معتقد است اگر از زنان در دادگاه‌های اطفال استفاده بشود نتیجه بسیار خوبی در بر خواهد داشت.

«این تجربه را قبل از انقلاب داشتیم. قبل از انقلاب تعداد خانم‌ها کمتر بود و آن تعداد هم در تهران یا مراکز استان‌ها متمرکز بودند. الان تعداد بیشتری هستند و می‌توان از این گروه در دادگاه اطفال استفاده کرد و نتیجه مؤثری کسب کرد.»

دادن پایه قضایی به زنان مسیر چندین ساله را طی کرد و سرانجام با اعمال اصلاحاتی به رییس قوه قضاییه اجازه داده شد که خانم‌های واجد شرایط در پست‌های مشاورت دیوان عدالت اداری، دادگاه مدنی خاص و مستشار اداره حقوقی، قاضی تحقیق، کارمند اداره فنی و کارمند اداره مطالعات و تدوین قوانین استخدام شوند.

این قانون در سال ۷۴ به تصویب رسید و هم اکنون حدود ۱۵۰ قاضی زن سرگرم کارند. زنان پایه قضایی دارند ولی حق انشاء رأی ندارند.

می‌گوید: «زنان با ریزی‌نی و صبر و شکیبایی در انجام مسئولیت‌ها موفق ترند. باید این واقعیت را بگویم که طی ۲۷ سال تجربه به این نتیجه رسیدم که خانم‌ها وجدان کاری بیشتری دارند. اینها همه امتیازاتی است که خداوند به ما داده است. مسئولیت اجرایی زن در خانه و منزل کار کم و کوچکی نیست. حتی تحقیقاتی که انجام شده نشان می‌دهد که فرزندان زنان شاغل از اعتماد به نفس بالاتری برخوردارند. به هر حال توانمندی‌های زنان را نباید دست کم گرفت. منتها باید خود را باور کنیم.»

پهلوی، اشرف

نخستین زن ایرانی بود که در سازمان ملل به نمایندگی از طرف دولت ایران حضور یافت.

در چهارم آبان ماه ۱۲۹۸ در تهران به دنیا آمد او خواهر توأمان محمدرضا پهلوی دومین و آخرین شاه پهلوی بود.

گرچه او در تمام عمر تلاش داشت که نقشی اجتماعی برای خود در اذهان به جای گذارد و به همین دلیل با تأسیس بنیاد خدمات اجتماعی به فعالیتی از این گونه پرداخت ولی در کتاب خاطراتش به نقش سیاسی خود در زمان حکومت پهلوی مهر تأیید می زند. دیدار او با استالین در سال ۱۳۲۵ نخستین مأموریت سیاسی او بود و یکسال بعد سفرش به آمریکا در قالب دعوت صلیب سرخ جهانی و دیدارش با ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا، نقش او را در جهت دهی به سیاست خارجی ایران برجسته کرد. او در کتاب خاطراتش به کرات درباره نقشش در به قدرت رسیدن مقامات داخلی نیز اشاره دارد از آن جمله نخست وزیری هژیر در سال ۱۳۲۷.

اشرف پهلوی در کتاب خاطراتش به نام «چهره‌هایی در آئینه» با شرح چگونگی شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد مأموریت خود را برای رساندن نامه آمریکاییان به شاه تشریح کرده است.

او سال‌ها در کسوت نمایندگی دولت ایران در سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر فعالیت داشت و در اولین کنفرانس جهانی زن، ریاست آن را عهده‌دار بود.

اشرف پهلوی سه بار ازدواج کرد. علی قوام، احمد شفیق و مهدی بوشهری همسرهای او بودند.

شهریار پهلوی‌نیا (قوام) شهرام و آزاده شفیق سه فرزند او هستند که شهریار در دی ماه ۱۳۵۸ در پاریس ترور شد.

اشرف پهلوی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از ایران رفت و در آمریکا اقامت گزید.

تاج السلطنه - افتخار السلطنه

تاج السلطنه و افتخار السلطنه دو دختر ناصرالدین شاه اولین دختران یک خانواده سلطنتی بودند که به عضویت یک تشکیلات آزادیخواهی زنان در آمدند. تاج السلطنه در سال ۱۲۵۹ به دنیا آمد. مادرش توران السلطنه دختر عموی ناصرالدین شاه بود.

تاج السلطنه در سن هشت سالگی به نامزدی حسن خان شجاع السلطنه پسر محمدباقر

خان سردار اکرم درآمد و در پایان سیزده سالگی نیز ازدواج کرد. در پایان سن نوجوانی به آموختن پرداخت. نقاشی، تار، پیانو، زبان فرانسه، ادبیات و فرانسه از جمله سرگرمی‌های آموزشی او بود. وی به دوچرخه‌سواری هم علاقمند بود و چند عکس از او به هنگام دوچرخه‌سواری موجود است.

شخصیت متفاوت او سبب گردید که دست به کارهایی بزند که پیش از آن هیچ‌یک از درباریان چنان نکرده بودند. خود در کتاب خاطراتش آنجا که از زندگی خصوصی و رفتار شوهرش می‌نویسد، به موضوعی اشاره دارد که راه و روش زندگی او را دگرگون ساخت. او می‌نویسد: «متملقین، مذهب و جدیت من در اوامر آسمانی را هم مخالف با خیالات فاسد خود دیدند، خواستند پاک مرا از قید مذهب خلاص کرده، بعد با کمال آسانی از شوهرم هم جدا کنند. یک نفر از اقوام نزدیک من که خیلی عالم فاضل بود، ولی بی‌اندازه مرا دوست می‌داشت، بلکه یک عشق پرشدت و حرارت به من داشت، خود را برای این کار حاضر کرد. به من تکلیف کرد: «فلانی بیایید تحصیل کنید، فرانسه بخوانید. شخص بیسواد انسان نیست.» من هم به واسطه این که فوق‌العاده راغب بودم، قبول کردم. این جوان نجیب، هفته‌ای سه روز به من درس می‌داد. در تنفس و موقع استراحت، صحبت مذهبی می‌کرد و از طبیعیون قصه می‌کرد.» او در ادامه شرح می‌دهد که چگونه تغییر لباس داد و «لباس فرنگی» به تن کرد.

تاج‌السلطنه یک بار هم تصمیم گرفت از ایران خارج شود و به اروپا برود و در یکی از سفرهای برادرش مظفرالدین شاه به اروپا، در صدد اجرای این تصمیم برآمد.

معلم پیانوی تاج‌السلطنه، محمود مفخم (مفخم‌الممالک) بود که به دربار رفت و آمد داشت و جزو پیشخدمتان مظفرالدین شاه بود. وی در این سفر در زمره همراهان شاه عازم سفر شد. محمود مفخم برادرزاده انیس‌الدوله یکی از سوگلی‌های ناصرالدین شاه بود. این سوگلی شاه در ضمن واسطه ازدواج تاج‌السلطنه و حسن خان بود.

تاج‌السلطنه به همراه محمود مفخم (که «فرخنده خانم» یکی از خواهران مشیر همایون شهردار هنرمند معاصر را به همسری داشت.) راهی قزوین شد. در همین زمان محمدعلی میرزا ولیعهد که به عنوان جانشین مظفرالدین شاه در تهران به سر می‌برد، از عزیمت تاج‌السلطنه با خبر شد و دستور داد این دو را به تهران بازگردانند. از این پس

محمود مفخم از دربار طرد شد و با تشکیل کلاس پیانو روزگار گذراند. تاج السلطنه در خاطراتش در این مورد می‌نویسد: «من دیوانه‌وار میل رفتن اروپا را داشتم. و همین میل، در من قوت گرفت و باعث متارکه من با شوهرم شد.» این دختر ناصرالدین شاه به همراه یکی از خواهرانش به نام افتخار السلطنه (ایران الملوک) که دختر لیلی از تبار یوش مازندران بود، در «انجمن آزادی زنان» عضو شدند. لیلی مادر افتخار السلطنه همان زنی است که به همراه خواهرش عایشه که او هم همزمان همسر ناصرالدین شاه بود. شاه را تهدید به مرگ کردند و شاه آنها را از دربار بیرون کرد ولی دوباره بازگرداند.

افتخار السلطنه ابتدا با میرزا ابراهیم خان انتظام الدوله پسر (سردار امجد) دایی خود ازدواج کرد و سپس با جدایی از او به عقد نظام السلطان درآمد. اما عشق و علاقه عارف، شاعر معروف که شعر افتخار همه آفاقی و محبوب منی... برای او سرود، نام او را در دفتر شعر معاصر ایران باقی گذاشت.

این دو خواهر با عضویت در انجمن آزادی زنان که در سال ۱۲۸۴ اندکی پس از تصویب قانون اساسی تشکیل شد برای دستیابی به حقوق برابر برای زنان به فعالیت پرداختند. این همان انجمنی است که صدیقه دولت آبادی، شمس الملوک جواهرکلام و... به آن پیوستند. تاج السلطنه که خود را یک سوسیالیست می‌دانست، به هنگام استبداد صغیر در پاسخ به پرسش‌های «باعه آنوف» از ارامنه قفقاز و از مجاهدین و آزادیخواهان ایران، به شدت از اوضاع زنان در ایران انتقاد کرده است و ضمن مقایسه زنان روستایی و شهری و نحوه آزادی این دو گروه از فساد حاکم بر دربار سخن گفته است. تاج السلطنه در سال‌های آخر عمر گوشه عزلت گزید و در گمنامی مرد.

تجارتچی، عفت

اولین زن خلبان در سال ۱۳۱۳ دوره دبیرستان را در مدرسه آزمون به پایان رساند. مدتی در بانک ملی و کتابخانه دانشگاه به مترجمی پرداخت. به دلیل علاقه زیاد به پرواز، با تأسیس باشگاه هوایی کشوری و فعالیت آموزشگاه خلبانی در سال ۱۳۱۸، او از جمله ۹ نفر زنی بود که برای تعلیم فن خلبانی ثبت نام کرد.

اولین داوطلب زن برای خلبانی عفت تجارتچی بود. با چندین ساعت پرواز تفریحی، پروازهای تمرینی شروع شد. وی توانست در هفتم آبان ماه ۱۳۱۹ برای اولین بار پرواز مستقل انجام دهد. سپس پرواز آکروباسی را شروع کرد. با وقایع شهریور ۱۳۲۰ فعالیت باشگاه خلبانی مدتی متوقف ماند و از پرواز باز ماند. وی پس از ازدواج به همراه همسرش راهی کرمانشاه و همدان شد و نتوانست به پرواز ادامه دهد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

تربیت، هاجر

از جمله نخستین نمایندگان مجلس شورای ملی و نخستین مؤسّس مدرسه در تبریز در تابستان سال ۱۲۸۵ که روزهای تب و تاب انقلاب مشروطیت در ایران بود در استانبول ترکیه به دنیا آمد. پدرش حسینعلی از اعضای محلی سفارت ایران در ترکیه بود و در آنجا اقامت داشت.

هاجر تربیت در شانزده سالگی با یکی از کتابشناسان معروف ایران به نام محمدعلی تربیت ازدواج کرد و به ایران آمد و در تبریز سکنی گزید. با مسئولیت همسرش به عنوان رییس آموزش و پرورش استان آذربایجان، موفق شد شاگردان سه مکتبخانه دخترانه را در یک مدرسه به سبک جدید گرد آورد و به آموزش آنان بپردازد و ظرف ده سال اقامت در تبریز دبیرستان کاملی را دایر کند.

در بازگشت به تهران در سال ۱۳۱۱ به ریاست دارالمعلمیات (دانشسرای مقدماتی) انتخاب شد.

هاجر تربیت طرح رپوش (یونیفورم) مدرسه را که در تبریز با موفقیت روبه رو شده بود برای داخل مدرسه در تهران پیاده کرد و در اسفند سال ۱۳۱۳ کادر آموزشی مدرسه با لباس های متحدالشکل و مرتب در مدرسه و اجتماع ظاهر شدند.

تشکیل یکی از اولین جمعیت متشکل زنان با نام «کانون بانوان» در سال ۱۳۱۴ از دیگر اقدامات اوست. وی در این کانون با تشکیل کلاس های سوادآموزی برای بزرگسالان و زمین های ورزشی و کتابخانه، امکانات آموزش زنان را فراهم کرد.

تربیت در مدت ریاست کانون بانوان به مطالعه در علوم تربیتی، روانشناسی، زبان های

عربی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی ادامه داد و در سال ۱۳۱۵ به همراه همسرش که نایب‌رییس انجمن تربیت بدنی بود، با هدف مطالعه در بازی‌های ورزشی المپیک به آلمان سفر کرد.

مدت دو سال به سبب بیماری همسرش به مراقبت از او پرداخت و از کارهای اجتماعی کنار گرفت. پس از فوت همسرش به فعالیت پرداخت و در سال ۱۳۱۹ به ریاست دبیرستان نوربخش منصوب شد. هفت سال در این سمت باقی ماند و از سال ۱۳۲۹ به ریاست اداره امور اجتماعی در وزارت کشور منصوب شد. در این سمت اقداماتی از جمله تشکیل باشگاه کارمندان، کودکان برای فرزندان کارکنان و کلاس‌های آموزش بزرگسالان برای کارکنان انجام داد. در سال ۱۳۴۲ به عنوان نماینده در دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی انتخاب شد و در همان دوره نایب‌رییس کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی شد. در دوره بعدی مجلس نیز حضور یافت. وی در دوره ششم مجلس سنا به عنوان سناتور به این مجلس راه یافت. تنها فرزند او دکتر فیروز تربیت مدت‌ها به عنوان استاد هیدرولیک در دانشگاه‌های تهران و تبریز تدریس کرد.

از هاجر تربیت یک رساله به نام «زن در قرن بیستم» و ترجمه ۱۲۰ داستان از انگلیسی و فرانسه و دو کتاب از انگلیسی برای جوانان باقی است.

تربیان، لیلی

اولین مجسمه‌ساز و اولین استاد زن دانشگاه هنرهای تزئینی از ارامنه ایران است که در تهران به دنیا آمد و دوره ابتدایی و دبیرستان را در همین شهر به پایان برد. همان سال وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد. یک سال به طور آزاد در کلاس حاضر شد. ولی سال بعد (۱۳۲۸) به پاریس رفت و در «بوزار» به تحصیل ادامه داد.

در «بوزار» برای ورود به رشته نقاشی باید مجسمه‌سازی نیز می‌آموخت. شروع این کار او را برای همیشه از ادامه تحصیل در رشته نقاشی بازداشت می‌گوید: «از ابتدا علاقه‌ای به نقاشی نداشتم و به اصرار مادرم که خود تحصیل در این رشته را نیمه‌کاره در پاریس رها کرده بود وارد این رشته شده بودم».

پس از یکسال و نسیم تحصیل در بوزار چون در آن زمان مرکز مدرکی به دانش آموختگان نمی داد، راهی ایران شد و در هنرستان دختران و پسران تدریس را آغاز کرد.

زمانی که متوجه شد «بوزار» تصمیم گرفت به دانش آموختگانش مدرک بدهد دوباره راهی پاریس شد: «به دلیل این که ملاک همه چیز در اینجا مدرک است و به من می گفتند ما از کجا بدانیم که این دوره را دیده ای، شما مدرکی ندارید. سه سال بعد، در سال ۱۳۳۹ به ایران بازگشتم و از مهر همان سال مشغول تدریس در دانشکده هنرهای تزئینی شدم که این سال اولین سال تأسیس این دانشکده هم هست. در ضمن اولین کسی هستم که از بوزار مدارک گرفته است.»

پس از بیست سال تدریس در این دانشکده در سال ۱۳۵۹ از دانشکده هنرهای تزئینی بازنشسته شد.

علاقه او به هنر از دوره مدرسه شروع شده بود و استعدادش مورد تشویق قرار می گرفت اما می گوید به طب بیشتر علاقه مند بوده است:

«دلم می خواست پزشک شوم ولی بعد رفتم دنبال مجسمه سازی و در آن جا هم از کلاس های آناتومی لذت می بردم.»

پرسش درباره سبک انتخابی اش خوشایندش نیست. به باور او یک منتقد پس از دیدن اثر و نقد آن سبکی برایش انتخاب می کند: «همه این موضوع را می پرسند، یک بار یکی از شاگردانم با دیدن آثارم این پرسش را مطرح کرد به شوخی به او گفتم: «لیلی ایسم» من هرچه دوست دارم و احساس می کنم همانگونه کار می کنم. اصلاً تابع مد نیستم. آثار من از احساس و خواست من ناشی می شود. به هر حال زمانی که اثری پدید می آید همراه با احساسی است که در زمان ساخت آن اثر بروز می کند و بعد درباره آن احساس سخن گفتن سخت و تا اندازه ای غیرممکن است.»

او حتی درباره بهترین و مطرح ترین اثرش پاسخی ندارد: «چون تا به حال جایی به نمایش درنیامده است بنابراین مطرح هم نشده است. اولین نمایشگاه مجسمه سازی بعد از انقلاب را نشر نقره برپا کرد که نمایشگاه مشترکی با خانم خزائی بود.» خود را دارای «اخلاق مستبد یا به تعبیر مناسب تر اراده قوی» می داند: «اصولاً اینگونه

پرورش یافته‌ام. همین حالا هم خیلی‌ها می‌گویند چطور تنها زندگی می‌کنی ولی برایم مهم نیست، راحت‌م.»

اما از شرایط حاکم بر کار مجسمه‌سازی رضایتی ندارد «امروز نمی‌توان هر اثری را برای نمایش ارائه کرد. و این سئوالی است که شاگردان گذشته‌ام مطرح می‌کنند که چرا نمایشگاه برگزار نمی‌کنم. پاسخم این است که محدودیت دارم و من هم راضی نیستم که باب میل دیگری مجسمه بسازم.

برای آینده این هنر زمانی می‌توان امید داشت که هنرمندانش تلاش کنند و تدریس به‌درستی انجام شود. نه این‌که هرکسی دو تا تکه گل روی هم گذاشت بگوید مجسمه‌ساز است.

پیش از همه باید ذوق و استعداد باشد بعد تعلیم درست و طراحی مناسب. دانستن آناتومی بسیار لازم است. در حالیکه بعد از انقلاب آناتومی اصلاً برداشته شد. همین کارتونهایی که درست می‌شود از نظر آناتومی اشتباه است تقصیری هم ندارند چون اصلاً آناتومی یاد نگرفته‌اند.»

چون در محل مسکونی‌اش کار می‌کند با گل و گچ مجسمه می‌سازد. اما کار با برنز را ترجیح می‌دهد: «ولی هزینه آن بسیار سنگین است. با سنگ هم در فرانسه کار کردم چون برای پروژه پایان تحصیل باید هم طراحی کرد و هم با سنگ و نقش برجسته و قالب‌گیری کرد. البته کار سنگ خیلی خوب است چون ماندگار است و نیازی به تبدیل به ماده دیگری ندارد.»

این استاد مجسمه‌سازی از سال ۱۳۷۲ تا ۷۹ در دانشگاه آزاد تدریس داشت. هم‌اکنون به کار ادامه می‌دهد و در نمایشگاه گروهی در آراغات شرکت می‌کند: «مجسمه نیم‌تنه پیرم خان که به مناسبت یادبودش ساختم در کلیسای مریم مقدس گذاشته شده است.»

«مجسمه دیگری هم از مسرب ماشوت (Mesrob mashoot) ساختم که در کلیسای تارک مانچاز قرار دارد. ماشوت الفبای ارمنی را ابداع و کتاب مقدس را به ارمنی ترجمه کرد.»

زمانی که در بوزار کار می‌کرد برنده جایزه نیز شد و در طول فعالیتش با استفاده از

بورس یک ساله به آمریکا و فرانسه رفت: «همان جا جوشکاری آموختم و در بازگشت در دانشکده هنرهای تزئینی کارگاه ریخته‌گری راه انداختم. البته با مخالفت‌های شدید همکاران رو به‌رو شدم ولی چون رییس دانشکده از همکلاس‌های قدیم بود کمک کرد و راه افتاد و چند کار هم ریختیم ولی بعد از انقلاب متأسفانه اثری از آن دیده نشد.»

تفضلی، مهین

نخستین زن که در رشته کتابداری تحصیل کرد در سال ۱۳۰۳ در مشهد چشم به جهان گشود. از سال ۱۳۲۱ با سمت آموزگار وارد آموزش و پرورش محل زادگاهش گردید و در سال ۱۳۲۸ در رشته زبان انگلیسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد و از همان سال به عنوان دبیر در مشهد به کار پرداخت.

در همان سال‌ها به تهران آمد و به عنوان کتابدار کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و دانشگاه تربیت معلم به فعالیت پرداخت. وی در سال ۱۳۳۹ در رشته کتابداری از کالج جورج بی بادی آمریکا فوق لیسانس گرفت و از آن پس در سمت‌های رییس مرکز خدمات کتابداری، معاونت فنی کتابخانه دانشگاه تربیت معلم و مدرس نیمه وقت کتابداری دانشگاه تهران خدمت کرد.

وی مسئولیت‌های دیگری نیز بر عهده داشت از جمله:

مشاور و سرپرست کتابخانه مرکز بررسی‌های توسعه صنعتی و بازرگانی، سرپرست کارهای فنی کتابخانه بنیاد فرهنگی ایران، سرپرست شش دوره کلاس کارآموزی کتابداری در دانشگاه تهران، وزارت آموزش و پرورش، یونسکو، شرکت در سمینار خواندنی‌های کودکان و نوجوانان با شرکت نمایندگان ممالک آسیایی در تهران، شرکت در کنفرانس‌های ایفلا در مسکو، واشنگتن، اسلو، لوزان، سئول - عضو هیأت مدیره و رییس انجمن کتابداران ایران.

مهین تفضلی همچنین آثاری مربوط به رشته کتابداری پدید آورده است از جمله: علاقه کتابداری، فهرست نویسی و خدمات مرجع، کتاب‌های مناسب برای کتابخانه‌های دبستانی، دبیرستانی و عمومی، قواعد فهرست نویسی انگلو-امریکن و نگارش سه مقاله راهنمای کتاب و نشریه کتابداری.

تقی پور، لیلا

نخستین زن گرافیست در سال ۱۲۹۹ در مشهد به دنیا آمد. در کودکی اش خانواده تهران را برای زندگی برگزید. استعداد نقاشی را از خانواده مادری به ارث برد. مادر استعداد نقاشی داشت. روی پارچه به جای گلدوزی نقاشی می کرد. این پارچه ها مورد استفاده همسران مقامات قرار می گرفت و یا برای روکش کوسن استفاده می شد. اما چون نقاشی آبرنگ بود با شستن از بین می رفت.

لیلا تقی پور با بیش از ۸۰ سال سن در آتلیه کوچکی که در بالکن آپارتمانش ساخته همچنان به کار نقاشی مشغول بود ازدواج نکرده و به تنهایی زندگی می کرد.

سال ۱۳۲۵ دانشکده هنرهای زیبا را به پایان برد. در جستجوی کار برآمد. «کاری برایم نبود پیشنهاد معلمی جغرافیا را دادند نپذیرفتم. یکی از استادان دانشکده به نام آقای محسن مقدم از من خواست در مجله پیام نو که از طرف انجمن ایران و شوروی منتشر می شد به عنوان تصویرگر همکاری کنم. در این محل با بزرگ علوی نویسنده نام آور آشنا شدم. در اولین روز مراجعه یکی از اشعار نیما یوشیج «کار شب پا» و یک داستان برای مصور کردن به من داده شد. کاری که ارائه دادم خیلی مورد توجه قرار گرفت. ولی این مجله کار چندانی نداشت. گاهی برای شعر یا داستانی تصویر می خواستند.

در همین محل با آقای صبحی نیز آشنا شدم، از من برای همکاری دعوت کرد. یک کتاب به نام «داستان ها» که از زبان روسی ترجمه شده بود برای تصویرگری به من داده شد. بعد از آن کتاب دیگری به نام «حاجی ملا زلفعلی»، داستان های «کهن» را برای صبحی مصور کردم. در پایان این کار به دلیل جوانی از صبحی دلگیر شدم و دیگر با او همکاری نکردم.

با کنار گرفتن از این جمع به آموزش و پرورش رفت و به عنوان هنرآموز نقاشی در هنرستان بانوان مشغول کار شد. «این هنرستان در کوچه ظهیر الاسلام قرار داشت. هفته ای سه روز در آنجا کار می کردم و سه روز دیگر هفته در موزه علوم طبیعی، گل و گیاه خشکیده را برای شناخت «فلور ایران» طراحی می کردم. این کار دو سال ادامه داشت. پس از مدتی از کار در موزه به دلیل کسالت آور بودن آن کنار کشیدم و به هنرستان

بانوان منتقل شدم. کار در هنرستان با مشکل روبه‌رو شد. چون در این زمان اصل چهار آمریکا بر کار هنرستان نظارت داشت و دخالت می‌کرد. کلاس‌های آشپزی و خیاطی تعداد زیادی هنرجو داشت ولی در کلاس‌های نقاشی فقط چهار هنرجو حضور داشتند. به همین دلیل آنجا را ترک کردم. در این ایام اطلاع یافتیم وزارت آموزش و پرورش در صدد مصور کردن کتاب‌های درسی است. سه نمونه از کارهایم را فرستادم که مورد توجه قرار گرفت و با وجود داوطلب زیاد کار به من واگذار شد.

از این پس تصویرگری کتاب‌های سال اول، دوم، سوم، چهارم و ششم به وی سپرده شد. وی کار را زیر نظر دکتر یدالله سبحانی که آن زمان دبیرستان بود پیش می‌برد. «این کار شهرت خوبی برایم داشت. همزمان در تصویرگری مجله دانش آموز هم فعالیت داشتم.»

سال ۱۳۳۵ به موزه ایران باستان منتقل شد. محیط آنجا برایش خوشایند بود «بسیار مرتب و بی سرو صدا بود. اشیاء عتیقه در اختیارم قرار گرفت که از آنها طراحی کنم. البته از سال ۱۳۵۲ تا پیروزی انقلاب با انجوی شیرازی هم همکاری می‌کردم. در سال ۱۳۵۹ پس از بیش از دو دهه کار از موزه ایران باستان بازنشسته شدم.»

در این سال‌ها به نقاشی ادامه داد و دیگر برای نگهداشتن نقاشی‌هایش جایی نداشت «روزی آقای بهمن پور از شهرداری آمد و گفت قرار است موزه‌ای از آثار نقاشان بعد از کمال‌الملک دایر شود. از من هم کار گرفت. کارها قاب نداشتند چون امکان مالی برای قاب کردن نداشتم. ۴۳ تابلو به مبلغ یک میلیون تومان خریداری شد. من خیلی خوشحال شدم چون دیگر جایی نداشتم تا نقاشی‌هایم را بگذارم. با این پول به قول دوستان تشویق شدم و دوباره به نقاشی ادامه دادم.

چند نمایشگاه ترتیب دادم. نمایشگاهی در نگارخانه لاله، نگارخانه تهران متعلق به دانشگاه تهران، نمایشگاهی هم در فرهنگسرای نیاوران و فرهنگسرای اندیشه.» وی سال‌ها با اطلاعات ماهانه، اطلاعات بانوان، اطلاعات هفتگی و مجله سخن همکاری کرد.

این زن هنرمند چند ماه پس از مصاحبه با کتاب اولین زنان در هفته اول اسفند سال ۱۳۸۰ درگذشت.

تیمورتاش، ایراندخت

نخستین وابسته مطبوعاتی ایران در خارج از کشور و اولین زن ایرانی که از دولت فرانسه نشان لژیون دونور گرفت. در سال ۱۲۹۵ در کاشمرزاده شد و در تهران رشد کرد. او دختر عبدالحسین تیمورتاش «سردار معظم» وزیر دربار رضاشاه بود که به دستور او در زندان به قتل رسید.

ایراندخت در مدرسه ناموس به مدیریت توبا آزموده تحصیل کرد و شاگرد ممتاز آن مدرسه بود. وی در آغاز جوانی به خواست پدر به عقد حسین قلی قراگوزلو پسر ناصرالملک آخرین نایب السلطنه احمد شاه درآمد و به اروپا رفت و به هنگامی که پدر در دربار مسئولیتی داشت وی مدتی در سمت وابسته مطبوعاتی سفارت ایران در فرانسه خدمت کرد.

ایراندخت علاوه بر هنر شاعری در نوشتن، ترجمه و روزنامه نگاری مهارت داشت. علاوه بر مقالات زیادی که از او در نشریات آن زمان انتشار یافت، چند سالی اداره روزنامه سیاسی و تند روی رستاخیز ایران را که روشی سوسیالیستی داشت به عهده گرفت.

او مدت کوتاهی ریاست اداره حمایت مادران و کودکان وزارت کار را عهده دار شد. ایراندخت تیمورتاش به دلیل خدمات فرهنگی خود از دولت فرانسه نشان لژیون دونور گرفت.

پس از قتل پدرش تصمیم به ترک ایران گرفت و تصمیم داشت از قاتلین پدر انتقام بگیرد و در این راه فعالیت‌هایی انجام داد. او مدت ۳۳ سال در خارج از ایران گذراند و با پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت ولی بار دیگر راهی فرانسه شد. از او اشعاری در جنگ‌ها و نشریات به چاپ رسیده است.

تیموری، پروین

نخستین انیماتور در سال ۱۳۴۱ در رشته نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. یک سال بعد در وزارت فرهنگ و هنر در قسمت نقاشی

متحرک (انیمیشن) استخدام شد.

در سال ۱۳۴۵ با نصرت کریمی هنرمند و کارگردان تئاتر و سینما ازدواج کرد. این ازدواج بعد دیگری به کار پروین تیموری داد. خانواده او هر یک به نوعی در کار هنر دست داشتند پدر خطاط، مادر هم کار هنری می‌کرد و خواهرش کارشناس رشته هنری است. با اینهمه کریمی را استاد خود می‌داند که همه دانسته‌ها را از او آموخته است.

سه فرزند او، ماندانا فارغ التحصیل تئاتر عروسکی از دانشگاه تهران و در حال گذراندن دوره کارشناسی ارشد در رشته سینما است. فیلم پایان نامه او در چندین جشنواره از جمله کشور مصر به نمایش گذاشته شد. مازیار فرزند دیگر این زوج هنرمند با داشتن ذوق هنری در فرانسه در رشته تربیت بدنی تحصیل می‌کند. بابک فیلمبردار و تصویربرداری است در ایتالیا.

«صادقانه بگویم هیچ شناختی از این رشته هنری نداشتم. با شروع کارم در وزارت فرهنگ و هنر چون نقاشی رشته تحصیلی من بود در کارگاه انیمیشن مشغول شدم. این کارگاه توسط آقای تجارتچی که یک خلبان بازنشسته ارتش بود، و به دلیل علاقه شخصی به این کار سرگرم بود به صورت غیر علمی اداره می‌شد. به هر حال در این شرایط و در کنار آقای اسفندیار احمدیه که از طراحان بسیار خوب انیمیشن هستند کار را شروع کردم. با راهنمایی آقای تجارتچی حرکت را روی کار کوچکی «به نام مرغ ماهیخوار» که جنبه آموزشی داشت، آموختم. با رفتن آقای تجارتچی این کارگاه هم بدون سرپرست ماند. سال ۴۳ با آمدن آقای نصرت کریمی از اروپا سرپرستی کارگاه به ایشان سپرده شد و در نخستین مرحله با تشکیل یک کلاس آزاد سینما که کار درستی هم بود سبب شد با الفبای سینما آشنا شویم و چون نقاشی می‌دانستیم این کلاس تأثیر مثبتی بر آشنایی ما با انیمیشن گذاشت.»

همسرم چند فیلم را شروع کرد یکی از آنها به نام «زندگی» بود. این کار نقطه عطفی در تاریخ انیمیشن ایران است که با سبک مینیاتور ایرانی شروع می‌شود و طراحی آن با من و آقای احمدیه بود و آقای نصرت الله شیرزاد از قسمت مینیاتور موزه هنرهای ملی زمینه‌ها را می‌ساخت. این فیلم تماماً نقاشی متحرک یا "full animation" بود.

انیمیشن یا نقاشی متحرک از دو بخش تشکیل می‌شود یک بخش که نقاشی را ما متحرک می‌کنیم با کاغذ یا مقوا که مفصل می‌زنند و به "cut out" معروف است و تصویرهای روی کاغذ زیر دوربین حرکت داده می‌شود و عکسبرداری می‌شود. شکل دیگر که "full animation" خوانده می‌شود. ۱۴ فریم تصویر است و ۱۲ تصویر نقاشی می‌شود و هر نقاشی دوباره تصویربرداری می‌شود.»

در این کارگاه دو خانم دیگر، زنده یاد نفیسه ریاحی و فریده توفیقی هم مشغول کار شدند که روی فیلم «ملک جمشید» آقای کریمی کار می‌کردند. این فیلم به شیوه "cut out" تهیه می‌شد. کارگردان هر دو فیلم آقای کریمی بود.

ساخت هر دو فیلم یک زمان آغاز شد. اما چون فیلم «زندگی» تماماً نقاشی بود ساخت آن سه سال طول کشید و «ملک جمشید» زودتر تمام شد و در فستیوال فیلم کودکان در سال ۱۳۴۶ به نمایش درآمد.

«اما دو خانم همکارم ساخت فیلم «ملک جمشید» را در نیمه رها کردند و از وزارت فرهنگ و هنر رفتند. بنابراین نقاشی هر دو فیلم با دو سبک متفاوت به تنهایی پیش بردم. چون نقاشی فیلم «ملک جمشید» به سبک قاجار بود و با فیلم «زندگی» تفاوت داشت. این زمان یعنی سال ۱۳۴۵ مصادف شده بود با ازدواج من و آقای نصرت کریمی.»

فیلم «ملک جمشید» به نمایش درآمد ولی کار روی «زندگی» ادامه داشت. سرانجام فیلم زندگی هم تمام شد. در فستیوال به نمایش درآمد و جایزه مدال نقره گرفت. این فیلم اولین فیلم انیمیشن ایرانی است که بر اساس اصول علمی ساخته و در سطح جهان به نمایش درآمده است.

فیلم زندگی را نقطه عطف انیمیشن در ایران می‌داند «به چند دلیل، اول از نظر زمان فیلم که ۲۰ دقیقه بود. تا آن زمان فیلم‌ها کوتاه و ۴-۵ دقیقه‌ای ساخته می‌شد. دوم به لحاظ سبک نقاشی که مینیاتور ایرانی است و شاید در دنیا هم اولین باشد. ویژگی دیگر موسیقی این فیلم است. اجازه می‌خواهم کریمی در این مورد توضیح بدهد.»

نصرت کریمی که در طول گفتگو حضور دارد می‌گوید: «چون محتوای فیلم بار فلسفی دارد و از اشعار مولوی برگرفته شده بود، باید موسیقی بدون کلام روی آن گذاشته می‌شد. تصمیم داشتم از یک سمفونی استفاده کنم. ولی بودجه‌ای ندادند تا

ارکستر برای کار دعوت کنم. یعنی معطل ۲۰ هزار تومان بودیم. سرانجام پیشنهادی داده شد که نقاشی مینیاتور است و موضوع هم از مولوی گرفته شده چرا آهنگ ایرانی نمی‌گذاری؟ فکر می‌کردم آهنگ ایرانی یک موسیقی بزمی است و مانند سمفونی توصیفی نیست. به هر حال در صدد امتحان برآمدیم و از آقای فریدون حافظی دعوت کردم به استودیو بیاید. او شروع کرد یک دستگاه ایرانی را با تار زدن. ولی کار پیش نمی‌رفت. سرانجام از او خواستم انگشتانش را روی سیم‌ها بازی بدهد و خودم هم رو به روی او ایستادم و مانند رهبر ارکستر از او خواستم با تند و کند شدن حرکت دستهایم. انگشتانش را روی سیم‌ها حرکت بدهد. در واقع فرضیدم و او با حرکت دست من موزون روی سیم‌های تارش می‌زد و با انگشتانش روی پرده‌ها بازی کرد. خلاصه تکه تکه آهنگ را ضبط کردیم. آقای اسماعیلی هم ضرب سولو را زد و یک تکه هم رقص گلهاست که در استودیو ساختیم و با پیانو زده شد و آهنگ فیلم در آمد. وقتی این فیلم در فستیوال کن در بخش جوانان نمایش داده شد به گزارش سفارت ایران در فرانسه، حاضران تقاضا کردند برای شنیدن دوباره موسیقی، فیلم مجدد پخش شود. چون تا به حال چنین موسیقی را در هیچ فیلمی نشنیده بودند نمی‌دانستند چیست و با چه آلت موسیقی نواخته شده است. و من دانستم موسیقی ایرانی می‌تواند توصیفی نیز باشد. پس از آن کارگردانان دیگری مانند ناصر تقوایی در فیلم دایی جان ناپلئون از اینگونه موسیقی استفاده کردند.»

با این همه پروین تیموری به کار ادامه نداد و تربیت فرزندان را ترجیح داد و گاهی اوقات تنها به عنوان کمک در کنار همسرش در کار ساخت فیلم‌های تبلیغاتی حضور می‌یافت. بعد از انقلاب به تدریس نقاشی پرداخت و این کار ادامه دارد. خود را فرد خوشبینی می‌داند. «فکر می‌کنم باید خوشبین و فعال بود. در این صورت زندگی خوب پیش می‌رود.

انسان تا زنده است می‌تواند یاد بگیرد و پیش برود تا زمانی که کار کند زندگی می‌کند و زنده است، پس هیچگاه نباید ایستاد.»

جلودارزاده، سهیلا

نخستین عضو هیأت ریسه مجلس شورای اسلامی در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، در سال ۱۳۳۷ در تهران در خانواده محمد و قدسی به دنیا آمد. وی پس از دوره دبیرستان، تحصیلات را در رشته مهندسی نساجی در دانشگاه امیرکبیر ادامه داد و به دو زبان انگلیسی و عربی هم مسلط است.

جلودارزاده مدت‌ها در سمت مشاور وزیر کار خدمت کرد و در دوره پنجم به مجلس شورای اسلامی راه یافت. با حضور مجدد در مجلس ششم به عضویت هیأت ریسه مجلس انتخاب شد.

وی با احمد قاسم پور سردار پاسدار ازدواج کرد و فاطمه و سارا ثمر این پیوند است که به تحصیل در دانشگاه مشغولند.

همسر وی که از جانبازان جنگ تحمیلی بود در سال ۱۳۸۲ وفات یافت. با پایان دوره ششم مجلس شورای اسلامی فعالیت پارلمانی او در خرداد ۱۳۸۳ پایان یافت.

جوادزاده، مهری

نخستین صادرکننده نمونه زن و برنده نشان، متولد ۱۳۳۵ در تبریز است شناسنامه در زاهدان صادر شد و در آبادان پرورش یافت. پدر در کادر گمرک بود و بنابراین در شهرهای مختلف مرزی ساکن بودند. سومین فرزند خانواده است و سه برادر دارد. معتقد است زندگی در شهرهای مختلف تأثیر زیادی در شکل‌گیری شخصیت و آینده‌اش داشته است. در سال ۵۲ به مدرسه عالی برنامه‌ریزی کاربرد کامپیوتر وارد شد. ولی سال ۵۴ با بروز تحولات در دانشگاه‌ها به آمریکا رفت.

در سال ۵۶ به ایران بازگشت و در یک شرکت کامپیوتری آمریکایی استخدام شد. چند مرکز دولتی و از جمله دانشکده‌ای که پیش از رفتن به آمریکا در آنجا درس می‌خواند، از مشتریان این شرکت بودند. زمانی که به ایران بازگشت هنوز همدوره‌ای‌هایش در دانشکده مشغول تحصیل بودند.

با شروع انقلاب این شرکت‌ها ایران را ترک کردند و او از کار تخصصی‌اش باز ماند.

در بهمن سال ۱۳۵۷ با همسرش که آن زمان رییس کامپیوتر سازمان برنامه و بودجه بود ازدواج کرد. «او بعد مدیر کل انفورماتیک وزارت راه و ترابری شد و با همان پست کنار گذاشته شد. همسرم فارغ التحصیل مهندسی معدن و کامپیوتر است و تقریباً ۱۵ سال است که کار نمی‌کند چون بر اثر ابتلا به رماتیسم خاصی که روی ستون فقرات اثر می‌کند قادر به کار کردن نیست. ما زمینه کاری یکسانی نداشتیم ولی همیشه حامی‌ام بوده همانطور که مادرم نقش مؤثری در زندگیم داشت.

در ۱۳۶۰ با بزرگتر شدن فرزندش برای کار در بیرون خانه آمادگی یافت. کار را با یک شرکت ایتالیایی در زمینه واردات شروع کرد. این شرکت برای باطری سازی نیرو سرب، برای کارخانجات روغن نباتی سیم مسی وارد می‌کرد. سپس با تغییر کار به عضویت گروه صنعتی آمل و نورد پروفیل ساوه در آمد. «شکوفایی بعد از انقلاب از زمانی بود که به کار مورد علاقه‌ام یعنی بازرگانی خارجی پرداختم. یکسال بعد به سمت قائم مقام مدیر عامل نورد ساوه برگزیده شدم این کارخانه حدود ۲۵۰ هزار تن ظرفیت تولید داشت. زمان جنگ بود و مشکلات ارزی، تصمیم گرفتیم برای سرپا نگهداشتن کارخانه، به فکر صادرات باشیم. طرح توسعه را در پیش گرفتیم خط گالوانیزاسیون راه اندازی شد و کار خرید قطعات را خودم انجام دادم. اولین محموله لوله و پروفیل ایران به میزان ۱۵۰۰ تن را صادر کردیم.»

با پایان همکاری‌اش با شرکت پروفیل ساوه، شرکت «ایران آلبا» را تأسیس کرد. «هدف این بود که با یک شرکت یوگسلاو کارخانه تولید خانه‌های پیش ساخته را در کیش راه اندازی کنیم. متأسفانه به هنگام عقد قرارداد جنگ بوسنی شروع شد و کارخانه مادر در «زایدویچ» در بوسنی با خاک یکسان شد. به یاد دارم که در ایام مذاکرات ما زلزله رودبار اتفاق افتاد و ما یک درمانگاه از همین سیستم پیش ساخته به زلزله زدگان اهدا کردیم که هنوز هم وجود دارد و با نام درمانگاه «کلاه فرنگی» مشهور است. همه قطعات این درمانگاه با دو کامیون وارد شد و سه روزه نصب گردید و ظرف یک هفته افتتاح شد.» بعد از این ماجرا از طرف «کیانی پور» مدیر عامل شرکت «مبین کالا» که توسط ۴۲ کارخانه تولیدی بخش خصوصی برای بازاریابی بین‌المللی تأسیس شده بود برای انجام یک کار صادراتی بزرگ به همکاری دعوت شد. کار را به عنوان مشاور مدیر عامل شروع

کرد. ولی ادامه نیافت زیرا «در یک حادثه ناگوار آقای کیانی پور و پسرشان در سال ۱۳۷۲ درگذشتند. در این شرکت به کار صادرات علاقمند شدم چون آن را یک مبارز طلبی می دیدم. همه فکر می کردند که ایران چیزی برای عرضه ندارد. هر وقت که به عقد یک قرارداد موفق می شدم احساس می کردم برای شناساندن وجهه کشور یک قدم پیش گذاشتم.»

شرکت صادراتی صنعتی و معدنی سپهر را در مرداد ۷۴ تأسیس کرد. «طی مدت شش سال موفق شدیم به عنوان یک شرکت کوچک که هیچگونه وابستگی به منابع دولتی ندارد و تسهیلات خاصی نمی گیرد و کاملاً مستقل از شرایط ویژه که برای دیگران فراهم می شود، توانستیم در بازار رقابت داخل و خارج جایی به دست بیاوریم و بازار نوبی باز کنیم. رقمی معادل ۱۱ میلیون دلار صادرات داشتیم. سال ۷۹ به عنوان صادر کننده نمونه انتخاب شدیم و لوح تقدیر صادر کننده نمونه را به دست آوردیم. احساس می کنم یک کار با ارزش کردیم.»

معتقد است باید این نگاه در جامعه حاکم شود که هیچ محدودیتی برای ارتقای فکری و ذهنی وجود نداشته باشد. «ممکن است یک خانمی مانند مادر من با تحصیلات بالا هیچ وقت کار نکند ولی اگر بتواند دیدگاه و طرز تفکر خود را ارتقاء بدهد می تواند فرزندان خوبی تربیت کند. بنابراین ارتقاء فکری و ذهنی و علمی دختران ما آینده ساز است.»

برخلاف آنچه که همه فکر می کنند من چیزی به نام تبعیض در محیط کار ندیدم. هیچ زمان حس نکردم که رفتاری که با من می شود به لحاظ زن بودن من است. من در محیط کار فکر نکردم که زن هستم بلکه عضوی از مجموعه بودم که برای بهتر شدن کار تلاش کردم.

چیزی که بیشتر مرا متأثر می کرد دیدگاه خانم ها نسبت به خودشان است. اگر خودمان به ارزش خود پی ببریم دیگران را در مسیری قرار می دهیم که به آن آگاه شوند. تربیت دخترها در خانه در موفقیت اجتماعی آنها بسیار موثر است. اگر رتبه دوم در زندگی اجتماعی از بچگی در او پرورش یابد، به محض ازدواج به همان راضی می شود و در پی کشف ارزش های خود بر نمی آید. مادرانی که با سوادتر و آزادمنش تر بودند و به

زندگی خود به عنوان دوم نگاه نکرده‌اند می‌توانند فرزندان با انگیزه پرورش بدهند. مادر من از جمله زنانی بود که در دوران تحصیل همیشه شاگرد اول بود و در استان آذربایجان شاگرد اول شده بود. او پس از ازدواج به یک خانم خانه دار تبدیل شد و همیشه بر این باور بود که هر کس باید به حد نهایت استعداد خود پی ببرد و در مورد تربیت ما نیز بحث دختر و پسر نبود و امکانات به تساوی فرزندان تقسیم می‌شد. و البته انتظارات از فرزندان یکسان بود. و همین تجربه که بحث جنسیت هیچگاه مطرح نبود، در کار و آینده‌ام مؤثر افتاد.

موقعیت مختلفی که انسان امکان تجربه را به دست می‌آورد تأثیر بزرگی بر نگرش او بر زندگی خواهد داشت. در واقع ماتریسی در زندگی شکل می‌گیرد که هیچگاه جا به جا نمی‌شود.»

مهری جوادزاده یک دختر دارد که در رشته بهداشت مشغول تحصیل است.

جواهریان، مهین

نخستین مدرس انیمیشن در ایران در سال ۱۳۲۹ به دنیا آمد. در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در رشته گرافیک که برای اولین بار در ایران ارائه می‌شد به تحصیل پرداخت. پس از چند سال در دانشگاه فارابی (هنر) به تحصیل در دوره کارشناسی ارشد انیمیشن ادامه داد. در طی این سال‌ها او همواره در زمینه فیلم‌سازی انیمیشن فعالیت داشت و به تهیه و تولید فیلم‌های مختلفی برای جشنواره‌های بین‌المللی، صدا و سیما، وزارت بهداشت و همچنین فیلم‌های تبلیغاتی اشتغال داشت.

در سال‌های رکود سینمای انیمیشن به دلیل جنگ تحمیلی، او توانست با فیلم ده دقیقه‌ای «به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد» در حدود ۲۰ جشنواره بین‌المللی حضور یابد. این فیلم در جشنواره معتبری چون انسی، زاگرب و هیروشیما شرکت داشته و اولین فیلم پذیرفته شده در جشنواره انسی بود. وی بار دیگر با تهیه و تولید فیلم «نه از خاکم» توانست در جشنواره‌های بین‌المللی حضور یابد.

می‌گوید: فیلم انیمیشن «دویدم و دویدم» از مجموعه ترانه‌های فولکلور ایرانی را با هدف آشنایی کودکان با هویت ملی خود ساخته است. همچنین آخرین ساخته وی با نام

انیمیشن «ارشمیدس» از مجموعه «اختراعات و اکتشافات شگفت‌انگیز» نیز موفق به دریافت جوایزی شده است.

مهین جواهریان عضو هیات موسس انجمن آسیفا (انجمن فیلم‌سازان انیمیشن ایران) است و بیش از ۲۰ سال مسئولیت اداره این انجمن را برعهده داشته است. می‌گوید: «به دلیل مشغله زیاد و پس از حصول اطمینان از شرایط مطلوب انجمن، از مسئولیت آن کناره‌گرفت ولی کماکان با آن انجمن همکاری دارد» وی در اقدامی به تألیف «تاریخچه انیمیشن در ایران» پرداخت که به دلیل مشکلات چاپ در سال ۱۳۷۸ با مشارکت مرکز پژوهش‌های فرهنگی هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این کتاب به چاپ رسید.

وی که سال‌هاست به کار تدریس در دانشکده‌های مختلف اشتغال داشته در مورد انتخاب سینمای انیمیشن به عنوان یک حرفه می‌گوید: «حرفه‌های هنری که در ظاهر بسیار آسان و دلپذیر به نظر می‌آیند، باطنی کاملاً متفاوت دارند. مشکلات فراوانی همواره وجود دارد. مثلاً اگر از ۲۴ ساعت شبانه روز، ۴۸ ساعت به کار هنر اختصاص دهیم باز هم کافی نیست. با توجه به مسائل و مشکلات روزمره خوشبختانه همسرم همواره پشتیبان و همراهم بوده و این را لطف خداوند در حق خود می‌دانم»

مهین جواهریان همچنین از رشد ناقص هنر انیمیشن در سینمای ایران متأسف است و می‌گوید: «علیرغم ادبیات بسیار غنی و حضور جوانان با استعداد و خلاق و گذشت بیش از ۴۰ سال از تولد این هنر در ایران، هنوز انیمیشن جایگاه حقیقی خود را نیافته است. حال آن‌که با همت سازمان‌های مسئول و برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت در ارتباط با آموزش و تولید، می‌توانیم ایران را به پایگاه تولید انیمیشن جهان تبدیل کنیم».

مهین جواهریان در سال ۱۳۵۲ با حبیب‌الله شیبانی که در رشته معماری تحصیل کرده ازدواج کرده است و سه فرزند او در رشته گرافیک، معماری و موسیقی تحصیل می‌کنند.

تدریس:

□ مدرسه عالی ساختمان (۱۳۵۲-۱۳۵۳)

□ مرکز تجربیات هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دانشکده صدا و سیما،

دانشگاه هنر، دانشکده، دانشکده سینما و تئاتر و دانشکده تربیت مدرس.

تألیف:

- تاریخچه انیمیشن در ایران ۱۳۷۸
- مقالات متعدد برای مجله فیلم، نشریه آسیفا و نشریات دیگر

داوری:

در بخش (منشور سینمای کودک) در هجدهمین جشنواره اصفهان، داوری فیلم‌های یک دقیقه‌ای، جشن خانه سینما (سال‌های مختلف)، در بخش آسیفا در دومین جشنواره بین‌المللی پویا نمایی.

طراحی صحنه:

طراحی صحنه برنامه‌های تلویزیونی کودک و نوجوان، مسابقات، سریال تلویزیونی منگوله گوش، مجموعه تلویزیونی بزبز قندی، برنامه روز جهانی کودک، مجموعه صد سال تاریخ ایران، برنامه نیمرخ و...

تیتراژ:

تهیه تیتراژ برای فیلم‌های مدرسه رجایی، علی و غول جنگل و چشم چشم دو ابرو (برای برنامه کودک و تلویزیون) و نقاشی‌های فیلم شاید وقتی دیگر

تهیه‌کنندگی و کارگردانی:

□ تهیه و کارگردانی فیلم انیمیشن ده دقیقه‌ای «به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد» برگزیده فستیوال انسی فرانسه، جیفوتی ایتالیا، آکسان پروانس فرانسه، زلین جمهوری چک، هیروشیما ژاپن، جشنواره کودکان و نوجوانان اصفهان، جشنواره بین‌المللی فیلم‌های مستند و انیمیشن لایپزیک آلمان و جشنواره فیلم‌های انیمیشن شون‌دورف آلمان و...

□ فیلم انیمیشن «نه از خاکم» شرکت داده شده در جشنواره‌های Euro Cinema & TV

و جشنواره قاهره و...

□ فیلم «دویدم و دویدم» از مجموعه (ترانه‌های فولکور) برنده جایزه اول سومین

جشنواره سیما، برنده جایزه اول جشنواره رشد، برنده جایزه در سومین جشنواره بین‌المللی پویانمایی و منتخب ABU ۲۰۰۲ Unicet

□ فیلم ارشمیدس از مجموعه آموزشی «اختراعات و اکتشافات شگفت‌انگیز» تقدیر شده در مجمع آسیایی ژاپن پرایز (NHK)، برنده دیپلم افتخار در هجدهمین جشنواره بین‌المللی اصفهان

□ تهیه فیلم سه دقیقه‌ای غربت

□ تهیه فیلم استریپ برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۵۳ تا

۵۶

□ دو فیلم انیمیشن در مورد اعتیاد برای وزارت بهداشتی (۱۳۵۸)

□ فیلم انیمیشن ۲۰ دقیقه‌ای پرندگان ابابیل (۱۳۵۹)

□ فیلم کوتاه برای برنامه بهداشت تلویزیون (۱۳۶۶)

□ همکاری با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در تهیه فیلم‌های انیمیشن به نام‌های آقای هیولا، تداعی، اتل و متل، امیر حمزه و دنیای دیوانه دیوانه دیوانه

□ دستیار کارگردان فیلم ابرقدرت‌ها (۱۳۶۷)

□ فیلم انیمیشن «بارون میاد جرجر» ادامه مجموعه (ترانه‌های فولکور) در دست تهیه

نمایشگاه‌ها

نمایشگاه در دانشکده هنرهای زیبا (۱۳۵۸)، شهر زاگرب یوگسلاوی همزمان با فستیوال زاگرب (۱۳۵۹)، نمایشگاه گروهی بی‌ینال گرافیک (۱۳۶۵ - ۱۳۶۶) بی‌ینال تصویرگران (۱۳۷۰) و بی‌ینال گرافیک (۱۳۷۱)

تصویرگری:

کتاب‌های کودکان با نام‌های ترانه‌های کودکان، سیاه خانه سفید ندارد، سوت فرمانروا، قصه‌های سفر، مینا و عروسکش، امتحان بنفشه، داستان‌های کلیله و دمنه، ره‌آورد، عروسک گمشده، نذر و یک شیشه گلاب، (سال‌های ۶۰ و...)، تصویرگری برای برنامه‌های تلویزیونی ویژه کودکان (۱۳۵۸-۱۳۶۲)

جهانبانی، شوکت ملک

عضو اولین گروه زنان نماینده مجلس شورای ملی در ۱۲۷۸ در تهران به دنیا آمد. کار را با عنوان مترجمی در بانک ملی در سال ۱۳۱۵ و سپس در خدمت آموزش و پرورش در دبیرستان، دبستان و کودکستان ایران شروع کرد.

وی با سفرهای متعدد به کشورهای فرانسه، انگلستان، سوئیس، ایتالیا و اسپانیا در کنگره‌های تعلیم و تربیت شرکت کرد. وی همچنین سرودهای بسیاری برای کودکان ساخت که تحت عنوان «نغمه‌های کودک» از طرف وزارت فرهنگ و هنر وقت انتشار یافت. وی علاوه بر نمایندگی مجلس در سمت عضو هیأت مدیره جمعیت خیریه فرح پهلوی، عضو هیأت اجرایی حزب ایران نوین و مسئول شورای زنان حزب، عضو هیأت امنای دانشگاه صنعتی آریامهر (صنعتی شریف) و عضو هیأت مدیره جمعیت شیر و خورشید سرخ (هلال احمر) فعالیت داشت.

وی به زبان فرانسه آشنایی کامل داشت. پس از حضور در سه دوره بیست و یک، بیست و دوم و بیست و سوم مجلس شورای ملی در دوره هفتم مجلس سنا به این مجلس راه یافت.

چوبک، میمنت

از جمله اولین قاضی و نخستین بازپرس دادسرای عمومی تهران در تاریخ قضایی کشور در بوشهر در ششم آذرماه ۱۳۲۳ به دنیا آمد. پدرش عبدالخالق و پدربزرگش عبدالرضا چوبک از وکلای دادگستری و عدلیه بوشهر بودند.

سال‌های دبستان را در معینه بوشهر و سپس در مهرآیین شیراز گذراند. در سال ۱۳۴۲ در مدرسه ناموس شیراز رشته ادبی را به پایان برد و همان سال وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شد و چهار سال بعد مدرک کارشناسی قضایی را دریافت کرد.

وی همراه چهار زن قاضی که در سال ۱۳۴۷ لیسانس قضایی دریافت داشتند وارد کادر قضایی دادگستری شد. پس از گذراندن یک سال کارآموزی با احراز رتبه چهارم بین

تمام شرکت کنندگان و رتبه اول بین خانم‌ها به عنوان نخستین قاضی ایران در سال ۱۳۴۸ سوگند قضایی را با ادای احترام به قرآن کریم به جا آورد و به عنوان اولین زن دادرس علی‌البدل دادگاه بخش تهران مشغول کار شد. در سال ۱۳۵۱ از دانشکده حقوق دانشگاه ملی (شهید بهشتی) با ارائه رساله قیومت فوق لیسانس حقوق جزایی دریافت کرد.

در خانواده حقوقدان خود خیلی زود با مفاهیم حقوقی و با احقاق حقوق آشنا شد. «از سن ۱۰ سالگی راه و مسیرم را انتخاب کردم به وکالت عشق می‌ورزیدم. تصمیم داشتم راه پدر بزرگ را پیش بگیرم. سال ۱۳۴۵ امکان قضاوت برای زنان وجود نداشت در محیط دانشکده، تبعیض موجود بین دختر و پسر دانشجویانگیزه‌ای شد که این سد شکسته شود و تلاش من و همکلاس‌هایم مرحوم آذرنوش ملک از قضات توانا و بسیار ارزشمند و خانم‌ها فرزند و بنی مهد و همایون سبب شد زنان برای قضاوت پذیرفته شوند. سال ۱۳۴۲ تنها ۹ دختر در کلاس دانشکده حقوق بودیم و در سال‌های اخیر وقتی برای تدریس به دانشکده حقوق می‌رفتم ۱۵۰ دانشجوی دختر در رشته قضایی تحصیل می‌کردند»

گرچه به عنوان قاضی پذیرفته شده بودند ولی این عمل به معنی حضور در دادگاه نبود. اجازه داده شد در دفتر دادگاه کارآموزی کنند و از ورود به دادگاه منع شدند. «شاید اگر سنم اجازه وکالت می‌داد جذب این کار می‌شدم. ولی دوباره تلاش‌های ما برای گرفتن اجازه حضور در دادگاه ادامه یافت تا سرانجام موفق شدیم. عشق و علاقه من به قضاوت سبب شد ۳۱ سال و ۹ ماه در دادگستری بمانم که باعث افتخار من است و طی این مدت قلم، قدم و زبانم در راه احقاق حق مردم بوده است. هر چند همواره در پی وکالت بودم و امروز به این خواست دیرین نیز دست یافتم.

در کسوت یک زن قاضی فراوانی پشت سر گذاشتم. کار اصلاً آسان نبود بسیار بسیار مشکل بود سال‌های اول با زنان قاضی سلیقه‌ای برخورد می‌شد. یعنی من که دادرس علی‌البدل بودم گفتند نباید قاضی دادگاه باشی و همیشه جنگ و مباحثه بین زن و مرد قاضی و دست اندرکاران وجود داشت اما به مرور زمان حل شد و جامعه، زن‌های قاضی را پذیرفت و بسیار زیبا پذیرفت.

بعد از انقلاب بار دیگر امکان صدور رأی از زنان قاضی گرفته شد دگرگونی‌های فراوانی در وضعیت زنان قاضی پدید آمد، رتبه‌های آنان گرفته شد و به یک کادر اداری مبدل گشتند. البته دوباره بازگشت داده شد. اما همه اینها واقعاً با تلاش و ایثار زنان قاضی عملی گردید. زنانی که در دستگاه قضایی ماندند و این چراغ را روشن نگه داشتند؛ چون راحت به دست نیامده بود. سرانجام در سال ۱۳۶۸ با آمدن حضرت آیت الله یزدی برای بیان مشکلات دیداری با ایشان داشتیم و به عنوان پیشکسوت مسائل را گفتم همان روز دستور دادند که لایحه استخدام زنان قاضی تهیه شود و سرانجام زنان به عنوان کادر قضایی استخدام شدند.»

جنسیت در کار قضاوت را رد می‌کند و می‌گوید: «من سخت‌ترین کارهای قضایی را داشتم. دو سال بازپرس و مأمور خدمت در زندان بودم. چه احساسی باید بر من غلبه کند من برای رفع مشکلات آنجا هستم.

در همین ایام با دیدن فرزندان به همراه مادران زندانی، به فکر افتادم و اولین کسی هستم که مهد کودک را در زندان قصر ایجاد کردم.

بازپرس در پرونده‌های جنایی و قتل بودم. در همه سمت‌ها طی بیش از ۳۱ سال هیچوقت در کارم احساسات دخالت نداشت. اجرای عدالت برای قاضی مهم است من مسئله جنسیت را اصلاً در این امر قبول ندارم.»

گاهی اوقات از زن بودنش متأسف می‌شود و آن زمانی است که به دلیل جنسیت در حرفه‌اش مورد قبول قرار نمی‌گیرد. «زمانی که رتبه‌های قضایی ما گرفته شد و در طول زمان، متأسفانه دیدگاه‌هایی حاکم شد که زن بودن را یک امتیاز منفی برای قاضی شدن محسوب کرد. بله متأسف شدم اما همیشه فکر می‌کردم یک زن قاضی دو مرتبه دارد.

- خودش را ثابت کند

- خودش را اثبات کند»

این‌که در تمام مراحل بر زنان قاضی فشار مضاعف باشد. همین سبب می‌شد که ممارست داشته باشد و بر دانش خود همواره بیفزاید.

میمنت چوبک با حضور در سمینارها و همایش‌های داخلی و بین‌المللی، ده‌ها مقاله در مورد حقوق زنان و کودکان ارائه کرده است و مقاله او با عنوان «جایگاه زن در قانون

اساسی و نقش قوه قضائیه» به عنوان مقاله برتر جایزه ویژه و تندیس بلورین را به خود اختصاص داد.

از جمله کارهای او تحقیق پیرامون «طرح بازنگری قانون مدنی در باب خانواده» مقایسه قانون مدنی ایران با مقررات و مذاهب اسلامی غیر شیعه و ایرانیان غیر مسلمان که مذاهب آنان به رسمیت شناخته شده است.» می باشد.

فعالیت در بخش های مختلف حقوق و قضا خاطرات بسیاری برای او به یادگار گذاشته است. «کار قضایی هر پرونده اش یک خاطره است. اما یک دو خاطره در ذهنم بسیار برجسته است.

بهترین دوران کار قضایی من در اداره سرپرستی پیش و پس از انقلاب بود. زیرا در خدمت کسانی بودم که قادر به دفاع از خود نبودند. کودکانی که پدرشان را از دست داده بودند، مهجورین و... همین جا به این نکته هم اشاره کنم که همیشه بالاترین قدرشناسی از زنان قاضی از طرف مردم صورت گرفته است.

روزی در اداره سرپرستی خانمی وارد اتاق شد که به پهنای صورتش اشک می ریخت. به طرف من آمد و گفت تو میدانی با من چه کردی؟ همینطور پیش آمد که مرا غرق بوسه کند متحیر نگاهش می کردم. گفت سال ها پیش تازه شوهرم مرده بود. روزی به اداره سرپرستی آمده بود و من آن زمان معاون سرپرستی بودم وارد اتاق من شده بود و در آنجا متوجه شد خانمی به سبب فقر مالی تلاش می کرد سه فرزندش را به اداره بسپارد ولی بنده مخالفت می کردم در میان مباحثه من به آن زن گفته بودم اگر پول نداری دست که داری برو خیاطی کن. آن زن گفته بود پول ندارم و شما با دادن ۵۰۰ تومان به او برای خرید چرخ خیاطی، از فرستادن فرزندانش به پرورشگاه خودداری کردید. مشکل من هم مانند آن زن بود با این تفاوت که من چرخ خیاطی داشتم. شب و روز کار کردم. دو دکتر و یک مهندس به اجتماع تحویل دادم و اکنون یک منزل سه طبقه دارم و این همه را از تو دارم.

منظور من از نقل این خاطره این است که متوجه باشیم تصمیم یک قاضی تا چه اندازه می تواند سازنده باشد.»

او بعد از بازنشستگی از مرداد ۱۳۷۹ به کار وکالت مشغول شده است.

تا یک سال قبل از آن به عنوان نماینده وزیر دادگستری در دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری و در مرکز مشاوره امور زنان نهاد ریاست جمهوری همکاری داشت. در حال حاضر در کمیته ملی امحای خشونت علیه زنان و کمیته ملی کنوانسیون حقوق کودک در وزارت امور خارجه عضویت دارد.

«بسیار خوشحالم که در طول زندگی هم قضاوت را تجربه کردم هم بعد از ۳۱ سال به آرزوی ۱۰ سالگی ام رسیدم و وکالت را پیشه کردم. به پدرم می گفتند یک وکیل حق جو. فکر می کنم با تجربه سالیان دراز بتوانم وکیلی شوم که از حق موکلم دفاع کنم.»

سابقه آموزشی:

تدریس آیین دادرسی کیفری به کارآموزان کادر اداری وزارت دادگستری، تدریس حقوق اساسی در دانشکده اقتصاد و دارایی، تدریس حقوق مدنی در دانشکده آزاد اسلامی، آموزش حقوق خانواده به زبان ساده در کمیسیون های مختلف زنان در تهران و شهرهای اطراف تهران.

مشاغل:

دادرسی علی البدل دادگاه بخش تهران (اولین زن)، دادیار دادرسی عمومی تهران (اولین زن)، معاون اداره امور سرپرستی تهران، بازپرس دادرسی عمومی تهران (اولین در تاریخ قضایی کشور)، مستشار اداره حقوق قضایی، نماینده شورای عالی قضایی در شورای سرپرستی زندان ها (اولین زن)، مشاور امور مهجورین، مشاور دادگاه مدنی خاص، مأمور اداره امور سرپرستی تهران، معاون امور سرپرستی تهران، اولین معاون زن بعد از انقلاب، مستشار قوه قضاییه، مشاور دیوان عدالت اداری، مأمور حقوقی، دادیار دیوان عالی کشور (اولین زن)، سرپرست اداره امور قضایی کشور (اولین زن).

سفرهای خارجی و حضور در کنفرانس ها:

سفر سودان به همراه هیأت عالی رتبه قوه قضاییه، برای شرکت در سمینار حقوق تجارت بین المللی سازمان ملل در وین سال ۱۳۷۴، شرکت در کنفرانس قوانین اسلامی و

زن در عصر حاضر در سال ۱۳۷۵، سفر به اردن و شرکت در کنفرانس امحای خشونت علیه زنان خاورمیانه سال ۱۳۷۶، شرکت در گروه کاری دادگاه‌های اطفال و جوانان در وین سال ۱۳۷۸.

شرکت در کمیته رفع تبعیض نژادی سازمان ملل سال ۱۳۷۸، شرکت در کمیته بررسی گزارش ایران در مورد کنفرانس حقوق کودک در مقر سازمان ملل در ژنو سال ۱۳۷۹.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

حائری مازندرانی، طوسیه

نخستین گوینده زن رادیو در سال ۱۲۹۶ در شهر مشهد به دنیا آمد. پدرش محمدباقر استاد دانشکده حقوق، کارشناس عالی ثبت و رییس تجدید نظر محکمه شرع بود. وی که به نام طوسی حائری معروف است در بین سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۹ دکترای ادبیات فرانسه را از دانشگاه سوربن دریافت کرد. در بازگشت به ایران در امتحان گویندگی رادیو شرکت کرد و به عنوان اولین گوینده زن به دلیل صدای مناسب و تحصیلات عالی به رادیو راه یافت.

وی در سال ۱۳۳۵ با احمد شاملو شاعر و مترجم نامی ایران ازدواج کرد ولی این پیوند ادامه نیافت. شروع این آشنایی نیز آنگونه که بستگان طوسیه می‌گویند «توافق در عشق به ادبیات و شعر و همکاری در مجلات هفتگی هفته و آشنا» بود. وی در انتشار مجلات هفته، آشنا و ترجمه کتاب پابره‌نه‌ها با شاملو همکاری داشت و علاقه زیادی به شعر، ادبیات، نقاشی، کوهنوردی و شنا داشت. طوسی حائری سال‌ها به عنوان دبیر ادبیات در دبیرستان‌های تهران به تدریس اشتغال داشت همچنین کارمند عالی رتبه وزارت علوم بود.

وی در ابتدای تأسیس کانون بانوان پس از سال ۱۳۱۷ از نزدیک با خانم‌ها بامداد، مصاحب و دکتر منوچهریان همکاری داشت.

حبیبی، شهلا

اولین زن مشاور رئیس جمهور در نظام جمهوری اسلامی، در سال ۱۳۳۷ در کرمانشاه به دنیا آمد. دوران تحصیل را در همان شهر سپری کرد. رشته طبیعی را در دبیرستان آل احمد به پایان برد. در سال ۱۳۶۳ در رشته زیست شناسی از دانشگاه رازی کرمانشاه فارغ التحصیل شد.

شهلا حبیبی در سال های بعد از انقلاب در مشاغل مختلفی به کار اشتغال داشت. شروع کار او بعد از اتمام دانشگاه در سمت کارشناس برنامه ریزی دفتر تربیت معلم وزارت آموزش و پرورش تهران بود و از سال ۱۳۷۰ به عنوان مدرسه در مراکز تربیت معلم تهران فعالیت داشت. از سال ۱۳۷۰ نیز به عنوان اولین مشاور رئیس جمهور و رئیس دفتر امور زنان در نهاد ریاست جمهوری منصوب شد و از سال ۱۳۷۲ به عضویت شورای فرهنگی - اجتماعی زنان، (شورای عالی انقلاب فرهنگی) تهران درآمد.

شهلا حبیبی مسئولیت مجله مصباح و فصلنامه پوشش و صاحب امتیازی نشریه ریحانه را بر عهده دارد. وی در طراحی و راه اندازی انجمن های دوستی بین زنان مسلمان ایران و سایر کشورها، طراحی و تصویب نشان مهر، برای اعطاء به زنان و مادران نمونه کشور و راه انداز و تقویت سازمان های غیر دولتی زنان فعالیت داشت. وی هم اکنون دبیر شبکه ارتباطی سازمان های غیر دولتی زنان است. در واقع راه اندازه شبکه ارتباطی سازمان های غیر دولتی زنان نتیجه فعالیت های او است.

حسن جهان خانم (والیه)

بیست و یکمین دختر از چهل و هشت دختر فتحعلی شاه قاجار نخستین زنی است که در تاریخ معاصر ایران با قدرت چند سالی حکمروایی کرد و به همین دلیل به «والیه» ملقب شد.

مادرش سنبل باجی ملقب به فخرجهان خانم چهلمین همسر شاه بود. این دختر شاه قاجار علاوه بر حکومت در شاعری هم دستی داشت، پیرو طریقت و وابسته به عرفان بود. گفته شده است که ۶۰۰ بیت از اشعار وی در کتابی خطی در کتابخانه حاج حسین نخجوانی در تبریز دیده شده است.

او همسر خسروخان از طایفه اردلان و مادر رضاقلی خان و امان الله خان ثانی معروف به غلام شاه خان بود.

با مرگ همسرش در سن ۲۹ سالگی، پسر دهساله او رضاقلی به حکومت کردستان رسید. به دلیل کودکی، حسن جهان به جای پسر در این منطقه به حکومت نشست. حسن جهان مدتی با اقتدار در کردستان حکومت کرد. اما از طول عمر و چگونگی زندگیش اطلاعی در دست نیست.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

حسینی، منصوره

ابداع‌کننده شیوه‌ای نو در نقاشی «تلفیق خط و نقاشی» و اولین سفالگر. در شهریور ۱۳۱۵ در تهران به دنیا آمد. دوازده ساله بود که مادر از دست داد. «پدر خیلی خوش ذوق بود و ازدواج‌های مکرر و پنج خواهر و برادر ناتنی حاصل این ازدواج‌ها بود». پدر چاپخانه «مطبعه صنعتی حسینی» را اداره می‌کرد.

«شاید مفهوم واژه نامادری امروزه تغییر کرده باشد، ولی زمان تولد من زن بابا یک مفهوم دیگر داشت و برخورد با دختر یک زن دیگر به گونه‌ای دیگر. یعنی با بغض و کینه و عداوت همراه بود.»

منصوره حسینی ازدواج ناموفقی با پسرعمویش داشت. ازدواج دومش با چنگیز شهباق هنرمند مجسمه ساز بود.

تنها پسرش به گفته او «در سن نوپیری به نقاشی افتاد. در حالیکه می‌توانست از پنج سالگی شروع کند.» منصوره حسینی علاوه بر نقاشی که برای نخستین بار از تلفیق خط و نقاشی شیوه جدیدی را به کار گرفت شعر هم می‌سراید.

اما پیش از هر کاری «از زمان حیات مادر» گرفتار نقاشی شد.

«نه یا ده سالم بود. بنای خانه ما معماری قاجاری و کاج‌های بلند و استخر دور سنگی داشت. زمستانی، زیر کرسی درختان کاج پوشیده از برف را نظاره می‌کردم که دست به قلم بردم و در دفتر مشق خطم کاجی کشیدم و هنوز چشمم دنبال کاج است. کاج بدبختی ایجاد کرد، باید با کسی درد دل می‌کردم که چطور شد که کاج کشیدم. مادرم طلاق گرفته بود و با ما زندگی نمی‌کرد. اجباراً به پدرم گفتم. همین درد دلم باعث بدبختی من شد.

پدرم استادی آذربایجانی سال دیده را مسئول آموزش من کرد. اولین کار این بود، عکسی به من بدهد آن را چهارخانه و خط کشی کنم. درخت کاج گم شد و رابطه دید زندگی با طبیعت به کلی از میان رفت. در دبیرستان از کلاس‌های نقاشی فرار می‌کردم. انشاء فارسی من شهرت کمی داشت و شعرکی هم می‌گفتم که مورد تشویق معلم قرار می‌گرفت. در دبیرستان، من سال اول و پروین دولت آبادی سال آخر بود. با این حال رقیب انشاء من پروین بود و همچنین دوستم. پدر پروین وزیر بود و پدر من سیاسی و در زندان. و پروین بی‌خبر از این موضوع و بین ما غول بزرگی به نام اختلاف اجتماعی. با اینهمه پروین بسیار محبت داشت. یک روز پس از تعطیلات تابستانی به همراه پروین به دانشکده هنرهای زیبا رفتم. حال عجیبی داشتم دیدن سه پایه و مجسمه و آتلیه و... همان زمان تصمیم گرفتم هر روز برای طراحی به دانشکده بروم تا در کنکور هنر شرکت کنم در حالیکه تنها ۲۰ روز به کنکور مانده بود. در کنکور قبول شدم. البته با تقلب. یعنی خدا رحمت کند حسین کاظمی طرح کرد. جواد حمیدی سایه زد و من قبول شدم. امتحان تاریخ هنر سخت‌تر شد. اینجا هم خدا رحمت کند محسن مقدم استاد بود. متوجه شد دارم کتاب باز می‌کنم گفت صفحه ۷۲. اما پس از قبول شدن واقعاً کار کردم یعنی تمام تابستان که دانشکده تعطیل بود، هشت صبح نگهبان در را باز می‌کرد و از آنطرف کلید می‌کرد. تا یک بعدازظهر گرسنه و تشنه و تنها طراحی می‌کردم. سال دوم حرکتی ایجاد شده بود. پایه‌گذار دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران آندره گودار بود و فرم درسی ما از بوزار پاریس تقلید می‌شد. تمام سال کنکور داشتیم و از کنکورها باید تعدادی واحد می‌گرفتیم.

دو نمایشگاه هم شرکت کردم. سر و صدا کرد. یک روز از خودم پرسیدند منصوره حسینی را می‌شناسی، خجالت کشیدم بگویم خودم هستم.»
با استفاده از بورس برای ادامه تحصیل به رم رفت. پنج روز آزمون را با موفقیت به پایان برد و در ادامه یک بورس نه ماهه هم گرفت.

اولین نمایشگاه انفرادی‌اش در سال سوم دانشکده برگزار شد. آزمون پرتره را هم زیر نظر «ژرژری» به پایان برد. «آزمون تقریباً چیزی مثل بی‌ینال بود. مدال طلا مال من شد و نقره از آن استاد. یکسال و نیم بعد برایم مشکل بود چون استادم خیلی از این واقعه

خشنود نبود مرد سالدیده‌ای بود و انصافاً پرتره عالی می‌کشید و معروف بود به استاد پرتره ساز.»

حدود چهار سال در رم ماند و سپس به ایران دعوت شد و سر از وزارت فرهنگ و هنر سابق درآورد.

اولین نمایشگاهش در سال ۱۳۳۸ برپا شد. می‌گوید: «در هر مسابقه‌ای که شرکت کردم هر چقدر متفاوت یک چیز آن مال من بود. مثلاً پرتره ساز نمی‌آید طبیعت بسازد ولی در یکی از مسابقات گل‌های من برنده شد و به من دکترای کشاورزی داده شد. کارهایم را «سه زانيسک» می‌گفتند یعنی ملهم از «سه زان» در حالیکه «سه زان» را نمی‌شناختم. در آن فاز آگاهی نداشتم. بعد کاشف به عمل آمد که لئونل و توری کتاب درباره «سه زان را بشناسید» نوشته است او مسلط‌ترین و پیرترین منتقد ایتالیا بود. او کسی نبود که به دختر جوانی مثل من توجه نشان دهد.»

اما او در این کار هم موفق شد و به همراه جواد فروغی کنسول وقت ایران در رم و چند تابلو راهی منزل «و توری» شد.

«فیگوراتیوهای من که با تابلوهای امروزی‌ام چندان تفاوتی ندارد، به و توری نشان داده شد. او نگاه کرد و گفت اگر این بچه ۵۰ سال پیش این کارها را به من نشان می‌داد. می‌گفتم نابغه است. اما از تاریخ امپرسیونیست‌ها ۵۰ سال گذشته است و ۵۰ سال از تاریخ عقب است چون مدت ۲۰ سال است که دنیا به آبستراکسیون روی آورده است. بعد روبه من کرد و گفت خط کوفی شما نقش آبستره دارد چرا از همان ایده نمی‌گیرید؟» من از همان شب شروع کردم.

در نمایشگاهی که وزارت فرهنگ و هنر در ایران ترتیب داده بود سه تابلو از خط‌ها در گوشه‌های کم نور گذاشته شده بود تا کمتر جلب نظر کند ولی ماجرا شروع شد.

«تا سال ۴۱ به مدت سه سال ناسزا شنیدم. نشریه‌ای یک کار را کلیشه کرده بود و نوشته بود که سناتور علی دشتی و آقای دکتر سنایی رایزن فرهنگی ایران در لندن و فلان استاد و خود نقاش از این هیچ چیز نفهمیدند و زیر آن نوشته بود شعر نو با بحر طویل‌های نیما یوشیج و نقاشی بی‌سر و ته ملهم از خط‌های منصوره حسینی و وروس آن به ایران اثر کرد و... پيله کرده بودند. مقدمه کاتولوگ اولین نمایشگاه را دکتر ناتل خانلری

نوشته بود ولی مقدمه کاتولوگ نمایشگاه سال ۴۱ را با پررویی خودم نوشتم و وحشتناک بود. وزیر وقت می‌گفت اگر ۳ تابلو از ۴۰ تابلو، چنین اسکاندال (تهمت و بی‌حرمتی) را به همراه داشت. در این نمایشگاه که همه به شیوه خط است باید از نقاش و نمایشگاه مسلحانه حفاظت شود. بعد از این نمایشگاه برای گذراندن بورس در امریکا و کشورهای بلوک شرق امکاناتی برایم فراهم شد که من دومی را انتخاب کردم»

در مورد تعداد نقاشی‌ها و فروش آن می‌گوید: «والله فرق من و ونگوک این است که او ۹۲۰ تابلو کشید دو عدد فروخت ولی من تا به حال ۹۲۰ عدد فروختم. خنده‌دار نیست؟ اما کاج حیاط منزل و دوری و جدایی از مادر بی‌تردید در پس زمینه‌های ذهنی، به صورت نگرانی‌ها و دلواپسی‌ها در کارهایش پیداست. با عنوان این مطلب چون کودکی از این کشف به وجد می‌آید و می‌گوید: «آره، فکر می‌کنم یک جور بی‌قراری و یک بی‌قراری ریتمیک چه جور بگویم، یک پوسته‌ای در ذهنم حس می‌کنم.»

اما درباره شکستن این پوسته ترجیح می‌دهد ناتوان باشد و می‌گوید: «فکر می‌کنم در ده لفافه، پیچیده شدم. تا به حال نه کسی توانسته کشف کند و نه آنالیز، نه خودم توانستم، ولی گوشه‌هایی هست مثلاً در آن لاله‌هایی که کشیدم یک جور آزار هست گوشه‌ای از آزارهایی که بردم در هر یک از تابلوها هست. به باور او برای خروج از این لفاف، تابلو کار ساز نیست و شاید ده میلیون واژه لازمه چنین تحولی باشد. از همین روست شخصیت دیگر حسینی یعنی شعر بروز می‌کند و می‌گوید:

«نمی‌شود راز کل را گفت. آن کس که می‌داند آدم نیست. شاید یک مطلق است. ولی در هر ذره‌ای در اطرافم هست. سکوتش را دلتنگی‌اش را می‌فهمم. ولی کل آن رازگونه است و مطلق و کار آدم نیست. پس اصراری به شکافتن آن نداریم.»

اولین زن سفالگر ایران از این نقطه به سفال‌هایش می‌رسد و این که اشتیاقی به برپایی نمایشگاه ندارد. یک نمایشگاه در گالری بورگز برپا کرد ولی از آن پس سالی یکبار آثارش را در گالری که در محل سکوتش برپا داشته است به نمایش گذاشت.

«قرار بود در طبقه پایین گالری کوره بسازم. یعنی کوره‌های ۴۰×۴۰ برق سه فاز و... کوره نخریدم چون می‌خواستم برای اولین بار از فرهنگ و هنر وام بگیرم. البته کوره ۴۰-۵۰ هزار تومانی الان ۴۰-۵۰ میلیون تومان است. کوره‌ای ساخته شد. البته کوره

اسکناس سوزی. آتش می‌گرفت و دود می‌کرد تا این‌که با کمک یک شیمی‌دان کمی رو به راه شد. در فرهنگ و هنر هم کار می‌کردم ولی آنجا یک مشکل داشت. چون باید از هر کار دو عدد می‌ساختم. یکی برای آنها و دیگری برای خودم و بالاخره آنها راضی شدند کارها تک باشد و برای خودم. ولی متأسفانه ناآگاهی از شیمی رنگ سبب می‌شد که کارها باب میل نباشد در حالیکه در مدرسه سفال در رم تنها چهار سال شیمی رنگ کار می‌کردند.

کوره‌ها از بهارستان به میدان آزادی رفت. رفت و آمد در توانم نبود. دیگر کار نکردم. به هر حال اولین و آخرین اثر هنر معماری من همین ساختمان (منزل مسکونی) است. که مانده است.»

خانلری (کیا)، زهرا

برای نخستین بار یک زن موفق شد که در سبک‌های قدیم کتاب‌های درسی (که تا آن زمان به وسیله مردان نوشته می‌شد) دگرگونی ایجاد کند و شیوه‌های نو در آن بوجود آورد.

دکتر زهرا کیا فرزند هادی نوری از نواده‌های شیخ فضل‌الله نوری است. در سال ۱۳۲۰ با پرویز ناتل خانلری هم رشته دوره دکترا، ازدواج کرد و از آن پس بیشتر با نام زهرا خانلری فعالیت داشت.

در سال ۱۲۹۴ در تهران به دنیا آمد. دوره دبستان را در مدرسه ناموس و تحصیلات دبیرستانی را در دارالمعلمیات مرکزی (دانشسرای مقدماتی) به پایان برد. از همان تاریخ یعنی در سن هفده سالگی به تدریس در مدارس ملی و دولتی پرداخت و همزمان با اجازه وزارت معارف خود را برای گذراندن امتحانات دوره کامل با پسران آماده کرد. در سال ۱۳۱۴ در امتحان ورودی رشته ادبیات فارسی دانشکده ادبیات تهران (دانشسرای عالی) قبول شد. چهار سال بعد در رشته تازه تأسیس دکترای زبان و ادبیات فارسی به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۳۲۳ فارغ التحصیل شد. با گذشت چند سال تدریس در دبیرستان نوریخش به ریاست آن منصوب گردید و سپس دانشیار و بعد به مقام استادی

دانشکده ادبیات ارتقاء یافت.

پس از ازدواج با دکتر ناتل خانلری به انتشار مجله ادبی «سخن» در سال ۱۳۲۲ دست زدند. در همین ایام به همراه دکتر فاطمه سیاح و گروه دیگری از زنان در شورای زنان فعالیت اجتماعی خود را آغاز کرد و به سمت منشی هیأت مدیره شورا برگزیده شد.

دکتر کیا صاحب دو فرزند دختر و پسر شد که پس از مرگ پسرش در سن هشت سالگی او از فعالیت‌های اجتماعی دست شست و تنها به کارهای ادبی پرداخت.

وی که از هفده سالگی نوشتن را تجربه کرده بود، نخستین اثرش «پروین و پرویز» نام داشت که با شروع کار در مجله سخن، نوشتن داستان و مقاله و ترجمه را گسترش داد.

در سال ۱۳۳۹ برای مطالعه درباره کتاب‌های درسی به فرانسه و انگلستان سفر کرد و در بازگشت با گروهی از همکارانش در سازمان کتاب‌های درسی دست به تغییر و تحولی بزرگ در کتاب‌های درسی مدارس زد. کار را از اولین کتاب دبستانی آغاز کرد و سبک کتاب‌های قدیم را به کلی تغییر داد. کتاب‌های تازه با استفاده از آخرین روش تألیف کتب درسی دنیا، با توجه به فرهنگ و زبان ایرانی نوشته و چاپ شد. برای بازدهی بهتر آموزشی، برای آموزگاران نیز روش تدریس نوشت. همکاری او برای نوشتن و تغییر کتاب درسی، تا سطح اول دبیرستان ادامه یافت و کتاب درسی سال پنجم و ششم را شخصاً نوشت. این کتاب‌ها از سال ۱۳۴۱ به تدریج جایگزین کتاب‌های قبل و به طور رسمی در سراسر کشور مورد استفاده قرار گرفت.

بی‌اطلاعی دانش‌آموزان از داستان‌های منظوم و معروف ادبی زبان فارسی که همواره دغدغه او بود، او را بر آن داشت که با خلاصه کردن این داستان‌ها و به نثر در آوردن آن به آسانی در دسترس قرار گیرد. این مجموعه به شیوه خاصی نوشته شد و به نام «داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی» منتشر گردید. این اقدام او سبب شد، جایزه سازمان فرهنگی ملل متحد «یونسکو» را دریافت دارد.

دکتر زهرا خانلری در اقدامی دیگر کتاب لغتی منتشر ساخت که شامل معرفی بزرگان و رجال ادب ایران و نام و احوال اشخاص بزرگ داستان و پیامبران یا کسانی است که به نحوی در ادبیات فارسی مورد مثال و اشاره قرار دارند.

از دیگر آثار او می‌توان به ژاله یا رهبر دوشیزگان (داستان)، راهنمای ادبیات فارسی، فرهنگ ادبیات فارسی، نمونه فارسی در سلسله شاهکارهای ادبیات فارسی، کتاب‌های فارسی و دستور در سلسله کتاب‌های درسی افسانه سیمرغ (از منطق الطیر عطار) بیژن و منیژه، یوسف و زلیخا و... اشاره داشت آثاری نیز به ترجمه از او باقی است.

شب‌های روشن (داستایوفسکی)، رنج‌های جوانی ورتش (آندره موروا)، آقای رییس جمهور (میگل انجلو استوریا)، دنیای خیال (آندره موروا) ۲۰ داستان اثر (پیر اندللو) و...

خطیب، اعظم

یکی از اعضای نخستین تیم ورزشی بانوان که در میداین جهانی حضور یافت. در سال ۱۳۱۸ چشم به جهان گشود. وی به عنوان یکی از اعضای تیم پینگ پنگ ایران در مسابقات المپیک آسیایی ژاپن در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) شرکت کرد اما بیش از پنج سال در ورزش نماند. وی با ابراهیم بابا اف ازدواج کرد و به سویس رفت. هم اکنون در کشور کانادا سکونت دارد.

خلعتبری، فریده

اولین ناشر بعد از انقلاب و نخستین زن ایرانی که در کتاب فرهیختگان (چاپ خارج از کشور) از او نام برده شده است. در سال ۱۳۲۶ چشم به دنیا گشود. دوران دبستان و دبیرستان را در ایران گذراند و دیپلم ریاضی را از دبیرستان هدف با رتبه اول گرفت. در طول تحصیل همواره شاگرد اول با معدل ۲۰ بود.

در پایان دوره دبیرستان رهسپار انگلستان شد و تحصیلاتش را در رشته مدیریت حسابداری، تجارت و بازرگانی ادامه داد و فوق لیسانس مدیریت صنعتی و تجارت و بازرگانی را کسب کرد. سپس در رشته مدیریت بین‌الملل دکترا گرفت. او نخستین زن ایرانی است که در رشته مالیات و حسابداری این مدرک را کسب کرده است.

فریده خلعتبری با شهاب‌الدین قهرمان از اساتید دانشگاه ازدواج کرده و یک

فرزند دارد.

وی در بازگشت به ایران تلاش کرد در یکی از رشته‌های تخصصی‌اش فعالیت کند. مدتی هم مشغول به کار شد. با پیروزی انقلاب و فضای اول انقلاب، فعالیت در سازمان‌ها و مؤسسات جذابی برای او نداشت، از کار در این مراکز خودداری کرد. می‌گوید: «البته شاید این حس که با چنین تخصص و تجربه علمی باید اولین باشم و این عادت عمری با من بوده که همواره در هر کار و رشته‌ای اول بودم، سبب شد درجه دومی را تحمل نکنم. به همین دلیل در این فکر افتادم که کاری برای خودم راه بیندازم.» علاقه به نوشتن که از دوران تحصیل در او وجود داشت و نمره‌های ۲۰ درس انشاء، تبحرش در فراگیری شعر و علاقه‌مندی‌اش به تاریخ ایران او را بر آن داشت که در پی چاره برای کار جدید جذب فعالیت انتشاراتی شود.

انتشارات کتابسرا را در سال ۱۳۵۹ راه اندازی کرد. ولی پس از مدتی در پی بروز مشکلاتی از ادامه کار در کتابسرا منصرف شد و انتشارات شباویز را در ۱۷ شهریور ۱۳۶۳ به ثبت رساند.

گرفتن مجوز کسب در آن سال‌ها آسان نبود و به عنوان یک زن نمی‌توانست مجوز کسب دریافت دارد. در اتحادیه به او گفته شد که باید فرد دیگری معرفی شود چون به عنوان یک زن نمی‌توانید تصدی مکان عمومی را داشته باشد. می‌گوید: «این موضوع برایم خیلی برخورد و توهین‌آمیز بود. خلاصه برای آن‌که توافق آنها را جلب کنم به اماکن راهنمایی شدم و مدت‌ها بحث و مذاکره ادامه داشت تا سرانجام موفق شدم، بنابراین اولین مجوزی که صادر شد به نام من بود. سپس در سال ۱۳۶۹ ارشاد تصمیم گرفت پروانه نشر صادر کند. چون مجوز داشتم برای گرفتن پروانه اقدامی نکردم ولی بعد که الزامی شد برای دریافت پروانه رفتم.»

در این سال‌ها به طور غیر موظف هنوز در رشته تحصیلی‌اش فعال است. در همین راستا به عنوان نخستین زن ایرانی در انتشار نشریه تخصصی، نشریه حسابدار را راه اندازی کرد. نشریه حسابدار مربوط به انجمن حسابداران خبره در ایران از جمله کارهای اوست.

از تخصص فریده خلعتبری در بسیاری از طرح‌ها بهره گرفته می‌شود می‌گوید: «من

تقریباً تمام روز از صبح تا ساعتی مانده به نیمه شب پشت میز کارم هستم نمی‌توانم بگویم کار اصلی من است ولی به هر حال به کار نشر بیشتر توجه دارم. ضمن این‌که از رشته تحصیلی‌ام هم دور نشده‌ام چون سال‌ها در انگلیس درس خواندم و اولین نفر در ایران هستم که در این رشته تحصیل کرده است. ضمن این‌که در انگلستان هم دانشجوی برگزیده و اول بودم.»

او همچنین به کار ترجمه و تحقیق نیز می‌پردازد که می‌توان به ترجمه «سرزمین سلاطین» ۱۳۶۳ «خودآموز اقتصاد» ۱۳۶۴، «برادری، فراماسونری» ۱۳۶۴، «خرده دیکتاتورها» «تاریخ اروپای شرق» ۱۳۶۵ اشاره داشت. همچنین یک اثر پژوهشی به نام «اقتصاد اصول نظری» ۱۳۶۵ و مقاله‌ای به نام «اخلاق و اقتصاد سایه‌ای» در سال ۱۳۷۲ به رشته تحریر در آورده است.

خلیقی پور، کبری

نخستین مسئول ورزش بانوان بعد از انقلاب در سال ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمد. پدر از کشتی گیران در رده پهلوانی بود و برادران در فوتبال دستی داشتند. اما از فرزندان دختر، تنها او به ورزش علاقه‌مند بود. این علاقه از طرف خانواده منع، و برای کنارگرفتن از ورزش تشویق می‌شد. همین امر سبب گردید برای اثبات جدایی درس از ورزش علاوه بر دیپلم ریاضی با معدل ۱۸ سه دیپلم دیگر را هم اخذ کند و توانست در رشته تربیت بدنی به تحصیل ادامه دهد.

در رشته والیبال و بسکتبال در حد قهرمانی آموزشگاه‌ها کار کرده و دوچرخه سواری و تنیس روی میز هم از ورزش‌های انفرادی او است.

پیش از این‌که مسئولیت ورزش بانوان به او واگذار شود در سال ۱۳۵۹ مدرک مربی درجه دو را در رشته والیبال دریافت کرد و همزمان با انجام مسئولیت مدرک مربیگری درجه یک والیبال را هم کسب کرد.

در سال ۱۳۶۱ مسئولیت ورزش بانوان و مسئولیت کمیته والیبال به وی واگذار شد. پیش از او خانم «علیرضا تهرانی» مدت دو هفته مسئولیت را بر عهده گرفت. ولی کار ورزش بانوان در واقع از زمان مسئولیت وی آغاز شد.

برای سامان یافتن ورزش بانوان ابتدا هفت کمیته در هفت رشته ورزشی والیبال (خلیقی پور)، بسکتبال (سوسن ضیایی)، بدمیتون (ثقفی)، دو و میدانی (نسرین آقا بیگ)، شنا (فریماء برزین)، ژیمناستیک (چشمه کاویانی)، تنیس روی میز (وجیهه گیاهی) تشکیل شد و مسئولیت هر یک از رشته‌ها به یکی از فعالان همان رشته در تربیت بدنی یا آموزش و پرورش واگذار گردید و مدت پنج سال این همکاری ادامه یافت.

در تمام طول پنج سال مسئولیت، از رفتن به دانشگاه خودداری کرد و پس از فراغت از مسئولیت بار دیگر با شرکت در کنکور، در رشته امور تربیتی، کارشناسی ارشد از دانشکده تربیت بدنی دریافت کرد.

می‌گوید: «شرایط آن روزها با این زمان بسیار متفاوت بود. فرهنگ و نگرش خانواده‌ها و مسئله جنگ و منابع همه و همه دست به دست هم می‌داد که عوامل بازدارنده حرکت را افزایش دهد. و به حرکت لطمه وارد سازد.»

گذشته از این مسائل «انتخاب هر مربی با اما و اگر همراه بود. نه تنها از نظر مربی و مسئول با کمبود رو به رو بودیم در مورد بازیکن هم این مشکل وجود داشت. البته مشکل کمبود بازیکن به دلیل شرایط خاص آن زمان بود هر کسی را نمی‌توانستیم دعوت کنیم. حتی در مورد مربی هم باید از ده فیلتر عبور می‌کرد تا مورد موافقت قرار گیرد بازار تهمت هم که رواج داشت.»

آموزش مربیان جدید آغاز کار بود. در نبود متخصصان زن، آقایانی که مورد تأیید سازمان تربیت بدنی بودند، به کار دعوت شدند. و در کنار آقایان از خانم‌هایی که سابقه قهرمانی داشتند برای کارهای عملی بهره گرفته شد.

این زمانی بود که ۱۰ استان کشور درگیر جنگ بود و به ناچار اردوها در تهران تشکیل می‌شد. «با گذشت یک سال و تربیت ۲۵۰ مربی برای برگزاری مسابقه آماده شدیم که اما و اگرهایی پیش آمد که باید از ۱۴ ساله شروع کنیم. در حالیکه اعتراض‌های به حقی صورت گرفت که چرا ۱۵ یا ۱۶ سال نباشد. به هر حال علیرغم مشکلات و بافت مذهبی سخت و فرهنگ خاص برخی استان‌ها مانند زنجان و سمنان و سیستان و بلوچستان، از ۱۵ استان در رشته‌های والیبال، بسکتبال، شنا، دو و میدانی، تنیس روی میز و بدمیتون شرکت‌کننده اعزام شد و مسابقات برگزار گردید و از این پس هر ماه یک کمیته (رشته) به

کمیت‌های موجود افزوده شد. البته به خانواده‌ها حق می‌دادیم که نگران دخترانشان باشند چون مسئولان برای آنها ناآشنا بودند و اعتماد کردن برایشان مشکل»

کمبود بودجه یکی دیگر از مشکلات بود که پس از سه سال «دوندگی و چانه زنی» اعتباری مختص ورزش بانوان تخصیص یافت. «یک میلیون و دویست هزار تومان کل اعتبار بود. که دقیقاً ۷۵۰ هزار تومان صرف غذای ۸۰۰ ورزشکار شد که مدت ۱۰ روز برای بازی به تهران دعوت شده بودند.»

این بودجه آنقدر کفاف داد که بازی برگزار شود و به دلیل کمبود اعتبار بازیکنان هر استان پس از پایان بازی بلافاصله به محل خود بازگشتند و هیچ برنامه دیگری برای آنها در نظر گرفته نشد.

وی از چگونگی شرایط آن زمان می‌گوید: «البته مسئولیت من بیشتر سمبولیک بود. چون بدون اجازه آقایان کاری انجام نمی‌شد باید هر تصمیمی با نظر آقایان انجام می‌شد. یک مثال می‌تواند عمق این موضوع را روشن کند. روزی آقای که مسئول سازمان تربیت بدنی بود (مصطفی داوودی شمس) به خط خود نامه‌ای برایم فرستاد که اخیراً آگهی‌هایی به چشم می‌خورد درباره ورزش «بدنسازی» بگوئید از این کلمه استفاده نشود. یعنی حساسیت آنچنان بالا بود که حتی روی کلمات و لغات باید دقت می‌کردیم. با توجه به همین حساسیت‌ها ما نمی‌توانستیم پیشنهادات و افکار خوب ورزشکاران پیشین را بکار بندیم و باید ابتدا در مسیر خاصی مورد بررسی همه جانبه و تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت و بعد به ما ابلاغ می‌شد.

به همین دلیل کارهایی را که طی پنجسال انجام دادم برای خود و همکارانم افتخار می‌دانم که در شرایط سخت و با دست خالی توانستیم ورزش بانوان را به حرکت درآوریم. در آن زمان برای گرفتن یک سالن یا یک استخر روزها و هفته‌ها باید چانه می‌زدیم.

از یکی از همکاران متوفا خانم فریمه برزین یاد کنم که با چه تلاش‌هایی توانست استخر شیرودی و استخر شهید کشور دوست را به خانم‌ها اختصاص دهد یا این مکان‌ها روزهایی در اختیار آنان قرار گیرد.»

نخستین مسئول ورزش بانوان پنج سال در این سمت باقی ماند و سرانجام به دلیل

اصرار بر اختصاص سالن حجاب برای بانوان از سمت خود استعفا کرد «مدت‌ها سعی داشتم از کارکنار بروم. با تغییر مسئول سازمان و بی‌توجهی به خواسته‌های ورزش بانوان، مصمم شدم. به یاد دارم که با تلاش بسیار رضایت مسئولان ورزش را برای تغییر آمفی‌تئاتر ساختمان حجاب و تبدیل آن به سالن تیراندازی کسب کردیم پیش از افتتاح سالن، مسئول ورزش تغییر کرد و مسئول جدید در روز افتتاح گفت این سالن سه روز در هفته در اختیار آقایان و سه روز صبح در اختیار خانم‌ها قرار گیرد و من همان‌جا با نظر ایشان به مخالفت برخاستم و گفتم این ساختمان مخصوص بانوان است و آقایان حق استفاده ندارند. ولی ایشان روی حرف خود تأکید کرد و من هم استعفا دادم و پس از دو ماه از من خواسته شد فرد دیگری را معرفی کنم و من هم خانم طاهریان یکی از همکاران دلسوز خود را معرفی کردم».

به باور او مشکل ورزش بانوان از دو بعد فرهنگی و اقتصادی قابل بررسی است. با وجود آن‌که امکانات در تهران بیشتر است ولی از نظر اقتصادی مناسب همه اقشار نیست «چه تعداد از شهروندان می‌توانند برای یکساعت و نیم حدود ۳۰۰۰ تومان برای استفاده از استخر بپردازند؟ البته مشکل امکانات در هر دو قسمت یعنی زنان و مردان وجود دارد ولی این مشکل برای زنان بیشتر است. هم اکنون میزهای پینگ‌پنگ برای آقایان در برخی پارک‌ها یا خیابان‌ها تعبیه شده ولی آیا خانم‌ها می‌توانند از این امکانات بدون مشکل استفاده کنند. به محض این‌که ورزش بانوان مطرح می‌شود در اولین گام باید به فکر ساختمان آن بود. از طرف دیگر چنان‌با ورزش بانوان بی‌مهری می‌شود که بدترین ساعات برای استفاده آنان اختصاص می‌یابد مثلاً برای یک سالن والیبال ساعات بین ۱-۳ به آنها واگذار می‌شود نتیجه آن‌که زنان ما نتوانند از محیط‌های ورزشی بهره مناسب ببرند».

کبری خلیقی پور درباره ورزش به ویژه ورزش بانوان نقطه نظرهایی دارد «سازمان تربیت بدنی باید در سالن‌های بدنسازی حساسیت نشان دهد و در کنار هر سالن یک پزشک متخصص تربیت بدنی به کارگمارده شود. ضمن این‌که باید امکانات ورزشی نیز فراهم آید. البته در تمام کشورها این وظیفه شهرداری است که سالن برای ورزش‌دوستان فراهم آورد. بخصوص در کشور ما باید اینکار برای بانوان در اولویت قرار گیرد. برگزاری

مسابقات به تنهایی کافی نیست. اگر به همین مسابقات هم توجه شود درمی یابیم که اسامی ورزشکاران به چند نفر محدود می شود. چون بقیه به دلایل مختلف که به نظر من مسائل مالی، عمده است، کنار می مانند.

باید به ورزش به عنوان یک علم نگاه کرد. برای آن هزینه کرد و انتظار بازگشت سرمایه را هم نداشت. در کشور ما که بیش از ۶۰٪ جمعیت آن جوان است باید محیط های ورزشی سالم فراهم شود. به ورزش در مدارس توجه شود. زمانی که مسئولیت منطقه ۱۱ آموزش و پرورش را عهده دار بودم به شاگردانم گفتم در ساعات ورزش از روسری کوچک سفید و جدا کردن آستین روپوشی که دیگر استفاده نمی شود، برای ورزش استفاده کنند. چون واقعاً با این روپوش ها نمی توان آنها را دواند. ضمن این که باید معتقد بود و به فرهنگ خانواده ها احترام گذاشت. زندگی آپارتمانی سبب شده که بچه های ما دچار فقر حرکتی شوند و اکثر دختران ما دچار افتادگی شانه و قوز هستند باید فکری به حال آنان کرد... باید برای ورزش دل سوزاند و خاک خورد و با چنگ و دندان امکانات فراهم کرد. ولو این که امکانات آقایان گرفته شود. دخترها نیاز دارند که سالم باشند تا جامعه در آینده از مادرانی با جسم سالم که نتیجه آن روح و روانی سالم است محروم نماند.

خواجه نوری، عفت الملوک

نخستین مؤسس مدرسه صنعتی در سال ۱۲۸۲ چشم به دنیا گشود. ابوتراب خواجه نوری (نظم الدوله) چون از روحیه هنردوست دخترش باخبر شد امکانات تعلیم او را فراهم آورد. او زیر نظر استادان فن به آموزش پرداخت و نقاشی را نزد شاگرد کمال الملک آموخت. وی در شانزده سالگی با پسرعمویش کاظم خواجه نوری (نظم الملک) ازدواج کرد. دکتر عباسقلی خواجه نوری استاد دانشگاه و فرح خواجه نوری ثمره این ازدواج هستند.

وی در سال ۱۳۰۲ در سن بیست سالگی امتیاز تأسیس مدرسه صنعتی را از وزارت فرهنگ وقت دریافت کرد و مدت هفت سال هزینه اداره مدرسه را شخصاً تأمین کرد. با تأسیس مدرسه دارالتعلیم از طرف وزارت پیشه و هنر، او تا زمان انتقال این مدرسه به

وزارت فرهنگ در سمت مدیر این مدرسه فعالیت داشت. این مدرسه به سال ۱۳۲۵ به «هنرستان بانوان» تغییر نام یافت.

به دلیل خدمات او به آموزش هنر و تأسیس نخستین هنرستان، بعدتر نام هنرستان بانوان به هنرستان خواجه نوری تغییر کرد. در این هنرستان انواع کارهای هنری مانند نقاشی، آشپزی، خیاطی، مینیاتور، منبت کاری، آرایش و غیره آموزش داده می شد. عفت الملوک خواجه نوری از سال ۱۳۰۰ عضو جمعیت نسوان وطن خواه شد و بعدها در حزب زنان که به نام شورای زنان خوانده می شد به فعالیت های اجتماعی پرداخت و در سال ۱۳۳۶ بازنشسته شد. از این هنرمند آثاری در زمینه نقاشی و کارهای دستی بر جای مانده است.

شوکت الملوک خواجه نوری (شقایق) نقاش و خامه دوز معروف خواهر وی است.

دانشور، سیمین

نخستین رمان نویس تاریخ معاصر در سال ۱۳۰۰ در شیراز چشم به جهان گشود. پدرش دکتر محمدعلی دانشور طب جدید را در آلمان و فرانسه فراگرفته بود و از دانش طب قدیم هم بهره ای داشت و احمدشاه لقب «احیاء السلطنه» به او داده بود. مادر سیمین دانشور قمرالسلطنه از خانواده حکمت بود. وی به نقاشی علاقه زیادی داشت و تحت تعلیم «صدر شایسته» از شاگردان کمال الملک قرار گرفت. مدتی نیز در هنرستان دختران شیراز و مدتی هم به عنوان دبیر نقاشی در دبیرستان مهرآیین شیراز تدریس کرد. سیمین دانشور سومین عضو این خانواده بود. خواهر بزرگ در جوانی از دست رفت و تنها فرزندش «لیلی» چون فرزندی سال ها در کنار سیمین مانده است.

این نویسنده معاصر تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز در دبیرستان مهرآیین با عنوان شاگرد اول سراسر کشور به پایان برد.

نخستین تجربه نوشتن را در کلاس هشتم آزمود. مقاله او با عنوان «زمستان بی شباهت به زندگی ما نیست» در روزنامه محلی شیراز به چاپ رسید.

با پایان دوره دبیرستان او راهی تهران شد و در شبانه روزی آمریکایی ثبت نام کرد. با ثبت نام در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تحصیلات

دانشگاهی او شروع شد.

پدر را در بیست سالگی از دست داد و برای تأمین مالی برای ادامه تحصیل در اداره تبلیغات (رادیو تهران) مشغول به کار شد و مقالات متعددی در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و خانوادگی و به ویژه در ارتباط با مسائل و مشکلات جوانان و زنان برای برنامه‌های رادیو نوشت و همزمان مقالاتی نیز در روزنامه ایران به چاپ رساند.

در سال ۱۳۲۸ موفق به دریافت دکترای زبان و ادبیات فارسی گردید. موضوع پایان نامه وی «علم الجمال و جمال در ادبیات فارسی تا قرن هفتم هجری» بود. استاد راهنمای سیمین دانشور دکتر فاطمه سیاح بود که پیش از پایان کار رساله درگذشت. از این پس استاد بدیع‌الزمان فروزانفر راهنمایی سیمین دانشور را بر عهده گرفت.

نخستین مجموعه داستان وی با عنوان «آتش خاموش» و ترجمه «مرد و سلاح» اثر برنارد شاو با نام «سرباز شکلاتی» در سال ۱۳۲۷ منتشر شد.

سیمین دانشور دو سال بعد از چاپ نخستین کتابهایش، با جلال آل احمد نویسنده معاصر ازدواج کرد. در این زمان او مدرس هنرستان موسیقی بود. وی در سال ۱۳۲۱ با استفاده از بورس «فولبرایت» راهی آمریکا شد و در دانشگاه استانفورد به مدت دو سال در رشته زیبایی‌شناسی تحصیل کرد. در بازگشت به ایران به اداره کل هنرهای زیبای کشور که در آینده به وزارت فرهنگ و هنر تغییر نام یافت، منتقل شد. در این زمان به تدریس در هنرستان هنرهای زیبا مشغول بود. وی با مدیریت مجله نقش و نگار چند شماره آن را منتشر کرد ولی در سال ۱۳۳۸ به استخدام دانشگاه تهران درآمد و به عنوان دانشیار استاد علینقی وزیری موسیقیدان معاصر به تدریس شناخت هنر و زیبایی و تاریخ هنر پرداخت. دکتر سیمین دانشور تا سال ۱۳۵۸ یعنی مدت بیست سال به کار در دانشگاه ادامه داد.

سیمین دانشور پس از ازدواج با جلال آل احمد بیشترین وقت خود را صرف ترجمه کرد اما هرازگاهی نوشته‌ای را به چاپ رساند مانند «شهری چون بهشت» مجموعه داستان‌های کوتاه و مطرح‌ترین کتابش رمان «سووشون». این کتاب تا به حال ده بار تجدید چاپ شده است و به زبان روسی، ترکی و ژاپنی ترجمه شده است. برخی این کتاب را پرفروش‌ترین کتاب نثر ادبی می‌دانند. وی کتاب دیگری با نام «به کی سلام کنم»

به چاپ رساند.

دیگر آثار ترجمه و منتشره سیمین دانشور عبارت است از: دشمنان و باغ آلبالو (آنتوان چخوف)، بثاتریس (آرتور شینسلر)، کم‌دی انسانی (سارویان)، داغ ننگ (ناتانیل هاتورن)، داستان‌های ملل و «بنال وطن» اثر آلن پیتون. از وی مقالات متعددی در نشریات مختلف به چاپ رسیده است. وی همچنین عضو کانون نویسندگان ایران است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

درخشان، عطیه

یکی از دو بازیکن اولین تیم ورزشی که از کشور خارج شد در سال ۱۳۱۱ متولد شد. با به عضویت درآمدن وی در تیم پینگ‌پنگ توانست در مسابقات المپیک آسیایی ژاپن در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۸) حضور یابد.

او حدود پنج سال در این رشته ورزشی فعال بود. عطیه درخشان همسر بیژن رفیعی سردبیر سابق مجله دنیای ورزش است. وی سال‌هاست که در کانادا زندگی می‌کند.

دررودی، ایران

نخستین نقاش ایرانی است که در سنین جوانی عنوان نمونه «نقاش جوان خارجی» در فرانسه را به خود اختصاص داد.

پنج سال بیشتر نداشت که اولین طراحی یا نقاشی جدی سال‌های کودکی را کشید و آن تصویری بود از مراسم حمام رفتن خانواده مادری. شاید آشنایی با فرهنگ خانواده مادری دلیلی شد بر آن که نقاشی را زیر قالیچه اتاق خواب مادر پنهان سازد تا از چشم دیگران دور بماند. با کشف مادر و شباهت بیش از حد تصویرها به شخصیت‌های اصلی خشم مادر را برانگیخت و نقاشی مچاله و به دور افکنده شد. شماتت مادر تا سال‌ها او را از نقاشی دور کرد اما زمانی که شروع کرد پایانی نداشت.

این تنها مادر نبود که طرح عریان بستگان را شرم‌آور دانسته بود. پدر نیز وقتی مهره‌های شطرنجی را که یک‌دست رنگ شده و مرتب چیده شده بود، دید باور نداشت

که دختر چنین هنرنمایی کرده باشد و جایزه‌اش برای دروغ گفتن یک سیلی بود! ایران درودی در سال ۱۳۱۵ در شهر مشهد چشم به جهان گشود. پدر علینقی نام داشت و از نسلی بازرگان و مادر نیز از خانواده‌ای از بازرگانان مهاجر قفقاز.

مادر زندگی در خانواده‌ای سنتی را تجربه کرده بود که برگزاری مراسم دعا و نذر و روضه خوانی از رسوم آن بود و خانواده پدر با حضور نامادری روس و عروسی آلمانی فرهنگی فرنگی داشت. ایران درودی در چنین خانواده‌ای این فرصت را یافت که فرهنگ‌های گوناگون را خیلی پیش‌تر از آن‌که گفتن بیاموزد تجربه کند.

هنوز یکسال نداشت که برای پیوستن به پدر در شهر هامبورگ آلمان، به همراه مادرش رخساره و خواهرش پوران راهی اروپا شد. ولی شروع جنگ جهانی دوم آنان را به ایران بازگرداند. مشهد نقطه شروع این بازگشت بود. اما جستجو برای آلمانی و آلمانی زبان که باید به سیبری فرستاده می‌شدند آنان را مجبور کرد که در دو اتاق «سرباغ» در مجاورت تنها گورستان ده «شاندیز» به شکلی مخفیانه زندگی کنند تا کودکان فارسی بیاموزند. سرانجام آموختند و در خانه‌ای پشت گنبد سبز مشهد سکنی گزیدند.

خانواده هنگامی که وی ۹ ساله بود به تهران کوچ کرد. با تراخمی که چشمانش را بیمار کرده بود. درمان سختی را تحمل کرد و سال چهارم دبستان را برخلاف آنچه که پیش‌تر بود، این‌بار با عنوان شاگرد اول کلاس به پایان برد.

در همین سال نخستین مقاله‌اش با عنوان «ایران» توسط مدیر مدرسه فردوسی همراه با عکس برای یکی از نشریات فرستاده شد.

دوره دبیرستان را در انوشیروان دادگر آغاز کرد و به پایان برد. آموزش نقاشی را طی همین سال‌ها به دور از آگاهی پدر و مادر شروع کرد. اما پدر نخستین خریدار اولین اثر دختر بود. شاید به این دلیل که خود با هدیه «کتاب بزرگ چرمی که با نقره به زبان روسی بر آن حکاکی شده بود: تقدیم به تزار روسیه الکساندر دوم» چگونه نگرستن را به او آموخته بود.

ایران درودی می‌گوید: «این کتابی که نقاشی‌های گراور شده موزه لوور پاریس را داشت از طرف دولت فرانسه به تزار هدیه شده بود و پدر در حراجی‌های بعد از انقلاب روسیه خریداری کرده بود.»

وی این کتاب را «کتاب سرنوشت خود» می خواند و پدر را نخستین معلم برای «فرهنگ نگریستن».

وی در سال ۱۳۴۵ با پرویز مقدسی کارگردان تئاتر و سینما ازدواج کرد. ولی در هجدهمین سال زندگی مشترک همسر از دست داد.

پیش از وی پوران خواهرش برای آموزش پیانو به کنسرواتوار ژنو و سپس پاریس رفت و سه سال بعد در سال ۱۳۳۳ وی راهی پاریس شد. ولی پیش از آن که وارد مدرسه بوزار شود، دانشجوی پیانو در مدرسه موسیقی پاریس بودن به تدریس به او پیشنهاد دادند. اما کار به راحتی نبود. «پس از مدتی که دانشجوی بوزار شدم روزی استادم «شاپلن میدی» برای آموزش فضا سازی در نقاشی مرا به موزه لوور پاریس معرفی کرد. شش ماه تقریباً در قرنطینه بودم و تنها ساعاتی در کلاس حاضر می شدم. اما سرانجام آموختم و در این آموختن، بازسازی «مرگ ساردانا پال» اثر «دلاکروا» درک فضا در نقاشی را برایم ممکن ساخت.»

سختی مدت ها کار و تمرین را دیدن یک خبر در مجله هنری بوزار از یادش برد و وی را شگفت زده کرد. آن خبر مربوط به نقاشی اش بود.

«روزی که روی دکه روزنامه فروشی، مجله هنری بوزار را با چاپ نقاشی «چشم انداز ایستگاه آرل» را دیدم و چند خطی که درباره این نقاشی نوشته شده بود و مشاهده لقب «نقاش تناقض ها و گستاخی، خاطره شیرین زندگی ام شد.»

ایران درودی در بازگشت به ایران مدتی در وزارت فرهنگ و هنر به فعالیت پرداخت. سپس برای تحصیل در رشته کارگردانی به آمریکا رفت. در مراجعت در «تلویزیون ملی ایران» مشغول کار شد و سپس مدتی نیز به دعوت دانشجویان صنعتی شریف (آریامهر) به عنوان استاد مدعو به تدریس تاریخ و شناسایی هنر پرداخت.

در سال ۱۳۴۷ به دعوت جامعه منتقدین و هنرشناسان ایتالیا به عنوان منتقد به «بی نیال ونیز» رفت. حاصل این سفر فیلم مستند ۵۵ دقیقه ای «بی نیال ونیز» درباره انقلاب فرهنگی فرانسه است که در «بی نیال» منعکس شده بود.

در بازگشت از این سفر قراردادی با شرکت آی. تی. تی منعقد کرد که خود آن را بزرگترین قرارداد زندگیش می خواند.

شرکت آی.تی.تی که سرگرم احداث لوله نفت بین آبادان و ماهشهر بود سفارش تابلویی را داد که ایران درودی آن را «نفت ایران» و بعدها احمد شاملو بر آن «رگهای زمین، رگهای ما» نام نهاد.

نقش زن ایرانی را با اهمیت می‌داند و به باور وی اهمیت این نقش در تاریخ فرهنگ پیشین ما از حضورش بر سر در خانه‌ها پیداست.

«در دوره هخامنشیان و حتی پیشتر از آن زن نقشی سازنده و همپای مرد در فرهنگ و هنر جامعه را تجربه کرده بود. تا جایی که در برخی موارد این مرد بود که نقش دوم را ایفا می‌کرد. اما برخلاف این پیشینه، در زمان حکومت ساسانیان به دلیل قدرتی که داشت کنار گذاشته می‌شود. مجسمه او از سر در خانه‌ها پایین می‌آید. حتی در دوره عادت ماهانه باید از نور دوری می‌کرد و خانه نشین می‌شد. اینهمه قید برای به سلطه درآوردن زن در زمان ساسانی، به صلاح دید موبدان صورت گرفت. این سلطه به تدریج حاکم شد. در حالیکه پیش از آن در همین عهد ساسانی سه زن به تاج و تخت رسیدند.

از این پس در دوره‌های مختلف تاریخ، زن ایرانی متأسفانه گمنام باقی می‌ماند جز چند شاعری که نامی از خود گذاشته‌اند، نقش یک زن هنرمند را به طور مستقیم ایفا نمی‌کنند. اگر قالی ایرانی را هنر بدانیم زنان ایرانی و عشایر و روستاهای ما همه هنرمندند. هنرمندانی گمنام.»

در تابلوهایش «راه‌های زندگی و آن راه‌هایی است که با پشتوانه فرهنگ عرفانی به دنبال نور» است، آن را یک هدف شخصی عنوان می‌کند که «در پی آشکار کردن هویت ملی‌ام با پشتوانه فرهنگ ایرانی که به عرفان تکیه دارد، به دنبال نور هستم و نمی‌دانم از این کوره راه‌ها چگونه به آن خواهم رسید. ولی مطمئنم به آن خواهم رسید ولو یک لحظه. شاید یک لحظه پیش از مرگ.»

تابلوهایش را چون فرزندانش می‌داند با همان درد زایش «می‌گویند از ۷ تخم بلبل یکی جوجه بلبل می‌شود» و وی بلبل خود را هنوز نساخته است.

برای خلق یک اثر باید تنها باشد چون نقاشی برایش نوعی عبادت و نیایش است. سعی دارد روح و جسمش را به نقاشی منتقل کند تا خود نقاشی شود.

به عنوان یک نقاش، با مشکلات زیادی در حرفه‌اش روبرو بوده ولی در ایران، هرگز

زن بودنش امتیازی از او کم نکرده است. «حتی در مقایسه با یک مرد نقاش، اعتباری از دست نداده‌ام.» با وجود این باور ولی اعتراف می‌کند که این مقایسه ناشی از داوری عادلانه اجتماعی، یا برخورد از تساوی ارزش‌های ذهنی زن و مرد نیست. این اعتباری است که برای به دست آوردنش، چند برابر مرد کار کرده است تا توانسته است همپای مرد و در یک سطح، با او قرار گیرد.

«زن، در طول تاریخ در ساختار فرهنگی جامعه ما، به ندرت حضور پیدا می‌کند و جز چند مورد استثنایی، چهره زن هنرمند ایرانی، بی‌هویت و گمنام، در تاریخ هنر و فرهنگ ما باقی مانده است.

به تلافی این گمنامی، من ادعا دارم در ساختن زیربنای فرهنگ نقاشی معاصر ایران، به نوبه خود سهمی داشته‌ام. اگر تمامی مردان، منکر این واقعیت شوند آن وقت تنها موردی است که خواهم پذیرفت. ای کاش مرد بودم.

دنیای فردا ناچار است به تساوی و برابری حقوق انسان‌ها، جدا از نژاد و ملیت و جنسیت بیندیشد و در سیر تکاملی خود، انسان‌ها را برابر بداند. شاید این تنها امید بشریت، برای پیشرفت معنوی او باشد.

اگر دوباره متولد شوم امیدوارم و آرزویم است که باز هم نقاش باشم. ولی حتماً فضاوردی را هم امتحان می‌کنم.»

تحصیلات:

دانشکده هنرهای زیبای پاریس. مدرسه لوور پاریس، تاریخ هنر، دانشکده سلطنتی بروکسل، ویترا، انستیتو آر.سی. آنیوورک، رشته تهیه کنندگی و کارگردانی برنامه‌های تلویزیونی.

ایران در رودی تا به حال ۵۷ نمایشگاه گروهی با نقاشان خارجی در کشورهای فرانسه، بلژیک، سوئیس، آمریکا و مکزیک و همچنین ۲۷ نمایشگاه گروهی با نقاشان ایرانی در ایران، فرانسه، آمریکا، کانادا و موناکو ترتیب داده است.

سایر فعالیت‌ها:

از سال ۱۳۴۰ عضو کنگره بین‌المللی هنرمندان و منتقدین ریمنی، وروکیو، سان مارینو، ایتالیا. از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱ تهیه‌کننده و کارگردان ۱۹۰۰ دقیقه فیلم مستند و برنامه تلویزیونی برای تلویزیون ایران، تحت عنوان شناسایی هنر.

تحقیق درباره «هنر هخامنشیان» و سلسله مقالات و نقد درباره نقاشی در مطبوعات ایران.

انتشار کتاب آثار نقاشی «ایران درودی» و آخرین نوشته‌اش «در فاصله بین دو نقطه» که شرح زندگی هنرمند است.

درة المعالی

سال‌ها پیش از آن‌که مؤسسات خیریه‌ای در کشور دایر شود درة المعالی با هزینه شخصی عده‌ای از اطفال بی سرپرست و یتیم را سرپرستی و نگهداری کرد و در واقع او را می‌توان بنیانگذار پرورشگاه دانست ضمن این‌که با استفاده از ثروت پدر نخستین مدرسه دخترانه به نام «مخدرات وطن» را در سال ۱۲۸۱ در محله عرب‌ها دایر کرد و از زنان تحصیل کرده خانواده برای تدریس در این مدرسه بهره گرفت. این مدرسه بزودی به دلیل افزایش تعداد شاگردان تغییر محل داد و به کوچه صدر اعظم نوری در پامنار انتقال یافت.

درة المعالی دختر سیدعلی شمس‌المعالی از شخصیت‌های فرهنگی عصر ناصری و طبیب مخصوص ناصرالدین شاه بود که در خیابان سقاباشی با داروهای گیاهی به درمان مردم می‌پرداخت. وی در منزل خود مدرسه‌ای به نام «اشراف» تأسیس کرده بود که بعدها صفوی خوانده شد. بعد از درگذشت وی در سال ۱۲۸۵ به وزارت فرهنگ واگذار گردید. وی در طول زندگی چندین مدرسه پسرانه نیز دایر کرد.

درة المعالی در چنین محیطی پرورش یافت و آموزش دید. تحصیلات ابتدایی را نزد پدر و تنی چند از اساتید نظم و نثر فارسی و عربی به پایان برد. وی در سرودن شعر هم دستی داشت.

درة المعالی علاوه بر کار فرهنگی به فعالیت‌های سیاسی نیز می‌پرداخت. پس از

قرارداد روس و انگلیس که ایران را به دو بخش تقسیم می‌کرد وی به همراه گروهی دیگر، زنان را به تحریم کالاهای خارجی تشویق و با کمک رسانی به آنان، زنان را در ادامه اعتراض یاری رساند و به همراهی صدیقه دولت آبادی به بازدید از قهوه خانه‌ها می‌پرداخت تا آنان را از مصرف شکر وارداتی باز دارند و با تشویق مردم به مصرف پارچه‌های بافت یزد و کرمان مبارزه هدفمندی را در پیش گرفت. همچنین با پخش شب نامه در آگاهی زنان کوشید. وی هدایت گروهی از زنان را برای مبارزه با مجلس بر عهده گرفت و در این راه خواستار مواضع قوی مجلسیان علیه توافق روس و انگلیس شد. مدرسه‌ای که بنیاد کرده بود و بعد به دبیرستان تبدیل شد در سال ۱۳۰۶ فارغ التحصیل دیپلمه داشت. وی از استادانی مانند «مسیو احمدخان» (درس فرانسه)، مسیو علیخان (ریاضیات) و فاضل اعمی برای فقه و عربی برای آموزش بهتر دانش آموزان استفاده کرد.

وی در سال ۱۳۰۲ مدرسه دیگری به نام درة المدارس در کوچه ناظم الدوله پشت مسجد سپهسالار (شهید مطهری) تأسیس کرد.

درة المعالی شعر هم می‌سرود و اغلب با نویسندگان و شعرای زمان خود جلسات مشاعره ترتیب می‌داد و چون یکی از پسرانش (دکتر علیرضا هوشی) اهل شعر و ادب بود شعرای معروفی چون ایرج میرزا، ملک الشعرای بهار و وحید دستگردی به منزل آنان رفت و آمد داشتند و ایرج میرزا برای درة المعالی شعری نیز سروده است.

وی زن دینداری بود و در ایام ماه رمضان به دیگران کمک‌های مالی و معنوی می‌داد و جلسات قرائت قرآن در منزلش ترتیب می‌یافت. در همین حال زنان و دختران را به آزادیخواهی و دستیابی به حقوقشان تشویق می‌کرد.

وی چهار فرزند داشت شمس النهار و شمس الضحاکه اداره دو مدرسه مخدرات و درة المدارس را بر عهده داشتند.

دو پسرش دکتر علیرضا هوشی ملقب به فیلسوف الدوله تحصیلاتش را در فرانسه به پایان برد و طبیب مخصوص احمد شاه قاجار شد و دیگری محمد هوشی که از مقامات وزارت کشور بود.

درة المعالی در شهریور ماه ۱۳۰۳ بر اثر سکته قلبی درگذشت. طبق وصیتش در منزل

شخصی اش در خیابان سقاباشی اول کوچه شمس المعالی مدفون است.

دکتر کحال

نخستین چشم‌پزشک که دست در کار انتشار نشریه برای زنان نیز بود. دکتر کحال دختر یعقوب جدید الاسلام همدانی بود که نشریه هفتگی دانش را در سال ۱۲۸۶ انتشار داد. سی شماره آن روی کاغذ نیم‌ورقی و هر شماره در ۸ صفحه چاپ می‌شد ولی قبل از این که یک سال به پایان برسد این نشریه تعطیل شد. پیش‌کن به تبرستان
مدیر این نشریه خانم دکتر کحال چشم‌پزشک بود که برخی وی را با دکتر حسین کحال چشم‌پزشک که مدتی نیز برای درمان بیماری چشم امین اقدس یکی از همسران ناصرالدین شاه مأمور شده بود، به اشتباه می‌گیرند. این دو هیچ نسبتی با یکدیگر نداشتند.

در برخی از شماره‌های نشریه دانش اطلاعیه‌هایی چاپ شده که «خانم دکتر کحال همه روزه جز جمعه‌ها در اداره روزنامه دانش برای معالجه چشم حاضر است» این موضوع نشان می‌دهد که دکتر کحال مدیر نشریه دانش با دکتر حسین کحال دو فرد جدا می‌باشند.

دانش نخستین نشریه فارسی زبان است که به موضوع زنان اختصاص داشته است. این نشریه با هدف «تریت نسوان و دوشیزگان و تصفیه اخلاق زنان» انتشار می‌یافت و در ابتدای آن نوشته شده بود: «روزنامه‌ای اخلاقی و بچه‌داری و خانه‌داری است»

دولت‌آبادی، صدیقه

پایه‌گذار مهد کودک، مبتکر آموزش بزرگسالان در ایران و نخستین نشریه‌ای که به نام و به قلم یک زن انتشار یافت و از نخستین مؤسسين مدرسه دخترانه در سطح کشور، در سال ۱۲۶۱ در خانواده‌ای روحانی در اصفهان چشم به جهان گشود. وی در خانواده‌ای پرورش یافت که علم و دانش در آن از منزلت والایی برخوردار بود و مهم این که تفاوتی در علم آموزی بین فرزندان پسر و دختر قائل نبود.

صدیقه دولت‌آبادی فرزند خاتمه بیگم و حاج میرزا هادی و از نواده آخوند ملاعلی

مجتهد حکیم نوری بود. طی ۱۵ سال در خانه پدر آموزش‌هایی را که مقدور بود فرا گرفت. آنگاه به عقد اعتضادالحکما درآمد و مدتی بعد در تهران اقامت گزید.

با درگذشت پدر در سال ۱۲۹۶ بار دیگر راهی اصفهان شد و در این شهر بود که نخستین مدرسه دخترانه در سطح کشور، علیرغم برخی اعتراضات به نام «مکتبخانه شرعیات» دایر کرد. اعتراضات بالا گرفت، اما فعالیت‌های او با تعطیلی این مدرسه که به شدت با آن مخالفت می‌شد پایان نیافت. یک سال بعد انجمنی به نام «شرکت خواتین اصفهان» را تأسیس کرد و همزمان با این فعالیت‌ها دبستانی برای دختران بی‌بضاعت دایر کرد به نام «ام‌المدراس» که مدیریت آن را به مهر تاج‌رخشان سپرد. در سال ۱۲۹۸ دست به انتشار یک نشریه زد. این اولین نشریه‌ای بود که کلمه زنان در نام آن گنجانده شده بود و به نام «زبان زنان» انتشار می‌یافت. این نشریه به صورت دو هفته‌نامه چاپ می‌شد. به تدریج به مسائل سیاسی، آزادی و استبداد پرداخت و از مسایل مختص زنان فاصله گرفت. چاپ این نشریه با اعتراضاتی رو به رو شد. سال دوم انتشار نشریه با حوادث اسفند ۱۲۹۹ مصادف شد و دستور توقیف آن صادر گردید.

با تعطیلی نشریه، او راهی تهران شد و در سال ۱۳۰۰ پس از آن که دبستانی دخترانه برای خانواده‌های تهیدست دایر کرد، پایه‌های انجمن «آزمایش بانوان» را پی گذاشت و به فرانسه رفت. وی در فکر توسعه علم و دانش خود تصمیم به خروج از ایران گرفت و در نخستین ماه سال ۱۳۰۱ از طریق کرمانشاه به بغداد و سپس به بیروت و حلب و سوریه و آنگاه رهسپار پاریس شد و به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۰۵ در رشته تعلیم و تربیت فارغ التحصیل شد و به تحصیل در دانشگاه سوربن ادامه داد. در مدت تحصیل در پاریس به نمایندگی از زنان ایران در کنگره بین‌المللی زنان در سال ۱۳۰۴ شرکت کرد.

با پایان دوره تحصیل در سوربن پس از شش سال به ایران بازگشت و به سرپرستی کانون بانوان تهران برگزیده شد. با تأسیس دبستان و دبیرستان زنان بزرگسال در جوار کانون، برای نخستین بار آموزش بزرگسالان را هموار کرد. وی با سرپرستی از فرزندان زنانی که برای علم آموزی به کانون مراجعه می‌کردند در واقع پایه‌گذار مهد کودک در ایران است.

صدیقه دولت آبادی علاوه بر نوشته‌های سیاسی، از آموزش زنان در مسایل مختلف

غافل نبود. برای آشنایی زنان با رفتارهای اجتماعی کتاب «آداب معاشرت» را در سال ۱۳۱۶ به رشته تحریر درآورد.

یک بار دیگر در سال ۱۳۲۱ با انتشار مجله «جهان زنان» به فعالیت مطبوعاتی برای روشن شدن افکار زنان ایران پرداخت. این نشریه تا پایان عمرش با او بود. او در نیمه تابستان ۱۳۴۰ درگذشت. وصیت کرده بود در سوگوش عزا نگیرند و سیاه نپوشند و در جوار آرامگاه برادرش یحیی دولت آبادی در گورستان کوچکی در قلهک به خاک سپرده شود.

www.tabarestan.info

دولت‌شاهی، مهرانگیز

اولین سفیر زن، و از نخستین زنان نماینده مجلس شورای ملی در سال ۱۲۹۶ به دنیا آمد. او فرزند محمدعلی (مشکوةالدوله) بود. در پایان دوره دکترای علوم اجتماعی و سیاسی از آلمان به ایران بازگشت. فعالیت‌های اجتماعی خود را از سال ۱۳۲۵ در سازمان خدمات اجتماعی و انجمن حمایت زندانیان شروع کرد.

نوع فعالیت و مسئولیت شغلی او در بنگاه عمران کشور و آشنایی با زندگی روستائیان سبب شد جمعیت راه نور را در سال ۱۳۳۴ با هدف طرح قانون حمایت خانواده و در سال ۱۳۲۵ کانون خدمات جمعیت در جنوب تهران را بنیانگذاری کند. وی همچنین به منظور افزایش آگاهی‌های زنان، کلاس‌های مبارزه با بیسوادی، خانه‌داری و بچه‌داری تشکیل می‌داد.

برای نخستین بار نمایشگاه بین‌المللی «فعالیت زن» با شرکت ۳۰ کشور آسیایی و اروپایی با تلاش او ترتیب یافت.

مهرانگیز دولت‌شاهی نیابت ریاست شورای بین‌المللی زنان را بر عهده داشت و در کنفرانس‌ها و مجامع بین‌المللی مربوط به زنان حضور می‌یافت.

مهرانگیز دولت‌شاهی در سال ۱۳۵۴ به عنوان نخستین سفیر زن به سفارت ایران در دانمارک منصوب شد. پیش‌تر در سال ۱۳۴۲ همراه با پنج زن دیگر به مجلس شورای ملی راه یافت و در دوره‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ به نمایندگی از مردم کرمانشاه در مجلس شورای ملی حضور داشت.

او رساله دکترای خود را درباره پیشرفت سیاسی و مذهبی وسایل ارتباط جمعی در ایران و پیدایش مطبوعات آزاد در نتیجه انقلاب مشروطیت نوشت.

ده بزرگی، شهلا

اولین خلبان هواپیمای موتوردار در سال ۱۳۳۶ در یک خانواده متوسط به دنیا آمد. تحصیلاتش را در شیراز و اصفهان و سرانجام در تهران به پایان برد. در سال ۱۳۵۳ به موازات تحصیلاتش وارد رشته خلبانی شد و قبل از این که دبیرستان را به پایان ببرد با هواپیمای موتوردار پرواز مستقل انجام داد.

با شرکت در آزمون خلبانی بازرگانی (c.p.l) در سال ۱۳۵۶ موفق شد این دوره را به پایان برد و یک سال بعد مدرک معلم خلبانی (rating) را دریافت کند. سپس به عنوان استاد خلبانی به کار پرداخت.

آشنایی اش به این حرفه از فعالیت دایی بزرگش در رشته چتربازی شروع شد. «خانواده انتخاب را پذیرفت و او مورد تشویق قرار می گرفت ولی جامعه برخوردی دوگانه داشت.»

آموزش هایش در ایران صورت گرفت و تنها دختر کلاس آموزش خلبانی بود «گرچه در آن زمان امکانات و وسایل کمک آموزشی بسیار اندک و محدود بود. در مقایسه با دانشجویان این زمان باید گفت که اصلاً امکاناتی وجود نداشت. حتی کتاب های ویژه مخصوص دوره خلبانی هم نبود و باید راجع به هر موضوعی تحقیق می کردیم تا به نتیجه برسیم.»

او موفق به دریافت گواهینامه خلبانی بازرگان، ریتینگ هواپیمای دو موتوره، ریتینگ پرواز با دستگاه (instrument) و مجوز معلم خلبانی (instructor-t-p) و بالاخره type هواپیمای جت فالکن گردید.

بعد از انقلاب نیز به کار ادامه داد و به هنگام جنگ تحمیلی نیز چون خلبان مرد پرواز مختص جنگ را نیز انجام داده است. «در جنگ تحمیلی یکی از برادرانم به درجه شهادت نایل آمده است.»

معتقد است که این حرفه به طور کامل در جامعه ما جا نیفتاده است و هنوز قابل هضم

نیست. «منتهی در صورتی که خانمی به این رشته علاقه‌مند باشد می‌تواند حضور بیابد ولی باید مشکلات زیادی را تحمل کند. و این مختص کشور ما نیست همه زنان خلبان در جهان با مشکل روبرو هستند. چون اصولاً یک کار مردانه است».

«گاهی اوقات در هنگام پرواز شرایط غیرعادی پیش می‌آید که طبیعی است که هر انسانی ممکن است دچار ترس و دلهره شود. اما باید قوی بود و این ترس را دور کرد و با توجه به آموزش‌های دیده شده و تمرین‌هایی که انجام داده است سعی شود به جای ترس دستورالعمل‌های درست را بکار برد.

و باید به این موضوع اشاره کنم که چون پرواز هنر بسیار ظریفی است عنصر زن بودن در موفقیت سهم به‌سزایی داشت»

شهلا ده بزرگی با یک خلبان ازدواج کرده است و حاصل آن دو فرزند پسر می‌باشد.

رجالی، سیمین

نخستین فردی که رساله دکترای او مبنای کار اصلاح نظام دانشگاه‌های یک کشور خارجی شد در سال ۱۳۱۳ در تهران به دنیا آمد. در پایان دوره متوسطه از دبیرستان رضاشاه، تحصیلات دانشگاهی را در سال ۱۳۳۱ آغاز کرد و سه سال بعد در رشته آموزش و پرورش و روانشناسی دانشگاه تهران مدرک لیسانس دریافت کرد. سپس راهی آلمان شد و در دانشگاه «هایدلبرگ» این کشور به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۳۹ مدرک دکترای گرفت.

رساله دکترای او در زمینه روانشناسی یادگیری دانشجویان دانشگاه‌های آلمان (غربی) با درجه «بسیار عالی» پذیرفته شد. نتایج علمی تحقیقات به عمل آمده سبب شد که از آن به عنوان طرحی برای اصلاح نظام دانشگاه‌های آلمان مورد استفاده قرار گیرد. دکتر سیمین رجالی از سال ۱۳۳۹ به مدت یک سال در انستیتو راهنمایی تربیتی و خانوادگی شهر «مانهایم» آلمان به راهنمایی و روان درمانی (پسیکو تراپی) خانواده‌ها و کودکان و نوجوانان پرداخت.

در بازگشت به ایران مدت یک سال در دانشسرای عالی به تدریس و سرپرستی دانشجویان دختر پرداخت و سپس در سال ۱۳۴۱ به دعوت دولت انگلیس در انستیتو

تربیتی دانشگاه لندن به تحقیق ادامه داد.

بار دیگر به ایران آمد و از سال ۱۳۴۲ به سمت دانشیاری و سپس استادی، تدریس روانشناسی در دانشگاه ملی سابق (شهید بهشتی) را عهده دار شد.

دکتر رجالی در سال‌های ۱۳۴۵ و ۴۶ به دعوت دولت آمریکا دو بار برای بررسی و تحقیق در زمینه «ماشین‌های آموزش» و یادگیری برنامه‌ای به این کشور سفر کرد.

وی از سال ۱۳۴۰ به همکاری با آسایشگاه و اندروزگاه روانی دکتر رضایی برای سنجش و پسیکوتراپی بیماران روانی سرگرم بود.

دکتر رجالی سمت‌های مختلف علمی و اجتماعی را عهده دار بود و سفرهای متعدد علمی به کشورهای مختلف جهان داشته است. وی تألیفاتی به زبان‌های مختلف دارد و تا پیش از سال ۱۳۵۷ کتاب‌های متعددی از او به چاپ رسیده است.

به زبان آلمانی:

- روش تحقیق و مطالعه و یادگیری دانشجویان دانشگاه‌های آلمان (غربی) (تحقیق در دانشگاه هایدلبرگ) ۱۹۶۱ هایدلبرگ.
- متافیزیک تنبیه، از نظر «کانت» و «هگل» هایدلبرگ ۱۹۵۸
- مسائل آموزشی و پرورشی در ایران امروز، مجله آموزش و پرورش، «بن» ۱۳۶۳

به زبان انگلیسی:

- فلسفه آموزش و پرورش در ایران، مجله آموزش و پرورش، شیکاگو کانکتیکت ۱۹۶۴
- آزمایشی در زمینه مبارزه با بیسوادی در ایران (سپاه دانش) سالنامه آموزش و پرورش دانشگاه لندن، دانشگاه کلمبیا، نیویورک، لندن ۱۹۶۵
- نقش زنان در آموزش و پرورش
- وضع اشتغال زنان در ایران ۱۹۷۱

به زبان فارسی:

- روانشناسی معلم چاپ اول از انتشارات دانشگاه ملی ایران ۱۳۴۵ روانشناسی معلم چاپ دوم ناشر دهخدا ۱۳۴۸
- آموزش و پرورش در آلمان غربی - از انتشارات وزارت فرهنگ در تهران ۱۳۴۱
- تیپ‌شناسی، تهران مجله سخن شماره ۷
- یونگ و جهان بینی او مجله سخن شماره ۶
- تأثیر موسیقی در درمان بیماری‌ها و کار انسانی مجله موسیقی شماره ۱۰۸
- نظریه روانی آدلر مجله سخن شماره ۱۱ و ۱۲
- روانکاوی یا درمان رفتاری مجله بهداشت روانی شماره ۹۹
- نقش زنان در آموزش و پرورش ایران تهران ۱۳۴۹ وزارت اطلاعات و جهانگردی
- برخی از نظریه‌های مهم در یادگیری، مجله روانشناسی شماره ۵

رخشان، مهر تاج

نخستین طراح لباس متحد الشکل برای دختران دانش‌آموز در سال ۱۲۶۸ در تهران به دنیا آمد. پدرش میر محمدباقر رضوی ملقب به امام الحکما از پزشکان ارتش ناصری بود که با آموختن حقوق وارد دادگستری شد و چندی ریاست دادگاه‌ها در شهرهای اراک، گلپایگان و همدان را عهده‌دار شد. وی در کودکی در کودستان آمریکایی اصفهان و سپس در مدرسه آمریکایی همین شهر به تحصیل پرداخت. در همین شهر با صدیقه دولت آبادی آشنا شد و چندی مدیریت مدرسه او را بر عهده گرفت.

او شاعر و نویسنده‌ای منتقد بود که این خصلت را از مادر داشت. مادرش حمیده دختر حکیم سینا در سخن‌پردازی و سخنوری شهره بود.

بزرگترین اقدام او تأسیس مدرسه‌ای به نام «ام‌المدراس» به همیاری پدرش بود. او برای نخستین بار با طراحی رپوشی که یک کلاه به آن وصل شده بود و مانند چادر سر تا پا را می‌پوشاند، خود و دانش‌آموزان با این یونیفورم به مدرسه می‌رفتند. اما شرایط آن زمان پذیرای چنین تحولی نبود و پوشش طراحی شده مغایر شرع دانسته شد به همین دلیل مدرسه او بسته شد.

از آن پس او در سمت ریاست یا دبیری در مدارس شهرهای مشهد، گلپایگان، شاهرود و ملایر در خدمت آموزش و پرورش درآمد. ولی سرانجام به سبب بروز اختلافی با روسای یکی از شهرستان‌ها ناچار به استعفا شد.

مهرتاج رخشان (بدرالدجی) که نام رخشان را تخلص می‌کرد با بازگشت به تهران در سال ۱۳۱۱ باغی در دماوند خریداری کرد و در صدد برآمد که با تأسیس یک پرورشگاه تربیت کودکان بی سرپرست را بر عهده بگیرد.

به سبب کمبود منابع مالی هرگز نتوانست به این آرزویش برسد. او هیچگاه ازدواج نکرد و با اقامت در دماوند به آموزش و پرورش کودکان و زنان این منطقه پرداخت.

او به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی مسلط بود و در سخنوری، نقاشی و موسیقی مهارت داشت. او حدود یک هزار بیت شعر سروده است و شعر «در آزادی» یکی از سروده‌های اوست.

در آزادی

ای دل غمین برخیز کن بنای آزادی	تا زنی همی جولان در فضای آزادی
جهدا و کوشش‌ها بایدت در این میدان	تا کنی اسیران را آشنای آزادی
در روان آزادی زندگی جاوید است	هان تو جسم فانی را کن فدای آزادی
همچو کرم ابریشم پيله را رها بنما	تا پری چو پروانه در هوای آزادی
صبر و حوصله تا چند در رهاییت زین بند	نیست چاره دیگر هم، سوای آزادی
با صدای اعلی ده این خبر به گمراهان	علم و معرفت باشد رهنمای آزادی
خیره می‌شود «رخشان» با حمایت یزدان	رقص می‌کند آن دم در نوای آزادی

ریاحی، شهلا

نخستین کارگردان زن، در اواخر زمستان سال ۱۳۰۵ به دنیا آمد. خود سال تولدش را ۱۳۰۶ می‌داند. چهارده سال بیشتر نداشت که با هنرمند و کارگردان سینما و تئاتر اسماعیل ریاحی ازدواج کرد. این پیوند شهلا را به عالم هنر کشاند.

یک دختر که کارشناس زبان فرانسه و مترجم است و پسرش مهندس آرشیستکت از ایتالیا، ثمره این ازدواج هستند.

ریاحی‌ها علاقه‌ای به حضور فرزندان‌شان در عالم هنر نداشتند و برای این که تحمیلی بر خواسته آنان نباشد از ابتدا مسیر آنها را به گونه‌ای شکل دادند که اشتیاقی برای حضور نیابند.

از مهر ۱۳۲۳ پای شهلا به تئاتر باز شد ۱۷ سال داشت و یک سال و نیم از تولد دخترش می‌گذشت. همسرش خیلی زود از کار بازیگری کنار کشید چون پوستش به چسب گریم حساسیت داشت و ادامه کار برایش ممکن نبود. شهلا پس از دومین یا سومین پیس به شهرت رسید و هفت سال بعد یعنی از سال ۱۳۳۰ کار سینما را شروع کرد.

در اولین فیلم با شادروان مجید محسنی همبازی شد و کارگردانی و نویسندگی فیلم را هم شادروان معزالدین دیوان فکری بر عهده داشت ضمن این که نقش هارون الرشید را ایفا می‌کرد.

در کنار کار تئاتر و سینما در رادیو و سپس تلویزون هم فعالیت شهلا شروع شد. البته در آن زمان پیس‌ها زنده انجام می‌شد.

در سال ۱۳۳۴ ضمن بازی در فیلم مرجان، کارگردانی آن را هم بر عهده گرفت. در این فیلم هنرمند ارزشمند تئاتر شادروان محمدعلی جعفری، ظهوری و قدکچیان که نقش پدر را بر عهده داشت نقش آفریدند. فیلمبردار این فیلم احمد شیرزادی بود. شهلا می‌گوید: «او بی‌نهایت به من در کار فیلم کمک کرد».

شهلا در چگونگی ساخت فیلم مرجان و این که چرا به حرفه کارگردانی ادامه نداد می‌گوید: «مرجان فیلم محکمی بود که جاذبه‌های مورد علاقه تهیه‌کننده را نداشت و کسی حاضر به سرمایه‌گذاری نبود. با سرمایه‌ی یکی از آشنایان فیلم خوبی ساخته شد ولی تماشاگران با سینمای متعارف آن زمان آشنا بودند و استقبال چندانی نشد. بعد از یک هفته با نمایش یک صحنه حرکات موزون یک خواننده زن اوضاع متفاوت شد و فیلم مورد استقبال قرار گرفت. همین امر سبب شد که دیگر دنبال تهیه‌کنندگی و کارگردانی و فیلم ساختن نروم و فکر می‌کنم هنرپیشگی راحت‌تر است. اما زحمات آن روز را همین افتخار بس که در فهرست اولین‌ها باشم».

حضور شهلا به عنوان بازیگر از سوی خانواده‌اش با عکس العمل تند روبه‌رو شد.

می‌گوید: «در واقع طرد شدم»

تهدیدهای خانواده سبب شد که شب‌ها در پایان کار تئاتر به هنگام خروج از ساختمان با نگرانی منتظر اقدام‌های تندی از سوی خانواده باشد «نه این که نگران زندگی خودم باشم، نگران همسرم بودم. زیرا در صدد بودند زندگی‌ام را از هم بپاشند.»

می‌گوید: «اصولاً چیزی از بازی و تئاتر نمی‌دانستم. اولین باری که به تئاتر رفتم شش ساله بودم و برای دیدن پسر لیلی و مجنون که به گریه افتادم و صدای «هیس» مردم درآمد. بعد هم نمایش امیرارسلان و فیلم دختر لبر بود. بنابراین زمانی که پیشنهاد شد ذهنیت خاص و شکل گرفته‌ای نداشتم که مرعوب و مجذوب شوم. با رفتن به صحنه، تئاتر را شناختم و شوق و اشتیاق را شناختم و علاقه‌مند شدم و عاشق کار.»

به باور او آن زمان تئاتر ویتروینی بود برای افراد و دامی برای کسانی که به این حرفه علاقه نشان می‌دادند. می‌گوید: «با شهادت از همه نامالیقات سربلند بیرون آمدم و زندگی خانوادگی‌ام را حفظ کردم» (اسماعیل ریاحی همسر شهلا که در طول مصاحبه حضور داشت در این هنگام اشاره‌ای داشت به انسجام خانوادگی و گفت: «نقش‌های مختلف در زندگی یک هنرمند بی‌تأثیر نیست شهلا با پشتوانه‌ای که داشت و ارزشی که برای خانه و خانواده قائل بود سبب شد که شخصیت محکمی برای خودش بسازد و فریبندگی و زیبایی‌های شخصیت‌هایی که نقش آنها را بازی می‌کرد بر شخصیت استوارش اثر نگذارد و این حرمتی که امروز مردم برایش قائلند نتیجه حفظ حرمت خانواده و ادامه کار است و شاید نخستین خانواده هنری هم باشیم که مدت ۶۰ سال در کنار هم زندگی کرده‌ایم.»

رفت و آمدش به تئاتر همراه همسرش بود حتی زمانی که ریاحی از کار بازیگری تئاتر کنار کشید، به عنوان کارگردان در کنار شهلا بود و سببی برای پشتگرمی‌اش.

به هنگام کار در سینما هم اسماعیل ریاحی به عنوان سناریست و کارگردان در کنارش حضور داشت. اولین کارگردانی که نقش مادر را در فیلم به شهلا داد همسرش بود. شهلا می‌گوید: «آنهم نقش مادر فردین که سن و سالش یکی - دو سال با من تفاوت داشت و من خودم چند خط زیر چشم کشیدم و به موهایم پودر زدم. چون آن زمان بحث گریمور مانند امروز مطرح نبود. علت این که نقش مادر به من داده شد این بود که آن زمان فیلم‌ها

بیشتر حول یک مسئله «سکس» دور می‌زد بنابراین نقش مادر سبب شد که در این نقش جا بیفتم و پیشنهادات برای بازی در فیلم در همین نقش خلاصه می‌شد. «شها به هنگام ضرورت پایداری و انسجام خانواده می‌گوید: «میل دارم در این جا از زنی سخن بگویم که سال‌ها از من و فرزندانم پرستاری و نگهداری کرد. او کسی نیست جز مادر همسرم. اگر مادرم ۱۴ سال از من نگهداری کرد مادر شوهرم ۴۵ سال این زحمت را به دوش کشید که مرا برای تمام عمر مدیون خودش کرده است.»

به یاد می‌آورد اولین شبی که روی صحنه تئاتر رفت از خجالت آهسته حرف می‌زد و صدایش در نمی‌آمد. به همین دلیل از ته سالن صدا بلند شد که بلندتر، بلندتر. می‌گوید: «بعد از پایان نمایش از تئاتر تهران در لاله‌زار به طرف تویخانه پیاده راه افتادیم و ریاحی در خلوت شب داد می‌زد که باید بلند حرف بزنی نباید آهسته صحبت کنی. من دور و اطراف را می‌پاییدم که کسی حرف‌های ما را نشنود. سوار درشکه شدیم و آمدیم منزل و من متوجه شدم که چطور حرف بزنم و بعدها صدایم بدون میکروفن در سالن شنیده می‌شد چون آن زمان میکروفن هم نبود.»

در اولین پيس در نقش همسر محمد علی جعفری بازیگر نقش اول بود، که فرزندانش هم سن و سال خودش بودند. این همکاری سبب شد که برای ساختن فیلم مرجان از محمد علی جعفری برای بازی در فیلم خواهش کند و جعفری نیز اولین نقش سینمایی خود را در این فیلم ارائه کرد. شها می‌گوید: «چون پیشکسوت بود من از آوردن نامم به عنوان کارگردان فیلم خودداری کردم و تنها به عنوان تهیه کننده خود را معرفی کردم.» در واقع او اولین تهیه کننده زن در سینمای ایران هم هست.

بهترین کارش را نقشی می‌داند که مورد اقبال عموم قرار می‌گیرد «وقتی مردم نقش مرا در سریال «آن خانه دور است» یا نقش «عزیز خانم» در سریالی برای بچه‌ها می‌پسندند (تا مدتها مرا با همین نام عزیز خانم صدا می‌کردند) حتماً کار متفاوتی باید بوده باشد.»

تمام آنهایی که در کار فیلم، تئاتر یا حرفه دیگری تلاش می‌کنند برایش عزیز و قابل احترامند. اصولاً معتقدم همه انسانها از یک فامیل هستند و برای همه مردم دنیا احترام قائلم و این منحصر به رشته هنر نمی‌شود.»

در تعریف از نقش همسرش برای ساخت شخصیتش می‌گوید: «اگر ریاحی نبود من این نبودم. من اصلاً چیزی سرم نمی‌شد. ۱۴ سالم بود که ازدواج کردم و کلاس ششم ابتدایی را خوانده بودم. او برایم معلم گرفت تا حدود دیپلم خواندم و در این زمان دومین فرزندم را باردار بودم و همه مرا می‌شناختند به همین دلیل دیگر به تحصیل ادامه ندادم ولی در تمام این سال‌ها همسرم بود که به من کمک می‌کرد.»

در مقایسه فضای هنری کشور در دو دوره می‌گوید: «در گذشته خانواده‌ها راضی نمی‌شدند که فرزندانشان وارد کار تئاتر و سینما شوند ولی امروز خانواده‌ها مراجعه می‌کنند که فرزندان آنها را به کار بگیریم. امروزه شناخت و دید مردم دگرگون شده. آن زمان چون مطرب و مطرب روحوسی زیاد بود فکر می‌کردند هر کار هنری یعنی مطرب روحوسی، شناختی از تئاتر و سینما نبود.

به هر حال برای ورود به عرصه هنر و ماندن در آن باید عشق، علاقه، مطالعه، تجربه و تحصیل داشت. مسیر موفقیت مسیر پرپیچ و خمی است. برخلاف آن فریبندگی اول، در مسیر اجرا، از شروع تا موفقیت و تبدیل شدن به یک هنرمند قابل قبول مردم و باقی ماندن، مسیر طولانی و پر زحمتی است که تنها عشق و علاقه موجب ادامه آن خواهد بود.»

ریاحی، نفیسه

نخستین کارگردان انیمیشن ایران در سال ۱۳۲۲ در استکهلم سوئد به دنیا آمد. تحصیلاتش را در رشته هنر دنبال کرد. رشته هنرهای تزئینی از ایستبورن انگلیس و نقاشی و مجسمه سازی را در هنرهای زیبای ژنو به پایان برد. با بازگشت به ایران ضمن تدریس در دانشکده هنرهای دراماتیک از سال ۱۳۴۵ به مدت دو سال در وزارت فرهنگ و هنر مشغول کار شد. نیمی از کار نقاشی فیلم ملک جمشید به کارگردانی نصرت کریمی را انجام داد ولی آن را به پایان نبرد و از وزارت فرهنگ و هنر رفت.

وی سپس کارگردانی نقاشی متحرک «گریه‌ها» را برعهده گرفت. نفیسه ریاحی با برنامه کودک تلویزیون ملی ایران و سازمان نگاره زیر نظر فیروز شیروانلو همکاری داشت. همچنین در استودیو «بل تلویزیون بروکسل» به عنوان انیماتور سرگرم فعالیت

هنری بود.

از فعالیت‌های دیگر نفیسه ریاحی می‌توان به نقاشی کتاب‌های «چه می‌خواهید بدانید»، «پول و اقتصاد»، «هفت خوان رستم» برای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، کار در هنرهای تزئینی شهر «نیس» در رشته سرامیک و چاپ، تهیه آرم، پیش برنامه به صورت نقاشی متحرک برای تلویزیون فرانسه (مرکز نانت)، برپایی نمایشگاه‌های نقاشی در فرانسه و در ایران، فیلم‌های «من چقدر می‌دانم؟»، «رنگین کمان»، «مداد بنفش»، «خون»، «از طهران تا تهران»، «چه فرق می‌کند»، برای کانون فکری کودکان و نوجوانان و چند فیلم دیگر برای سازمان‌های مختلف اشاره داشت. فیلم «مداد بنفش» دیپلم افتخار فستیوال تامپره فنلاند و گنجون اسپانیا را در سال ۱۳۷۵ (۱۹۷۶) از آن خود کرد.

وی همچنین در سال ۱۳۷۲ جایزه نمایشگاه بین‌المللی تصویرگران کتاب کودک را به خود اختصاص داد.

ریاضی، شکوه

نخستین نقاشی که در تاریخ معاصر ایران در پی کسب آموزش آکادمیک در این راه برآمد شکوه ریاضی بود.

وی در سال ۱۳۰۰ در تهران به دنیا آمد. هنوز کودک بود که چند سالی را با خانواده در فرانسه گذراند. در بازگشت به ایران، تحصیلاتش را در دو شهر شیراز و تهران به پایان برد. مدتی در دانشکده پزشکی به تحصیل پرداخت ولی علاقه او به نقاشی سبب شد که تحصیلاتش را در هنرکده هنرهای زیبا پی بگیرد و در سال ۱۳۲۵ از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. شکوه ریاضی با استفاده از یک بورس تحصیلی راهی پاریس شد و با کسب دکترای هنر به ایران بازگشت و ریاست هنرستان پسران را پذیرفت. لیلا تقی‌پور نخستین زن گرافیست ایران درباره هم‌کلاسی خود در دانشکده هنرهای زیبا می‌گوید:

«با هم فارغ‌التحصیل شدیم. پدرش ارتشی بود، مادرش از خاندان دولتشاهی و از شاهزادگان قاجار بود. شکوه عکس فتحه‌لی شاه را به ما نشان می‌داد می‌گفت که این جد

من است. خواهر تنی او بدیع نام داشت و دو برادر و یک خواهر ناتنی او هوشنگ، منوچهر و پریچهر نام داشتند.

وی در ۴۱ سالگی در اثر سرطان درگذشت و در آرامگاه ظهیرالدوله مدفون شد.

زند آذربایجانی، فخری

یکی از اولین گروه فارغ التحصیلان رشته مهندس شیمی است که در سال ۱۳۰۲ در تهران در خانواده کم جمعیت محمدعلی و فاطمه زند آذربایجانی متولد شد. دوران کودکی را به مدرسه نرفت. کمی که بزرگتر شد دانست که کانون بیانوان به مسئولیت صدیقه دولت آبادی به تدریس نوجوانان می پردازد. بنابراین در این کانون ثبت نام کرد و طی دو سال دوره دبستان را به پایان برد. می گوید: «هنگام امتحان از من خواسته شد که به همه پرسش ها پاسخ ندهم چون یکی از دانش آموزان برای شاگرد اولی حساسیت فوق العاده ای داشت در نتیجه من هم یک سؤال را ننوشتم و خانم هدایتی اول شد. برای گرفتن کارنامه نیز با مشکل رو به رو شدم. چون سابقه نداشت ظرف دو سال دوره شش ساله به پایان برسد. ولی مهندس همایون خرم هنرمند نامی ایران آن زمان رییس امتحانات نهایی ششم ابتدایی در مدرسه سپهسالار بود. با کمک ایشان توانستم کارنامه قبولی بگیرم. سیزده سال داشتم که با ششم ابتدایی به عنوان اپراتور تلفنخانه در راه آهن استخدام شدم».

برای ادامه تحصیل باید رضایت مادر را جلب می کرد سرانجام موفق شد ظرف یک سال سه سال نخست دبیرستان را به پایان برد و می گوید «سال بعد زمانی که دکتر مصدق در سال ۱۳۳۱ در مجلس سخنرانی داشت روزی بود که دیپلم گرفتم» در هنگام امتحان دوره دبیرستان متوجه شد که دانشکده ای که تا آن سال دانشجوی دختر نمی پذیرفت دانشجوی دختر می پذیرد. به اتفاق یکی از دوستانش ثبت نام کرد پس از چهار سال در رشته مهندسی شیمی به اتفاق سه دانشجوی دختر دیگر که پس از فارغ التحصیلی به کارهای متفاوتی پرداختند، به نام بنان دخت بنان شاهی (دبیر شیمی)، مهین معظمی (مهندس وزارت معادن)، سیمین معینی (مهندس وزارت صنایع) فارغ التحصیل شد. سپس در آزمون دانشگاه تهران در دوره فوق لیسانس شرکت کرد و

ضمن کار در راه آهن دوره کارشناسی ارشد را به پایان برد.

مهندس زند می‌گوید: «البته من به فیزیک خیلی علاقه‌مند بودم. به اصرار دوستم مرحوم بنان شاهی در رشته شیمی ادامه تحصیل دادم. بنابراین در هنر سرای عالی که متعلق به آلمان‌ها بود ثبت نام کردم این محل سپس به دانشکده پلی تکنیک و امروز امیرکبیر تغییر نام داد.»

در تمام طول تحصیل در آزمایشگاه راه آهن فعالیت داشت و ریاست این آزمایشگاه را عهده‌دار بود.

وی در دوره‌های آموزشی در ژاپن و آمریکا حضور یافت می‌گوید: «در ژاپن راز موفقیت آنها را از یکی از همکاران ژاپنی پرسیدم گفت که ما ۱۵ سال بدون روز تعطیل کار کردیم.»

به‌باور وی زن ایرانی همواره مورد سرکوب قرار گرفته است و در مورد زندگی اجتماعی آموزش صحیح ندیده است. اجازه رشد به آنها داده نشد و متأسفانه آنهایی که اجازه رشد داشتند بیشتر در بیراهه رشد کردند.

وی این مسئله را که زن ایرانی برای حضور و فعالیت اجتماعی نیازمند کسب اجازه از پدر و مادر و شوهر است عامل بازدارنده فعالیت می‌داند.

ساوجی، مریم

مباحث مربوط به حقوق زنان نخستین بار توسط وی در رادیو ایران در سال ۱۳۳۵ مطرح شد.

مریم ساوجی در سال ۱۲۹۸ در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدرش آقا میرزا کوچک ساوجی از دبیران روحانی بود. مریم ساوجی تحصیلات دانشگاهی را در سال ۱۳۲۵ در رشته حقوق قضایی و ادبیات فارسی به پایان برد. از همان سال فعالیت‌های اجتماعی او آغاز شد. با ورود به حرفه آموزگاری این فعالیت‌ها را گسترش داد و با تأسیس یک دبیرستان ملی ریاست آن را عهده‌دار شد.

مریم ساوجی هنوز خیلی جوان بود که طبع شعر و قلم زدن را آزمود. فعالیت‌های ادبی او از سال‌های اول متوسطه آغاز شد. نخستین کتاب او «دختر راه» سرآغازی بود بر

انتشار دیگر کتاب‌ها از جمله «فرشته» و «اختلاف زن و مرد در اسلام». سلسله برنامه‌های رادیویی او درباره حقوق زن به دلیل ایجاد موانعی بر سر راه بخش، این زن حقوقدان را برآن داشت که مجموعه سخنرانی‌هایش را در قالب کتابی به نام «قوانین ایران» منتشر سازد. در ادامه این فعالیت‌ها و پیگیری‌هایش به او پیشنهاد داده شد که امتیاز یک دفترخانه اسناد رسمی به نام او صادر گردد. از آنجا که شیفته آموزش بود از این پیشنهاد چشم پوشید و به حرفه معلمی‌اش ادامه داد. او علاوه بر انتشار نوشته‌هایش چند جلد کتاب شعر نیز به چاپ رساند از جمله دیوان مریم، گلبرگ و پنجه با خورشید. ازدواج او با مدیر روزنامه آفتاب، راهش را به مطبوعات نیز گشود و تا زمان حیات همسرش سردبیری این نشریه را برعهده داشت. پس از آن نیز به عنوان نویسنده و مشاور حقوقی به فعالیت‌های مطبوعاتی و رادیویی و اجتماعی خود ادامه داد. با تأسیس و اداره یک انجمن ادبی و عضویت در انجمن قلم فعالیت‌های ادبی را نیز گسترش داد. وی همچنین عضو اتحادیه زنان حقوقدان ایران وابسته به اتحادیه بین‌المللی زنان حقوقدان بود.

سعیدی (میرفخرایی)، نیره

نخستین زن ایرانی که جایزه فرهنگی یونسکو را دریافت داشت، در سال ۱۲۹۹ در خانواده معیرالملک و نظم‌الملوک خواجه نوری چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران در مدرسه ژاندارک گذراند و وارد دانشسرای عالی شد. پس از فارغ التحصیلی به فرانسه رفت و چند سال در شهر پاریس به مطالعه ادبیات و زبان پرداخت و در رشته ادبیات فارسی و فرانسه تخصص گرفت. او از کودکی به سرودن شعر علاقه‌مند بود. در بازگشت از فرانسه بکار ترجمه و روزنامه‌نگاری پرداخت و مدتی نیز برنامه در رادیو ایران زیر نظر او اجرا می‌شد. در سال ۱۳۲۳ انتشار مجله بانو را پیش گرفت اما پس از سه سال انتشار مجله بانو امتیاز آن را واگذار کرد و از کار نشر کناره گرفت. و به تربیت دو فرزند خود پرداخت اما با ترجمه آثار برگزیده جهان به فعالیت فرهنگی پرداخت. او توانست طی این دوره با ترجمه قصه‌های لافوتن به فارسی جایزه یونسکو را

دریافت دارد. از او چندین ترجمه به جا مانده از جمله «شطرنج باز» اثر استفان تسواک و «کازانوا» همچنین مقالات و اشعار زیادی در مجلات مختلف با نام او به چاپ رسیده است.

او در دوره بیست و دوم به مجلس شورای ملی راه یافت. از سالهای پایانی زندگی اش اطلاعی در دست نیست.

سلطان بلاغی، معصومه

اولین راننده اتوبوس در تهران در خیابان شاپور امیریه در سال ۱۳۲۵ متولد شد. فارغ التحصیل پرستاری است. در سال ۱۳۵۰ ازدواج کرد. مادر چهار فرزند است و نخستین راننده زن اتوبوس در ایران. پسر بزرگ این خانواده در رشته کامپیوتر، دختر بزرگتر در رشته فیلمبرداری و زبان انگلیسی تحصیل کرده‌اند دومین دختر در رشته کامپیوتر تحصیل می‌کند و پسر کوچک دوره دبیرستان را می‌گذراند و فوتبالیست است. دوره آخر دانشجویی را طی می‌کرد. برای کار پایان نامه سفری به اصفهان داشت. در آن سال‌ها کمتر با اتوبوس سفر می‌کرد. در این سفر که آن را «سفر شانس» می‌داند با همسر آینده‌اش که راننده اتوبوس بود و ۲۹ سال داشت آشنا شد. پس از ازدواج در تمام سال‌ها با همسرش که رانندگی می‌کرد هم سفر بود و خود نیز با فراگیری رانندگی، گواهینامه پایه یک کسب کرد.

در سال‌های بعد به علت بیماری همسر سرویس مدارس مهرشهر را بر عهده گرفت و یک سرویس از کارخانه کفش ملی را نیز انجام می‌داد. آمد و رفت تا هشت‌گرد او را به این فکر انداخت که چرا نتواند از پاسگاه پلیس راه به دلیل نداشتن دفترچه عبور کند. بار دیگر بر آن شد که برای گرفتن دفترچه اتوبوس اقدام کند. این درخواست حیرت مسئولان مربوطه را در پی داشت. اما او استدلال کرد که داشتن گواهی پایه یک و نشستن پشت فرمان اتوبوس این حق را به او می‌دهد و موفق شد. اولین دفترچه رانندگی با تریلی به نام یک زن در ایران به اسم او صادر شد.

سال ۱۳۷۲ اولین سفرش بدون حضور همسر به بندرعباس بود، می‌گوید: «دلم می‌خواست سفری مستقل داشته باشم چون پیش‌تر به عنوان راننده کمکی با همسر

می‌رفتم. البته خط‌های ما دو راننده دارد. بنابراین با یک راننده دیگر همسفر شدم. خیلی اضطراب داشتم. نمی‌دانستم با وجود یک جوان غریبه در کنارم که شناختی از طرز کارم ندارد می‌توانم آن‌طور که باید و شاید انجام وظیفه کنم؟ ولی خوشبختانه توانستم مدت شش ماه هم با همان ماشین کار کردم. اکنون حدود هشت سال است که رانندگی می‌کنم.

اما حضور او در پایانه‌های مسافری برای مسافران نیز تعجب‌آور بود و اظهار نظرهای هم متفاوت. او از آن روزها این‌گونه یاد می‌کند: «یکی می‌گفت ای والله عجب شیرزنی است، دیگری می‌گفت آخه این که کار زن نیست. خانمی انجم می‌کرد و روبرو می‌گرداند و دیگری پیش می‌آمد و می‌گفت بابا ای‌والله تو روی خانم‌ها را سفید کردی. به هر حال همه این برخوردها قدرت کار بیشتری به من می‌داد. چون به باور خودم بسیار حرکت درست و عالی در پیش گرفته بودم. در جوی که وجود داشت و تمایلی نبود که یک زن کاری کند که بحث‌انگیز باشد، کارم خیلی سریع انعکاس جهانی یافت. اولین نشریه‌ای که به سراغم آمد «امید جوان» بود. مطلب کوتاهی در یک خط نوشت که یک زن راننده در ترمینال مشغول کار شده است. وقتی برای مصاحبه به این نشریه رفتم به من گفته شد که تلفن‌های زیادی داشتند که به آنها انتقاد کرده بودند که چرا توجه نمی‌کنند و آقا را خانم می‌نویسند. راننده زن اتوبوس در ترمینال محال است. این‌ها از من خواستند که مدارکم را ببرم تا چاپ شود و مردم فکر نکنند اشتباه شده است.»

از این که حرکت او سبب شد که خانم‌های دیگری به این حرفه جلب شوند خوشحال است و در نظر دارد که اولین راننده ترانزیت شود و دفترچه این کار نیز به نام او صادر شده است.

زمانی که پس از فوت همسر تصمیم گرفت مستقل رانندگی کند با نگرانی فرزندان روبه‌رو شد. آنها تصادفات متعدد رانندگان مرد را به رخ می‌کشیدند با این تأکید که اگر او تصادف کند به دلیل زن بودن با عکس العمل تند روبه‌رو خواهد شد و انعکاس بدی خواهد داشت.

می‌گوید: «خوشبختانه خداوند یار من بود و هنوز اتفاق ناگواری روی نداده است. در ترمینال اکثراً به من می‌گویند حاج خانم، بسیاری از مسافران با پرسیدن سرویس من

بلیت تهیه می‌کنند، انعکاس یک خبر بد از سوی من سبب خواهد شد که دیگران برای آمدن داخل گود دچار تردید شوند.»

او از اولین سرویس مستقل به بندرعباس به عنوان یک خاطره یاد می‌کند و می‌گوید: «هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم. بدون همسرم و اضطراب و نگرانی در مورد فرزندانم که در منزل بودند. روزی که تصمیم گرفتم مستقل سفر کنم همسرم هم به سرویس رفته بود. دفترچه را گرفته بودم و دو، سه سفر به قزوین رفتم تا دفترچه‌ام مهردار باشد.

آن روز فراموش نشدنی به ترمینال کرج رفتم در صورت رانندگان و مسئولان تعاونی‌ها دقت می‌کردم که به چه کسی بگویم راننده کمکی هستم. کار می‌خواهم آن روز برای پسر هم روز سختی بود می‌گفت ممکن است به تو توهین شود، همه تعاونی‌ها را بررسی کردم و بعد به محوطه‌ای که مسافران جمع می‌شوند رفتم روی نیمکت نشستم در ذهنم سبک و سنگین می‌کردم که چگونه رفتار کنم که به من توهین نشود. در این فکر بودم که چشمم به تابلوی تعاونی روبه‌رویم افتاد تعاونی یک بود. متوجه شدم مدیر تعاونی به مردی که حدود ۳۰ سال سن دارد می‌گوید زودتر برو مسافران اعتراض می‌کنند و او از نداشتن کمک برای سفر می‌گفت. چند راننده دیگر نشسته بودند و هیچ‌کدام برای رفتن به بندرعباس حاضر نمی‌شدند. شماره تلفن تعاونی را برداشتم و از باجه رو به رو تلفن کردم و پرسیدم شما به راننده کمکی برای خط بندرعباس نیاز ندارید؟ با خوشحالی گفتند بله. شما کسی را سراغ دارید؟ گفتم خودم راننده هستم. اگر می‌خواهید بیایم. خلاصه یک ربع معطل کردم و سپس وارد دفتر شدم و از آنجا راهی بندرعباس شدم. راننده جوان ناراحت و نگران بود که از پس کار بر نیایم. تا پاسگاه قم خودش پشت فرمان نشست. آنجا به من گفت برای این‌که مطمئن شویم که دفترچه‌ات را مهر می‌کنند تو برو. رفتم دفترچه را مهر کنم نیروی انتظامی داخل پاسگاه و دیگر راننده‌ها با تعجب نگاه می‌کردند و افسر نیروی انتظامی با اعتراض گفت چطور به شما دفترچه دادند و جان ۴۰ مسافر را به خطر انداختند. این حرف‌ها مرا ناراحت نمی‌کرد و بیشتر مصمم می‌شدم. از همان‌جا پشت فرمان نشستم. در حالیکه راننده جوان دستش را روی داشبورد گذاشته بود و نگران. ولی رانندگی که ادامه یافت، خیال همکارم راحت شد.

برای یک زن چقدر جالب است که به مردان قدرتمند ثابت کند که توان کار دارد. همواره به برتر بودن علاقه داشتم.»

سهام، صدری

اولین زن مسئول روابط عمومی در سال ۱۲۹۸ در مشهد به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا پایان دبیرستان ادامه داد و آنگاه در سال ۱۳۱۶ در سن ۱۸ سالگی ازدواج کرد. چهار فرزند، دو دختر و دو پسر ثمره ازدواجش بود که یکی از پسران در اثر سرطان فوت کرد. پسر دیگر در رشته زلزله از آمریکا دکترای گرفت. یکی از دختران به بیماری پولیو (فلج اطفال) مبتلا شد که خود نخستین کارشناس معلولین گردید.

صدری سهام (بزرگ‌نیا) دوره‌ای هم نماینده مجلس شورای ملی شد.

به دلیل تربیت فرزندان از ادامه تحصیل بعد از ازدواج خودداری کرد و بیشتر فعالیت اجتماعی‌اش معطوف به امور خیریه، در جمعیت راه نو، کارهای اجتماعی او سرکشی به امور خانواده‌های زندانیان مردم جنوب شهر و زنان فقیر خلاصه می‌شد. پس از تشکیل کانون مترقی جذب این کانون شد که در واقع پایه اصلی حزب ایران نوین بود.

وی سپس در وزارت مسکن به عنوان کارشناس امور اجتماعی این وزارتخانه به کار پرداخت و در زمان وزارت هوشنگ نهاوندی در ابتدای دهه پنجاه، مسئولیت روابط عمومی را عهده‌دار شد. تا آن زمان هیچ زنی در این سمت قرار نگرفته بود.

«کار در روابط عمومی برای من که همیشه خبر و روزنامه برایم جذابیت خاصی داشت، سبب شد در این زمینه موفق شوم چهره مناسبی از یک مسئول روابط عمومی ارائه دهم.

سه چهار سال در این سمت بودم و سرانجام به مدیر کلی روابط عمومی منصوب شدم. البته سرانجام به دلیل علاقه مفرط همسر به کارهای سیاسی سر از مجلس درآوردم و در دوره هفتم وکیل شدم.

از میان جمعیت و احزابی که با آنها همکاری داشتم، جمعیت راه نو که مهرانگیز دولت‌شاهی ریاست آن را بر عهده داشت بیشتر مورد قبولم بود.»

سیاح، فاطمه

نخستین منتقد ادبی و اولین زن عضو گروه شرکت کننده در جامعه ملل در ژنو در سال ۱۲۸۱ در مسکو به دنیا آمد.

دکتر فاطمه سیاح نام اصلی اش فاطمه رضازاده محلاتی است. پدرش میرزا جعفر، مدرس دانشکده زبان‌های شرقی مسکو و دارای افکاری مشروطه خواهانه بود. چند کتاب از جمله درباره محاوره فارسی و روسی، فارسی و روسی و فرانسه از او مانده است.

فاطمه سیاح تحصیلات خود را در زادگاهش گذراند و در رشته ادبیات اروپایی دکتر گرفت. پایان نامه وی درباره آناتول فرانس نویسنده فرانسوی بود. مدت چهار سال در دانشکده‌های روسیه به تدریس پرداخت و سپس در اواخر سال ۱۳۱۲ به ایران آمد و تدریس در دانشسرای عالی در رشته زبان‌های خارجی را بر عهده گرفت. وی در سال ۱۳۱۳ در کنگره هزاره فردوسی شرکت کرد.

فاطمه سیاح زندگی زناشویی ناموفقی داشت که پس از سه سال به جدایی انجامید ولی از نظر زندگی علمی و اجتماعی چهره موفق زمانه بود.

در سال ۱۳۲۲ با تشکیل شورای زنان ایران با کمک چند زن خیر و روشنفکر، خود رهبری و دبیر اولی آن را سال‌ها عهده دار شد. علاقه مندی او به امور خیریه سبب شد که مدت‌ها ریاست انجمن معاونت زنان شهر تهران را بر عهده داشته باشد.

وی در حزب زنان ایران عضویت داشت و عضو هیأت مدیره انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، انستیتو فرهنگی ایران و انگلیس، عضو تحریریه مجله پیام نو و از فعالان نخستین کنگره نویسندگان ایران بود.

وی اولین زن ایرانی بود که به عضویت هیأت برای شرکت در جامعه ملل در ژنو برگزیده شد.

فاطمه سیاح زبان آلمانی را نزد مادرش که آلمانی بود آموخت و فرانسه و فارسی را نزد پدر. دو زبان روسی و انگلیسی را در مدرسه تعلیم دید. وی همچنین نواختن پیانو را نزد استادانی چند آموخت.

در سال ۱۳۲۳ به دعوت دولت ترکیه به اتفاق هاجر تربیت به آن کشور سفر کرد و

کنفرانس‌هایی در آنجا ترتیب داد. در سال ۱۳۲۴ برای شرکت در کنگره «صلح و زن» که در پاریس تشکیل شده بود به فرانسه رفت و به نمایندگی از طرف زنان ایران در این کنگره شرکت کرد. در بازگشت از اروپا در دو جلسه سخنرانی‌هایی داشت. در انجمن فرهنگی ایران و شوروی و در سالن سینما مایاک که این دو سخنرانی آخرین سخنرانی‌های او بود. وی که از بیماری دیابت رنج می‌برد در اسفند ۱۳۲۶ بر اثر سکته قلبی درگذشت.

عمده مقالات فاطمه سیاح در شرح مکاتب ادبی و خلافت نویسنده‌گان بزرگ جهان است. وی نخستین منتقد ایرانی است که به شکلی نظام‌یافته درباره تاریخ تطور رمان و ریزه کاری‌های سبک رمان نویسان برجسته جهان به بحث و ارائه نظر پرداخته است. مقالاتی درباره بالزاک، داستایوفسکی، پوشکین، چخوف، و... دارد اما در سلسله مقالاتی که تحت عنوان «مقام زن در اجتماع و ادبیات» در مجله مهر و ایران امروز از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹ نوشته، دیدگاه‌های اجتماعی و ادبی خود را به شکلی مبسوط مطرح کرده است.

وی به لزوم تازه شدن نگاه نویسنده‌گان ایرانی به واقعیت پی برده بود اما تأکیدی که بر وظیفه اجتماعی ادبیات به عنوان «عامل تعلیم و تربیت جامعه داشت» به تدریج از او منتقدی ایدئولوژیک ساخت.

از دیگر آثار دکتر فاطمه سیاح می‌توان به «تحقیق مختصر در احوال و زندگی فردوسی»، مجموعه انتشارات قدیم انجمن ۱۳۵۱، «ادبیات معاصر ایران»، نقد و سیاحت ۱۳۵۴، «درباره فردوسی و شاهنامه»، «شاهنامه و دیگران»، «رودکی ۱۳۵۴»، «نقد دانشمندان اروپایی در باب فردوسی» و فصل نامه هستی ۱۳۷۱ اشاره داشت.

سیحون، معصومه

نخستین گالری‌دار زن، در نهم خرداد ۱۳۱۳ متولد شد. خود این تاریخ را تولد اول می‌نامد. می‌گوید دو بار به دنیا آمده‌ام، با دو قد زندگی کرده‌ام. فرزند سید حسین و بلقیس.

معصومه سیحون فارغ التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است. در

سال ۱۳۳۳ با هوشنگ سیحون استادش در دانشکده هنرهای زیبا ازدواج کرد. دخترش مریم سال ۱۳۳۵ به دنیا آمد فارغ التحصیل رشته علوم سیاسی و حقوق بین‌الملل در دانشکده اسس فرانسه است. پسرش نادر رضا متولد ۱۳۳۸ و فارغ التحصیل مدیریت بازرگانی است. اما به گرافیک و عکاسی مشغول است. علاقه‌مندی او به هنر از زمان کودکی شروع شد. با کشیدن نقاشی و هدیه آن به معلمان راضی می‌شد. نخستین زن گالری‌دار ایران می‌گویند به اینکار عشق می‌ورزد و در واقع حضور یک زن خارجی برای برپایی گالری او را بر آن داشت که خود دست به کار شود.

سیحون پس از پایان دبیرستان علیرغم دلخواه مادر برای ورودش به رشته پزشکی سر از هنر در آورد. رضایت خانواده به دلیل شناخت کامل روحیه او حاصل شد. «این‌که اگر یک سوزن دست کسی برود حالم دگرگون می‌شود، با رشته‌ام موافقت کردند.» داشتن گالری یعنی نزدیکی زیاد با هنرمندان و این موضوع برای سیحون و شخصیت اجتماعی او نیز تأثیرگذار بود می‌گوید: «با همه هنرمندانی که کار کردم زندگی کردم. در خوشی و ناخوشی آنها بودم لحظه لحظه زندگی را با آنها گذراندم. مانند رضا مافی، سهراب سپهری، ایرج شافعی، احمد نصراللهی و علی اسماعیل پور بچه‌هایی هستند که در اوج استادی‌شان همیشه به هنر و شخصیت اخلاقی آنها احترام می‌گذاشتم. این رابطه بود که برای هر اثری که در دست داشتند نظر می‌خواستند و این احترام متقابلی بود که آنها می‌گذاشتند و من هم با کمال میل در اختیارشان بودم و امروز از این که دو تن از این عزیزان من در دنیا نیستند دلتنگم و بقیه با تمام همتشان کار می‌کنند و افتخارات زیادی برای هنر این مملکت خلق می‌کنند، که امیدوارم روزی دنیا به وجود آنها افتخار کند مایه امید و افتخار من هم هستند. امیدوارم هنرمندان بسیار جواترری مانند کیوان فهری که کار سرامیک می‌کند و دایم با من در ارتباط است موفق باشند.»

معصومه سیحون با سپردن قلبش به تیغ جراحی بیش از همیشه به این دوستی‌ها باور آورد به همین دلیل بیشترین فعالیتش را برای هنرمندان جوان و تازه‌کار گذاشت می‌گوید: «با نگاه به کاتالوگ و نشریات این چند ساله متوجه می‌شوید در معرفی هر هنرمندی کمتر جایی است که از گالری سیحون اسمی برده نشده باشد. به همین دلیل هم

هنرمندان بسیار جوان مرا به عنوان مادر پذیرا می‌شوند و مایلند به خصوص اولین نمایشگاهشان در گالری سیحون برپا شود. و این غرور غیر قابل وصفی به من می‌دهد. شاید باور نکنید در دوره دوم زندگیم که قلبم را عمل کردم و در آن افسردگی روانی و فشار، پیش آمد. تنها چیزی که مایه دلگرمی و امید من بود نامه‌ها و فاکس‌ها و تلفن‌های متعددی بود که از طرف بچه‌ها برایم ارسال می‌شد و به من امید زندگی دوباره داد. و همین رابطه‌ها سبب می‌شود که بیش از پیش و روزانه بیش از ۱۰ ساعت در گالری کار می‌کنم.»

زن بودن برایش افتخاری است. چون تفاوتی بین زن و مرد قایل نیست «هرگز به این فکر نیفتم که زن هستم یا مرد. چون همیشه زحمت کشیدم و توانستم زندگی عده زیادی را تأمین کنم. دقیقاً نقش پدر، برادر و شوهر و همه چیز یک خانواده را تأمین کردم. بنابراین همان کاری که مردان انجام می‌دهند. بیشتر از هر مردی دوندگی کردم و بیشتر از هر مردی شبانه روز کار کردم. تلاش کردم حتی برای بیماری‌ام وقت نگذاشتم به مجرد این که دردی حس می‌کنم کمی صبر می‌کنم و دوباره شروع بکار می‌کنم. همیشه فکر کردم برای زنده بودن باید تلاش کرد. ثابت کردم که فرقی بین زن و مرد نیست ولی می‌توانم احساس کنم که بعضی زن‌ها از زن بودن خود احساس یاس می‌کنند. و این تقصیر مردهایی است که با آنها زندگی می‌کنند. همسر من استاد بود و همیشه برای کارم اولویت قایل بود و زمانی که درگیر برپایی نمایشگاهی می‌شدم مرا از انجام آنچه که وظیفه یک زن در خانه است معاف می‌کرد. در مورد کارهای هنری خود را مرهون شوهرم می‌دانم و بینهایت راضی‌ام از این که توانستم با کمک فکری و روحی او ادامه تحصیل دهم و بعدها با شروع کار اجتماعی با تأسیس گالری سیحون در سال ۱۳۴۵ احساس غرور او برایم بسیار ارزنده بود.»

بسیار پرکار است و باور دارد فعالیت‌های اجتماعی زن ایرانی بسیار عالی است. زنانی که زندگی را در آرایشگاه‌ها، خیاطی‌ها و میهمانی‌ها خلاصه می‌کنند. در چهارچوب باور او جای ندارند. «اصلاً نتوانستم فکر کنم که آیا یک روز من مثل این‌ها می‌توانم ساعت ۸ صبح بیدار شوم. همیشه ساعت ۵/۵ صبح بیدار می‌شوم به کار مشغولم تا شب بخوابم به همین دلیل از زنانی که مثل خودم کار می‌کنند لذت می‌برم. بر

این اساس از این که زن هستم افتخارم بوده و به ویژه این که یک زن مسلمانم و حضرت زهرا الگو و مدل من. نه این که بتوانم مانند او عمل کنم نه چون این خیلی قدرت می خواهد با احترام کامل همیشه معتقدم زن در اسلام از اولویت بالایی برخوردار است این زن یعنی دختر پیامبر همسر علی مولای من، و مادر امام حسین که حکومت جمهوری اسلامی بر مبنای امام علی و امام حسین می چرخد حالا فکر کنید در حکومت اسلامی با داشتن ۱۲ امام و ۱۲۴ هزار پیامبر پایگاه مخصوصی که حضرت زهرا دارند نشان می دهد که جایگاه زن نسبت به مردها در جای والای قرار دارد.

معصومه سیحون در اوایل انقلاب یک سالی را در زندان اوین گذراند از آن دوران به عنوان یک خاطره تلخ و شیرین تأثیر گذار در زندگیش یاد می کند «از یک طرف مسئول تأمین زندگی مادرم بودم که بعد از فوت پدرم تنها مانده بود و دو پسر خوانده ام که بچه های برادرم بودند. ضمن این که شیرین ترین خاطره هم زندگی در زندان اوین بود. هر چند به این هم فکر می کردم که خدایا آیا من از دیوار ۱۰ متری بلند از جایی که خیلی موضوع ها و مسائل مرتبط با آن برایم غم آور است، ممکن است بیرون بروم. شیرین ترین خاطرات زمانی بود که به من اجازه داده شد که نوزادان زنان زندانی را شستشو دهم چون از کودکی عادت داشتم که هر روز صبح حمام کنم و انجام این عادت در زندان غیر ممکن بود، به همین جهت این توفیق دست داد که هر روز حمام داشته باشم. ضمن این که بهترین موقعیت برایم بود که مردم جامعه ام را بشناسم و با چگونگی زندگی آنها آشنا شوم. زندگی فقط آن گودال ماری نبود که دور هم جمع شده بودیم. همه جا یکدیگر را می دیدیم در سینما و نمایشگاه و... در اوین همه جور آدم بود، عزیزترین دوست من در دنیا خانمی است به نام فاطمه که بیش از این نمی توانم چیزی از ایشان بگویم وی در زندگی من یک قطب است و این دوستی شیرین و عزیز و پراحترامی که با ایشان پیدا کردم فکر نمی کنم با فرد دیگری در تمام عمرم پیدا کنم.

یکی دیگر از خاطرات شیرین من مربوط به رویدادی است که در عزیزترین محل یعنی گالری من صورت گرفت و آن برگزاری مراسم عقد پسر من در همین گالری بود. تنها به این دلیل که به جوانان بیاموزم که در جای کوچک هم می توان مراسم بزرگ و به یاد ماندنی یعنی مراسم ازدواج برگزار کرد. البته اگر اسیر مادیات زندگی نباشم.

آن روز گالری هم دایر بود و بازدید کنندگان گالری هم سرگرم بازدید بودند و سپس به جمع میهمانان ما پیوستند. و برای همه عجیب بود که چطور پسر خانم سیحون در گالری مراسم عقد برگزار می کند و همزمان با اذان ظهر خطبه عقد خوانده می شود. و این شیرین ترین است برای من. در گالری سیحون زندگی کردم پسر دم داماد شد و سومین آرزوی من این است که به خواست خدا روزی که قرار است از دنیا بروم در همان حالی که به تلفن ها جواب می دهم سرم را روی دستم بگذارم و با زندگی وداع کنم.»

سیدزاده، ژاله

عضو اولین تیم ورزشی باشگاهی و تیم ملی در سال ۱۳۲۱ در تهران متولد شد. بازی را به هنگام تحصیل در دبیرستان رضاشاه سابق آغاز کرد و در یک بازی آموزشی برای عضویت در باشگاه تاج سابق (استقلال) انتخاب شد.

در سال ۱۳۴۵ با مهندس یونس وفایی دانشجوی دانشکده فنی دانشگاه تهران که در تیم های ورزشی دانشگاه عضویت داشت ازدواج کرد. صاحب دو فرزند شد. دختر مترجم فرانسه است و او نیز در رشته های ورزشی مانند اسکواش (صاحب رتبه) اسکی روی آب، تنیس و... فعالیت دارد. پسر نیز فارغ التحصیل کامپیوتر است و در رشته بسکتبال در دبیرستان صاحب مقام تیمی شد.

به هنگامی که به عضویت تیم ملی در آمد به دعوت دانشگاه تهران در کلاس تربیت مربی یک استاد از بوفالوی آمریکا حضور یافت و در رشته مربیگری آموزش دید. سپس به عنوان کارشناس و مربی ورزش دانشگاه تا پیروزی انقلاب خدمت کرد و بازنشسته شد.

ژاله سیدزاده در زمانی که مربی ورزش دانشگاه بود با شرکت در امتحان دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در رشته گرافیک فارغ التحصیل شد.

حضورش در تیم ورزشی در واقع برای سامان دادن یک تیم در مقابل تیم والیبال ترکیه که تقاضای سفر به ایران و بازی با دختران ایرانی را داشت صورت گرفت. ایران تا آن زمان تیم باشگاهی نداشت. بازیکنان در قالب تیم آموزشی به رقابت می پرداختند. بنابراین مسئولان ورزشی برای تشکیل تیم دست به کار شدند. تیم ترکیه

آمد و بازی‌ها برگزار شد. در نتیجه اولین سفر تیم والیبال دختران نیز در پاسخ سفر تیم ترکیه به آن کشور صورت گرفت.

از همان تیمی که برای بازی در مقابل ترکیه تشکیل شده بود. تعدادی انتخاب شدند و تیم ملی را شکل دادند. اولین سفر تیم ملی به هندوستان بود که در بازی‌های آسیایی به مقام سومی رسیدند.

ورزش را با کمبود امکانات همیشگی می‌داند «تفاوتی ندارد که ورزش بانوان است یا آقایان».

می‌گوید: «آن زمان هم وسایل ورزشی را باید خودمان می‌خریدیم. البته باشگاه تاج پیراهنی می‌داد ولی کفش و وسایل دیگر باید تهیه می‌شد وقتی بی‌توجهی هم بر کمبود امکانات افزوده می‌شود، می‌توان تصور کرد چه مشکلاتی بروز می‌کند. به یاد دارم که برای بازی المپیک آسیایی به هندوستان رفته بودیم مسئولان فراموش کرده بودند برای ما پیراهن ورزشی بیاورند و ما مجبور شدیم پیراهن ورزشی آقایان را به تن کنیم که خیلی گشاد بود و ظاهر ناخوشایندی داشتیم».

با تأسف به این نکته اشاره دارد که نفس ورزش کمتر مورد توجه اداره کنندگان قرار دارد «آنان به تنها چیزی که فکر نمی‌کنند «ورزش» است و مسائل حاشیه‌ای نزد آنان اهمیت بیشتری دارد».

فعالیت‌های فعلی ورزش بانوان را در صورتی که نگاه به داخل چند کشور مسلمان باشد خوب می‌داند ولی برای حضور در میدان‌های رقابت جهان بر این نکته تأکید دارد که باید سیاست‌های دیگری در پیش گرفته شود «امروزه دنیا در زمینه ورزش در مکانی قرار دارد که رسیدن به آن مکان با این بازی‌ها و بودجه‌ها امکان ندارد».

مشکل فرهنگی را از مشکلات دیگر کار می‌داند و می‌گوید: «هنوز نیاموختیم که برای پیشرفت به یاری یکدیگر بریائیم. اگر فردی خوب کار کرد و وسایل پیشرفت را فراهم آورد دست به دست او بدهیم. متأسفانه به تجربه دیدیم که به جای همکاری با روش‌های مختلف سعی می‌شود با کارشکنی او را کنار بزنیم تا خود در آن جایگاه قرار بگیریم».

این نوع نگرش را مخصوص این دوره نمی‌داند. این حالت را مربوط به همه زمان‌ها

می‌داند البته با شدت و ضعف.

او همچنان به ورزش کوهنوردی، اسکی روی آب و اسکی برف، یوگا، شنا و تنیس ادامه می‌دهد و با گلایه از جوانان می‌گوید که با نگاهی نه چندان مهربان به ورزشکاران در این سنین می‌نگرند. «گلایه‌ای است از جوانان، متأسفانه همین فرهنگ ورزش کردن هم در کشور ما نتوانسته جا بیفتد. هنوز جوانان تمسخر افراد مسن را مایه مسرت و نشاط خود می‌دانند. وقتی در کوه راه می‌روم جوانانی که از فرزندانشان کوچکترند از این که یک زن در سن و سال من به کوه می‌آید برایشان مزاح است و با الفاظ و حرکات نامناسب این ناخرسندی را ابراز می‌کنند. یا وقتی با راکت تنیس یا چوب اسکی مرا می‌بینند همین رفتار را پیش می‌گیرند. این برای جامعه‌ای که بر سیاست توسعه ورزش نظر دارد زنگ خطری است. مریان مدارس باید به نوجوانان و جوانان بیاموزند که ورزش مختص سن و سال مشخصی نیست. باید دید جوانان ما نسبت به جامعه و پیشرفت آن بازتر باشد. من خندیدن و تفریح را لازمه جوانی می‌دانم و یا اصولاً هر موجود زنده نیازمند شادی و نشاط است ولی با تمسخر دیگران، چرا.»

شریفی، فرزانه

نخستین اورولوژیست در سال ۱۳۴۰ به دنیا آمد. پدر دکترای حقوق و قاضی دادگستری و مادر در حد دیپلم درس خوانده بود. از کودکی به طبابت علاقه‌مند شد. در زمره شاگردان تلاشگر دبیرستان خوارزمی قرار داشت. سال ۱۳۵۸ در رشته پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد. با تعطیلی دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹ برای آشنایی با فلسفه اسلامی در کلاس‌های آزاد عربی، الهیات و فلسفه دانشکده الهیات ثبت نام کرد. سال ۱۳۶۰ پیش از گشایش مجدد دانشگاه ازدواج کرد و نخستین فرزند دو سال بعد به دنیا آمد. در تمام طول تحصیلی یعنی تا سال ۱۳۷۱ که دوران رزیدنتی را می‌گذراند دو فرزند دیگر به دنیا آورد. خود در این مورد می‌گوید: «می‌خواستم این نظر که با ازدواج و تولد فرزند نمی‌توان به تحصیل ادامه داد را رد کنم. در تمام دوران دانشجویی از کیفیت درس‌هایم کاسته نشد و در پایان دوره دانشگاه به همراه یکی از دانشجویان مرد رتبه سوم پزشکی را مشترکاً کسب کردم.»

به دلیل غیر فعال بودن بخش اورولوژی در دوره دانشجویی و اتترنی علاقه‌ای به این رشته نداشت. ابتدا جراحی و جراحی عمومی را انتخاب کرد. یک ماه تمرین ادامه داشت ولی در پایان دوره دانشگاه تصمیم گرفت در رشته‌ای کار کند که خانم‌ها کمتر، حضور دارند یا اصلاً نیستند.

در زمان اتترنی در درمانگاه زنان متوجه شد برخی خانم‌ها به هنگام معاینه گریه می‌کنند و یا در شرح بیماری‌شان برخی مسائل را عنوان نمی‌دارند و در هنگام معاینه موارد دیگری غیر از آنچه گفته بودند نشان داده می‌شد.

در مشورت با یکی از پزشکان، پیشنهاد شد رشته اورولوژی را انتخاب کند. او گفت: «بیا اورولوژی ببین اینها چه وضعیتی دارند» با وجود این که علاقه نداشتیم. ولی برای کمک به دیگران سرانجام پذیرفتم هر چند که حضور در این رشته با یکسری تهمت‌ها همراه بود. گفته می‌شد این رشته مردانه است و نیمی از بیماران مرد، این خانم در پی چیست که به این رشته آمده، برود یک رشته زنانه یا اطفال و داخلی».

توجیه حضور در این رشته و انتقال از دانشگاه حدود هفت ماه طول کشید. هم اکنون مدت هشت سال است که وی در بخش اورولوژی زنان که مربوط به بیماری کلیه و مجاری ادراری است فعال است و فوق تخصص خود را در اورولوژی اطفال به پایان برده است.

این رشته نیز مانند همه رشته‌های پزشکی با مشکلاتی همراه بود «عدم اعتماد بیمار که توقع دارد یک مرد با موهای جوگندمی پزشک او باشد. وقتی یک پزشک نسبتاً جوان را مقابل خود می‌بیند کمتر اعتماد می‌کند. ولی خوشبختانه امروز بیماران من بوسیله بیمار قبلی مراجعه می‌کنند و این یعنی اعتماد. مشکل دیگر فرهنگ ماست. ما زن‌های ایرانی هنوز زندگی سنتی را حفظ کرده‌ایم. زندگی سنتی در کنار شغل مدرن همخوانی ندارد و مشکلات زیاد خواهد بود. هنوز عادت داریم تمام کارهای خانه را خودمان انجام دهیم. این قبیل عادات سبب می‌شود که رفتاری‌ها زیاد و کارها سخت و سنگین شود.» مشکلات یک خانم دکتر در رابطه با مسئولیت‌های زندگی همچون دیگر زنان ادامه دارد تا جایی که دکتر شریفی معتقد است «کارهای ادراری برای زن‌ها راحت‌تر است. مثلاً من برای شرکت در جلسات بیمارستان هرگز توانستم جزو نفرات اول حاضر در

جلسه باشم. با آن که تمام برنامه‌ریزی‌ها را انجام می‌دهم ولی تا به کارهای خانه سر و سامان بدهم دیر به جلسه می‌رسم. متأسفانه هنوز شرایط کار بر طبق فیزیک و مسئولیت خانم‌ها تعریف نشده است.

مثلاً یک آقای دکتر صبح که از خواب بیدار می‌شود صبحانه‌اش آماده است و مسئولیتی در قبال فرزندان ندارد ولی یک زن پزشک اول زن خانه، مادر بچه و در پایان یک پزشک محسوب می‌شود. طبق برنامه‌ای که برای جلسات ما تنظیم می‌شود و اکثریت هم با آقایان است باید خود را تطبیق دهیم. این تطبیق‌ها در طول زمان خسته کننده می‌شود. باید وقت سخنرانی، اتاق عمل، کلینیک و... تنظیم شود. البته به مرور یاد می‌گیریم که اولویت بندی کنیم.»

به باور او مشکل اساسی تنظیم وقت است زیرا مسئولیت و وظیفه‌ای را عهده‌دار است که هیچ یک ساعت ندارد ولی باید آن را با یکدیگر تلفیق کرد.

«مشکلات زیاد است. فاصله‌مان با زنان در کشورهای پیشرفته شاید ۲۰۰ سال باشد. این مشکلات هم در ابعاد فرهنگی وجود دارد و هم اجرایی، ما نورسیده‌ایم. هنوز در محیط کار حقوق برابر با مردان نداریم. در همین حرفه ما، هنوز ریاست یک زن در بخش با مشکل همراه است.

باید به این موضوع هم اشاره کرد که در حضور اجتماعی، به دلیل ضعف فرهنگی دچار افراط هم می‌شویم. یعنی به یکباره خانه و زندگی داخلی و فرزندان فراموش می‌شوند. اگر برای مسئولیت زنان در خانه حق و حقوقی مناسب در نظر گرفته شود دیگر کار در خانه، پست و سطح پایین به حساب نمی‌آید. اگر ارزش آن به درستی لحاظ شود شرایط تغییر می‌کند. این تفکر نادرست که کار بیرون را یک کار اجتماعی محسوب می‌کنند باید تغییر کند. اشکال این است که برای کار خانه و تربیت فرزند ارزش قائل نیستند و تمام آنچه گفته می‌شود یک شعار است.»

با تمام مشکلات معتقد است که باید از فرصت‌های مناسبی که در اختیار زنان قرار می‌گیرد بهره گرفت «باید دید مثبت داشت. بقیه که کارشان را پیش می‌برند و کسی به خاطر ما شرایط را تغییر نمی‌دهد. باید خود را با اجتماع و محیط زندگی وفق داد. باید در این فرصت کم درست زندگی کرد و امیدوار بود. جریان رود به خاطر من یا آن تغییر

نمی‌کند باید شنا را آموخت. لذت برد، مسیر را طی کرد و بیراهه نرفت.» البته شرایط کاری او سبب می‌شود که به عنوان یک زن گاهی دچار یأس شود و آن زمانی است که «در کارهای اداری و اجتماعی احساس می‌کنم به دلیل زن بودن به حرف‌ها بها داده نمی‌شود. یا با بیمارانی رو به رو می‌شوم که علاوه بر شرح بیماری از مشکلاتشان می‌گویند. آن زمان دچار یأس می‌شوم که چرا باید زن‌ها با چنین مشکلاتی رو به رو باشند و حق و حقوقشان ضایع شود و جالب این‌که حتی با ضایع شدن حقشان باز هم احساس گناه می‌کنند.»

دکتر شریفی از این‌که همسرش در انتخاب رشته تخصصی حمایتش کرد به خود می‌بالد زیرا حضورش در بخش اورولوژی برای بسیاری از همکاران قابل قبول نبود می‌گوید: «حضور من به عنوان اولین پزشک زن در اورولوژی بحث‌هایی را در پی داشت ولی همسر من به این مسائل بی‌توجه ماند و مشوق من در ادامه راه بود. البته من هم برای انجام وظایفم در منزل آنچه در توان داشتم به کار بستم. تلاش مضاعفم سبب شد که دچار دو عارضه شوم و کارم به عمل جراحی بکشد.

برخورد بیماران هم برایم خاطره‌انگیز است در واقع هر روزمان خاطره است. بیمارانی که پس از بهبودی از مناطق دور عکس خود را می‌فرستند و یا تسبیح برایمان می‌آورند نشانه نهایت لطف و قدردانی آنان است. فکر می‌کنم این‌گونه رفتار برای یک پزشک فراموش شدنی نیست.»

شکوفی، نسرین

از جمله اعضای نخستین تیم ورزشی باشگاهی و تیم ملی متولد ۱۳۲۵ در تهران است. دوازده سال داشت که فعالیت ورزشی را با رشته دو و میدانی آغاز کرد ولی خیلی زود والیبال او را جذب کرد و با شرکت در مسابقات آموزشگاهی، والیبال ورزش اختصاصی او شد. با عضویت در انجمن دوشیزگان و بانوان مدت‌ها در این باشگاه آموزش دید و با کسب موفقیت‌های متعدد در ردیف مهره‌های برجسته تیم قرار گرفت. با اتمام دوره دبیرستان به تحصیل در رشته ادبیات انگلیسی در دانشگاه تهران ادامه داد. در سال دوم دانشگاه با اقبال پزشک و متخصص جراحی عمومی ازدواج کرد.

می‌گوید: «آشنایی ما هم در میدان ورزشی و در مسابقات دانشگاهی مشهد آغاز شد. و همسرم جزو قهرمانان تنیس و اسکی دانشگاه تهران بود و مقام اول این دو رشته را در دوران دانشجویی در دانشگاه تهران کسب کرد.

شکوفی به همراه تیم در مسابقات داخل و خارج شرکت داشت و می‌گوید: «تا اواخر دوره فعالیت ورزشی همواره صاحب مقام اول و قهرمانی کشور و دانشگاه بودم» او علاوه بر بازی در تیم والیبال در رشته‌های مختلف ورزشی از جمله بسکتبال و دو میدانی فعالیت داشت و علاوه بر کسب مدال مدال در رشته والیبال در رشته‌های مختلف دو و میدانی صاحب مدال شده است. او در رشته پرش ارتفاع و پرتاب وزنه رتبه اول دانشگاه را کسب کرد و در رشته پرتاب نیزه و دو چهار در صد متر به رتبه دوم دست یافت.

نسرین شکوفی در مسابقات قهرمانی دانشگاه‌ها و مدارس عالی در سال ۱۳۴۴ در اصفهان مقام دوم و در سال ۱۳۴۶ مقام اول را در مشهد به دست آورد. با پایان دوره دانشگاه در سال ۱۳۴۸ و تولد فرزندش از فعالیت‌های قهرمانی دست کشید و میادین ورزشی را ترک کرد ولی از آن پس به ورزش‌هایی مانند اسکی و تنیس روی آورد.

دختر و پسر این خانواده که هر دو فارغ التحصیل مهندسی نرم افزار کامپیوتر هستند، از اسکی بازان کشورند.

نسرین شکوفی علاقه بیش از حد خود به ورزش را مهمترین عامل ادامه ورزش قهرمانی می‌داند می‌گوید: «باور داشتم و دارم که در کنار مطالعات درسی، ورزش سبب باز شدن فکر می‌شود و همین امر دلیل توفیق من در هر دو بخش بود.

پدر و مادر در فعالیت ورزشی به نوعی مشوق من بودند ولی چون خود از ورزش آگاهی نداشتند نمی‌توانستند راهنمای خوبی برایم باشند.

خوشبختانه فعالیت‌های ورزشی من با داشتن دوستان خوبی چون ماری ت، فرخنده صالح، مینا فتحی، ژیلاروی، شهلا صفوی، روحی پند نواز و تعداد بسیاری که امکان نام بردن از همه آنها فراهم نیست، شوق ادامه کار برایم فراهم شد از سوی دیگر فضای خوب اخلاقی در بین ما سبب شد که فضای مناسب ورزشی هم ایجاد شود و ما با

تکیه بر این دوستی‌ها به فعالیت ادامه دادیم.»

نسرين شكوفی درباره پیشرفت‌های ورزشی بانوان می‌گوید: «اگر تصور این باشد که آوردن امتیاز و مدال شاخص پیشرفت ورزشی در رشته‌های مختلف خواهد بود، چنین امری بعد از انقلاب حداقل در ورزش‌های دستجمعی کمتر حاصل شده است. بنابراین تصور می‌کنم در ورزش‌های قهرمانی خانم‌ها کمتر موفقیت داشته‌اند. امیدوارم شاهد پیشرفت‌ها و فعالیت بیشتر در کلیه زمینه‌های ورزشی باشیم. در مقایسه ورزش بانوان با فعالیت‌های ورزشی در گذشته می‌توان به روشنی مشاهده کرد که بانوان ایران چه از نظر رسیدگی و توجه به ورزش آنها در داخل و چه از نظر برقراری تماس‌های ورزش خارجی و محدودیت شرکت در میادین بین‌المللی نمی‌توانند پیشرفت انچنانی داشته باشند و فعالیت‌های آن‌ها محدود به رخدادهایی است که در داخل کشور جریان دارد.»

صبا، فاخره

نخستین زن ایرانی که در کنسرواتوار پاریس در رشته اپرا تحصیل کرد و نخستین مؤسس کلاس آواز در ایران به همراه اولین باغچه‌بان است. وی در سال ۱۳۰۶ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات هنری خود را در کلاس‌های خصوصی تهران آغاز کرد و سپس راهی فرانسه شد و دوره کنسرواتوار پاریس را در رشته اپرا و اپراکامیک به پایان برد. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۳۲ در هنرستان عالی موسیقی به تدریس پرداخت و با شروع به کار تالار رودکی به گروه اپرای تهران پیوست. اما پیش‌تر نیز در یکی از تالارهای تهران به ایفای نقش در اپرا پرداخت و نخستین بار به اتفاق دو هنرمند دیگر اولین باغچه‌بان و منیر و کیلی برنامه مشترکی را اجرا کردند. هر چند آن دو هنرمند دیگر هم در اجرای اپرا فعالیت داشتند ولی فاخره صبا نخستین زن ایرانی بود که در کنسرواتوار به تحصیل پرداخت و همچنین نخستین زن ایرانی است که با مشارکت اولین باغچه‌بان کلاس آواز در ایران دایر کرد.

صدای فاخره صبا «متسوسوپرانو» بود.

اپراهایی که اجرا کرد عبارتند از: «کاوالریا روستیکانا» ۱۳۴۶، «مادام باترفلای» ۱۳۴۶، «نی سحرآمیز» ۱۳۴۸، «خسرو و شیرین» ۱۳۴۹، «کارمن»، «عروسی فیگارو» و «هلندی سرگردان» ۱۳۴۹.

صدراعظم نوری، زهرا

اولین شهردار زن بعد از انقلاب کارشناس ارشد در رشته فلسفه و کارشناس رشته ادبیات است. در سال ۱۳۴۱ در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. دومین فرزند از یک خانواده پنج نفری است. فعالیت اجتماعی او از کار در دبیرستان‌های تهران آغاز شد و سپس در مراکز تربیت معلم تهران در کارهای آموزشی و فرهنگی ادامه یافت با ۱۹ سال سابقه کار علمی فرهنگی، به عنوان شهردار منطقه هفت تهران معرفی شد و تا سال ۱۳۸۲ در این مسئولیت باقی ماند.

در سال ۱۳۷۱-۷۲ پس از آشنایی با گروهی «خلاق و پویا» جذب فعالیت‌های فرهنگی شد. کارآیی این گروه در مدیریت شهری پیش زمینه‌ای شد برای فعالیت در موضوعات فرهنگی و اجتماعی شهر تهران به همین منظور از طرف شهرداری، محلی در اختیار این گروه قرار گرفت.

از این پس تلاش این گروه آشنا ساختن مردم منطقه به فعالیت‌های فرهنگی و هنری بود، گروه تصمیم گرفت در زمینه آموزش موسیقی، تئاتر، آموزش زبان، نمایش عروسکی، آموزش دروس مختلف دوره دبیرستان و تشکیل هسته‌هایی از جوانان دختر و پسر فعالیتش را آغاز کند.

می‌گوید: «تلاش‌ها نتیجه داد آنان که علاقه‌مند بودند دور هم جمع شدند. مثلاً علاقه‌مندان به فیزیک هفته‌ای یک جلسه گرد هم می‌آمدند یا علاقه‌مندان به موسیقی گروه کر تشکیل دادند، امکاناتی هم در اختیار این گروه‌ها قرار می‌گرفت» اعضای گروه‌ها در موسسه‌ای به نام «موسسه فرهنگی قلم» گرد هم آمدند و ارتباطشان با مردم فزونی گرفت.

«این اقدام ما در نگرش آقای غلامحسین کرباسچی شهردار وقت تهران نیز مؤثر افتاد. به این جهت از ما خواسته شد که در ابعاد بزرگتری کار را ادامه دهیم با حضور افراد علاقه‌مند و با انگیزه و تحصیلکرده در گروه، پیشنهاد شهردار تهران پذیرفته شد. ساخت فرهنگسرای خاوران. زمین بسیار بزرگی حدود ۱۵۰ هزار متر در اختیار ما قرار گرفت. طرح بزرگ بود و نیازمند توانایی‌های بالا. تلاش داشتیم که کار را گروه انجام دهد تا زمینه اعتماد به نیروهای جوان و خلاق فراهم آید. شوق کار آنچنان بود که پروژه با ۲۳ هزار

متر مربع زیربنا که از زمان مشاوره تا ساخت به طور عادی ۹۶ ماه وقت لازم داشت. با کار شبانه روزی در عرض ۱۸ ماه به پایان رسید و تعجب بازدید کنندگان داخلی و خارجی را برانگیخت. تلاش داشتیم این طرح تا ۱۰۰ سال مورد بهره‌برداری فرزندان این مناطق قرار گیرد. این طرح عظیم به دست جوانان کم سن و سال ولی معتقد و متعهد به کار انجام گرفت و گروه برای طرح‌های بزرگتر انتخاب شد.

از این تیم کاری سپس برای تصدی پست شهردار و معاونت شهرداری در چند منطقه دعوت شد که آقای ثانی نژاد شهردار منطقه ۱۵ و سپس منطقه یک شهرداری از آن جمله است.

صدراعظم نوری در این پروژه به عنوان عضو هیأت مدیره و در مقطعی هم به عنوان قائم مقام و عضو مجموعه و مدتی مدیر عامل فرهنگسرا خدمت کرد.

گرچه در ظاهر بین تحصیلاتش با نوع فعالیتش تناسبی به چشم نمی‌خورد ولی خود معتقد است: «کسانی که فلسفه خوانده‌اند با یک دید فلسفی و کلی به قضایا می‌نگرند و چون مدیر هم باید جامع‌نگر باشد لذا قادرند تجزیه و تحلیل مسائل را به درستی انجام دهند مدیران هم باید اول علاقه‌مند به مدیریت باشند و سپس توان و دانش آن را کسب کنند و تجربه ببندوزند.»

حضورش به عنوان شهردار منطقه هفت تهران تعجب همگان را در پی داشت. «گروهی که اکثراً خانم‌ها بودند شاد شدند در این میان هم عده‌ای ناباور و مخالف.»

می‌گوید: «برخورد مردم همواره توأم با احترام بود و با شهروندان دچار مشکل نشدم در حالیکه ممکن بود چون اکثر مالکان، مردان خانواده هستند لذا مراجعین هم غالباً مرد بودند. ولی بارها خانم‌هایی مراجعه می‌کردند که وقتی از آنها سراغ مالک را می‌گرفتم، می‌گفتند بیرون ایستاده. فکر می‌کنم همین اطمینان خاطری که زنان در مراجعه به شهرداری یافته بودند سبب شد که به راحتی آمد و شد کنند و با موضوعات اجتماعی آشنا شوند و نگاهی اجتماعی پیدا کنند.»

به هر حال همکاران و مراجعینی هم بودند که ترجیح می‌دادند با یک شهردار مرد روبه‌رو شوند. خصوصاً این که من تنها زن بودم. و در ایران هم عادت بر این است که «اشانتیونی» (نمونه‌ای) انتخاب شوند. از هر چیز یک نمونه شهردار، معاون رییس

جمهور، مشاور و... شاید در آینده بینش‌ها تغییر کند و بر تعداد مدیران زن افزوده شود. سال ۷۵ که به این سمت انتخاب شدم نتیجه بینش شهردار تهران بود. با این هدف که هر نیروی کارآمدی را می‌شناخت از او برای خدمت به شهروندان کمک می‌گرفت. به باور او شناخت کار، آشنایی با قوانین و مقررات را در پی خواهد داشت که کمتر با مشکل روبرو می‌شویم. ولی با توجه به این واقعیت که حضور اندک خانم‌ها در پست‌های اجرایی، به کم تجربگی آنها منجر می‌شود، می‌گویند: «نمی‌توان این تجارب را منتقل کرد در حالیکه برای آقایان این مشکل وجود ندارد، زمانی که این مسئولیت را قبول کردم هیچ خانمی نبود که راهنمای من باشد اما امروز من صدها تجربه کسب کرده‌ام که می‌توانم منتقل کنم.

باید به این واقعیت هم توجه داشت که مسئولیت خانم‌ها در خانه سبب می‌شود که وقت و انرژی زیادی صرف کنند. در حالیکه مردان با این مسئله روبرو نیستند. ضمن این که زن‌ها دقیق‌تر، حساس‌تر و نسبت به کار توجه بیشتری دارند.»

او معتقد است در صورت فرصت‌های برابر میان زنان و مردان می‌توان درباره نقش مدیریتی آنان قضاوت کرد. «نگاهی به حضور زنان در اجتماع از دوره قاجار به بعد نشان می‌دهد که فرصت‌های بسیار کمی در اختیار زنان بوده در حالیکه آقایان در طول این سال‌ها با حضور در سطوح مدیریتی بر تجربیات خود افزوده‌اند.

سمت‌ها:

- عضو شورای اجتماعی شهر تهران
- عضو شورای عالی سیاست‌گذاری کمیسیون‌های بانوان در وزارت کشور
- عضو کمیسیون بانوان در وزارت آموزش و پرورش
- عضو کمیته آموزش شورای فرهنگی - اجتماعی زنان وابسته به انقلاب فرهنگی
- عضو هیأت مدیره شرکت فرهنگسرای بهمن، عضو هیأت مدیره و مدیر عامل مؤسسه فرهنگی قلم
- عضو هیأت مدیره و مدیر عامل شرکت فرهنگسرای خاوران

صدر، بهجت

نخستین بار نقاشی آبستره، کولاژ، چینه چینی و اصولاً نوآوری در نقاشی را انجام داد. خود معتقد است مهمتر از کارهایی که انجام داده به روز بودن ذهن و مدرن نگریستن است.

بهجت صدر در سال ۱۳۰۳ در اراک به دنیا آمد. پدرش «محمد صدر» را زود از دست داد و مادرش «قمر امینی» خیلی جوان بود که نقش پدر را بر عهده گرفت. در پایان دوره دبیرستان وارد دانشسرای مقدماتی شد و سپس در هنرهای زیبا ادامه تحصیل داد. دانشکده را با رتبه ممتاز به پایان برد و بورس تحصیلی پاریس گرفت. اما دیگری جایگزین او شد و بهجت صدر راهی ایتالیا گردید. در آنجا هم نتوانست در چارچوب کلاس و استاد خود را مقید کند و پیش از این که کلاسی پایان یابد نمایشگاه هایش برگزار شد.

چهار سال در ایتالیا گذشت و سپس راهی ایران شد و به تدریس ادامه داد. و این بار با عنوان دانشیار مشغول شد. بیست سال در دانشگاه تدریس کرد و مدیر گروه هنر بود و بسیاری از هنرمندان امروز از شاگردان اویند. سرانجام با ۳۵ سال سابقه تدریس بازنشسته شد.

ازدواج او با یکی از بستگان به نام «ابوالحسن صدر» که دستی در کار نوشتن داشت چندان دوامی نداشت.

سال ها بعد با استاد مسلم موسیقی مرتضی حنانه در رم آشنا شد و این آشنایی به ازدواج انجامید. ثمره آن دختری است به نام کاکوتی (میترا) که جراح و چشم پزشک مقیم فرانسه است.

در طول تحصیل به عنوان شاگردی که به قول معروف مخ ریاضی دارد شناخته می شد. در دانشسرا استادی او را به کار نقاشی تشویق می کرد و استادی دیگر منع. مدتی در کلاس پتگر آموختن را ادامه داد ولی نگاه متفاوت او به نقاشی او را واداشت که کلاس را ترک کند. ولی همین علاقه به نقاشی او را به هنرهای زیبا کشاند.

این نقاش چرایی روی آوری به آبستره را این گونه توضیح می دهد: «اصولاً من آبستره

می‌بینم. البته می‌دانم که بسیاری تابلوهای مرا نمی‌پسندند. تقصیری ندارند چون درک نمی‌کنند. من پیش از این که به آبستره فکر کنم باید به این نکته اشاره کنم که یک تفاوت نگاه یا بهتر بگویم یک ذهنیت نوپرداز دارم.

کارهایی که انجام دادم بدون آگاهی که دیگری در گوشه‌ای از جهان به آن کار مشغول است، اتفاق می‌افتد ولی بعدها متوجه می‌شوم که همزمان و یا حتی بعد از من هنرمندی به این کار پرداخته است. مثلاً چیده‌مان، یا کار کردن با قوطی رنگ. روزی که بوم و رنگ را کنار گذاشتم و با قوطی رنگ روی زمین کار کردم، نمی‌دانستم که این کار می‌تواند ماندگار باشد. بنابراین قبل از این که بحث آبستره و کولاژ باشد بحث مدرن دیدن و مدرن فکر کردن است.»

او کار کولاژ را برای به تمسخر گرفتن یک حرکت در پیش گرفت و آن انتخاب مادر نمونه در سال ۱۳۴۲ بود. که عکس مادر و فرزند را در متن نقاشی جای داد و متنی هم بر آن نوشت: «آن کس که برنده جایزه‌ها بوده حالا نه است» تابلویی درست شد که یک کولاژ بود.

کار چیده‌مان (انستلاسیون)، نیز چنین داستانی دارد. سال‌ها پیش یعنی در سال ۱۳۴۵ خانم سیحون امکاناتی در اختیار وی گذاشت و وی با خرید مقداری آینه مقعر از بازار آنها را در گالری کار گذاشت. با آویختن پرده کرکره که به وسیله موتوری باز و بسته می‌شد و «رگله»ها در آینه‌ها می‌پیچید. آن روز کاری نو ابداع کرد که انتقاداتی در پی داشت اما چند سال بعد در موزه‌ای در پاریس به عنوان یک کار نو به وسیله فردی ارائه شد.

وی این کار را به شکل دیگری پیش‌تر انجام داده بود. سال ۱۹۶۷ از او برای ارائه طرحی درباره مبارزه با بیسوادی دعوت شد. می‌گوید از ارائه کار تکراری پرهیز داشتم «بعد از ظهری بود که برای استراحت پرده کرکره سیاه اتاق را کشیدم این تغییر نور یکباره مرا به این فکر انداخت که با استفاده از پرده کرکره و نقاشی کاری ارائه دهم. روی بوم تعدادی خورشید کشیدم و بعد کرکره سیاهی روی آن آویزان کردم که با باز شدن این کرکره‌ها خورشید نمایان می‌شد یعنی «نور علم و تاریکی جهل» این تابلو برنده جایزه

یونسکو شد و به یاد دارم دکتر خانلری در مراسم اعطای جایزه گفت: به یاد ندارم به کرکره به جای نقاشی جایزه داده باشند ولی کارت خیلی با مفهوم بود.»

بهجت صدر در سال‌های نخستین انقلاب که برای ادامه تحصیل تنها دخترش به پاریس سفر کرده بود با شروع جنگ بازگشتش به تعویق افتاد و پس از آن با آگاهی از بیماری سرطان سینه مدتی در فرانسه بسر برد. در تمام مدتی که تحت شیمی درمانی قرار داشت به کار ادامه داد و کار کولاًژ عکس را پیش گرفت. او علاوه بر نقاشی دستی در نوشتن دارد ولی تاکنون از چاپ نوشته‌هایش سر باز زده است

او از این که بسیاری از زنان که تأثیر وجودی آنان در پرورش بسیاری افراد مشهور نادیده گرفته می‌شود می‌گوید: «وقتی برنده بورس تحصیلی شدم دو تن از دوستان و همکلاس‌انم «طوسی حائری و مهری رخشان» به خانه ما آمدند به یاد دارم مادرم سر سجاده نماز بود به او گفتند خواستگاری از وزارتخانه دارم بهتر است به جای رفتن ازدواج کنم. مادر با یک جمله کوتاه گفت: نه شوهر پیدا می‌شود ولی تحصیل در بورس کمتر نصیب می‌شود. امروز در جامعه نقاشان کسی قمر امینی را نمی‌شناسد و البته کم و بیش اسم من برایش آشنا است. در حالیکه او نقش عمده‌ای در سرنوشت من داشت و البته کم نیستند این‌گونه زنان که در ناآشنایی و غربت کارهای بزرگی انجام می‌دهند و نام آنها هیچ‌گاه به صفحات روزنامه و کتاب کشیده نمی‌شود.»

نمایشگاه‌ها:

بهجت صدر در طول مدت خلق آثار، نمایشگاه‌های متعددی در داخل و خارج به صورت انفرادی و جمعی برگزار کرده، جوایزی دریافت داشته است. چند تابلو از آثار او در موزه‌های معتبر جهان مانند مینیا پولیس آمریکا، موزه هنرهای معاصر ایران، وزارت فرهنگ فرانسه، موزه هنرهای پاریس، موزه چکسلواکی، موزه رم و... موجود است.

صفارزاده، طاهره

نخستین زن مترجم قرآن کریم به زبان انگلیسی و اولین رییس دانشگاه در ۲۷ آبان ۱۳۱۵ در سیرجان در خانواده‌ای متوسط چشم به جهان گشود. در سن شش سالگی تجوید و قرائت قرآن را در مکتب محل آموخت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر کرمان گذراند.

اولین شعر زندگیش را در سن ۱۳ سالگی سرود که بر روزنامه دیواری مدرسه نقش بست. در سال چهارم دبیرستان اولین جایزه شعر را به پیشنهاد استاد باستانی پاریزی که آن زمان دبیر دبیرستان بهمنیار بود از رییس آموزش و پرورش استان دریافت کرد. اما ایرانیان او را با شعر «کودک قرن» شناختند.

در امتحان ورودی دانشگاه در رشته‌های حقوق، زبان و ادبیات فارسی و زبان و ادبیات انگلیسی قبول شد. با استخاره خانواده در رشته زبان و ادبیات انگلیسی ادامه تحصیل داد.

چندی به عنوان مترجم متون فنی در شرکت نفت به کار پرداخت و در پی یک سخنرانی برای فرزندان کارگران مجبور به ترک کار شد و برای ادامه تحصیل به انگلستان و سپس آمریکا رفت. در دانشگاه آیوا، در گروه نویسندگان بین‌المللی پذیرفته شد و درجه MFA گرفت. درجه مستقلی که به نویسندگان و هنرمندانی که قصد تدریس در دانشگاه را دارند داده می‌شود. دوره این سطح یک سال بیش از کارشناسی ارشد است و دارنده این مدرک در دانشگاه‌های آمریکا با پایه «دکتر» پذیرفته می‌شود وی برای دروس اصلی «شعر امروز جهان»، نقد ادبی، ترجمه نقد علمی «ترجمه را انتخاب کرد و در بازگشت به ایران علیرغم فعالیت‌های سیاسی که در خارج داشت و برایش مشکل استخدام ایجاد کرده بود ولی کمبود و نبود استاد مترجم برای رشته‌های زبان خارجی سبب شد که دانشگاه ملی (شهید بهشتی) وی را که از ۴۸ واحد درسی ۱۸ واحد ترجمه را در کارنامه داشت به استخدام در آورد. در این دانشگاه در بخش نقد عملی ترجمه به تدریس پرداخت.

وی تئوری‌هایی در زمینه نقد ادبی، نقد ترجمه و ترجمه تخصصی به جامعه ادبی ارائه کرده است که برخی از آنها توسط دانشمندان خارجی به اثبات رسیده است. وی در

فستیوال بین‌المللی داکا در سال ۱۳۶۷ به عنوان یکی از پنج عضو بنیانگذار کمیته ترجمه آسیا برگزیده شد. همچنین در سال ۱۳۷۱ از سوی وزارت علوم و آموزش عالی عنوان استاد نمونه را کسب کرد و در سال ۱۳۸۰ پس از انتشار ترجمه «قرآن حکیم» به افتخار «خادم قرآن» نائل آمد.

دکتر صفارزاده علاوه بر کار ترجمه به عنوان شاعر، نویسنده و محقق شهرت دارد. تاکنون ۹ مجموعه شعر و سه کتاب در زمینه نقد ترجمه منتشر کرده است. در کتاب «ترجمه مفاهیم بنیادی قرآن مجید وی به کشف یکی از اشکالات مهم ترجمه‌های فارسی و انگلیسی یعنی عدم ایجاد ارتباط نام‌های خداوند (اسماء الحسنی) با آیات قرآن دست یافت که می‌تواند سرآغاز تحولی در ترجمه کتاب الهی به زبان‌های مختلف باشد.

در سال‌های قبل از انقلاب در پی مطالعات و تحقیقات ادبی به معرفی زبان و سبک جدیدی از شعر نیز توفیق یافت که در زمان خودش بحث‌انگیز شد. حاکمیت، اشعار مقاومت و طنز سیاسی او را تاب نیاورد و او به اتهام سرودن شعر مقاومت دینی در سال ۱۳۵۵ از دانشگاه اخراج شد.

وی درباره آن سال‌ها می‌گوید: «در ایام تنهایی و مشاهده پاره‌ای خیانت‌های سیاسی و اجتماعی بیش از پیش به درون مذهبی و حمایت خداوند متوجه شدم و تحول بنیادی در من ایجاد شد. تقریباً تمام وقت به مطالعات قرآنی و تفسیر پرداختم. کتاب «سفر پنجم» که در سال ۱۳۵۶ منتشر شد و ظرف دو ماه به چاپ سوم با تیراژ ۳۰ هزار رسید و بهترین کتاب سال شناخته شد حاصل این دوران است.»

در شروع نهضت اسلامی با کمک نویسندگان سرشناس و متعهد مسلمان، مرکزی به نام «کانون فرهنگی نهضت اسلامی» را راه‌اندازی کرد. در مدت مسئولیت وی حدود ۳۰۰ هنرجو در رشته‌های سینما، عکاسی، نقاشی، گرافیک، شعر و داستان در این مرکز پرورش یافتند که بعداً در رده مسئولان فرهنگی و هنری انقلاب اسلامی قرار گرفتند.

پس از پیروزی انقلاب از طرف استادان دانشگاه شهید بهشتی به عنوان رییس دانشگاه و نیز رییس دانشکده ادبیات انتخاب شد. همزمان با سرپرستی دانشکده ادبیات طرح بازآموزی دبیران را اجرا کرد. در سال ۱۳۵۹ ستاد انقلاب فرهنگی

مسئولیت برنامه‌ریزی زبان‌های خارجی را بر عهده او گذاشت. بر اساس طرحی برای اولین بار برای تمام رشته‌های علمی دانشگاه‌ها کتاب زبان انگلیسی تألیف شد. این امر در آموزش علوم و پژوهش‌های علمی در سال‌های بعد از انقلاب بسیار مؤثر بود. وی مدت ۱۶ سال سرپرست اجرایی طرح بود و ۱۲ سال در ویراستاری متون علمی برای کتاب‌های زبان تخصصی مشهور به کتاب‌های «سمت» فعالیت داشت. طاهره صفارزاده به هنگام همکاری با فرهنگستان زبان و ادب فارسی طرح تهیه «فرهنگ‌های تخصصی» را ارائه داد که با ضوابط علمی و پیشنهادات جدید تدوین شده بود. این طرح به تصویب رسیده و مورد بهره‌برداری اهل علم قرار گرفت.

«در برنامه ادبیات هم تغییرات مطلوبی پدید آوردیم. علاوه بر اینها به پیشنهاد من درسی با عنوان «بررسی ترجمه‌های متون اسلامی» در برنامه رشته زبان‌های خارجی گنجانده شد و خود من از اولین کسانی بودم که به واسطه آشنایی با معارف به تدریس این واحد درسی پرداختم.» همین کار سبب شد که برای آمادگی در کلاس، دقت ویژه‌ای در مقابله متون اعمال کند و در نتیجه ضمن تدریس نقد علمی متون، تردید او بیش از پیش در صحت ترجمه‌ها که عموماً ناشی از تحت‌اللفظی بودن آنها بود به یقین تبدیل شد و به اشکالات معادل‌یابی واژگان و اصطلاحات در دو زبان انگلیسی و فارسی پی برد.

ترجمه قرآن را خلق الساعه شروع نکرد پیشینه عرفانی خانواده در او هم تجلی داشت ضمن این‌که «از کودکی روخوانی قرآن را آموخته بود و جزء سی ام و چند سوره بزرگ را از بر داشت. در سال‌های قبل از انقلاب ضمن درگیری‌های مبارزاتی بسیار اتفاق می‌افتاد که حمایت خداوند را احساس می‌کردم و گاه و بیگاه در شعرم برای استدلال سخن حق، از آیات قرآن مدد می‌جستم تا این‌که از تدریس در دانشگاه ممنوع شدم و در خانه نشستم. برای استفاده از وقت، کاری مطبوع‌تر از خواندن قرآن و تفاسیر به‌نظرم نرسید. برنامه‌ای مرتب برای فراگیری علوم قرآنی از هر جهت برای خودم فراهم آوردم و هر چه می‌آموختم یادداشت می‌کردم. در عین حال چون از دید یک «معلم ترجمه» به معادل‌های اصطلاحات قرآنی هم توجه داشتم، اشکالاتی را که به نظرم می‌رسید به تفصیل درباره آنها می‌نوشتم.»

مصمم شد آنچه به دست آورده بود به عنوان یافته‌های انتقادی طی مقالات منتشر

کند «ولی این کار را خدمتی به درک و فهم قرآن برای مسلمانانی که از ترجمه تحت اللفظی رنج برده‌اند و به روخوانی قرآن در ماه رمضان بسنده کرده‌اند ندیدم زیرا مطمئناً خوانندگان مقالات علمی و انتقادی اگر متوجه کاستی‌ها شوند باز خیر این توجه و آگاهی به کل جامعه نمی‌رسد.» از این رو مصمم به ترجمه قرآن به هر دو زبان شد «از تاریخ ارجاع به قرآن برای استفاده از آیات در شعرم ۲۷ سال یا بیشتر است زیرا شعر «سفر سلمان» را سال ۵۲ نوشته‌ام. به غیر از دو سال کامل که به مطالعه جدی ترجمه‌ها و تفاسیر پرداختم بقیه به واسطه اشتغال به مدیریت علمی کتاب‌ها تنها هفته‌ای دو روز به صورت تمام وقت کار می‌کردم. بعد که بر اثر پیش آمدی ناگهانی و غیر منصفانه مجبور به خانه‌نشینی شدم به واقع تمام وقت به این کار شریف پرداختم. به واقع خواب من در شبانه روز به ۳ تا ۴ ساعت تقلیل یافته بود و بدون کمترین احساس خستگی فقط با اتکاء به لطف خداوند و با تحمل اشکالات زیاد به ویژه دست تنها و نداشتن همکاران متخصص موفق به انجام این خدمت شدم، خدا قبول فرماید.»

به باور او مشکلات حضور زنان در جامعه به نوع فعالیت آن‌ها بازمی‌گردد «برخی مشکلات برای بعضی زنان هست که برای بعضی دیگر نیست. مثلاً حقوق یک زن اهل اندیشه و عدالتخواه و مدافع حقوق انسان‌ها حالا شاعر یا نویسنده برای شخص خودش به ضد حقوق تبدیل می‌شود. واضح‌تر این که، مثلاً حق وصایت زنان عادی را پذیرفته‌اند اما بعد از هفت سال که از فوت همسر می‌گذرد به دلایل واهی حق وصایت مراد می‌کنند و من می‌دانم که با وجود خدمات مسلم فرهنگی، چون شعرم همواره در دفاع از حق و عدالت و علیه استعمار و استبداد بوده و مقاومت و ایستادگی نشان داده برای خودم به ضد حقوق تبدیل شده هم در گذشته و هم در زمان حال و البته این یک نمونه از بسیار است.»

صفا رزاده از تعدد زوجات به عنوان بلای بزرگ برای جامعه یاد می‌کند و می‌گوید: «متأسفانه پای موافقت قرآن مجید هم به میان کشیده می‌شود در حالیکه «کلوا واشربوا» را شنیده‌اند و «لا تسرفوا» را نشنیده‌اند. قرآن می‌فرماید: «اگر بتوانید عدالت را رعایت کنید بیش از یک زن اختیار کنید» این «اگر» نفی توانستن است چونکه فرض بر این است که حقوق مادی و معیشتی همسران رعایت شده فقط از لحاظ عاطفی و محبت اگر

بتوانند عدالت را رعایت کنند که امری صعب است زیرا حتی در مقیاس عاطفی، محبت دوبرادر، دو خواهر هم، یکسان در دل نمی‌گنجد اما حالا برخی آقایان چند همسر می‌گیرند و به جهت خواست‌های مادی و معنوی بی‌آن‌که توان تأمین آنها را داشته باشند چند زن و فرزند را وابسته به خود می‌سازند. طبعاً فرزندان و همسران هر کدام به نوعی از کمبود دریافت عاطفه پدری و همسری رنج می‌برند و دچار نابسامانی‌های روحی می‌شوند وقتی که اداره یک خانواده و یک همسر و فرزندان در شرایط اقتصادی جامعه امری کمرشکن به حساب می‌آید ناچار مرد چندزنه در خانواده برای سیر کردن شکم اهل و عیال به درآمدهای نامشروع و فاسد رو می‌برد. در نتیجه خودکامگی فردی به ضررهای متعدد برای وابستگان او و جامعه منجر می‌شود. این درک نادرست از قرآن مجید است. دولت اسلامی باید حد و حدود اختیار در موضوع تعدد زوجات را معین کند.»

وی درباره برابری زن و مرد از فرمان خدا مدد می‌گیرد و می‌گوید: «انی لا اضع عمل عامل منکم من ذکر او ائنی» خداوند تفاوتی بین زن و مرد قائل نیست زیرا به هر دو به عنوان انسان عنایت دارد. لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و نزد خداوند تقوا وجه تمایز انسان هاست و می‌فرماید ان اکرمکم عندالله اتقیکم.

صفاری، مه‌ری

نخستین دکترای زراعت در نوزدهم خرداد ماه ۱۳۳۰ در کرمان در خانواده اکبر صفاری عضو پرسنل ژاندارمری متولد شد. دوره ابتدایی را در مدارس حافظ و کاظمی گذراند. در تمام طول سال‌های تحصیل شاگرد اول بود و رشته طبیعی را با معدل ۱۸/۹۲ در دبیرستان مشتاق در سال ۱۳۴۸ به پایان برد. همان سال در دانشگاه شیراز وارومیه در رشته کشاورزی قبول شد و تصمیم گرفت در دانشکده ارومیه در رشته مهندسی زراعت به تحصیل ادامه دهد. در خرداد ماه ۱۳۵۲ دوره مهندسی را با معدل ۱۹ به پایان برد و در مرداد همان سال با یکی از هم‌دانشگاهیان خود (دکتر محمد جواد خانجانی استاد گروه عمران منابع آب و آبیاری دانشگاه شهید باهنر کرمان) ازدواج کرد. سه فرزند نرگس (پزشک) محمد کاظم (سال آخر دبیرستان) و مهرناز (دوم

راهنمایی) ثمر این ازدواج است.

هم اکنون به عنوان (استادیار عضو هیأت علمی) در دانشکده کشاورزی دانشگاه شهید باهنر کرمان به تدریس اشتغال دارد.

کار دولتی را از اداره ترویج کشاورزی کرمان از بهمن ماه ۱۳۵۲ شروع کرد و تا اردیبهشت سال ۱۳۵۷ ادامه یافت. در این سال بار دیگر به تحصیل پرداخت و به اتفاق همسرش به آمریکا رفت. فوق لیسانس مهندسی زراعت را از دانشگاه ایالتی واشنگتن (W.S.U) با معدل ۱۹/۷ به عنوان دانشجوی ممتاز در سال ۱۳۶۰ به پایان برد. سپس در رشته دکترای زراعت در دانشگاه آیداهو به تحصیل پرداخت. یک سال و نیم از دوره تحصیلی اش سپری شده بود که بار دیگر به دلیل بازگشت همسرش به ایران تحصیل را نیمه رها کرد و در بازگشت در دانشگاه شهید باهنر به عنوان مربی (عضو هیأت علمی گروه زراعت) به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۶۷ در رشته دکترای زراعت در خارج از کشور پذیرفته شد ولی به دلیل مخالفت همسر به ادامه تحصیل در خارج از این سفر چشم پوشید. سرانجام در سال ۱۳۷۲ در اولین آزمون دکترای زراعت در دانشگاه فردوسی مشهد پذیرفته شد و توانست به عنوان اولین فارغ التحصیل زن در رشته دکترای زراعت از دانشگاه‌های ایران با معدل ۱۷/۷۱ از دانشکده کشاورزی دانشگاه فردوسی مشهد در سال ۱۳۷۸ فارغ التحصیل شود.

پیش از این تاریخ در رشته دکترای زراعت سابقه حضور خانم‌ها وجود نداشت و در واقع دانشگاه فردوسی مشهد اولین دانشگاه در کشور بود که یک زن در رشته دکترای آن تحصیل می‌کرد.

وی بر این باور است که مشکلات زنان در فعالیتهای اجتماعی به خود آنان بستگی دارد و می‌گوید: «مسئولیت‌پذیری، خودکفایی، استقلال فکری و عملی زنان کمتر از مردان نیست. اما باید آنها را بروز دهند. الحمدا... زنان مشخصی در جامعه ما فعالند که نمونه بارز یک زن مسلمان و فعال در صحنه اجتماعی و نیز یک مادر و یک همسر خوب هستند. البته با توجه به ظرافت و شکنندگی خانم‌ها باید به مسائل آنان مثل مراقبت‌های دوران بارداری یا شیردهی، بیمه اجتماعی، بازنشستگی و... توجه بیشتر معطوف شود.»

ضرابی، ملوک

مسن ترین زن خواننده کشور نخستین زن آهنگساز تاریخ معاصر است. پیش از او بودند زنان دیگری که در آهنگسازی تجربه‌ای اندوختند اما از آنها اثری باقی نیست به جز سلطان خانم که آهنگ «بتابتا» به او منتسب است ملوک ضرابی در سال ۱۲۷۱ در کاشان به دنیا آمد. مایه صدا در خانواده او موروثی بود. پدر بزرگش در دربار ناصری به «حاجی جمعفر بلبل» ملقب بود.

وی در سن هفت سالگی به صدای خویش پی برد و در صدد تعلیم آن برآمد. در سال ۱۳۰۲ در سن سیزده سالگی فعالیت‌های هنری را آغاز کرد. به دستور عین‌الدوله زیر نظر استادان فن به تعلیم تصنیف ضربی و آواز پرداخت. اولین صفحه او به نام (عاشقم من عاشقم منعم نکنید) به وسیله کمپانی ادئون پر شد. او در طول سال‌ها خوانندگی بیش از ۳۰۰ صفحه پر کرده که آهنگ بیشتر ترانه‌هایش از اوست مانند (تورفتی و عهد خود شکستی).

او هنرمندی خیر و مردم‌دوست بود و به بیشتر انجمن‌های خیریه مانند انجمن مسلولین، نابینایان، پرورشگاه و... خدمت می‌کرد. ملوک ضرابی در سال ۱۳۷۸ وفات یافت.

ضیاع سیکارودی، طاهره

از جمله اعضای نخستین تیم باشگاهی و ملی والیبال در سال ۱۳۲۲ در شهر لنگرود به دنیا آمد کودکی بیش نبود که خانواده «پيله آقا» که تاجر چای و فرش بود به تهران کوچ کرد. مادرش رقيه شهدی نژاد خواهر شهدی لنگرودی غزلسرای معروف بود.

از کلاس پنجم در دبستان ری ورزش والیبال را شروع کرد و با رفتن به دبیرستان گوه‌رشاد که خانم پورمقدم از پیشکسوتان مربی ورزش مسئولیت ورزش این دبیرستان را عهده‌دار بود، توانست والیبال را به صورت پایه‌ای آموزش ببیند. هنگامی که در دبیرستان سابق رضاشاه تحصیل می‌کرد برای عضویت در تیم تاج سابق انتخاب شد در حالیکه ۱۵ سال بیشتر نداشت و جوانترین عضو تیم بود که به ترکیه رفت. ادامه حضورش در تیم علیرغم سن کم را ناشی از فراهم بودن شرایطی می‌داند که از یک طرف

خانواده روشنی داشت و از سوی دیگر نتیجه تلاشی بود که سرپرست تیم به خرج می داد و بازیکنان را که اغلب دختران کم سن و سال بودند با وسیله شخصی خودش به منزل می رساند. پس از آن که برای عضویت در تیم ملی انتخاب شد مدت هفت سال در خدمت تیم بود و با استخدام ورزشکاران در تربیت بدنی به کار در این سازمان مشغول شد. اما میل شدید به تحصیل در رشته ورزش او را ناچار کرد که در سن ۳۰ سالگی راهی خارج شود و در سال ۱۳۵۳ مدت دو ماه در کمبریج انگلستان دوره زبان انگلیسی را طی کرد و سپس به آمریکا رفت و در «کلاوت وست کالج» مشغول تحصیل شد. ضمن این که مربیگری تیم والیبال این دانشگاه را نیز بر عهده داشت. همزمان در کلاس های تربیت مربی و داوری بین المللی نیز شرکت می کرد.

طی چهار سال در آمریکا به موفقیت هایی دست یافت ولی بیماری پدر و مادر سبب شد که قبل از پایان تحصیلات خود را به ایران برساند. این زمان مصادف بود با پیروزی انقلاب و در نتیجه او توانست بار دیگر به آمریکا بازگردد. بار دیگر به کار در سازمان تربیت بدنی پرداخت.

حضور نخستین تیم های بین المللی بانوان در کشور برای وی که در کنار اشرف وحیدیان سرپرست تیم خدمت می کرد توفیقی به همراه داشت و تیم ایران دوم شد. وی طی این سال ها ریاست بازرسی ورزش بانوان در سطح کشور، ریاست هیات و انجمن والیبال را بر عهده داشت. آخرین پست وی مشاور معاونت فرهنگی ورزشی سازمان تربیت بدنی بود و در اواخر سال ۱۳۷۹ بازنشسته شد.

اما همچنان فعال است و به دلیل گذراندن رشته بولینگ در آمریکا، این رشته را در ایران راه اندازی کرد و مسئولیت آن را نیز بر عهده گرفت. هم اکنون روزهای جمعه مدیریت استخر حجاب را بر عهده دارد. وی علت حضور زنان در سالن های ورزشی را جدا شدن ورزش زنان از مردان می داند که در نتیجه آن خانواده های متدین به دخترانشان اجازه حضور در سالن های ورزشی را می دهند.

سیگارودی معتقد است که در سال های پیش شاگردها بسیار حرف گوش کن و کوشا و دقیق بودند می گوید: «زندگی ما فقط ورزش بود و کاری جز آن نداشتیم به همین دلیل بعد از انقلاب تمام آموخته های خود را در اختیار جوانان گذاشتیم و برای سامان دادن به

ورزش بانوان تلاش کردیم.»

سیگارودی نبود و کمبود بودجه را در امر ورزش بانوان از دلایل حرکت کند آن می داند و بر این باور است که با این شیوه امکان توسعه ورزش قهرمانی وجود نخواهد داشت.

طاهره ضیاع سیگارودی ازدواج ناموفق کوتاهی داشت و فرزندى ندارد. بعد از بازنشستگی زندگی را به تنهایی پیش می برد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

طاهریان، طاهره

اولین معاون معاونت ریاست جمهوری در امور ورزش بانوان در سال ۱۳۳۰ در منطقه ژاله (میدان شهدا) به دنیا آمد. دوره دبیرستان را در رشته ادبیات در دبیرستان اسدی به پایان برد و مدت دو سال از سال ۱۳۵۵ به عنوان معلم ورزش خدمت کرد. در سال ۱۳۵۷ با محمود گلشن شیرازی ازدواج کرد و ثمره این ازدواج یک دختر و دو پسر است.

طاهریان از سال ۱۳۶۵ در سازمان تربیت بدنی مأمور خدمت شد. وی به تحصیل در رشته تربیت بدنی ادامه داد و کارشناسی ارشد این رشته را در دانشگاه تهران به پایان برد. در سال ۱۳۶۸ به معاونت سازمان تربیت بدنی در امور بانوان رسید. هم اکنون عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی است.

طاهریان تفاوت میان فعالیت های ورزشی زنان در قبل و بعد از انقلاب را این گونه توضیح می دهد: «آنچه در پیش از انقلاب مورد توجه بود کار قهرمانی و باشگاهی و رفت و آمد تیم های ورزشی بود. رشته های ورزشی هم محدود بود. یعنی از سال ۱۳۳۶ طی ۲۰ سال تنها هشت مربی زن تربیت شدند و ۱۳ رشته ورزشی برای زنان در نظر گرفته شده بود. اما بعد از انقلاب به خصوص با تفکیک ورزش مردان و زنان مدیریت ورزش بانوان در دست این گروه قرار گرفت و با کار فرهنگی سختی که انجام شد هم اکنون ۴۵ هزار مربی و ۱۵ هزار داور زن تربیت شده اند. حتی از نظر مکان ورزشی نیز پیش از انقلاب فعالیت چندانی برای زنان نشد و تنها مجتمع ورزشی حجاب برای زنان منظور شده بود. در حالیکه هم اکنون ۵۳۰ محل ورزشی برای زنان در نظر گرفته شده که برخی

مختص این گروه و تعدادی نیز به طور مشترک در روزهای فرد و زوج مورد استفاده قرار می گیرد. به هر حال شرایط رشد ورزش زنان فراهم شد. علاوه بر فعالیت در داخل کشور. اقدام ایران یک نوع فرهنگ سازی نیز به همراه داشت. کشورهای مسلمان و به ویژه تازه استقلال یافته، که تا پیش از این از مریبان مرد استفاده می کردند به ترتیب مربی و داور زن اقدام کردند.

وی آینده ورزش بانوان را امیدوارکننده می داند و معتقد است علیرغم مشکلات فرهنگی و برخی مقاومت ها و مخالفت هایی که صورت می گرفت و کم و بیش وجود دارد برای آینده ورزش زنان در سطح جهانی قهرمانی امید زیادی هست.

به باور طاهریان مشکلات ورزش بانوان مسائل فرهنگی و عدم باور است. ضمن این که تخصیص اعتبار نقش مهمی در این امر دارد. صحبت این است که اولویت ها مشخص شود و همان گونه که برای ورزش برون مرزی مردان سرمایه گذاری می شود، برای زنان نیز در نظر گرفته شود تا این گروه نیز با برنامه ریزی و اولویت بندی بتواند در رشته های مورد نظر در صحنه های جهانی حضور یابند.

طاهریان معتقد است در خلقت زن و مرد تفاوتی وجود نداشته و آنچه به عنوان تفاوت مطرح است، برحسب شرایط تفاوت در توانمندی افراد است نباید دچار افراط و تفریط شویم. باید کاری که به افراد سپرده می شود با توجه به توانایی و استعداد آنان باشد.

به باور او زن ایرانی نقش به سزایی در خانواده و اجتماع دارد که حضور او در انقلاب و در پشت جبهه های جنگ موید این نظر است.

طباطبایی دیبا (آق اولی)، عزت

نخستین برنامه ریز آموزش زنان روستایی و ترویج خانه داری که آن را به صورت یک واحد منظم تدوین کرد در سال ۱۳۰۲ در تبریز چشم به جهان گشود. وی از مدرسه آمریکایی تهران فارغ التحصیل شد. سپس برای طی دوره تخصصی ترویج خانه داری و عمران روستایی به آمریکا رفت و در دانشگاه آریزونا به تحصیل پرداخت. پیش از رفتن به آمریکا با اردشیر بینش آق اولی ازدواج کرد و صاحب سه پسر شد.

وی در بازگشت از آمریکا تلاش کرد تا آنچه را که در آنجا آموخته بود در قالب یک طرح برای آموزش زنان روستایی به کار گیرد و به این ترتیب برنامه ترویج خانه‌داری را به صورت یک واحد منظم و مؤثر برای انجام خدمات مورد نیاز و تعمیم اطلاعات لازمه به زنان روستایی، در سطح روستاهای کشور آغاز کرد.

وی نمایندگی مردم آذربایجان در مجلس مؤسسان را عهده‌دار بود. عزت آق‌اولی از سال ۱۳۳۲ پس از ورود به خدمات دولتی در پست‌های زیر فعالیت داشت.

رئیس اداره ترویج خانه‌داری، رئیس اداره کل ترویج خانه‌داری در سازمان ترویج کشاورزی، مشاور وزیر، مدیر کل ترویج خانه‌داری در وزارت آبادانی و مسکن، مدیر کل امور اجتماعی و رئیس سازمان خانه‌های فرهنگ روستایی، رئیس سازمان ترویج و توسعه فعالیت‌های غیر کشاورزی (با سمت معاونت وزیر) در وزارت تعاون و امور روستاها

شرکت در کنفرانس‌ها و مجامع بین‌المللی

مطالعه برنامه‌های ترویج خانه‌داری در یونان، کنفرانس سالانه کمیته ارتباطات بانوان در نیویورک مخصوص کشورهای خاورمیانه درباره نقش زن در خانه و اجتماع، کنفرانس بین‌المللی اقتصاد خانه در مرلند آمریکا، کنفرانس منطقه‌ای سازمان خوار و بار و کشاورزی ملل متحد برای خاورمیانه در تهران، کنفرانس ترویج و نقش آن در کشورهای در حال توسعه در آلمان (غربی)، سمینار نحوه کارآموزی کارمندان ترویج خانه‌داری در دانشگاه آمریکایی بیروت، اجلاسیه کمیته امور اجتماعی همکاری عمران منطقه‌ای در ترکیه...

عالیپور، زهره

نخستین فرماندار زن بعد از انقلاب، در سال ۱۳۴۴ در شهر مسجد سلیمان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اهواز و مراحل دانشگاهی در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد در رشته اقتصاد و مدیریت را در تهران گذراند.

در سال ۱۳۶۶ با کیانوش کیانی هفت لنگ، دکتر در رشته جغرافیای انسانی ازدواج کرد و یک دختر و یک پسر ثمره این ازدواج است.

حضورش به عنوان فرماندار با واکنش مثبت مردم رو به رشد و در پاره‌ای موارد تحسین‌آمیز «به نظر می‌رسد که مردم فهیم شهرستان، منصفانه درباره مدیریت زنان به قضاوت می‌نشینند و در این رابطه پیشداوری و یا زمینه منفی ندارند. اما واکنش همکاران در آغاز متفاوت بود. گروه زیادی منطقی موضوع را پذیرفتند ولی در گروه دیگر عناصری از «ناباوران» تا «کم‌باوران» دیده می‌شد».

سابقه مدیریتی و اجرایی‌اش را دلیلی می‌داند بر تغییر نگاه دسته دوم و این که طی مدت کوتاهی به این باور رسیدند که مدیریت صرفاً در «ذات مردان» سرشته نشده است و بانوان نیز در عرصه‌هایی که تاکنون بر روی آنان گشوده نشده بود، توانایی‌های خویش را به منصفانه ظهور رسانیده‌اند.

فقط کمی تحمل و صبر لازم است تا درک شود که «زن و مرد» هر دو انسانند و صرف‌نظر از جنسیت آنان می‌توانند در پیشرفت کشور، نقشی متناسب با دانش، انگیزه و توانایی‌های خود ایفا کنند.

سوابق مدیریتی قبل را شاهی می‌داند بر این که هیچگاه احساس ضعف برای انجام مسئولیت‌هایش نداشته است. و هیچ تفاوتی بین زن و مرد در کسب مهارت و دانش قائل نیست. ضمن این که «البته ستم تاریخی که به ویژه در دوره قاجار و پهلوی بر کشور رفته است، باعث شده که زنان برای اثبات توانایی‌های خود تلاش مضاعفی انجام دهند».

عالی‌ترین مقام اجرایی یک شهرستان فرماندار است. بنابراین فرماندار می‌بایست دارای قدرت بالای مدیریتی باشد. تصمیم‌گیری‌های علمی و کارشناسی در تمامی سطوح سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و برخورد با پیچیدگی‌های معضلات در سطح شهرستان، با شم سیاسی، توانایی علمی و تدبیر و قدرت مدیریتی میسر است. «خوشبختانه رشته‌های تحصیلی مرا در انجام وظایفم به خوبی یاری می‌کند. البته در کنار تحصیلات آکادمیک، با حضور در دوره‌های آموزشی گوناگون از سیاست تا برنامه‌ریزی و توسعه و زبان خارجی از هر فرصتی برای بالا بردن توان مدیریتی و اجرایی خود، نهایت استفاده را برده و در آینده نیز خواهم برد تا به نحو احسن از عهده اجرای

مسئولیت و وظیفه خود برآیم.»

مدیریت را یک علم با تعاریف مشخص می‌داند که علم هم برای زنان و مردان قابل دستیابی است «اگر زن یا مرد بر اساس استعداد با تدبیر و اندیشه و یا بهره‌گیری از علم، آن را به عمل درآورند می‌توانند یک مدیر موفق باشند.»

نگاه سنتی به زنان سبب شده که مشارکت آن‌ها با توجه به مقاطع متفاوت تغییر کند. در جریان انقلاب نقش و حضور سیاسی زنان را دریافتیم. نقش سیاسی و اجتماعی این گروه در مقطع جنگ نمایان شد که در پشت جبهه برای فرستادن کمک‌ها و پشتیبانی فیزیکی یعنی تأمین سربازان تلاش کردند. با پایان جنگ و بروز مسایل و مشکلات اقتصادی، نظام اسلامی در صدد ارایه طرح‌ها و زمینه‌هایی برای حضور زنان در عرصه‌های اقتصادی برآمد. در مجموع به نظر می‌رسد که نقش اقتصادی زنان در جامعه پس از پایان جنگ تحمیلی بیشتر نمایان می‌شود. در چند سال اخیر هم نقش سیاسی زن‌ها در عرصه سیاسی پررنگ‌تر شده است. حضور زنان در انتخابات متعدد و نقش چشمگیری که در تصمیم‌گیری‌های حیاتی کشور بر عهده داشتند نشان می‌دهد زن‌ها در عرصه سیاسی می‌توانند بسیار تعیین کننده و نقش‌آفرین باشند. به هر حال فکر می‌کنم جایگاه و نقش زن نشأت گرفته از مسائل آرمانی و اهداف عالیه اسلام باشد که امیدواریم به نقش واقعی خود دست یابند.»

بین زن ایرانی و غیر ایرانی از نظر نقش مسئولیتی تفاوت قائل است و این نقش را به زمان شروع و طرح مسائل جامعه مدنی و توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در کشورها مرتبط می‌داند «برخی اختلاف‌ها هم به شرایط بروز استعدادها و توانایی‌های زنان بستگی دارد. برخی بر این باورند که فرهنگ عمومی ظرفیت پذیرش حضور زنان را ندارد و این تعبیر که زنان جنس دوم هستند هنوز در برخی اذهان وجود دارد و نمی‌توان منکر شد که قسمتی از این عدم حضور به نوع نگرش و برداشت از شخصیت زن بر می‌گردد و بخشی هم به گرایش‌های گروهی. در حالیکه در یک جامعه مدنی و جامعه‌ای که زمینه توسعه سیاسی را در رشد نهادهای سیاسی می‌داند، قطعاً حضور زنان در تشکلهای اجتماعی - سیاسی می‌تواند به آنها برای به دست آوردن جایگاه مختلف کمک کند. باید از این نظر حضور فعال‌تری داشت.»

شرایط حضور زنان را خیلی آماده و مسیر را هموار می‌بیند. ضمن این‌که به باور او اگرچه این روند رو به رشد یک حرکت بطئی و آرامی را پیش گرفته ولیکن راه تسطیح شده و هم اکنون زن‌ها مسیر نهایی را شناسایی کرده‌اند. که موضوع بسیار مهمی است. جنسیت را در اجرای مسئولیتش بی‌تأثیر می‌داند: «با توجه به تخصصی که تا به حال کسب کرده‌ام و رشته تحصیلی‌ام، بهتر از فرمانداران قبلی توانسته‌ام روی مسائل اظهار نظر و تصمیم‌گیری کنم. اگر فرماندار نتواند از نظر مسائل اجتماعی - اقتصادی طرح و راهکار مناسب ارائه کند، به طور قطع نمی‌تواند برنامه مناسبی در اجرای سیاست مربوطه در حیطه مسئولیت اعمال کند. جنسیت ارتباطی به این پست ندارد تنها تخصص و تجربه ملاک عمل است.»

مهمترین موضوع برای زنان را رسیدن به سطوح بالای مدیریتی می‌داند که باید برای آن تلاش کنند. «اعلام این موضوع از سوی زنان که دارای استعداد و حقوق انسانی هستند کافی نیست. باید این خواسته‌ها به یک نظام فکری تبدیل شود. رسیدن به پست و منصب تنها خواسته نیست باید زمینه احقاق حقوق زنان و ارتقاء عمومی آنان فراهم آید. در حال حاضر دچار عقب‌افتادگی در سطح مدیریت عالی کشور هستیم و باید توجه داشت که نتیجه عمل ما روشن‌تر از حرف ما خواهد بود.» وی در سال ۱۳۸۲ از فرمانداری شمیران کناره‌گیری کرد.

سمت‌ها و مسئولیت‌ها:

- مدیرکل برنامه‌ریزی و جانشین معاونت طرح و برنامه‌ریزی وزارت تعاون.
- مدیرکل دفتر بررسی‌های اقتصادی، مدیرکل آمار و اطلاعات، مدیرکل دفتر امور اقتصادی و برنامه‌ریزی وزارت تعاون.
- نماینده وزارت تعاون در مرکز مشارکت زنان ریاست جمهوری (به مدت هشت سال)، نماینده معاونت تعاونی‌های گسترش وزارت کشور در شورای فرهنگی، اجتماعی زنان، نماینده وزارت تعاون در شورای فرهنگی - اجتماعی زنان
- نایب رئیس انجمن زنان مدبر و توانمند و عضو شرکت تحقیقاتی رشد علم که به طور مشخص در مورد کارآفرینی زنان فعالیت دارد.
- عضویت در شوراها و ریاست برخی از ستادهای برنامه‌ریزی بخش تعاون

عبادی، شیرین

اولین ایرانی برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۳۲۶ در شهر همدان در یک خانواده فرهنگی به دنیا آمد. می‌گوید اولین زنی است که در تاریخ دادگستری ایران به ریاست دادگاه رسیده است.

یک ساله بود که به همراه خانواده به تهران آمد. دبستان را در مدرسه فیروزکوهی آغاز کرد و سال‌های متوسطه را در دبیرستان انوشیروان دادگر و رضاشاه گذراند.

محمدعلی عبادی پدرش از نخستین اساتید حقوق تجارت بود و همین موضوع زمینه‌ای شد برای اقبال او به حقوق. در سال ۱۳۴۴ وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد. دوره کارشناسی را در مدت ۳/۵ سال به پایان برد. سپس در کنکور دادگستری شرکت کرد و پس از طی شش ماه کارآموزی قضاوت در اسفند سال ۱۳۴۸ با عنوان قاضی رسماً کار را شروع کرد. همزمان بار دیگر به تحصیل روی آورد و در سال ۱۳۵۰ در رشته حقوق خصوصی از دانشگاه تهران با درجه ممتاز مدرک کارشناسی ارشد دریافت کرد.

«از دواج کرده‌ام همسر مهندس برق است. دو دختر داریم یکی ۲۳ ساله که مهندس مخابرات است و در دوره دکترای مخابرات در دانشگاه مک گیل واقع در کانادا ادامه تحصیل می‌دهد و دیگری ۲۰ ساله است و دانشجوی سال سوم حقوق است که در تهران به سر می‌برد. دو خواهر و یک برادر دارم که همگی تحصیلات عالی دارند»

در سال ۱۳۵۴ به ریاست شعبه ۲۴ دادگاه شهرستان نائل شد. بعد از پیروزی انقلاب با سایر خانم‌های قاضی از قضاوت برکنار شدند و به پست اداری مشغول شد. به عنوان منشی در دادگاهی که روزی رییس آن بودم معرفی شدم اعتراض ما نتیجه داد و پست بالاتری برای ما در نظر گرفتند و همه زنان قاضی از جمله من را به عنوان کارشناس در دادگستری به خدمت گماردند.»

ولی او به این شیوه کار ادامه نداد و تقاضای بازنشستگی کرد. با این تقاضا موافقت شد «چون کانون وکلای دادگستری مدتها پس از انقلاب بازگشائی نشده بود و به وسیله قوه قضائیه اداره می‌شد بنابراین با درخواست وکالت من هم موافقت نمی‌شد و من عملاً چندین سال خانه نشین شدم تا این که در سال ۱۳۷۱ توانستم پروانه وکالت بگیرم و دفتر

وکالت خودم را تأسیس کنم.»

او طی این سال‌ها وکالت چندین پرونده جنجالی را برعهده گرفت. وکالت مادر آرین گلشنی کودکی که بر اثر حضانت جدا از مادرش زندگی می‌کرد و بر اثر شکنجه در خانه نامادری‌اش به قتل رسیده بود.

همچنین پرونده قتل فروهرها و ابراهیم عزت‌نژاد که در کوی دانشگاه کشته شد. تعدادی از پرونده‌های اجتماعی مانند کودک‌آزاری و اخیراً وکالت مادر زهرا کاظمی عکاس ایرانی - کانادایی.

شیرین عبادی به تدریس در دانشگاه نیز مشغول است «هر سال تعدادی از دانشجویان خارج از ایران به عنوان کارآموز حقوق بشر نزد من کارآموزی می‌کنند.»

فعالیت‌های اجتماعی

□ هدایت چندین پروژه تحقیقاتی برای دفتر یونسف تهران

□ تأسیس انجمن حمایت از حقوق کودکان که در سال ۱۳۷۴ با همراهی تعدادی از هم‌فکرانش.

تا سال ۱۳۷۹ نیز ریاست انجمن را برعهده داشت و از آن پس به عنوان مشاور حقوقی با انجمن مذکور همکاری دارد. این انجمن در حال حاضر بیش از پانصد عضو فعال دارد.

□ تدریس رایگان حقوق کودک و حقوق بشر در دوره‌های مختلف

□ تأسیس کانون مدافعان حقوق بشر به همراه چهار وکیل مدافع در سال ۱۳۸۰ ریاست این کانون را نیز برعهده دارد.

□ آرایه بیش از ۳۰ سخنرانی در کنفرانس‌های دانشگاهی و علمی و سمینارهایی که درباره حقوق بشر برگزار شده است. در کشورهای ایران، فرانسه، بلژیک، سوئد، سوئیس، انگلستان و آمریکا.

□ پیشنهاد تصویب قانون منع خشونت علیه کودکان به مجلس شورای اسلامی که به سرعت نیز در مجلس بررسی و به تصویب رسید در تابستان ۱۳۸۱

□ ناظر رسمی از سوی سازمان دیده بان حقوق بشر، سال ۱۹۹۶

جوايز:

- انتخاب کتاب حقوق کودک به عنوان کتاب برگزیده سال از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- جایزه بنیاد حقوق بشر رافتو به خاطر فعالیت های حقوق بشر، نروژ، سال ۲۰۰۱
- جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۳

عزت الشریعه، معصومه

جوانترین مدیر و موسس مدرسه از جمله زنانی است که در صدر مشروطیت به احداث مدرسه برای دختران همت گماشت. اما ویژگی او جوان بودنش است. وی در سال ۱۲۷۰ خورشیدی در تهران متولد شد. پدر او که از بانیان نهضت مشروطیت بود تعلیم او را تا سن هفت سالگی خود بر عهده گرفت و به آموزش قرآن، اخبار و احادیث همت گماشت. پس از آن او را نزد استادان دیگر فرستاد. وی با آموزش صرف و نحو و ادبیات فارسی و عربی و دیگر علوم متداول زمانه، جایی در بین فرهنگیان آن روزگار یافت و در سن پانزده سالگی از سوی مدارس ناموس، فارسی و دختران ایرانی که از مدارس معتبر پایتخت بودند به همکاری دعوت شد. در همان ایام برای تأسیس دبستان درخواست جواز کرد. با گذشت ایام و درک نیاز جامعه به مدرسه دخترانه بر آن شد تا با فروش میراث پدری مدرسه جدیدی دایر کند. در سال ۱۲۹۵ مدرسه محمودیه را تأسیس کرد.

منصوره سلطانزاده تنها دخترش می گوید: «نوباوگانی که در کلاس های درس تحت تعلیم قرار داشتند در اولین دوره امتحانات ششم ابتدایی، دانش آموزان داوطلب مدرسه توانستند امتحانات مشکل آن روزها را با موفقیت به پایان ببرند.»

وی می افزاید: «در سال ۱۳۱۰ سرانجام امتیاز رسمی وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به نام بانو عزت الشریعه صادر و مدرسه ابتدایی محمودیه دوشیزگان به رسمیت شناخته شد. زیرا تا پیش از این تاریخ گشایش مدرسه به صدور امتیاز رسمی از وزارت فرهنگ نیاز نداشت.»

وی در سال ۱۲۹۸ با مرحوم حاج سید جواد سلطانزاده ازدواج کرد مشروط به این که

او از کارهای اجتماعی بازداشته نشود. دخترش از چگونگی ابراز و انجام این شرط می‌گوید: «مادرم با صراحت به پدرم گفت که زن آشپزخانه نیست و پدرم هم در نامه‌ای با نوشتن این شعر

بالا بلند عشوه‌گر نقش باز من کوتاه کرد قصه زهد دراز من

نوشت: من خانم خانه می‌خواهم. بنابراین مادرم تمام سعی خود را برای پیشرفت کار تعلیم و تربیت نوجوانان و دو فرزندش به کار بست.»
ثمره این ازدواج یک دختر و یک پسر بود.

وی تا سال ۱۳۲۴ شمسی به اداره مدرسه که دبیرستان خورشید نامیده می‌شد پرداخت. اما در زمستان همان سال بیماری اجازه ادامه کار به او نداد و اداره مدرسه به دخترش واگذار شد. این مدرسه تا سال ۱۳۳۷ از طرف خانواده او اداره شد و سپس به اداره فرهنگ ناحیه ۱۰ تهران اهداء گردید.

عضدی، پوراندخت

نخستین هارپ نواز سیزده سال داشت که تصدیق ۹ را گرفت و وارد هنرستان موسیقی شد. پوراندخت عضدی در خانواده‌ای هنرمند در بهمن سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد می‌گوید: «همه فامیل یک سازی را به صدا در می‌آوردند. اکثراً ویولن یا تار می‌نواختند. مادرم ویولن می‌زد و خواهر ویولن سل.»

زمانی که وارد هنرستان شد از کلاس هفتم تا دوازدهم موسیقی تدریس می‌شد. او در کلاس هفتم موسیقی و دهم ادبیات پذیرفته شد. به همین دلیل هم‌کلاسی‌هایش در سنین متفاوت و بزرگتر از او بودند.

ویولن ساز انتخابی‌اش شد و به صورت علمی توسط یک معلم خارجی آموزش را شروع کرد «در این زمان برای جشن ازدواج محمد رضا پهلوی گروه ارکستر کوچکی از چکسلواکی به ایران دعوت شد. در میان این نوازندگان، یک خانم نوازنده هارپ به نام «ماریا گرینفلدوا» و آقای به نام «کوگلر» معلم آواز حضور داشتند. به محض دیدن این گروه ویولن را در حاشیه قرار دادم و پیانو و آواز را گرفتم. در این سال‌ها رادیو در ایران افتتاح گردید. مسئولیت اداره موسیقی کشور را «مین‌باشیان» (باجناق رضاشاه) که در

آلمان موسیقی تحصیل کرده بود برعهده داشت. و برای رواج موسیقی علمی در کشور فعالیت می‌کرد و دستش هم باز بود.»

جنگ جهانی دوم شروع شده بود و این زمان ۱۶ سال داشتم. به تقاضای من خانم گرینفلدوا پذیرفت به من آموزش هارپ بدهد. کار دایر شدن کلاس هارپ دو ماه طول کشید. با آمدن متفقین وضع اداره موسیقی کشور تغییر کرد. رضاشاه رفت و مین باشیان هم برکنار شد و هنرستان موسیقی به هنرستان موسیقی ملی تغییر یافت «موسیقی به سبک قبلی کمتر مورد توجه قرار گرفت. هنرآموزان برای رفتن مین باشیان اعتصاب کردند اما نشان به این نشانی که از اعتصاب کنندگان فقط من یک نفر ماندم بقیه رفتند و به کلنل وزیری و خالقی پیوستند. اما هنرمندان چک به دلیل جنگ بالاچار ماندند. تنها کاری که کردم از معلمم خواستم درس را ادامه بدهد البته هارپ نداشتم و در منزل او کار می‌کردم. هم زمان برای آموختن زبان به انجمن ایران و انگلیس می‌رفتم. متوجه شدند که هارپ می‌نوازم از من خواستند کنسرتی اجرا کنم. کنسرت کوچکی برگزار کردم. چند قطعه سولو نواختم و دو قطعه هم با زنده یاد «زوریک دیلانیان» زدم.»

برای مدتی همه چیز به حال تعلیق درآمد چون سیم هارپ نداشت «امروز هم دچار همان مشکل هستیم.»

آموزش او سه سال طول کشید و در پایان این مدت با اتمام جنگ هنرمندان چک ایران را ترک کردند «در این ایام در پی جریاناتی هنرستان تبدیل به هنرستان موسیقی علمی شد. پرویز محمود آمد اما به دلیل سه سال آموختن نمی‌توانستم دیپلم هارپ بگیرم. برنامه‌ای در تالار فرهنگ ترتیب داده شده بود. از من برای نواختن هارپ دعوت شد. این دومین باری بود که روی سن می‌رفتم.»

به دلیل نیمه رها شدن آموزش بسیار ناراحت بود. به پیشنهاد مادر که دبیر بود، پدر با ادامه تحصیلش در خارج موافقت کرد «در سن ۲۱ سالگی روانه شدم. در آن زمان هر سه ماه یک هواپیمای افرانس از ایران پرواز می‌کرد. پاییز سال ۱۹۴۸ بود. قصد داشتم به بلژیک بروم.

تصادفات در زندگی من همیشه نقش بالایی داشت در آن زمان هم به دلیل اعتصاب خطوط افرانس مجبور شدم یک شب در پاریس بمانم و با یکی از بستگان ملاقات کنم

به من توصیه کرد که در بلژیک نمانم و دوباره به فرانسه بازگردم. و من دوباره راهی فرانسه شدم.

هارپ مکتب فرانسه با اتریش و اروپای شرقی تفاوت دارد. برای نواختن هارپ به سبک فرانسه تلاش زیادی را آغاز کردم. «در کنسرواتوار ملی پاریس که استادش «پیرژامه» یکی از مشهورترین هارپ نوازان قرن بیستم بود قبول شد. این استاد آخرین کنسرت خود را در ۹۰ سالگی برپا کرد و در سن ۹۸ سالگی درگذشت.

بعد از چهار سال به ایران بازگشت «در فکر کار دولتی نبودم. به همین دلیل دو سال در یک کودکانستان سطح بالا با بچه‌ها موزیک کار کردم. سپس به عنوان معلم هارپ استخدام شدم ولی مدت هشت سال مدیریت کتابخانه بر عهده من گذاشته شد. به هر حال بین من و هارپ بارها فاصله افتاد. یک شب در انجمن فیلامونیک دکتر نایینی و فواد روحانی و چند نفر دیگر بودند. روحانی به من گفت هفته دیگر همه سازها را معرفی می‌کنیم و هارپ را هم معرفی خواهیم کرد. آن شب توانستم هارپ را آنطور که لازم بود معرفی کنم.»

این ایام مصادف شد با تلاشم برای یافتن هارپی که پیش از رفتن از ایران هنرستان سفارش داده بود. آن را در زیرزمین هنرستان در وضعیت نامناسبی یافتم. «هارپ را در سال ۱۹۶۰ همراه هارپ خودم که در سال ۱۹۲۳ ساخته شده برای تعمیر به فرانسه بردم و یک سال بعد با بازگرداندن آن برای نخستین بار کلاس آموزش هارپ در هنرستان موسیقی ترتیب یافت. چهار شاگرد داشتم. هارپ ساز سخت و گرانی است. مثلاً در سال ۱۹۵۰ قیمت آن ۲۰ هزار تومان بود.»

به هر حال کلاس هارپ در هنرستان موسیقی از سال ۱۳۴۰ شروع شد و مدت چهار سال فعال بود «شاگردانی که بتوانم نام ببرم عبارتند از سیمین یوسف‌زاده، نادره فرهنگی که در کر تالار وحدت (رودکی سابق) خواننده است - سیما مقدم - منیر زاهد. که البته دو نفر اول توانستند لیسانس هارپ را بگیرند.»

با وجود علاقه‌مندی به تدریس هارپ به دلیل مشکلی که پیش آمد این کار ادامه نیافت. «متأسفانه شاگردی داشتم که از استعداد بی‌بهره بود و می‌خواست به او نمره قبولی بدهم. من از این کار خودداری کردم به خاطر این شاگرد با وزیر وقت فرهنگ و هنر

«مهرداد پهلبد» در افتادم خلاصه مرا منتظر خدمت کردند. اصولاً اخلاق متفاوتی داشتم و روی حرف خودم می‌ایستادم. استعفا نامه محکمی نوشتم و راهی اروپا شدم.»

در بازگشت یک سال بیکار بودم تا مهندس سیحون رییس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران از من خواست تدریس را در این دانشکده شروع کنم ولی عوامل پهلبد باز هم کارشکنی کردند. بار دیگر به اروپا رفتم.

در بازگشت متوجه شدم مهندس سیحون از دانشگاه رفته است. ولی در آخرین جلسه تشکیل کلاس هارپ را تصویب کرد. و مهندس صانعی معاون دانشکده نیز خیلی کمک کرد. از سال ۱۳۴۷ تدریس در دانشکده شروع شد و مدت ۱۳ سال ادامه داشت و در سال ۵۸ بازنشسته شدم.

وزارت فرهنگ و هنر با بودجه عظیمی که داشت هرگز برای خرید هارپ اقدام نکرد. ولی دانشکده هنرهای زیبا برای خرید سفارش داد و پس از دو سال هارپ به ایران رسید. «طی این مدت شاگردان در منزل با هارپ من آموزش می‌دیدند. اول دو شاگرد داشتم بعد هفت نفر شدند. کسی آن زمان هارپ نداشت و با تأسیس تالار رودکی یک نفر هارپ نواز از خارج استخدام شد.»

با وجود علاقه زیاد به تدریس اشتیاقی به حضور در کنسرت نداشت. بیش از ۲۰ سال است که هارپ نمی‌نوازد. «چون سیم نداشتیم و هزینه خرید هر سیم هم گران است یعنی هر سیم ۵۰۰۰ تومان و از آنجا که هارپ خودم را خیلی دوست داشتم. برای آن که هارپ خراب نشود از پذیرفتن شاگرد هم خودداری کردم.»

او صدای نواختن سازش را ضبط نکرده است تنها صدایی که از ساز او باقی است «روی فیلم سیاوش اثر زنده یاد فریدون رهنما است که به صورت موسیقی متن نواخته است.»

ازدواج ناموفق کوتاهی داشت و از آن پس هرگز ازدواج نکرد.

عظیمیا، مهین دخت

نخستین نقاش پشت شیشه در آذرماه ۱۳۰۸ در تهران متولد شد. چهاردهمین دانشجوی دختر دانشکده هنرهای زیبای دانشکده تهران و دهمین فارغ التحصیل دختر

دانشکده در سال ۱۳۳۳ است.

پس از پایان درس در ایران راهی هند شد و در دانشگاه «ویسوا بهاراتی» که به وسیله رایبندرانات تاگور شاعر معروف هند تأسیس شده است به تحصیل ادامه داد. با بازگشت به ایران، در سال ۱۳۳۶ به عنوان دبیر نقاشی در آموزش و پرورش استخدام شد و همزمان به مدت ۱۲ سال نیز مدیر دبیرستان‌های تهران بود.

خود معتقد است که ژن نقاشی را از مادر و خانواده مادری به ارث برده است. وی با مسعود برزین مترجم و روزنامه نگار ازدواج کرد و صاحب یک دختر و دو پسر است.

مهین دخت عظیمایک دوره کارهای استن گلاس را در دانشگاه برکلی آمریکا نیز گذرانده است.

نقاشی پشت شیشه را از روی حادثه کشف کرد و به آن پرداخت.

«تا حدود سال ۱۳۴۸ شمسی کارم نقاشی معمولی بود در این سال مدتی به اتفاق همسر به آبادان رفتم. در همان زمان در این شهر سیل جاری شد و من به عنوان دبیر سازمان زنان آبادان برای سرکشی به سیل زدگان به مناطق شهری و روستایی رفتم. در برخی منازل از دیوارهای محقر خانه‌های گلی تابلوهای کوچک نقاشی آویزان بود. که این کارها نقاشی پشت شیشه بود. آن روز به من گفته شد که این کارها متعلق به عبدالجلیل نقاش پشت شیشه در استان خوزستان است. تصمیم گرفتم این سبک را تجربه کنم. اولین نمایشگاه در سال ۱۳۵۰ در گالری سیحون ترتیب یافت.»

این نقاشی از چین به ایران آمد. در زمان صفویه متداول شد در واقع از اوایل قرن ۱۳ هجری رواج کامل یافت و به موازات نقاشی قهوه خانه‌ای و سستی پیشرفت کرد و در زمان زندیه و قاجار هم ادامه یافت.

«در تاریخ معاصر به غیر از عبدالجلیل و نقاش مردی به نام شیرازی که در اصفهان سکونت داشت فرد دیگری را نمی‌شناسم که این سبک کار کرده باشد ضمن این‌که ندیدم زنی قبل از من به این شیوه نقاشی کرده باشد.»

نقاشی پشت شیشه با ویتراژ متفاوت است در حالیکه معمولاً این دو با یکدیگر اشتباه می‌شود «در نقاشی ویتراژ نقاشی روی شیشه است و نور از آن می‌گذرد. در

حالی که در این سبک پشت شیشه بسته می شود و نور از آن نمی گذرد. در واقع ویتراي یک نقاشی کلیسایی است که روی شیشه های رنگی نقاشی می کنند و رنگ می زنند و نور از آن عبور می کند.»

«همواره تلاش کردم در کار نوگرایی داشته باشم بهتر است از تقلید کارهای زمان قاجار و کپی برداری اجتناب شود. به نظر من هر هنرمندی باید هر روز کار تازه ای را تجربه کند. هنرمند در جریان کار به موارد جدیدی برخورد می کند که افزونی کار، ارتقاء تجربه را در پی دارد.»

به دلیل گرفتاری های کار و فرزندان تا قبل از سال ۱۳۵۷ کمتر فرصت کار داشت. ولی از این سال به بعد جدی تر کار کرد و اخیراً کار را از پشت شیشه به روی شیشه آورده است و بعد دیگری به کار داده شد.

بیش از ۱۰۰ اثر بوجود آورده است. ۵۰ تابلو در منزل دارد. ۲۰ اثر در بنیاد ایران شناسی، دو اثر در موزه هنرهای معاصر، یک اثر در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، و تعدادی هم فروش رفته است.

یکی از تابلوهایش که از طرف سفارت هند به ایندیرا گاندی هدیه شد نامه تشکر نخست وزیر فقید هند را در پی آورد می گوید: «سال های قبل در سفری که خانم ایندیرا گاندی (نخست وزیر اسبق هند) به ایران داشت، به عنوان دانشجوی قدیم دانشگاه هند به ایشان معرفی شدم و سفارت هند یکی از تابلوهای مرا برای تقدیم به خانم گاندی خرید و ایشان یک نامه تشکر برایم فرستاد که آن نامه هنوز موجود است.»

الهام گرفتن از کار دیگران را رد نمی کند «نگاه کردن به نقاشی دیگران بخصوص اوایل که در ابتدای کار هستیم، در اثرمان بی تأثیر نیست. اولین کارهایم را که در نمایشگاه عرضه کردم به من گفته شد که تحت تأثیر کارهای هندی هستم، چون آن زمان تازه از هند بازگشته بودم. دیدن آثار دیگران ناخودآگاه در کار تأثیر گذار خواهد بود که البته با کپی کاری تفاوت دارد»

تجربه کار در این سال ها و بر روی شیشه که خطر شکستن را در پی دارد سبب شد که کار بر روی شیشه نشکن را شروع کند «بعد از این که چند کار پشت شیشه ام شکست، بخصوص یکی از کارهایم در موزه هنرهای معاصر، فکر کردم که ممکن است کارهایم

بعد از چند سال از بین برود به همین دلیل کار روی شیشه‌های نشکن را شروع کردم که یک نوآوری است. یعنی روی فلکس گلاس که سبک و نشکن است و هیچ تفاوتی با شیشه معمولی ندارد.

زن بودن در جوامعی مانند کشورمان را عامل بازدارنده حضور زن در جامعه می‌داند که با پیشرفت رابطه عکس دارد «ولی در زندگی شخصی‌ام زن بودن عامل بازدارنده نبود. شوهرم مرد روشنی بود و نه تنها مانع نشد بلکه در انجام کار هم، زمینه ساز بود. در حالیکه در جامعه ما بیشتر مردها مانع کار زنانشان هستند و طاقت حضورشان در جامعه را ندارند.»

نمایشگاه انفرادی:

- تالار دبیرستان مهین ۱۳۳۹
- گالری سیحون (پشت شیشه بر اساس تم‌های ایرانی ۱۳۵۲)
- سالن حافظ (شهرک قدس) پشت شیشه ۱۳۷۱
- گالری والی پشت و روی شیشه ۱۳۷۶

نمایشگاه‌های گروهی:

- بی‌ینال دوم تهران ۱۳۳۹ شمسی
- نمایشگاه ۲۵ سال هنر ایران (موزه نوین ایران باستان) ۱۳۴۹ شمسی
- نمایشگاه ۲۵ سال هنر ایران (موزه نوین ایران باستان) ۱۳۴۹ شمسی
- نمایشگاه هنر معاصر ایران ۱۳۵۰ شمسی
- نمایشگاه آثار نقاشان و مجسمه سازان ایران، پاریس ۱۹۷۳ میلادی
- نمایشگاه آثار نقاشان و مجسمه سازان ایران، بلژیک ۱۹۷۳ میلادی
- نمایشگاه آثار نقاشان و مجسمه سازان ایران، یوگسلاوی ۱۹۷۳ میلادی
- نمایشگاه آثار نقاشان و مجسمه سازان ایران، ترکیه ۱۹۷۳ میلادی
- نمایشگاه بین‌المللی زن، تهران ۱۳۷۰
- نمایشگاه تخصصی نقاشی (تالار نمایشگاه بین‌المللی تهران) ۱۳۷۰
- نمایشگاه همیاری با مردم مسلمان بوسنی و هرزگوین، تهران ۱۳۷۱

علو، ژاله

اولین دوبلور زن اول فروردین ۱۳۰۶ به دنیا آمد. در سال ۱۳۲۶ از دانشسرای مقدماتی تهران فارغ التحصیل شد. سه سال بعد هنرستان هنرپیشگی را به پایان برد و از سال ۱۳۲۷ با بازی در تئاتر کار هنری خود را آغاز کرد. او در تئاتر فردوسی و دهقان در نمایشنامه‌های ماری مادلن، شعله، لبخند مرموز، تلاش، آغامحمد خان قاجار، تو مال منی، جاسوسه، سایه حرم، مهمان و... به ایفای نقش پرداخت. فعالیت سینمایی‌اش با فیلم «طوفان زندگی» ساخته علی دریا بیگی شروع شد.

از سال ۱۳۳۱ با فیلم «مادر» ساخته اسماعیل کوشان وارد کار دوبله شد و به جای عصمت دلکش صحبت کرد که به نوعی اولین صداگذاری روی فیلم فارسی بود. سپس در فیلم شرمسار به جای مهین بزرگی و معصومه خاکباز صحبت کرد. قبل از نقش‌ها در واریته «بهار و زندانی امیر» صحبت کرده بود.

ژاله علو به جای هنرپیشگان فیلم‌های خارجی مانند سوفیالورن، جینالولوبریجیدا، گلوریا سوانسون، آلیدا والی گویندگی داشت.

او در کار دوبله کارتون‌هایی مانند پینوکیو، گربه‌های اشرافی، سیندرلا، زیبای خفته و سفید برفی و هفت کوتوله گویندگی کرده است. همچنین سرپرست گویندگی فیلم و مجموعه‌های تلویزیونی جادوگر شهر زمرد، دور از خانه، سوییچی، زن اتمی، طبقه پایین و پاپیج را بر عهده داشته است.

ژاله علو که کارش را در رادیو با ضبط اولین قصه شب آغاز کرد در نمایشنامه‌های متعدد رادیو به ایفای نقش پرداخته است. در مجموعه‌های تلویزیونی متعددی از جمله: امیرکبیر ساخته سعید نیکپور (۱۳۶۵)، گرگ‌ها ساخته داوود میرباقری (۱۳۶۶) و... بازی کرده است.

وی با نصرت‌الله محتشم هنرمند و کارگردان توانای تئاتر ازدواج کرد. مدت‌ها همه او را با نام ژاله محتشم می‌شناختند.

عمید، مریم (مزین السلطنه)

نخستین نشریه مصور زنان به نام شکوفه را در سال ۱۲۹۸ منتشر ساخت. وی یگانه

دختر پزشک قشون (ارتش) در زمان ناصرالدین شاه، رئیس الاطباء سمنانی «میر سید رضی» و برادرش میرزا سید ابراهیم خان عمیدالسلطنه نخستین نماینده مردم منطقه کومش در مجلس شورای ملی بود. مریم عمید از خطه کومش از نواحی واقع در محدوده «سمنان، دامغان، شاهرود» است. او زیر نظر پدر مقدمات خواندن و نوشتن را آموخت. وی علاوه بر زبان فرانسه، فن عکاسی را هم نزد اساتید آموخت و همین آشنایی او با عکاسی سبب شد که نخستین نشریه مصور بانوان را منتشر سازد. این نشریه در چهار صفحه با خط نسخ با چاپ سنگی و در محل مدرسه مزینیه که در خیابان «ماشین» که به «گارد ماشین» معروف بود منتشر شد. از شماره پنج به بعد با خط نستعلیق و چاپ سربی انتشار یافت.

قیمت این نشریه صد دینار و هزینه اعلان (آگهی) سطری دهشاهی تعیین و در همه شماره‌های آن این بیت نوشته شده بود:

باد آمد و بوی عنبر آورد بادام و شکوفه بر سر آورد

مریم عمید در سن شانزده سالگی با یکی از شاهزادگان قاجار به نام «عمادالسلطنه سالور» ازدواج کرد. و یک سال بعد از او جدا شد. او هفت سال بعد با «قوام الحکما» ازدواج کرد که یکی از مشوقان او در آموزش و فعالیت‌های اجتماعی اش بود. مریم عمید در سال‌های آخر عمر به انجمن «همت خواتین ایران» پیوست و نشریه اش در اختیار این انجمن قرار گرفت که می‌توان آن را ارگان این انجمن دانست. وی در سال ۱۳۳۷ در سمنان در اثر عارضه قلبی درگذشت.

فخر آفاق

نخستین روزنامه نگار تبعیدی در سال ۱۲۷۷ در تهران به دنیا آمد. نوع نگرش خانواده به تحصیل دختران سبب شد که پدر به دلیل اصرارش با حضور وی در مکتب خانه موافقت کند. اما پس از پایان شش سالگی این مادر بود که خطر کرد و دور از چشم پدر او را به مدرسه‌ای برد که خود در آن به آموزش خیاطی و گلدوزی می‌پرداخت. فخر آفاق دانش آموز مدرسه دخترانه «دوشیزگان وطن» شده بود. ولی این راز در سن دوازده سالگی و در پایان دوره دبستان برملا شد. اما پافشاری او سرانجام موافقت پدر را برای

ادامه تحصیل در خانه در پی داشت. وی به آموختن دو زبان عربی و فرانسه و دیگر دروس در محیط منزل ادامه داد. پس از چندی در یکی از دبستان‌های تهران به منظور آموزش سایر دختران به تدریس پرداخت. چهارده سال را به پایان برده بود که در سال ۱۲۹۱ با فرخ پارسا پسر مدیر همان مدرسه ازدواج کرد.

نوع فعالیت همسر که مدیریت داخلی روزنامه ارشاد را عهده‌دار بود سبب شد که او با کار مطبوعات آشنا شود. با تغییر محل زندگی و عزیمت به مشهد، کار تدریس وی در مدرسه فروغ مشهد ادامه یافت. در همین شهر موفق شد امتیاز مجله «جهل زنان» را دریافت دارد. نوع نگاه او به مسائل زنان و احقاق حق برای آنان، اعتراضاتی را در پی داشت. سرانجام معترضین تاب نیاوردند و با بالا گرفتن اعتراضات قوام السلطنه والی خراسان او را به تهران تبعید کرد. در تهران پس از چندی بار دیگر به انتشار مجله جهان زنان پرداخت. پنجمین شماره نشریه «جهان زنان» آخرین شماره بود. زیرا وی به دلیل نوشتن مقاله‌ای پیرامون برابری پسران و دختران در امر آموزش مورد خشم قرار گرفت و در میان اعتراضات شدید در سال ۱۳۰۱ همراه همسرش و فرزند وی که به دنیا نیامده بود به قم تبعید شد. و مدت دو سال را در تبعید گذراند.

تلاش‌های او برای انتشار مجدد نشریه جهان زنان در بازگشت راه به جایی نبرد و دولت وقت اجازه انتشار نداد. اما وی بار دیگر تلاش کرد تا با تشکیل جمعیت «نسوان وطن خواه» فعالیت‌هایش را در شکلی دیگر پی بگیرد ضمن این که دست از فعالیت مطبوعاتی نیز برنداشت و با فعالیت در مجله عالم نسوان به پیشبرد افکارش ادامه داد. آرامگاه او در محل خانقاه صفی علیشاه قرار دارد.

فخرالدوله

نخستین کسی که سیستم تاکسیرانی را در تهران به اجرا در آورد، اشرف الملوک ملقب به فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه بود.

وی در سال ۱۲۶۱ از مادری به نام سرور السلطنه (دختر فیروز میرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما) متولد شد. ازدواج او با محسن خان پسر امین‌الدوله به دستور پدر انجام شد. مظفرالدین شاه از «حاج میرزا علیخان امین‌الدوله» صدراعظم خواست که پسرش را

و ادارد دختر «شیخ محسن خان معین الملک» (مشیرالدوله) را طلاق دهد و با نهمین دخترش اشرف الملوک (فخرالدوله) ازدواج کند. امین الدوله صدر اعظم چنین کرد و در عوض از شاه تقاضا کرد در مقابل ۱۰۰۰ اشرفی ملک لشت نشاء را که بسیار با ارزش و شامل ۴۲ آبادی بزرگ و کوچک بود به او واگذارد.

ازدواج محسن خان و فخرالدوله که پیش‌تر به نامزدی پسرخاله‌اش محمد خان مصدق درآمده بود صورت گرفت. محمد خان مصدق همان دکتر محمد مصدق است که بعدها نخست وزیر ایران شد. سرگرفتن این ازدواج مایه بروز کدورت بین دو خانواده گردید که تا زمان حیات سرورالسلطنه ادامه داشت.

فخرالدوله خیلی زود توانست لیاقت و کاردانی خود را بروز دهد و تاریخ از او به عنوان یک زن خلاق، اجتماعی، مدیر و مدبر یاد کرده است. او صاحب یک دختر و هفت پسر شد که در تعلیم و تربیت فرزندان‌ش نهایت کوشش را به خرج داد. دو پسر او دکتر علی امینی که به نخست وزیری ایران رسید و ابوالقاسم امینی که در کابینه دکتر محمد مصدق پست وزارت یافت از مشهورترین چهره‌های این خانواده هستند.

نفوذ فخرالدوله به حدی بود که بدون مشورت او کاری صورت نمی‌گرفت و همواره نقش اصلی را بر عهده داشت. آنچه از کارها و اقدامات همسرش امین الدوله نوشته شده مانند تأسیس کارخانه قند کهریزک، کبریت سازی الهیه شمیران، تأسیس مدرسه رشدیه و تأسیس اداره پست به روش جدید، نمی‌تواند بدون نظر و تلاش او بوده باشد.

امین الدوله در زمان حیات، ملک لشت نشاء را به وی انتقال داد. گفته شده است اگر این اقدام صورت نمی‌گرفت، آنچه از میرزا علیخان امین الدوله به محسن خان امین الدوله به ارث رسیده بود امکان داشت از بین برود. فخرالدوله توانست با بهره‌گیری از این ارثیه و مدیریت خود به یکی از ثروتمندان ایران تبدیل شود.

وی زنی خلاق و دارای نبوغ بود توانایی‌های او به حدی بود که رضاخان با همه کینه‌ای که از قاجار داشت گفت: «قاجار یک مرد و نیم داشت مردش فخرالدوله و نیم مردش آغا محمدخان بود.»

علاوه بر برقرار کردن سیستم تاکسیرانی در تهران، احداث مسجد فخرالدوله و چند بنای دیگر از یادگارهای اوست.

همسر اشرف یا اشرف الملوک فخرالدوله در سال ۱۳۲۲ در سن ۶۲ سالگی درگذشت و خود نیز در سن ۷۳ سالگی در دی ماه ۱۳۳۴ درگذشت و در ابن بابویه در مقبره اختصاصی مدفون شد.

فراهانی، آذر

اولین زنی است که بعد از انقلاب به آموختن پاراگلایدر پرداخت و پرواز کرد، در سال ۱۳۴۴ چشم به جهان گشود. ازدواج با محمدرضا دهقان پور که یک چتر باز است مسیر او را برای پرواز گشود. فرزندان این خانواده نیز به زودی به جمع پدر و مادر پیوستند و این خانواده چهار نفره همگی پرواز را پیشه خود ساختند. ماکان فرزند بزرگ خانواده (متولد ۱۳۶۵) از شش سالگی به همراه پدر پرواز را تجربه کرد او اکنون مربی‌گری نوجوانان را برعهده دارد و سه سال پیایی در مسابقات مردان مقام اول را کسب کرده است. سامان فرزند کوچک خانواده (متولد ۱۳۶۹) کوچکترین فرد در خاورمیانه است که با پاراگلایدر پرواز می‌کند. آذر فراهانی هم اکنون مسئولیت هیأت هوانوردی زنان استان تهران را بر عهده دارد.

ترس او از ارتفاع و حرفه فعلی اش کمی دور از ذهن است: «باید اعتراف کنم که من به شدت از ارتفاع هراس داشتم. با نگاه کردن از بالای دو یا سه پله به پایین سرگیجه می‌گرفتم. در واقع حرفه همسرم زمینه این کار را فراهم کرد من هم برای دوام زندگی خانوادگی پرواز را انتخاب کردم.

موضوع از این قرار بود که با ورود رشته هوانوردی کایت، گلایدر و پاراگلایدر در سال ۱۳۷۱ به ایران، همسرم به آموزش این فن پرداخت و اوقات زیادی را صرف این کار می‌کرد و به تدریج ساعات کار و تمرین او افزایش یافت و کمترین وقت او به خانواده اختصاص داشت. در نتیجه راه چاره را آن دیدم که برای نجات زندگیمان من هم وارد این کار شوم. به همین جهت، سرپرواز حاضر شدم و پس از مدتی علاقه‌مندی‌ام را به همسرم اعلام کردم. از آنجا که عزیز کرده خانواده بودم خندید و گفت: «شوخی می‌کنی» اما در برابر جدیت و اصرار من ورقه‌ای به من داد که در واقع اعلام رضایت‌م برای آموختن پرواز با پاراگلایدر بود. برگه را امضا کردم. در برابر این جدیت متوجه شد که مصمم هستم، در

نتیجه ورقه را پاره کرد و آموزش آغاز شد.»

اولین پروازش را در سال ۱۳۷۳ انجام داد گرچه نمی‌تواند احساسش را تشریح کند و بر این باور است که هر کس باید پرواز را تجربه کند تا به این احساس آشنا شود «از خلبانی درباره هوانوردی پرسید نمی‌تواند به راحتی احساسش را بیان کند. به طور مختصر بگویم احساس سبکی و نزدیکی به خالق را داشتم. در پرواز انسان خودش هست و خدایش و راحت با او راز و نیاز می‌کند.»

خانواده‌اش ابتدا بی‌خبر بود. حتی تا چند سال پیش هم پدرش توصیه می‌کرد که این کار را کنار بگذارد. او می‌خواست از فعالیت فرزندانش هم جلوگیری کند.

«هرگز فراموش نمی‌کنم، چهارمین پروازم بود. این پرواز در سایت امامزاده هاشم انجام می‌شد از پدر و مادرم خواستم همراهم به امامزاده هاشم بیایند تا چیزی را به آنها نشان دهم. چون آنها حتی از آموزش‌های اولیه من هم بی‌خبر بودند. خلاصه به پرواز درآمدم مادرم چشمانش را بسته بود و از پدرم پرسیده بود که آذر رفت. پدرم هم جواب گفته بود: بله و مادرم دوباره پرسیده بود: پس چرا من او را نمی‌بینم و پاسخ شنیده بود برای این که چشمانت را بسته‌ای. مادرم آنقدر وحشت کرده بود که وضعیت خود را درک نمی‌کرد.

آن روز از بدشانسی وضع باد مناسب نبود و پارا، سمت راست کشیده شد و مرا با خود کشاند و زمین خورد. دوباره به پرواز درآمدم. تسلطم و علاقه‌مندی‌ام سبب شد که آنها بپذیرند و «نه» نیاورند چون معتقدند اگر در کاری نه آورده شود بدشگون و بدیمن است.

بالاترین ارتفاع پرواز را در سایت نمک آبرود تجربه کرده است «۱۰۵۰ متر است. برای این کار از عواملی مانند ترمال و کشش ابر استفاده کردم. ارتفاع را تا حدود ۲۰۰۰ رساندم. از آن فاصله ماشین‌ها به اندازه یک قرص آسپرین بود.»

«اوایل که وارد این رشته شدم برای این که مسئولان با پرواز بانوان مخالفت نکنند به موش آموزشگاهی بدل شدم. چون من چادری هستم می‌خواستم ثابت کنم خانم‌ها با حفظ حجاب هم می‌توانند در این رشته فعالیت کنند. انواع و اقسام ماتوها تهیه شد و سرانجام بهترین حجاب که ماتو شلوار و مقنعه است در اختیار زنان و دختران گذاشته

شد و نمونه پوشش هم برای مسئولان به نمایش درآمد و مورد تأیید قرار گرفت. چون سایت جدا برای خانم‌ها نیست باید همراه با آقایان به پرواز درآیند بنابراین باید از نظر حجاب دقت می‌شد.»

علیرغم علاقه‌مندی‌اش به چتربازی هنوز نتوانسته است در این امر توفیق یابد. «تصمیم داشتم که در زمینه چتربازی هم فعالیت کنم ولی این رشته با مشکل حجاب رو به رو است زیرا لباس چتربازی یکسره است و فعلاً موافقت نمی‌شود. در حالی که پرش با چتر را کسی نمی‌بیند حتی اگر لباس یکسره هم به تن باشد اما در تلاش هستم که راهی برای این موضوع بیابم و مشکل را که تنها مسئله پوشش است به گونه‌ای حل کنم.» مشکلی برای فعالیت‌های اجتماعی‌اش نمی‌بیند اما در مجموع مشکلاتی مانند دیگر زنان دارد «به عنوان یک زن که تا مدتی مجبور بودم به تنهایی مسئولیت خانه و بیرون از خانه و فرزندانم را بر عهده داشته باشم مشکل بود. چون همسرم اوایل نظامی بود و مدتی بیرون از تهران و در جبهه بود. تمام این مدت دلهره بازگشت او را داشتم. ولی بعد از جنگ فعالیت‌م را شروع کردم. وقتی علاقه‌مندی باشد می‌توان مشکلات را دور زد. البته سختی دارد ولی خواستن توانستن است.»

فعالیت او از سوی خارجیان که به‌بازدید می‌روند دور از باور است: «از زمانی که هیأت هوانوردی را شکل دادیم اکثر خارجیان که به ایران می‌آیند برای دیدن پرواز ما به سایت می‌آیند و باور این موضوع برای آنها سخت است که زنان ایران در رشته هوانوردی فعالیت کنند. در مصاحبه‌ای که با ما داشتند به این موضوع اشاره کردند که در اسلام منع شده که زن رو به باد بدود بنابراین این کار خلاف اسلام است. خندیدم و گفتم که این موضوع کذب است. این‌گونه مسائل برای دربند بودن زن ایرانی و در خانه نگه داشتن او عنوان می‌شود. هم اکنون در رشته هوانوردی برای landing باید رو به باد بدویم چطور یک مسلمان می‌تواند دستورات دین را نقض کند باید باور داشت که اسلام چنین چیزی نگفته است. باید تلاش کرد تا این مشکلات از بین برود. ایراد از ما خانم‌هاست. مردان را آنقدر بالا می‌بریم و خود را دست کم می‌گیریم. زنان هم توان انجام هر کاری را دارند.»

حرفه‌اش را نشانه‌ای برای برابری زن و مرد می‌داند: «همیشه در پی آن بودم که

توانایی هایم را بروز دهم. کاری را که خیلی از مردان از انجام آن بیم دارند انجام می دهم. همین پرواز. مردان بسیاری حتی جسارت پرواز ندارند. البته باید اذعان کنم که تنها توانایی من نبود بلکه خدا مرا یاری کرد. این که همسرم پا به پای من حرکت کرد و جلوی پیشرفت مرا نگرفت.

من معتقدم که تفاوتی بین زن و مرد نیست خدا هر دو را یکسان خلق کرده است. آموزش نخستین شاگردش خاطره شیرین اوست می گوید: «اوایل سال ۷۴ زمانی که موفق شدم اولین شاگردم یعنی نوشین اعظم شهناز را به پرواز در آوردم آن لحظه برایم واقعاً لذت بخش بود چون ثمره زحمت خود را مشاهده کردم. البته تصمیم نداشتم آموزش بدهم چون اوایل کار بودم و در توان خود نمی دیدم که به کسی آموزش بدهم. همسر این خانم توسط همسر من آموزش می دید. خانم شهناز از پرواز خانوادگی ما یعنی من، همسر و دو فرزندمان تعریف کرد و با اصرار او و همسرم پذیرفتم آموزش او را بر عهده بگیرم. یک تجربه تلخ هم کسب کردم زیرا فراموش کرده بودم به ایشان بگویم که دستبند و گردن بند و انگشتر همراه نداشته باشد و دستبند وی گم شد. آموزش وی تجربه خوبی بود که به شکلی غیرمستقیم زیر نظر همسرم انجام می شد یعنی آنچه می آموختم به هنجروی خود منتقل می کردم.

جالب این که یک سال بعد در مسابقه دوستانه ای که بین خانم ها و آقایان ترتیب دادیم این خانم نفر چهارم شد. بگذریم که کلک زدند و گرنه سوم می شد. خانم شهناز هم اکنون دبیر هیأت است.»

فردی، پری

یکی دیگر از اعضای نخستین تیم ملی کشور در سال ۱۳۲۴ در تهران در خانواده فرج الله فردی به دنیا آمد و بازی والیبال را از سال ۱۳۴۰ زیر نظر دبیر ورزش دبیرستان نمونه تهران خانم صدری شروع کرد، گرچه ابتدا با رشته دو و میدانی به ورزش روی آورد و در این زمینه به لحاظ فیزیک و قدرت بدنی موفقیت هایی داشت می گوید: «در دوره دبیرستان ۵/۲۵ متر رکورد پرش طول داشتم و می توانستم در پرتاب وزنه و دیسک نیز در سطح جهان موفق شوم» ولی جذب ورزش گروهی والیبال شد و با شرکت در

مسابقات قهرمانی آموزشگاه‌های تهران از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۴ مقام قهرمانی را کسب کرد. سپس به عضویت تیم والیبال انجمن دوشیزگان و بانوان وابسته به روزنامه اطلاعات درآمد.

وی در نخستین سفر یک تیم ورزشی به همراه تیم والیبال باشگاهی از ایران در سال ۱۳۴۳ به ترکیه اعزام شد. در سال ۱۳۴۵ به عضویت تیم ملی ایران در آمد و در بازی‌های آسیایی تایلند شرکت داشت.

وی با پرویز سیروس پور از قهرمانان و پیشکسوتان ورزش کشتی که در سال‌های اخیر مدتی ریاست فدراسیون کشتی را عهده دار بود ازدواج کرد. دو پسر به نام افشین و مصطفی که خود دستی در ورزش دارند ثمره این ازدواج است.

حضور اندک خانم‌ها در سال‌های پیش از انقلاب را به دلیل کمی دانش آنها از ورزش، و اقبال امروز آن‌ها را به دلیل نبود سرگرمی‌های سال‌ها پیش برای زنان می‌داند و می‌گوید: «بیشترین رقم تیم‌ها در والیبال به عدد ۱۰ نمی‌رسید. در حال حاضر تعداد زیادی تیم باشگاهی دسته یک تا سه فعالند که به طور مثال تیم دسته یک از ۱۰ تیم و دسته دوم از بیش از ۱۰ تیم تشکیل شده است. ولی از نظر کلی و کیفیت بازی‌ها پیش از انقلاب شرایط بهتری از نظر تکنیک و تاکتیک حاکم بود.

فقدان بازی‌های مهم را یکی از مسائل ورزشی می‌داند و نسل خود را صاحب تجارب مهمی در بازی‌های آسیایی که در آن عصر و زمانه از بازی‌های مهم محسوب می‌شد. در حالیکه تیم‌های حاضر در بازی‌های کشورهای اسلامی را فاقد تجربه و کیفیت بازی می‌شمرد و می‌گوید: «در گذشته حداقل سالی یک‌بار با تیم‌های کشورهایمانند چین و ژاپن و کره بازی داشتیم که از تیم‌های مطرح جهان بودند ولی در حال حاضر بازیکنان ما هر چهار سال یک‌بار با حریفانی روبرو می‌شوند که حرف‌چندانی برای گفتن ندارند. ممکن است این بازی‌ها برای کشورهایمانند سودان، بحرین و قطر سودمند باشد ولی برای ایران که همواره از نظر ورزشی در رده‌های بالایی قرار داشت و صاحب مقام بود مفید نیست.» او این مهم را یادآوری می‌کند که تفاوت در مورد کمیت نسبت عکس دارد و با اشاره به سالن‌هایی که امروز در اختیار زنان قرار دارد به یاد می‌آورد که او و نسل او در زمین‌های خاکی و پر از خاک اره نامجو (شیرودی) تمرین می‌کردند.

فرزان، یاسمن

نخستین دختر ایرانی که با شرکت در المپیاد فیزیک صاحب مدال گردید. یاسمن فرزان دی ماه ۱۳۵۵ در تبریز متولد شد. در دوران تحصیل شاگرد ممتازی بود و در سال ۱۳۷۲ با کسب موفقیت در آزمون ورودی برای حضور در المپیاد فیزیک آماده شد.

با تشکیل تیم المپیاد فیزیک دختران در سال ۱۳۷۳ همراه تیم به چین رفت. در یک رقابت جهانی به مدال نقره در «زمینه نظریه» دست یافت و همچنین دیپلم افتخار «بهترین دختر» را کسب کرد.

وی دختر مینو میرزایی (مهندس راه و ساختمان) و دکتر یعقوب فرزان استاد دانشگاه تبریز است.

در همان سال در رشته فیزیک دانشگاه صنعتی شریف پذیرفته شد. سه سال بعد با محمد مهدی (شاهین) شیخ جباری که مشغول گذراندن دوره دکترای فیزیک بود ازدواج کرد. یک سال بعد در آزمون کارشناسی ارشد شرکت کرد و با رتبه نخست به تحصیل ادامه داد. طی یک سال این دوره را به پایان برد و به همراه همسرش راهی ایتالیا شد.

دوره دکترا را در «سیسیا» در ایتالیا (Trieste- Italy) شروع کرد. در پایان یک دوره دو ساله به همراه همسرش راهی آمریکا شد و هم اکنون در دانشگاه استنفورد مشغول گذراندن پایان نامه خود در رشته فیزیک نوترون است.

سفر او به خارج از کشور علاوه بر ادامه تحصیل یک دلیل شخصی را نیز شامل می شد و آن عدم امکان تهیه یک منزل بود. از این رو آنها مصمم شدند در خارج از کشور زندگی کنند و در بازگشت با اندوخته خود خانه ای تهیه کنند. می گوید:

«این روزها درباره فاجعه فرار مغزها بسیار سخن گفته می شود و همه درباره اثرات آن سخن می گویند ولی هیچ کس به طور جدی روی این مسئله کار نمی کند. تنها به گفتن سخن بسنده می کنند و این جای تأسف دارد چون کسانی که از ایران می روند کمتر دیده شده که بار دیگر برای ماندن همیشگی به کشور بازگردند در حالی که به درستی می دانم همه آنها که به نحوی مجبور به ترک ایران شده اند به سرزمین مادری خود عشق

می‌ورزند. چه آنهایی که در فکر بازگشت هستند و چه آنهایی که تصمیم به ماندن گرفته‌اند. در هر دو صورت بیشترین تلاش را برای کمک به کشورشان انجام می‌دهند. در حالیکه برای کمک رسانی هم دچار مشکل هستیم. برخلاف آنچه گفته می‌شود قوانین و مقررات بسیار دست و پاگیر مانع ارتباط ایرانیان است. به جای احساس همدردی مسئولان باید قوانین و مقررات را تغییر دهند تا ارتباطات راحت‌تر و زندگی آسوده شود.»

فرمانفرمایان، ستاره

نخستین زن ایرانی که مددکاری مدرن را در کشور پایه‌ریزی کرد در سال ۱۳۰۰ به دنیا آمد. او پانزدهمین فرزند از سی و شش فرزند عبدالحسین میرزا فرمانفرما از رجال عهد قاجاری و از سومین همسر اوست. او خواهر ناتنی مریم فیروز همسر نورالدین کیانوری و دختر دایی دکتر مصدق است.

در هنگامه جنگ جهانی دوم موفق شد به آمریکا برود و با راه یافتن به دانشگاه لوس آنجلس مدرک کارشناسی در رشته خدمات اجتماعی را دریافت دارد.

در پایان تحصیلاتش در سال ۱۳۲۷ با یک دانشجوی هندی به نام «آرون» ازدواج کرد و صاحب دختری شد اما پس از ده سال از همسر هندی‌اش جدا شد. وی در دهه ۳۰ به همراه دخترش به ایران بازگشت و چند سال نیز در طرح‌های سازمان ملل متحد در کشورهای عراق، عربستان سعودی، اردن و مصر فعالیت کرد.

وی توفیق یافت نخستین «مدرسه مددکاری اجتماعی» را در تهران دایر کند و به تدریج توانست شعبات دیگری نیز تأسیس کند.

تلاش او سبب شد که سرانجام دولت در سال ۱۳۴۶ لایحه ملی تنظیم خانواده را از تصویب بگذارند.

او با سفر به آمریکا در سال ۱۳۵۸ ذوق خود را در نویسندگی آزمود و نخستین کتاب خود را به نام «دختری از ایران» به رشته تحریر در آورد و سپس سومین اثر او به نام «از حرمسرای پدر تا انقلاب اسلامی» منتشر شد. پیش‌تر نیز در اواخر دهه ۴۰ دو اثر پژوهشی و ترجمه از او به نام «پیرامون روسپیگری در شهر تهران» و «نیازمندی‌های کودکان» در تهران انتشار یافت.

فروغ الدوله (ملکه ایران)

نخستین زن که در تاریخ معاصر خرقه درویشی به تن کرد تومان آغا (فروغ الدوله) دختر ناصرالدین شاه و خازن الدوله بود که بعدها به ملکه ایران ملقب شد، در سال (۱۲۸۱ هـ. قمری) به دنیا آمد.

وی در سال (۱۲۹۷ قمری) ۱۲۵۵ با علی خان دولو قاجار ملقب به ظهیرالدوله ازدواج کرد. همسرش به مقام وزارت دربار رسید و به اروپا سفر کرد. صفی علیشاه پیش از وفاتش، ظهیرالدوله را که یکی از مریدانش بود به جانشینی انتخاب کرد. وی خیلی زود در مسلک درویشی غرق شد تا جایی که زن و دخترانش را به این خرقه درآورد.

ملکه ایران در آغاز زندگی زناشویی رویه همسر را در سلوک راه تصوف نمی‌پسندید اما بعدها خود به همان طریقه پیوست. علاقه‌مندی بسیار او به ظهیرالدوله سبب شد که تخلص خود را در شاعری «صفا» برگزیند که تخلص ظهیرالدوله هم بود.

با آن که دختر ناصرالدین شاه بود وضع زندگی او با سایر وابستگان دربار قابل مقایسه نبود. گفته شده علت این که ظهیرالدوله حکومت‌های ولایات را می‌پذیرفت برای کسب درآمد بیشتر بود.

همچنین خانه ظهیرالدوله و ملکه ایران مدتی در گرو حاج حسین آقا امین الضرب مهدوی بود. در سال ۱۲۹۲ احمد شاه طی نامه‌ای از ملکه ایران خواست که منزل مسکونی خود را که در عشرت آباد قرار داشت به او واگذارد در عوض باغ ارباب جمشیدی را برای سکونت انتخاب کند.

گفته شده است این زن شاعر و درویش از قدرت روحی بالایی برخوردار بود.

فیروز، صفیه

نخستین زن ایرانی که به‌هنگامه جنگ بین‌الملل دوم اداره درمانگاهی مخصوص زنان را برعهده گرفت و سال‌ها نمایندگی ایران در نشست‌های بین‌المللی مربوط به زنان را برعهده داشت در سال ۱۲۸۷ در هنگ‌کنگ به دنیا آمد. پدرش حاج محمد حسین نمازی بود.

وی در گرماگریم جنگ بین‌الملل دوم در سال ۱۳۲۰ «انجمن بانوان افسران» را با

همکاری گروهی از همسران افراد ارتش، برای کمک به خانواده افسران ارتش تأسیس کرد.

صفیه فیروز به هنگام ازدواج با یکی از پسران عبدالحسین فرمانفرما (پدر مریم فیروز) نام او را بر خود نهاد. وی عضو انجمن معاونت شهر بود و از نخستین زنانی است که به کارهای خیریه روی آورده است.

صفیه فیروز همچنین از پیشگامان مبارزه با مفاسد اجتماعی بود و به همین منظور سرکشی مداوم او به دارالتادیب و زندان زنان سبب شد که بیشتر با نیازهای آنها آشنا شود و این آشنایی، تشکیل کلاس‌های حرفه و فن برای زنان منحرف را در پی داشت. او همواره در نشست‌های بین‌المللی مربوط به زنان حضور می‌یافت از جمله: به سال ۱۳۲۱ در ژنو، اجتماع بین‌المللی زنان در نیویورک در سال ۱۳۲۵، کنگره آسیایی دهلی در سال ۱۳۲۶، کمیسیون حقوق زن در سال ۱۳۲۸ در بیروت و...

فیروز، مریم

مریم فیروز نخستین زن ایرانی است که به عضویت کمیته سیاسی یک حزب پذیرفته شد. در سال ۱۲۹۲ در خانواده‌ای وابسته به خاندان قاجار به دنیا آمد. دختر عبدالحسین فرمانفرما از سیاستمداران و شاهزادگان قاجار و بتول احشومی از خانواده‌های بزرگ کرمانشاه، از جوانی در قالب مبارزات سیاسی به ضدیت با رژیم سلطنتی برخاست. نصرت‌الدوله برادر مریم فیروز از رجال سیاسی اواخر سلطنت قاجار و مظفر فیروز برادرزاده او از دولتمردان عصر پهلوی بود. اما آنچه نام مریم را در تاریخ زنان ثبت کرد ازدواج او با کیانوری که بعدها به دبیرکلی حزب توده رسید و فعالیت‌های سیاسی‌اش طی بیش از پنج دهه است.

مریم دوران کودکی را به هنگام حکومت پدر بر استان فارس در شیراز گذراند و تحت آموزش شوریده شاعر معروف شیراز خواندن و نوشتن آموخت.

وی در تهران در دو مدرسه مطرح آن زمان ناموس و دارالمعلمات به مدیریت توبا آزموده و صدیقه دولت آبادی، دو تن از پیشگامان آزادیخواه کشور به تحصیل پرداخت.

سخنان و نوشته‌های مریم در کلاس انشاء نظر این دو آزادیخواه را به این شاگرد جلب کرد. چهارده سال داشت که به خواست پدر ازدواج با عباسقلی اسفندیاری فرزند محتشم السلطنه رئیس مجلس شورای ملی را پذیرفت و از این ازدواج صاحب دو دختر شد. یکی از دخترانش با برادرزاده دکتر فاطمی (وزیر امور خارجه دولت مصدق) ازدواج کرد و مقیم آمریکا است.

اما ازدواج مریم دیری نپایید. با کشته شدن نصرت‌الدوله (برادرش) و مرگ پدر، تغییری در زندگی وی پدیدار شد. از این پس شرکت در جلسات ادبی و روشنفکری او را تسکین می‌داد. شور دفاع از حقوق زنان او را به هفته نامه بیداری به مدیریت زهرا اسکندری از زنان مبارز راه آزادی زنان کشاند.

مریم فیروز با طلاق از همسرش در صدد برآمد تغییری در فضای خانه‌اش نیز فراهم کند. این تغییر تا پایان زندگی با او همراه شده است. سرآغاز این تحول دیدن نورالدین کیانوری مهندس جوانی بود که کار ساخت خانه به او سپرده شده بود، که بعدها به دبیرکلی حزب توده رسید.

مریم فیروز سال‌ها با کیانوری در خارج از ایران به سربرد با پیروزی انقلاب به ایران آمد. مدتی با همسرش در زندان به سربرد. سرانجام آزاد شدند و زندگی را در یک آپارتمان از سر گرفتند. اما با مرگ کیانوری، مریم زندگی را به تنهایی تجربه می‌کند و برای نشان دادن علاقه و شیفتگی‌اش به کیانوری به هیچ فردی اجازه نشستن در جای کیانوری را نمی‌دهد و کتاب و عینک و وسایل همسرش به همان صورتی که آخرین بار استفاده شد در جای خود باقی است.

وی در سال‌های اخیر زندگی نامه‌اش را با نام «خاطرات مریم فیروز» به رشته تحریر در آورد که به وسیله انتشارات دیدگاه منتشر شد.

تناقض در وابستگی به خاندان قاجار و عضویت در کمیته سیاسی حزب توده را برای دستیابی به دو هدفش این‌گونه توجیه می‌کند:

«اساساً مبارزه من دو جنبه داشت یعنی دو چیز باعث شد که برای آزادی زنان و آزادی سرزمین مبارزه کنم. اشک‌های مادرم و ستم رضاخانی.

بله من در خانواده مرفهی زندگی می‌کردم. پدرم برایم احترام زیادی قائل بود به خصوص وقتی متوجه شد که من اهل درس و کار هستم مثل این که دنیایی را کشف کرده باشد. وگرنه او به زن هیچ اهمیتی نمی‌داد. من گریه‌های مادر را می‌دیدم و برایم طاقت‌فرسا بود. بی‌توجهی به زن علیرغم تمام مصائب و ناراحتی‌های او برایم سخت بود. از سوی دیگر ظلمی بود که به خانواده ما روا می‌شد.

از خاندان قاجار بودیم ولی از روزی که چشم باز کردم با قدرت‌های بزرگ در نبرد بودیم. کشته دادیم، سختی کشیدیم و خون دل خوردیم. قتل برادر، دستگیری پدر و گرفتاری‌های ریز و درشت دیگر این انگیزه را در من به وجود آورد که باید ضد رضاشاه کار کنم حتی ضد پدرم که رفتار درستی با مادر نداشت؛ هر چند با من مهربان بود. هر کتابی که منتشر می‌شد برایم می‌آورد و به مجرد این که کتابی می‌خواستم مرا به انتشارات ابن سینا می‌برد و تلی کتاب همراه می‌کرد. موضوعی که بعدها مرا به فکر وا می‌داشت این بود که پدر اصلاً رعایت سن مرا نمی‌کرد. در سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی هر کتابی که می‌خواند برای خواندن به من می‌داد. همین سبب شد که با نوشته‌ها و نویسنده‌ها و سبک‌های مختلف آشنا شوم. به هر حال زندگی پررنجی داشتم و از سه سالگی این زندگی با من همراه شد.»

«سه سال داشتم شبی بر اثر سر و صدا از خواب پریدم نورهایی را از لای درختان دیدم یادم می‌آید که پرسیدم چیست؟ زنی که از من نگهداری می‌کرد گفت: فراش‌ها و مأموران حکومتند میان درختان می‌گردند تا پدرت را بکشند. هنوز آن صحنه و سوسوی چراغ‌ها جلوی چشمم است و هیچ وقت از یادم نمی‌رود.

روز دیگر که پدرم در باغ بیرونی دست نماز می‌گرفت آمدند گفتند زنی آمده عریضه دارد. پدرم رفت زن روبنده را کنار زد و گفت من یک مرد ارمنی هستم و رولورش را نشان داد و گفت من مأمور کشتن تو هستم. البته پدرم را نکشت ولی زندگی ما این گونه در خطر بود. اتفاقاً فرمانفرما عکسی با همین مرد ارمنی با روبنده دارد. به هر حال تمام بجگی من با این نگرانی‌ها همراه بود.»

«بعد هم دستگیری پدرم توسط سید ضیا و ضبط اموال و مستغلات و خلاصه

رضاشاه هر آنچه در توان داشت انجام داد.»

۲۲ سال داشت که خانواده‌اش مجبور شد به تجریش نقل مکان کند. در همین سال به پدرش خبر دادند که شاه خیال دارد تمام املاکش را بگیرد.

«شب خانه بودم در خیابان ویلا از صدای بوق اتومبیل پدر دانستم که می‌آید در را باز کردم اما او وارد نشد پیاده شد دو پتوی کازرونی خریده بود داد به من و گفت این دو پتو مال دو دختر توست.

پتوها را گرفتم دستش را بوسیدم و او رفت و چیزی نگذشت مادرم تلفن زد گفت بیا پدرت سگته کرده است و این به دلیل ناراحتی و فشارهایی بود که رضاخان برای او پیش آورده بود و می‌خواست او را از هستی ساقط کند. همانطور که بارها گفتم او با مرگ خودش تودهن رضاخان زد چون با مرگ او رضاشاه نمی‌توانست به باقی اموال او دست درازی کند چون با ۳۲ وارث از سه ماهه تا ۴۰ ساله روبرو شد.»

این رویداد در او حس انتقامجویی را زنده و تشدید کرد. بعدها زمانی که از شوهرش جدا شد و در فکر خانه سازی بود «باکیا، که معمار و آرشیکت» بود آشنا شد.

ورودش به حزب، بدون اطلاع کیانوری بود «او مایل نبود که من وارد حزب توده شوم می‌گفت تو شازده‌ای و دختر فرمانفرما اذیت می‌کنند و حق با او بود.»

اما احساس قوی مبارزه در او بسیار بیش از این «حرف‌ها» بود «جالب این که کیا اصلاً نمی‌دانست که من با زنان جنوب شهر ارتباط دارم. هدفم برای خودم روشن بود و باید وارد مبارزه می‌شدم. تحمل خانواده پهلوی برایم مشکل بود. بعد که وارد مبارزه شدم دانستم که این تنها من نبودم که در فشار بودم یا زندگی ما را برده بودند یا برادرم را کشته بودند. زندگی همه را بردند و خیلی‌ها را کشته بودند. و من فهمیدم که مبارزه یعنی درافتادن با جریان سیاسی دست نشانده انگلیس، و مبارزه را شروع کردم.»

زمانی که فیروز جذب حزب توده شده بود، زنان نقشی در حزب نداشتند و اساساً از سوی رده‌های بالای حزبی نقشی برای زنان دیده نشده بود می‌گوید: «ما چند نفر زن بودیم که تشکیلات زنان را راه انداختیم. مجلات زیادی از اروپا می‌آمد و از جریانات سیاسی زنان خارج باخبر بودم. اولین جایی که برای کار رفتم انجمن دوستی ایران و اتحاد جماهیر شوروی بود. سپس با زنان فعالیت را آغاز کردم. در واقع این بزرگ علوی

بود که مرا به حزب معرفی کرد و کیا خبر نداشت».

آشنایی بزرگ علوی با تمایلات سیاسی اش داستان دیگری است: «بزرگ علوی در خانواده‌ای مرا دید که درباره زنان صحبت می‌کردم گفت تو جای اینجا نیست. با من قرار گذاشت و روز بعد من در جلسه آنها بودم نظرم را برای آنها گفتم. قبول کرد. در آن جمع چند خانواده علاوه بر خانواده اسکندری حضور داشتند. اعظم سروش که بعد با قاسمی ازدواج کرد. بالاخره یک جمع ۷-۸ نفره از زنان بودیم که من درباره مطالبی که خوانده بودم سخن گفتم و زنها خیلی از من استقبال کردند ولی حزب تا اسکندری زنده بود زنها را راه نداد. ولی من به فعالیت خود ادامه می‌دادم».

فعالیتش در کنار حزب ادامه داشت و با فوت اسکندری حضورش رسمی شد. چند سال بعد با کیانوری ازدواج کرد اما در هنگام عقد حضور نداشت «اصولاً از این که یک بار دیگر پای سفره عقد بنشینم ابا داشتم یادم هست که از طرف انجمن دوستی ایران و شوروی به مسکو رفته بودم از همان جا از طریق سفارتخانه وکالت دادم و مادرم از طرف من در مراسم حاضر شد وقتی در تهران از هواپیما پیاده شدم دیدم یک زن شوهر دارم. گرچه یک زندگی پر دغدغه و پر دردسر بود ولی از زندگی لذت می‌بردم».

با غیر قانونی شدن حزب توده در سال ۱۳۲۹ کیانوری مجبور به خروج از ایران شد. مریم فیروز هم مدتی بدون جا و مکان در ایران بسر برد، می‌گوید: «شب‌هایم در فرو رفتگی درهای منازل و یا کوچه‌ها می‌گذشت و هوا که روشن می‌شد به منزلی وارد می‌شدم تا این که قرار شد من هم از ایران بروم. البته به هر حال زندگی در مهاجرت کار آسانی نیست. اما با هدف زندگی کردن به انسان نیرو می‌دهد و ما تحمل کردیم تا به انقلاب رسیدیم».

حضور امام (ره) در پاریس حزب توده را چون دیگر احزاب و دستجاتی که فعالیت مخفیانه داشتند به تلاش واداشت «تمام صحبت‌های امام را از طریق رادیو پیک ایران که مقر آن در بلغارستان بود در همه جا پخش می‌کردیم. تا این که شاه با رییس جمهور بلغارستان کنار آمد و با دعوت او و نشان دادن دخترش در کالسکه سلطنتی نهایت لطف را به او کرد. در مقابل، رییس جمهور بلغارستان از فعالیت رادیو پیک ایران در این کشور جلوگیری کرد.

دستیابی به حقوق انسانی زن را از اهداف خود می‌داند و باور دارد که در هیچ کجا گرفتن حق از امروز به فردا افکنده نمی‌شود «نگاه کنید در تمام اروپا چه تعداد زن به مقام وزارت و وکالت رسیدند. تعدادشان اندک است. چون زن باید بچه به دنیا آورد و شیر بدهد. حتی در شوروی سابق هم این امکان اندک بود. علیرغم تلاشی که می‌شد باز هم توقعات را برآورده نمی‌کرد. در آلمان دموکراتیک هم زن از صبح تا غروب سرگرم کار بود. غروب هم پخت و پز و شوهر شام می‌خواست. حتی در آنجا یعنی آلمان دموکراتیک، در جایی که برای زن اهمیت قائل بودند، مساوات نبود.»

قائم‌مقامی، عالمتاج

اولین شاعر زن که در اشعارش از طبیعت بی‌جان بهره گرفت در سال ۱۲۶۲ به دنیا آمد. او از نوادگان قائم مقام فراهانی است. پدر میرزا فتح‌الله خان نوه قائم مقام دوم و مادرش گوهر ملک از خانواده اشرافی معین‌الملک بود که طبع شعری هم داشت. پیش از آن که بردانش و علم خود در مکتب ادیب‌الممالک فراهانی که از خویشان بود بیفزاید، علوم پایه را در خانه آموخته بود. در مکتب استاد با دقایق شعر و ادب فارسی آشنایی یافت. حافظه قوی‌اش این امکان را به او داد که اشعار شاعران بزرگ ایران را در خاطر بسپارد.

شانزده ساله بود که به همراه خانواده که دچار اختلافات خانوادگی بر سر ملک و آب شده بود از فراهان به تهران آمدند.

در همسایگی آنها سرهنگی بختیاری به نام علی مراد خان خانه داشت که توانست مشکلات همسایه جدید بر سر ملک و آب را حل و فصل کند. اما در عوض دختر را خواستگاری کرد. ازدواج سرگرفت ولی تفاوت سن این دو با توجه به روحیه حساس و زودرنج عالمتاج که باید همسری ۴۰ ساله با ظاهری نه چندان خوشایند را تحمل کند، اجازه نداد که زندگی سعادتمندی داشته باشد. عالمتاج خیلی زود و در سال‌های اول ازدواج پدر و مادر را از دست داد و تنها فصل مشترک با همسرش تولد پسرش حسین بختیاری بود که بعدها در آسمان شعر و ادب ایران با نام پژمان بختیاری درخشید. این نوزاد تاریخ جدایی پدر و مادر را حدود ۸ سال به تعویق انداخت. ولی عالمتاج نه تنها بعد

از جدایی توانست فرزندش را ببیند، حتی پس از مرگ علی مراد خان نیز این آرزویش جامه عمل نپوشید. چون سرپرستی تنها فرزندش به یکی از خویشان نزدیک همسرش سپرده شده بود. وی در میانسالی توانست پسر را باز یابد.

شرایط زندگی از این شاعر که تخلص «ژاله» را برگزیده بود، موجودی ساخت بدین و بسیار حساس که تا آخر عمرش بدون اعتماد به دیگران زندگی کرد و در اشعارش به وضعیت نامساعد زنان پرداخت.

نگاه ژاله در اشعار عصیانگرش نشان از روحیاتش دارد؛ گرچه او را نمی توان در زمره شاعران طراز اول دانست ولی به دلیل بکارگیری اشیای اطراف مانند آینه و چرخ خیاطی و شانه و... که برای نخستین بار در شعر آورده شده است، نامش در بدعت آفرینان ثبت است. وی در سال ۱۳۲۵ درگذشت.

بعدها پژمان بختیاری دیوانی از مادر را به چاپ رساند. به گفته وی مادرش دیوانی از غزل داشت که آن را به میل خود سوزاند. ولی اشعارش در مجموعه (بهترین اشعار) انتشار یافته است.

قاجار، گوهر

از این نوه فتحعلشاه قاجار به عنوان ستاره شناس نام برده شده است. او دختر موسی خان قاجار و پانزدهمین دختر فتحعلشاه بود که علاوه بر آشنایی با علم ستاره شناسی و دانش های فلکی از شاعری هم بی بهره نبود. از وی کتاب شعری در سال ۱۲۷۷ در تهران چاپ شد. او خطاط بود و اشعارش را با خط نستعلیق می نوشت.

قنبری، مکرمه

نخستین زن ایرانی که بانوی منتخب سال ۲۰۰۱ شناخته شد در یکی از روستاهای دوردست بابل در ده کوچک «دریکنده» در حاشیه جنگل زندگی می کند.

معصومه سیحون توسط علی نصراللهی با او آشنا شد. یک باغ کوچک با درخت پرتقال و خانه ای کوچک محل زندگی اوست.

سیحون می گوید: «بدون این که ادعایی بر هنرمندی خود داشته باشد بزرگترین

هنرمندی است که در عمرم دیده‌ام. این نقاش هنرمند سواد خواندن و نوشتن ندارد. بسیار زیبا نقاشی می‌کند و شعر می‌گوید.»

در سال ۲۰۰۱ در سوئد از سوی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران به عنوان زن منتخب سال معرفی شد. نمایشگاهی که در موزه سوئد داشت با موفقیت بسیار روبرو شد. از او برای برگزاری نمایشگاه در آمریکا و انگلیس دعوت به عمل آمد. وی علیرغم این که زندگی مادی سختی را می‌گذراند، ولی با پول جایزه‌ای که در سوئد به او داده شد برای تمام اهالی روستای محل سکونتش سوغات خرید و با مقدار کمی از آن پول در حال ساخت آتلیه و یک پارک کوچک است و لب جاده تا منزلش را سنگ چین کرده و روی سنگ‌ها نقاشی کرده است. حسینه کوچکی نیز ساخته که دیوارهای آن با نقاشی او منقوش است.

سیحون می‌گوید: «در واقع آن جای کوچک را به بهشت کوچکی تبدیل می‌کند. با توجه به این که بیش از ۷۰ سال دارد، در همان ده جوان‌ها را امیدوار کرده است و به آموزش نقاشی آنها مشغول است.»

در سال ۱۳۰۷ به دنیا آمد از کودکی به نقش و نگار علاقه‌مند بود و برای این کار از گل و گچ استفاده می‌کرد. بعدها به آرایش عروس‌های دور و بر روستایش پرداخت. اما نقاشی روی کاغذ را از سن ۷۰ سالگی شروع کرد.

وقتی پانزده سال داشت او را به کدخدای ده دادند. شوهرش پیش از او دو زن دیگر را به عقد خود در آورده بود. علاقه او به نقش و نگار سبب شد که ساعت‌هایی که در خانه در تنهایی به سر می‌برد نقش او بر در و دیوار خانه می‌نشست.

می‌گوید: «پس از فوت شوهر سرپرستی ۹ فرزندم را به عهده گرفتم و تا چند سال پیش خیاطی، قابلگی، آرایشگری و حتی مداحی می‌کردم. به یاد دارم که روزی از روی استیصال گاو مان را فروختم از ناراحتی در گوشه‌ای نشسته بودم و فکر می‌کردم. چشمم به تکه سنگی افتاد. به نظرم شکل سر غاز آمد. آن را برداشتم و با رنگ‌های گیاهی رنگ کردم درست مانند سر یک غاز بود. موقع ظهر آن را در یک ظرف در بسته سر سفره گذاشتم. بچه‌ها وقتی در ظرف را برداشتند خیلی خندیدند. مدت‌ها گذشت پسر (علی بلبلی) در نگارخانه بابل نزد آقای نصرالهی نقاشی یاد می‌گرفت. سر غاز را به ایشان

نشان داد آقای نصرالهی به استعدادم پی برد و قلم و کاغذ و رنگ برایم تهیه کرد و من نقاشی را شروع کردم. می‌گوید می‌خواستم شعر بگویم ولی سواد نداشتم و نقاشی کردم.

علاوه بر تابلوهای متعدد و نقاشی بر در و دیوار، مکرمه یک تابلو در ابعاد یک و نیم متر در یک متر از بارگاه امام رضا و شمایل از امام رضا کشیده است.

ابراهیم مختاری فیلمی مستند از زندگی و آثار مکرمه ساخته با نام خاطرات و رویاها که در چندین جشنواره به نمایش درآمد و برنده جایزه شد.

نمایشگاه‌ها: در سال‌های ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۷۶، ۷۷ در گالری سیحون - سال (۱۳۸۰) ۲۰۰۱ در سوئد

کابلی، فرزانه

نخستین زن که توانست حرکت موزون را بعد از انقلاب در کارهای نمایشی وارد کند اردیبهشت ماهی در تهران متولد شد. ازدواجش را با هادی مرزبان کارگردان تئاتر نقطه عطفی در زندگی و کار هنری‌اش می‌داند و به این می‌بالد که موفق شد پس از ۲۳ سال دو کار تئاتری همراه با حرکات موزون زن و مرد را به روی صحنه ببرد.

می‌گوید خانواده پیش از او به علاقه‌اش پی برده بودند و هنوز راه نمی‌رفت که با شنیدن هر آهنگی دست به بلندی می‌برد و خود را سرپا نگه می‌داشت و با حس کردن آهنگ به حرکت در می‌آمد. این توجه او از نظر دایی بزرگش «علی اصغر گرمسیری» که هنرمند معروفی بود دور نماند و هم او بود که همواره توجه‌اش را به موسیقی به خانواده گوشزد می‌کرد.

سال‌های نوجوانی و جوانی دریافت که حرکت تمام وجود اوست به ویژه که فیزیک بدنی او کمتر به دختران و بیشتر به پسرها شباهت داشت.

علاقه او به حرکات موزون بر مسئولان مدرسه هم پوشانده نمانده بود و در اغلب مناسبت‌ها از او دعوت می‌شد «همواره در پی نوآوری بودم و به یاد دارم که به مناسبتی از من خواسته شد که برنامه‌ای تدارک بینم. مدتی فکر کردم و با طراحی حرکات موزون بومی، سرتاپا سیاه شدیم و آن سال گروه در استان تهران اول شد.»

فرزانه کابلی در سال ۱۳۴۶ با کسب رتبه نخست در آزمون، وارد هنرستان شد و آموزش هنرآموزان زیر نظر مربیان خارجی آغاز گردید.

از اولین تجربه‌اش روی صحنه می‌گوید: «نخستین روز حضورم در صحنه و اتفاقی که افتاد سبب شد که هیچگاه آن روز را فراموش نکنم.

در تالار رودکی (وحدت) باید حرکات موزون منطقه تربت جام را اجرا می‌کردیم. تعداد ۱۲ دختر و به همان تعداد پسر حضور داشتند. صحنه به صورت پله‌های دایره مانند در آمده بود. پسرها باید با هشت شماره خود را به شمشیرهای برهنه‌ای که روی زمین چیده شده می‌رساندند و آن را از زمین بر می‌داشتند و در حرکت بعدی نبردی نمادین با شمشیر آغاز می‌شد. یکی از پسرها در این کار موفق نشد و مجبور بود برای هماهنگی با گروه برگردد. یک لحظه چشمم به شمشیر روی زمین افتاد در یک آن تصمیم گرفتم شمشیر را بردارم و با یک حرکت موزون آن را به پسر بدون شمشیر برسانم. البته در دل نگران بودم که به خاطر این عمل مورد سرزنش مربی قرار نگیرم. به هر حال کار را انجام دادم و لحظه‌ای که دوباره در جای خود قرار گرفتم چشمم به مربی انگلیسی افتاد که از پشت صحنه مرا مورد تشویق قرار داد.»

وی در سال ۱۳۵۰ به دلیل مخالفت مدیر کل وقت فعالیت‌های هنری با ادامه تحصیلش در دانشگاه، به استخدام وزارت فرهنگ و هنر درآمد و به عنوان بازیگر مشغول کار شد.

پس از مدتی به اداره تئاتر انتقال یافت. در تئاتر کار طراحی حرکت را بر عهده گرفت. وی مدتی تحت تعلیم یک زن و شوهر انگلیسی (رابرت و ژاکلین دووارن) که در ایران فعالیت داشتند قرار گرفت و این امکان فراهم شد تا با هنرآموزان باله در تالار رودکی به تمرین پردازد.

پس از پیروزی انقلاب وارد کار تئاتر و بازیگری شد. ولی همواره در فکر حرکت موزون بود. می‌گوید: «تمام این مدت را سخت کوشیدم تا این هنر از حشو و زوائد دور بماند و بتوانم حرکت را به عنوان یک اصل زنده نگه دارم. برای اینکار سفرهای زیادی کردم و حرکات موزون محلی را آموختم و لباس هر محل را جمع‌آوری کردم.»

سپس به آموزش خانم‌های علاقه‌مند پرداخت و به موازات آن برای به صحنه بردن

حرکات موزون در تئاتر تلاش کرد. و موفق شد مجوز دو کار را کسب کند. «حماسه انقلاب سنگ» که مربوط به مبارزه مردم فلسطین است و «داستان سیمرغ عطار» که بر روی موزیک هنرمند نام آور لوریس چکناواریان ساخته شده است.

تأثیر این حرفه را بر خود این گونه شرح می دهد: «قوه خلاقیت مرا تقویت کرده است. ذهن من همواره مشغول طراحی حرکت است. حتی برخی شب ها از خواب بیدار می شوم و به تمرین حرکتی که به ذهنم آمده می پردازم تا روز بعد با موزیک هماهنگ کنم. علاوه بر این اعتماد به نفس و قدرت ایستادگی به من داده ضمن این که احساس ظریف و لطیفی هم نصیب شده که بی اندازه با اطرافیان و شاگردان و همه مردم با مهر و عاطفه برخورد کنم.»

او معتقد است حرکات موزون به معنی ارائه بدن نیست این کار ارائه هنر است. حرکت به مناسبت فضا و محیط شکل می گیرد و ویژگی آن خلاقیتی است که بر اساس محیط در ذهن نقش می بندد. «خدا را شکر می کنم که ذهن خلاق به من داده که بتوانم این هنر را اصالت بخشم.»

وی سپس از کاری یاد می کند که مصداقی باشد به این که حرکت موزون یک هنر و یک احساس اصیل است و می گوید:

«پیانست و آهنگساز معروف ایران انوشیروان روحانی در سوگ پدر آهنگی ساخت وقتی در مراسم سوگواری او نام آهنگ را پرسیدم گفت: برای تو. البته ایشان آهنگ را تا به حال به کسی برای خواندن نداده اند ولی در کمال لطف در اختیار من گذاشت روی این آهنگ چنان حرکاتی گذاشته شد که پس از ارائه آن در مراسمی حاضران می گریستند. منظور از این گفته این است که باید فرهنگ نادرست در مورد حرکت موزون تغییر یابد.»

فرزانه کابلی بر این باور است که زن بودن در کارش اثر منفی داشت در حالیکه بعد از انقلاب برای آقایان منعی در کار نبود این امکان از زنان گرفته شد و او با تلاش توانست این هنر را برای زنان زنده نگهدارد و می گوید: «اغلب مرا فمینیست می دانند البته فمینیست هستم. در همین کار حماسه انقلاب سنگ گفته شده بود که باید از آقایان بیشتر استفاده شود ولی من قبول نکردم. چون شاگردان من همه زن هستند و من شاگرد مرد ندارم. البته شک داشتم که اجازه کار داده شود ولی باید روی تلاش بیست و سه ساله ام

ریسک می‌کردم و بار سنگین حماسه را هم روی دوش خانم‌ها گذاشتم چون واقعاً مردان آموزش درستی نداشتند در حالیکه خانم‌ها آموزش حرفه‌ای دیده بودند.»

وی از نوع نگاه به این هنر معترض است. به باور او این هنر باید هم‌طراز هنرهایی مانند نقاشی و مجسمه سازی و سینما باشد. او همواره به شاگردانش می‌گوید: هنر «حرکت موزون» روی پرتگاه قرار دارد کوچکترین حرکت جلف سبب سرنگونی است و همان چیزی می‌شود که از سالیان دور از آن می‌شناسند و متأسفانه آن سوی مرز به شکل نادرست و غیر حرفه‌ای ولی به عنوان یک حرفه‌آزائه می‌شود. فرزانة کابلی می‌گوید: «کسانی که از این‌گونه هنر استقبال نمی‌کنند، «بیداد» شجریان، «نهادخانه دل»، روشن روان و «نینوا» عزیزاده و یا آهنگ همین موسیقیدان برای فیلم گبه را نشنیده‌اند و یا از عمق وجود احساس نکرده‌اند تا دریابند که چه حرکتی می‌توان بر این آهنگ‌ها گذاشت. و من از پس این مهم برآمده‌ام.»

وی از همسرش هادی مرزبان به عنوان کسی که ذهن بسیار خوب و خلاق دارد یاد می‌کند که توانست با توجه به حرفه کارگردانی‌اش در خلق آثار، او را یاری دهد و برخی مواقع با ارائه یک یا چند حرکت هر چند ناقص و غیر حرفه‌ای در انجام کار همفکری دهد.

او معتقد است زنان ایرانی باید با توجه به شرایط زندگیشان مورد ارزیابی قرار گیرند «طی این سال‌ها بسیار تلاش کردم و ماندم. چون باور دارم که باید در خاکی که سرزمین و خانه‌ام است بمانم و برای کاری که علاقه و باور دارم تلاش کنم. همواره این حرف پدرم که دوازده سال پیش او را از دست دادم در وجودم و ذهنم نقش بسته که «مانند میخ باش هر چه بر سرت کوفتند محکم‌تر در دیوار فرو برو».

کاشانچی، نصرت‌الملوک

اولین زن پزشک قانونی فرزند علینقی کاشانچی در سال ۱۲۹۳ شمسی به دنیا آمد. پدرش تاجر معروف و از ثروتمندان طراز اول زمان خود بود. وی علیرغم عشق به تحصیل طبق معمول زمانش در سن ۱۴ سالگی در پایان دوره دبستان به عقد و ازدواج پسر عمویش درآمد. اما اختلاف منش و روش دو عموزاده که یکی عاشق علم و آموختن

و زنی آزاده بود و دیگری تاجر پیشه، کار را به جدایی کشاند و نصرت‌الملوک پس از یک سال با پسر نوزاد خود خانه شوهر را ترک گفت و طلاق گرفت و به تربیت تنها فرزند و تحصیل پرداخت و تا آخر عمر دیگر همسری اختیار نکرد.

وی با ادامه تحصیلات، در سن ۱۸ سالگی جزو اولین زنانی بود که وارد دانشکده پزشکی تهران شد و سپس عازم اروپا شد. تا جنگ بین‌المللی دوم در برلین به تحصیل و تحقیق ادامه داد. سپس به پاریس رفت و تحصیلات تخصصی را در رشته مامایی تکمیل کرد و به ایران بازگشت و ضمن کار در رشته پزشکی زنان دکترا گرفت.

در جنوب شهر در یکی از ساختمان‌های پدرش پلی کلینیک تخصصی زنان و مامایی تأسیس کرد که بطور رایگان در خدمت زنان محروم بود و به ارشاد زنان ستم کشیده نیز می‌پرداخت. او بدبختی زنان آن دوران به خصوص در طبقات آسیب‌پذیر را ناشی از بیسوادی آنان می‌دانست و عقیده داشت حداقل زنان باید تحصیلات دوره ابتدایی داشته باشند. بنابراین در جوار درمانگاه یک کلاس اکابر برای زنان بیسواد دایر کرده بود و انجمنی از بانوان تحصیل کرده و روشنفکر تشکیل داده بود و از آنان برای آموزگاری اکابر استفاده می‌کرد.

او هر چه بیشتر به زنان محلات جنوبی تهران خدمت می‌کرد آنان را نیازمندتر می‌دید و به تأسیس یک زایشگاه برای آنان مصمم شد بنابراین دست به ابتکاری جالب زد. روزی که عده‌ای از تجار طراز اول ایران میهمان پدرش بودند او ناگهان وارد مجلس آنان شد و تا پدر و برادرانش متوجه شوند و او را بیرون کنند در بیچارگی زنان محروم نطق‌گرایی ایراد کرد و خاطر نشان ساخت به علت عدم وجود دارو و پزشک در جنوب شهر زنان پی در پی در هنگام زایمان می‌میرند. یک زایشگاه خیریه کوچک برای نجات آن بینوایان کافی است. در این هنگام نزدیکان دکتر موفق شدند او را که جرأت کرده بود حریم و جو آن روزگار را بشکند و وارد مجلس مردان شود از مجلس برانند. اما وی هنگام خروج با صدای بلند به تجار گفت من حجت را بر شما تمام کردم شما می‌دانید و جداتان. وی در هنگام شرح ماجرا برای یکی از دوستان گفته بود که آنروز انتظار توسری خوردن و شماتت را داشته است ولی پس از نیمساعت برادرش به سراغ او رفت و گفت آقایان با تو کار دارند تو پشت در بمان و به پرسش‌ها پاسخ بده. به هر حال کار آن

روز وی باعث شد که تجار خرج تأسیس یک درمانگاه مجهز را تقبل کنند. از این پس با کمک دوستان دوران تحصیل در آلمان که اغلب مهندس بودند کار ساخت درمانگاه را شروع کرد و تجار خیر آنقدر پول جمع کردند که او توانست یک بیمارستان مناسب تأسیس کند و نام آن را بیمارستان «بازرگانان» گذارد که در خیابان ری واقع بود و علاوه بر بخش زنان و مامایی بخش جراحی و داخلی نیز داشت.

دکتر کاشانچی در ادامه فعالیت به وزارت دادگستری منتقل شد اما نظارت بر بیمارستان بازرگانان را ترک نکرد. پس از اندک مدتی که از خدمت او در دادگستری گذشت از او خواسته شد کار نظارت بر ساخت بیمارستان را برای کارکنان وزارت دادگستری بر عهده بگیرد. این بیمارستان اولین بیمارستان دادگستری بود که در طبقات زیرین قسمت غربی کاخ دادگستری در مجاورت خیابان خیام ساخته شد. و ریاست آن را بر عهده دکتر کاشانچی نهادند. این بیمارستان بعداً به محل فعلی آن یعنی ساختمان وقفی مرحوم فاضل عراقی منتقل گردید.

او اولین زن پزشکی است که به استخدام وزارت دادگستری و پزشکی قانونی درآمد. در پزشکی قانونی نیز وی بنیانگذار بخش زنان بود. دکتر کاشانچی زیر بار سفارش و خواهش این و آن نمی‌رفت. وی تمام حقوق اداری خود را صرف دستگیری از بینوایان و تأمین پول داروی کارمندان ضعیف می‌کرد.

یکی از شاگردانش می‌گوید از کارهای خیر خانم دکتر تأمین خرج تحصیل پسران و دختران با استعداد بود که برای آنان خانه تهیه می‌کرد و آنان را در رفاه نگه می‌داشت چند تن از زنان و مردان تحصیل کرده در رشته‌های مهندسی و پزشکی با حمایت او در تحصیل موفق شدند.

پسر دکتر کاشانچی مهندس شرکت نفت بود که ده ماه قبل از فوت مادر درگذشت. دو نوه دکتر کاشانچی (یک دختر و یک پسر) از افراد تحصیل کرده و فرهیخته‌اند که بسیار مورد علاقه و احترام دکتر بودند.

دکتر گودرزی در تمجید از استاد خود می‌گوید: «مهم‌ترین خصیصه اخلاقی خانم دکتر کاشانچی آن بود که علیرغم آن‌که در زمره اعیان‌ترین و تحصیل کردگان اروپا بود به جای حضور در مجالس آنچنانی افراد متمول وقت خود را برای خدمت به زنان بینوای

تهران صرف می‌کرد. در خانه آشپزی داشت که از کودکی او را تربیت کرده بود. برایش همسری اختیار کرد و با کودکان او به گونه‌ای رفتار می‌کرد که اگر کسی نمی‌دانست متوجه نمی‌شد که آنها نوه‌های دکتر نیستند.

پس از انقلاب موقعیت خانم دکتر چند برابر شد زیرا فرزندان بسیاری از بانوانی که مورد حمایت خانم دکتر بودند جوانان برومند انقلاب شده بودند و گاهی در گردهمایی آن بانوان خانم دکتر مهربان قدیمی خود را دعوت می‌کردند.

پس از جنگ تحمیلی روزی برای تجلیل از ایشان دعوت به عمل آوردند. خانم دکتر تلفنی از من خواست فوراً به دیدنشان بروم. رفتم و او را در حال گریه یافتن علت را جویا شدم گفتند: ببین چقدر این مردم شریف و مهربان هستند. مرتب حال مرا می‌پرسند و مرا به جمع خود دعوت می‌کنند. در حالیکه فامیل یادی از من نمی‌کنند. آن روز به علت بیماری به من دستور دادند به آن مجلس بزرگداشت بروم و به نمایندگی از طرف ایشان صحبت کنم در آنجا بود که به ارزش خدمت خانم دکتر کاشانچی به این مردم شریف پی بردم.

مراسم روز ختم

یکی از شاگردان دکتر می‌گوید: مجلس یادبود دکتر در سالن منزلشان برگزار شد. گروهی از بستگان و تجار بازار حضور داشتند. حدود ۱۵۰ نفر عزادار که با دواتوبوس از جنوب شهر به مراسم آمدند. مداحی و مرثیه خوانی این گروه حالت معنوی خاصی به مجلس داد. سخنان پسر جوانی که دکتر را ناجی خود معرفی می‌کرد، بار دیگر نشان داد که تلاش‌های دکتر کاشانچی برای تأسیس درمانگاه و بیمارستان به ویژه برای نجات زنانی که به هنگام زایمان با مشکل رو به رو می‌شدند، بی‌ثمر نبود. مداحی این جوان در پایان سخنانش سبب شد که آخرین مجلسی که به یاد دکتر کاشانچی برپا شده بود آنچنان که درخور شخصیت این پزشک از خود گذشته بود به پایان برسد.

دکتر کاشانچی در اردیبهشت سال ۱۳۶۹ درگذشت.

کاظمی، اقدس

موسس مدرسه شبانه و اولین راننده زن در قم در سال ۱۳۱۸ در قم به دنیا آمد. در شانزده سالگی مدرک سوم متوسطه را به دست آورد. به دلیل نبود امکان ادامه تحصیل در این شهر بین ازدواج یا خانه نشین شدن راه سوم را انتخاب کرد. در آزمون استخدام معلمی شرکت کرد و نفر اول شد. اما سن کم او اجازه استخدام را نداد با تقاضای کبر سن از دادگاه، شش ماه بدون حقوق کار کرد تا دادگاه سن ۱۸ سال را برای او پذیرفت. اما تابستان همان سال یعنی در سال ۱۳۳۵ با سید عزیزالله برقعی از خانواده‌های سرشناس قم و از همکاران فرهنگی‌اش ازدواج کرد.

پس از تولد نخستین فرزندش در سال ۱۳۳۶ به تشویق همسرش، مجدداً به تحصیل ادامه داد. چون نمی‌توانست مرتب در کلاس حاضر باشد، برای کمک گرفتن از همکلاسان، علیرغم علاقه به ریاضی، در رشته طبیعی نام نویسی کرد. در سال ۱۳۴۱ در امتحانات متفرقه با رتبه اول دبیرستان را به پایان برد و بلافاصله در رشته فیزیک دانشگاه تهران پذیرفته شد. با کشته شدن همسرش در سال ۱۳۴۲ تحصیل را رها کرد و در سن ۲۳ سالگی پرورش دو فرزند دو و سه ساله را بر عهده گرفت.

فرزند دختر فارغ التحصیل علوم سیاسی است و به زبان فرانسه تسلط کامل دارد و ریاست کتابخانه پتروشیمی را عهده‌دار است.

پسر مهندس مکانیک است و مسلط به زبان عربی است مدتی سردبیری دو مجله را بر عهده داشت و مدتی مدیر پروژه فرودگاه امام خمینی بود.

در سال ۱۳۴۷ به مدرسه عالی ترجمه راه یافت ولی مسئولیت مدیریت دبیرستان در قم، امکان آمد و شد به تهران را نمی‌داد. وی برای بار دوم از تحصیل چشم پوشید. با تأسیس مدرسه عالی قضایی در قم در سال ۱۳۴۹ به تحصیل در این رشته ادامه داد و سرانجام در سال ۱۳۵۴ در رشته حقوق قضایی فارغ التحصیل شد. این تاریخ همزمان بود با ورود پسرش به دانشگاه که آن را «نقطه عطفی» در زندگی‌اش می‌داند.

یاد گذشته تصویر نه چندان دلچسبی در ذهنش پدید می‌آورد و به دردهای گذشته می‌اندیشد:

«این درد سال‌ها با من است که تمام استعدادهای من در شهر قم مدفون شد. این درد

را هنوز برای جامعه قم احساس می‌کنم. مخصوصاً برای زنان قم. من در ریاضی اعجاز می‌کردم به دلیل نبود امکانات در این شهر، تمام تلاش هایم متوقف شد در ۱۶ سالگی بالاجبار درس را رها کردم و برخلاف میل درونی در رشته طبیعی ادامه دادم و علیرغم عشق به ریاضی از حقوق سر در آوردم.»

حقوق را با هدف خاصی برگزید. برای رسیدن به سرنخی از چگونگی قتل همسرش که در شهریور ۱۳۴۲ اتفاق افتاد. «متأسفانه اصل قضیه همچنان مکتوم ماند. البته بعد از انقلاب مطالبی را برایمان مطرح کردند که ساواک ایشان را کشته، ولی چون خودم به آن نرسیدم نمی‌توانم بر آن تکیه کنم.»

او که از سال ۱۳۳۴ به مدت ۲۰ سال در مراحل مختلف آموزش و پرورش قم تا ریاست دبیرستان و راهنمای تعلیماتی خدمت کرده است می‌گوید با تمام مسائل این منطقه آگاه است «در تمام این سال‌ها از این که می‌دیدم چه استعدادهای درخشانی در قم می‌خشکد رنج می‌بردم. متأسفانه این مسئله در تمام برهه‌ها در قم روی می‌دهد. و هیچ کس برای جوانان و مخصوصاً دختران و زنان قم فکری نمی‌کند.»

سومین دبیرستان دخترانه دولتی قم را علیرغم این که تأسیس مدرسه غیر انتفاعی برایش آسان‌تر بود دایر کرد. همواره تأکیدش بر دولتی بودن مدارس بود. زیرا تأسیس دبیرستان آذرمیدخت در باجک قم را بسیار مفید یافته بود.

«با خواهش من خانواده سلامت، زمین مدرسه را به صورت موقوفه در اختیار آموزش و پرورش گذاشت. که از طریق آقای عصار رییس وقت اوقاف تهران انجام شد. امروز به نام بنت الهدا صدر دایر است.

در مورد تأسیس دبیرستان شبانه در قم همین ضرورت وجود داشت که حداقل مشکل حضور زنان و دختران برای ادامه تحصیل کمتر شود و مشکلی که برای خودم پیش آمد، ادامه نیابد.

خانم‌هایی که ازدواج کرده بودند و تمایل به تحصیل داشتند راه به جایی نداشتند و من با ده شاگرد شروع کردم.»

مسئولیت‌های مختلف اجتماعی را عهده‌دار بود از جمله: مسئولیت امور زنان بچه‌های بی سرپرست در زندان‌ها، مدرسه، اردوها و با حکم وزیر دادگستری عضو

علی البدل در امور زندان‌ها، بازرس انجمن حمایت زندانیان، در کمیته حمایت از مصرف کننده و فرمانداری شد.

او به خاطر تلاش برای بهداشت و تنظیم خانواده که شعار «کفایت دو فرزند» را مطرح کرد، تکفیر شد. «در سمیناری که به همین سبب تشکیل شده بود با برخوردهای تندی رو به رو شدم. حتی وقتی برای تشریف به مکه اقدام کردم، گفتند این کافر است و نباید به خانه خدا برود و بقیه زایران هم پرونده‌هایشان را پس گرفتند که با کافر همراه نشوند. چون به نظر آنها با برنامه‌های خدایی مبارزه می‌کردم. معتقد بودم که نباید گدا پروری شود. چون نتیجه آن را پر شدن زندان‌های کشور می‌دانستم و امروز هم متأسفانه مبتلا به آن هستیم.»

در سال ۱۳۵۴ با قبولی پسر در دانشگاه، به تهران و به فرهنگ شمیران منتقل شد. چندی مدیریت مدرسه ایران و آلمان را عهده‌دار بود. همزمان بعد از ظهرها در انجمن اولیاء و مربیان به عنوان کارشناس تربیتی و مسئول برگزاری انجمن‌های خانه و مدرسه در تهران کار می‌کرد. اولین برنامه مشاوره را در انجمن اولیاء و مربیان پیشنهاد داد. می‌گوید: «در این سال‌ها در شبانه روز تنها سه ساعت می‌خوانیدم.»

در سال ۱۳۵۶ برای اخذ پروانه وکالت اقدام کرد اما با پیروزی انقلاب کار به تأخیر افتاد و در سال ۵۸ هم کانون وکلا بسته شد. در سال ۱۳۶۶ تقاضایش مورد پذیرش قرار گرفت. می‌گوید: «با تضییع حقم از صدور آن خودداری شد و مدت‌ها شکایت من هم راه به جایی نبرد. متأسفانه شرایط جامعه به گونه‌ای است که پاسخ ضعیف داده نمی‌شود.» او شعر هم می‌گوید و نخستین شعرش را در شرایطی تقریباً در حالت بیهوشی سرود. با فوت همسرش این حس در او بیدار شده بود. در سال ۴۴ که مسئولیت معاونت دبیرستان پروین اعتصامی را بر عهده داشت تلفنی به او اطلاع داده شد که پسرش با ماشین تصادف کرده است و وقتی به منزل رسید با مشاهده پسرش در حال بازی فوتبال، دانست یک کار ایدایی بود. با در آغوش کشیدن فرزندش روی تخت بیمارستان چشم گشود. نیمه‌های شب اولین شعر را بدون دانستن نظم و قافیه سرود.

«بیا ای جان جانانم دمی در خانه‌ام امشب

که چون موی سیاهت تیره شد کاشانه‌ام امشب»

همراهان با این تصور که وصیت نامه می‌گوید متن را یادداشت کردند، روز بعد در دبیرستان سرده‌اش را دو تن از دبیران، استاد فقیهی و ابوالفضل مصفا خواندند و مورد تشویق قرار دادند. اما تا سال ۱۳۴۹ مشغله زیاد مجال شعر گفتن نداد. سال ۶۹ با دعوت از سوی انجمن ادبی، در سنین بعد از ۵۰ سالگی کارهایش شروع شد.

وی نخستین راننده زن در شهر قم است. می‌گوید: «زمانی که تصمیم گرفتم آموزش رانندگی ببینم یعنی سال ۱۳۴۶ در شهر قم رانندگی زن اصلاً قابل هضم و پذیرش نبود. حتی در تهران هم خانم‌های کمی رانندگی می‌کردند به همین دلیل با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شدم. حتی خانم‌ها به من فحاشی می‌کردند، جلوی ماشین را می‌گرفتند. بعضی از آقایان با ماشین‌های جیب قراضه از کنار ماشین فولکسی که به من تعلیم می‌داد طوری عبور می‌کردند که گلگیر ماشین را می‌بردند ولی مقاومت کردم و کنار نکشیدم. صدمه زیادی دیدم انگ‌ها و برچسب‌های زیادی به من زدند بخصوص با فرهنگ جامعه، برای زنی که همسر از دست داده و تنها زندگی می‌کند و در سنین جوانی است به راحتی اتهام وارد می‌شود. و حالا همه نادم و پشیمانند. حالا وقتی در قم در سنین بالا قدم می‌زنم از من حلالیت می‌طلبند» وی اولین داوطلب عضویت در تیم والیبال قم نیز بود. کلاس هفتم بودم قرار شد که در مدرسه ایراندخت دخترها در رشته والیبال ورزش کنند، وی داوطلب شد می‌گوید: «پیش از ثبت نام در مدرسه، با پسر بچه‌های محل والیبال بازی می‌کردم. در مدرسه هم از این اقدام استقبال کردم، بعد از ظهرها در مدرسه آقای صاحب نسق به ما تعلیم می‌داد. سر و صدای ما همسایگان را به پشت بام می‌کشید آنها این حرکت را کفر می‌دانستند و پوست هندوانه را از اشغال و خاک و خاشاک پر می‌کردند و از بالا روی سر ما می‌ریختند.»

تألیفات:

آذین مهر (دیوان شعر) سال ۷۴، (مژگان نامه) تخلص شاعر سال ۷۸، «قصه منظوم کربلا» سال ۷۹، «زن ناکامی و موفقیت» زیر چاپ، شرحی از زندگی نویسنده، «کتاب مداد» (کودکان) به سرقت رفته است، «بررسی مسئله طلاق» زیر چاپ، کتاب‌های آماده

چاپ سفرنامه ۱۴ معصوم - کلام امیرانه - زندگی نامه منظوم بزرگان - دیوان شعر - مجموعه وصایای شهدا (منظوم) و زنان شاهنامه

کبیری، نیره

نخستین مربی ورزش بانوان در سال ۱۳۰۷ در یک خانواده مذهبی مترقی در تهران چشم به دنیا گشود. پدر علیرغم افکار مترقی با ورزش فرزند دختر میانه‌ای نداشت. نیره کبیری در سال ۱۳۳۴ با فردی فرهنگی به نام واحد جهانبخش ازدواج کرد که دو پسر ثمره این ازدواج بود. یکی از فرزندان را در سن ۱۸ سالگی در تصادفی از دست داد.

وی در طول سال‌هایی که بسکتبال بازی می‌کرد همواره نقش مربی و سرپرستی تیم را بر عهده داشت.

فرزندش آذین جهانبخش فارغ التحصیل رشته شیمی است و در امریکا زندگی می‌کند. اما نیره کبیری هیچ‌گاه حاضر نشد از ایران مهاجرت کند و سالی چند ماه برای دیدن تنها فرزند و نوه هایش به آمریکا سفر می‌کند.

علاقه‌مندی‌اش به ورزش به دلیل بازی برادرش در تیم بسکتبال شروع شد. دیدن عکس او در نشریات اشتیاق را در او برانگیخت. «این موضوع را با دکتر ضیاء شادمان که از آشنایان و رئیس فدراسیون بسکت بود مطرح کردم. او از برادرم خواست تا با بازی من موافقت کند و این طور شد که ورزش بسکتبال را شروع کرد. یک روز برادرم مجله‌ای را به من نشان داد که عطا بهمنش مفسر معروف ورزشی مطلبی نوشته بود با این مضمون: در حالیکه ورزشکاران پسر مربی ندارند دخترها همراه با «کوچ» تمرین می‌کنند. برادرم گفت بهمنش این مطلب را به دلیل حضور تو نوشته است.»

سال ۱۳۲۵ بود. امجدیه بیشتر به بیابان شباهت داشت تا یک استادیوم. ورزشکاران برای تعویض لباس «چادر» می‌گرفتند و لباس می‌پوشیدند. «هنوز ۱۸ سال نداشتم که معلم ورزش شدم. با روزی پنج تومان در حالیکه حقوق بقیه معلمان روزی ۳ تومان بود. به هر حال از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۶ مربی ورزش دبیرستان شاهدخت سابق بودم.» به دلیل شرایط آن دوران، او علاوه بر مربیگری بسکتبال، ورزش‌های دیگری مانند

شنا و دو و میدانی را هم مربیگری می‌کرد.

«به یاد دارم که برای شرکت در مسابقات پرش طول در زمین حاضر شدم ولی کفشی که به من داده شده بود بزرگتر از پای من بود. برای شرکت در مسابقه یک بند دور کفشم بستم و پریدم و رتبه آوردم. بعد از مسابقه مورد تشویق یکی از مربیان خارجی قرار گرفتم و مرا به ادامه ورزش تشویق کرد.»

در اواخر دهه ۴۰ هم برای نخستین بار در یک بازی نمایشی مدت پنج دقیقه در حضور همسر شاه سابق در استادیوم فرح فوتبال بازی کرد. در این بازی تعدادی ورزشکار از تیم‌های متفرقه دعوت شده بودند. با این وجود در ورزش ادامه تحصیل نداد و تنها در دوره‌هایی که تشکیل می‌شد شرکت می‌جست می‌گوید: «واقعیت این است که خانواده پدری من چندان با حضور زن در بیرون از خانه موافق نبود. به یاد دارم یک بار در جمع خانوادگی در حضور عمه‌ام مطرح کردم که برای ادامه تحصیل به آلمان بروم و دکترای تربیت بدنی بگیرم. برادرم مرا سرزنش کرد چطور توانستی در حضور عمه‌ات از رفتن به آلمان صحبت کنی!»

او علاوه بر بازی و سرپرستی تیم، در کار داوری و قضاوت هم فعالیت داشت «اگر حمل بر خودستایی نباشد جزو ورزشکاران مطرح بودم. همچنین عضو گروه «راد». این گروه که بیژن رفیعی، جواد جلالی، فریده فرزام و گروه دیگری از ورزشکاران در آن عضویت داشتند، در زمینه ورزش فعال بود و فروشگاه‌های دایر کرده بود که لوازم ورزشی می‌فروخت.»

معتقد است به دلیل محدودیت‌هایی که برای حضور زنان در میادین ورزشی وجود دارد نباید انتظار داشت که ورزشکاران زن صاحب مدال جهانی شوند و آینده درخشانی را برایشان تصویر کرد.

به برابری صد در صد زن و مرد باور ندارد و این تساوی را در هیچ کجای دنیا سراغ نمی‌بیند، «شاید یکی از دلایل عدم تساوی وضعیت فیزیکی است و شاید سال‌ها کار و فعالیت مردان در عرصه‌های مختلف شرایطی را پیش آورده که کار را بهتر انجام می‌دهند و یا در برخی مسائل تبحر بیشتری دارند. مثلاً جراحی در تمام دنیا تعداد زنان جراح را با مردان مقایسه کنید. بنابراین باید قبول کنیم که برابری وجود نخواهد داشت.»

او از بازی تیم ایران در سال ۱۳۳۸ در ترکیه به عنوان یک خاطره ارزنده یاد می‌کند که توانست حتی تیم فتر باغچه ترکیه را شکست دهد.

نگاهش به زندگی مملو از امید است و می‌گوید:

«نگاهم خیلی خوب و مثبت است. با این که مرگ خواهر جوان، فرزند و برادر جوان را دیده‌ام همواره خوب زندگی کرده‌ام. زندگی را دوست دارم و دلم نمی‌خواهد به این زودی‌ها بمیرم.»

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

کسرای، گیلیارد

نخستین زن کارشناس بانکی است که در دادگاه بین‌المللی لاهه در بعد از انقلاب حضور یافت و دادگاه بر اساس پرونده تشکیلی وی رأی به حقانیت ایران داد. وی همچنین اولین زن مجری طرح سوئیت (در زمینه بانکداری) کشور است.

در دی ماه سال ۱۳۳۲ در تهران به دنیا آمد. سال‌های کودکی را در کودکستان و دبستان فرهاد گذراند و معتقد است که این دو مرکز آموزشی در ساخت شخصیتش بسیار مؤثر بوده است. در دبیرستان هدف رشته ریاضی را به پایان برد و کارشناسی مدیریت امور اداری را از (business administration) در انگلیس گرفت و سپس برای کارشناسی ارشد راهی آمریکا شد و در رشته مدیریت بین‌الملل در زمینه مالی (finance) در سال ۱۳۵۶ فارغ التحصیل شد، همان سال به ایران بازگشت. در بهمن ماه سال ۱۳۵۶ در بانک بین‌المللی ایران با عنوان کارشناس مالی به استخدام درآمد.

در سال ۱۳۵۷ با دکتر ستوده دکتر دامپزشک ازدواج کرد و دو پسر با نام کارن و باوند ثمره این ازدواج است.

بیش از ۲۵ سال است که در بخش‌های مختلف بانک ملت فعالیت دارد. کار را از امور مالی بانک شروع کرد. در سال ۵۶ در بخش کنترل سیستم‌های عملیات بانک بین‌المللی ایران که سیستم رایانه‌ای داشت مشغول کار شد. جدیت و دقت در کار سبب شد که پس از اندک زمانی در پی استعفای رییس اداره، مسئولیت بر عهده او قرار گیرد. در حالیکه بیش از ۲۰ نفر پرسنل تحت سرپرستی‌اش همگی مسن‌تر و باتجربه‌تر از او بودند.

«آن روز عملی مرتکب شدم که حالا پس از ۲۰ سال به اشتباهم پی بردم. از روی

جوانی، در ملاقات با مدیر عامل یادآور این نکته شدم که من جوانم و کم تجربه و شرمند می‌شوم که سرپرستی افراد مسن‌تر از خودم را عهده‌دار باشم.»

تاکنون کارشناس مالی، مسئول اداره کنترل داخلی، مسئول تهیه بودجه بانک بین‌الملل، مسئول اعتبارات خارجی و ضمانتنامه، برنامه‌ریزی آموزش در بانک ملت را بر عهده داشته است و از مهر ۷۷ به سمت معاونت اداره کل عملیات ارزی بانک ملت منصوب شده است. که دو اداره ارتباطات بین‌الملل و ضمانتنامه‌های ارزی را تحت پوشش دارد. این همان بخشی است که شبکه سوئیفت به آن مرتبط است و همچنین نخستین زنی است که استانداردهای مربوط به شبکه سوئیفت را به شبکه آموزش داده است و در واقع مسئولیت اجرای پروژه را عهده‌دار است.

زن بودن را عامل بازدارنده برای خود می‌داند: «اگر مرد بودم وضعیتم از لحاظ شغلی و موقعیت کاری بسیار متفاوت با حالا بود. من از نظر تجربه و تحصیلات آکادمیک چیزی کم ندارم بلکه تا سال‌ها که در بانک کار می‌کردم کمتر کسی در سطح سواد و دانش من بود. در همان زمان استخدام، اگر مرد بودم حتماً به ریاست شعب خارج از کشور انتخاب می‌شدم. همین سمتی که فعلاً دارم، مطمئن باشید تلاش‌های چندین برابر من در مقایسه با یک مرد سبب شد که به من واگذار گردد. وقتی که یک زن هستی پس از گرفتن مسئولیت هم راحت نمی‌توانی کارت را پیش ببری و باز هم باید چندین برابر یک مرد فعال باشی تا بتوانی در جای خود ثبات بیابی.»

خاطرات بسیاری از سال‌های کار در شبکه بانکی کشور دارد می‌گوید: «خاطرات فراوان است ولی این موضوعی که تعریف می‌کنم، یکی از مشکلات زن بودن است.

شاید باور نکنید که طی مدتی که در بانک کار می‌کنم سه بار حکم کارشناسی من لغو و دوباره ابلاغ شد. زمانی که اداره آموزش بوم چون حکم کارشناسی این اداره حذف شد. برایم به عنوان کارمند، همراه با کاهش حقوق، حکم جدید صادر گردید. بدون این که اصلاً من در جریان باشم. زمانی بود که به دلیل تولد فرزندم در منزل در مرخصی به سر می‌بردم. در همین ایام یک روز گفته شد باید برای ملاقات با یکی از اعضای هیأت مدیره بانک بروم. در این ملاقات از من خواسته شد روی دو پرونده مربوط به تقلب در ضمانتنامه کار کنم. پرونده‌ها مربوط به شعبه بانک عمران و تجارت خارجی (پیش از

انقلاب) در دویی و ابوظبی بود. مجبور شدم در مدت مرخصی در منزل روی این پرونده‌ها کار کنم. بسیار سخت و مشکل بود. قبل از آن چند گروه روی آن کار کرده بودند و سفرهایی به دویی داشتند. در پایان گزارشی تهیه کردم و فرستادم و حالا بر اساس مقررات باید دوباره حکم کارشناسی را ابلاغ می‌کردند. ولی با این بهانه که این گزارش‌ها محرمانه است و نمی‌توان به کمیسیون کارشناسی فرستاد، دوباره مرا به اداره دعاوی فرستادند و این بار پرونده مربوط به دعاوی شرکت «سیارپ» به من واگذار شد. پس از دو سال همراه این پرونده در بحبوحه جنگ تحمیلی عراق علیه ایران راهی دادگاه لاهه شدم و به «کاخ صلح» همان‌جا که دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران شرکت کرده بود، رفتم. خوشبختانه گزارشی که تهیه کرده بودم مورد قبول دادگاه قرار گرفت و بانک موفق شد. من هم برای بار سوم حکم کارشناسی خود را دریافت داشتم.

مطمئن باشید اگر یک مرد در چنین سمتی فعالیت داشت نه تنها اینهمه مشکلات برای احقاق حقش فراهم نمی‌شد، بلکه به پست و مقام بالایی دست می‌یافت.

به عنوان آخرین نکته باید بگویم به تجربه برایم ثابت شده است برخی افراد از فردی به دلیل این که درست کار می‌کند راضی نیستند. این گروه باور ندارند که می‌توان بدون چشم داشت کار کرد. این خیلی تأسف بار است.

من باور دارم که زن‌ها معمولاً مسئولانه‌تر کار می‌کنند و متأسفانه کمتر به حقشان می‌رسند.»

کسمایی، شمس جهان

نخستین شاعری که قالب شعر کهن را شکست و به شعر نو پرداخت در سال ۱۲۶۱ در شهر یزد در خانواده‌ای گرجی چشم به جهان گشود. پدر خلیل و مادر همایون نام داشتند. پس از ازدواج با بازرگانی به نام حسین ارباب‌زاده راهی روسیه شد. در شرایط اجتماعی دوران انقلاب روسیه در سن ۳۵ سالگی رهسپار آذربایجان گردید. طبع شعر او سبب شد که منزلش به کانون ادبی تبدیل شود و نخستین پایه‌های شعر نو در نشست‌های او با شاعرانی چون تقی رفعت و ابوالقاسم لاهوتی استوار گردد. از زمان ورودش به ایران اشعارش در نشریه «آزادیستان» چاپ می‌شد.

گرچه او نتوانست نقش عمیق و دقیقی در شعر نو ایجاد کند اما قدم گذاشتن در راهی ناآشنا و خارج شدن از راهی به قدمت ادبیات ایران، نیازمند شجاعتی بود که زن بودن شاعر بر این مشکل دامن می‌زد. شمس علاوه بر شاعری در مبارزات آزادیخواهانه زنان در دوران مشروطیت حضوری فعال داشت. وی در یادداشتی در همان دوران از دولت خواست تا در سراسر کشور مدارس دخترانه دایر کند و علوم و فنون جدید دندانپزشکی و جراحی و مامایی به دختران آموزش داده شود.

شمس کسمایی در سن ۴۶ سالگی همسرش را از دست داد و بار دیگر به همراه دخترش به زادگاهش یزد بازگشت. مدتی بعد راهی تهران شد. زندگی انزوآآمیزی را در پیش گرفت و در سال ۱۳۴۰ درگذشت. مقبره او در وادی السلام قم قرار دارد.

کوبان، سیما

اولین مدیر مسئول نشریه بعد از انقلاب در آبان ۱۳۱۸ در تهران دنیا آمد. تا کلاس یازده در تهران درس خواند. سپس برای ادامه تحصیل عازم بلژیک شد. در مدتی که در تهران بسر می‌برد زیر نظر سودابه گنجه‌ای به نقاشی عمومی پرداخت. پدر و مادرش اهل هنر نبودند ولی پدر بزرگ مادری او «مفتح السلطنه اعتمادی» هنرمندی بود که در نقاشی و قالیبافی دستی داشت.

در بلژیک در سال سوم دوره طراحی چهارساله نشست. نقاشی دیواری دومین دوره‌ای بود که طی کرد که نقاشی در ابعاد بزرگ برای ساختمان‌ها و میادین است.

در بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۲ به تدریس در دانشکده هنرهای زیبا پرداخت. و مدتی هم با وزارت فرهنگ و هنر همکاری داشت. «از کارهای این دوره‌ام ساخت سر در تئاتر سنگلج است. سه سال بعد دوباره از ایران رفتم در فرانسه دکور تئاتر درس می‌دادم. خودم هم تئاتر بوزار را ادامه دادم و در سطح دکترا در رشته جامعه‌شناسی شهری مشغول تحصیل شدم. رساله‌ام را درباره مونوگرافی شهر یزد (معماری و شهرسازی و آداب و رسوم مردم در رابطه با ساختار شهری) نوشتم.

پیش از پایان دوره دکترا دوباره به ایران برگشتم و از سال ۱۳۴۸ تدریس در دانشگاه تهران را آغاز کردم تا سال ۱۳۶۳ که به افتخار انفسال دایم از خدمت دولتی نایل آمدم.»

تجربه کار با سفارش دولتی را تنها با ساختن سر در تئاتر سنگلج کافی می‌داند «هم پولم را ندادند و هم شرایط کار خوب نبود. با اصرار مداوم من سرانجام «مهرداد پهلبد» وزیر وقت فرهنگ و هنر نوشت مبلغی از اعتبار سد دز به خانم کویان پرداخت کنید!!!» با تولد دومین فرزند به سختی کار نگهداری از فرزند و کار هنری پی برد می‌گوید: «نمی‌شد هم مجسمه سازی کرد و هم نقاشی. هم بچه داری، در نتیجه بیشتر به کار نوشتن و تحقیق پرداختم. همین مقدمه‌ای بود برای علاقه‌مند شدن به نوشتن. البته جامعه‌شناسی را از قبل از ازدواج دوم شروع کرده بودم. پس از انقلاب انجمنی درست کردیم به نام «انجمن تعاون هنر مردمی ایران» که البته اگر امروز می‌خواستم در پی چنین جمعی باشم دنبال چنین اسم و رسمی نمی‌رفتم. انجمن یک نشریه می‌خواست و من مجله بوستان را در زمینه فرهنگ و هنر باصطلاح انقلابی در سال ۱۳۵۸ منتشر کردم. این نشریه شورایی اداره می‌شد با تعدادی دانشجوی جوان که خود را متعهد می‌دانستند و می‌خواستند کاری انجام دهند هر چند که اعضای شورا مورد قبول من نبودند. کیفیت مجله به نظرم مناسب نبود و بعد از چهار شماره تعطیل کردم چون نمی‌خواستم اسم و رسم را در گرو یک مجله غیر حرفه‌ای بگذارم.»

دوره دوم بوستان با امتیاز رسمی با مسئولیت مستقیم وی با عنوان صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر منتشر شد «در این راه از دکتر شفیعی کدکنی اندکی کمک گرفتم. معتقد بودم که آنچه نوشته می‌شود حرف‌های ابدی و ازلی نباشد و برای این برهه از زمان نوشته شود و مردم بدانند آنچه را می‌خوانند برای چیست. و با کسانی کار کنم که وابستگی به شرق و غرب نداشته باشند. در واقع یک نشریه ملی باشد و به جایی وابسته نباشد. یک شماره منتشر شد که در آن غلامحسن ساعدی، مجابی، سیمین بهبهانی و... مطلب داشتند.

انتشار این شماره مشکل آفرین شد. کاریکاتور چاپ شده را جهت دار دانستند. کاریکاتورها متعلق به جوانی بود به نام «داروین» که بعد به آمریکا رفت.

این کاریکاتورها سه تصویر بود که آمریکا و شوروی را نشان می‌داد که به ایران حمله کرده‌اند و نقشه ایران به تدریج به شکل یک ببر سیاه تغییر شکل یافته و به آمریکا و شوروی حمله برده بود. آقایان، (شاید توده‌ای‌ها) گفتند که چاقو از دست آمریکا افتاده

ولی شوروی خودش هم زمین خورده است و این مطلبی بود که در باز و خواست‌ها در دانشگاه به من گفته شد. همچنین به چاپ اعلامیه کانون نویسندگان ایراد گرفتند در حالیکه قبل از نشریه بوستان در نشریات دیگر چاپ شده بود. به هر حال از دانشگاه اخراج شدم.

نامه‌ای از وزارت مسئول نشریات آن زمان که هنوز نام فرهنگ و ارشاد اسلامی نداشت، فرستاده شد که حق انتشار بوستان را ندارم و من شفاهاً و کتباً اعتراض کردم. در روزنامه‌ها فهرستی از نشریات ضد انقلاب چاپ شد که اسم بوستان هم در ردیف آنها بود. نامه‌ای به دادستان وقت آقای قدوسی نوشتم و اعتراض کردم چرا نام من در ردیف ضد انقلاب آمد. پاسخ داده شد که بیخشید اشتباه شد. اعتراض من که چرا اتهام در روزنامه چاپ می‌شود و تکذیب طی نامه‌ای برای من فرستاده می‌شود مورد توجه قرار نگرفت.

کوبان یک بار دیگر سراغ انتشار نشریه رفت و این بار به سمت انتشار «جنگ» چون به مجوز نیاز نداشت «از همان نویسندگان بوستان دوره دوم کمک گرفتم و نشریه چراغ را به صورت جنگ منتشر کردم که از طریق کتابفروشی توزیع می‌شد»

چراغ را زمانی به دست گرفت که هنوز در دانشگاه بود و پرونده‌اش در مرحله تجدید نظر قرار داشت. زمانی که در پی انتشار نشریه بود متوجه شد احمد شاملو، زمانی در صدد انتشار نشریه‌ای به نام چراغ بوده، در تماسی با شاملو به او گفت که مقداری مطلب روی دستش مانده و از او اجازه خواست که از نام چراغ برای نشریه استفاده کند. اجازه داده شد و چراغ از سال ۱۳۶۰ انتشار یافت.

با توزیع شماره اول و دوم مسائلی پیش آمد: این بار چاپخانه بسته شد و مطالب به چاپخانه دیگر داده شد. از جلد سوم بازبینی آغاز گردید «دستور دادند مجله قبل از چاپ باید به ارشاد آورده شود. شماره ۴ در سال ۱۳۶۲ انتشار یافت. بار دیگر انتقادهای وزارت ارشاد شروع شد و من هم در شماره ۴ نوشتم به علت کمبود سوخت از این شماره چراغ منتشر نمی‌شود. بعد تصمیم گرفتم از نویسندگانی مانند سپانلو، اخوان ثالث و... به جای این که ۳۰ صفحه مطلب بگیرم ۱۰۰ صفحه تقاضا کنم و کتاب‌های کوچک منتشر کنم. خاطرات هنرپیشه نقش دوم نوشته بهرام بیضایی اولین کتابی بود که در سال ۱۳۶۲

منتشر کردم و چون در همین ایام اخراجم از دانشگاه قطعی شده بود با مشارکت همسر سابق بهرام بیضایی، منیر رامین فر و پرتونوری اعلاء و آذر کفایشیان یک انتشارات و کتابفروشی در خیابان بزرگمهر دایر کردیم. البته اوضاع زمانه مرا به سمت نشر سوق داد. اما هنوز اسمی نداشتیم و از نام چراغ استفاده می‌کردیم. بعد ایراد گرفته شد که مگر شب است که شما چراغ روشن کرده‌اید؟ با آن که جلد چاپ شده بود اجازه داده نشد و من در وزارت ارشاد گفتم پس اسم انتشاراتی را دماوند می‌گذاریم که نتوانید از جا بکنید. و سپس با «ملخی» که آرم چراغ را داشت زدیم دماوند. اسم کتابفروشی را هم که در طبقه دوم بود دماوند گذاشتیم.

این کتابفروشی تا حدود سه سال فعال بود، بسته شد و من هم بازداشت. ۴۸ ساعت بعد آزاد شدم. ولی به راحتی مشکل حل نشد و شش ماه انتشاراتی بسته ماند کمیته می‌گفت به دستور ارشاد انتشاراتی را بستیم ولی ارشاد انکار می‌کرد. سرانجام گفتند که باید در محضر اسناد رسمی بنویسید که به میل خود انتشارات را تعطیل می‌کنید و متعهد شوید که دیگر کار انتشارات نداشته باشید. در غیر اینصورت مقامات ذیصلاح مجاز خواهند بود که درباره شما تصمیم بگیرند و من هم پذیرفتم.

از کار انتشارات گذشت و سراغ کاری رفت که مسئله ساز نباشد. «کار طراحی گلیم را شروع کردم و این برای اولین بار بود که برای گلیم در ایران طراحی می‌شد. نقشه طرح کردیم و روی رج شمار آوردیم و با تاجری که در امر صادرات فعالیت داشت قرارداد بستیم. تشکیلات مناسبی راه اندازی شد.»

آقای امامی که شرکت آموزان را داشت به ما مراجعه کرد که برای او گلیم صادراتی ببافیم. برای اولین بار در ایران یک مجتمع کارگاهی برای بافت گلیم دایر شد. عده‌ای دختر دیپلمه را به کار گرفتیم مربی روستایی شاهسون آوردیم خودمان طراحی می‌کردیم و بافته می‌شد به دلیل هزینه بالا، تولید تنها برای صادرات مناسب بود. کار وسعت یافت ۲۰۰-۳۰۰ طرح مختلف تهیه شد. ولی درآمد چندان نبود و به همین دلیل با دفتر مهندسی مشاور هم کار جامعه‌شناسی شهری را پیش گرفتم.

تا اواسط سال ۱۳۶۸ کار ادامه یافت. شش ماه مشاور مدیر عامل سازمان زیباسازی تهران شدم. ولی ادامه نیافت و خانم دکتر سیما کوبان به خواهر سیما کوبان تبدیل شد و

یک جمله کوتاه «در این زمان شما شغلی ندارید» همان زمان بود که ایده تابلوهای تبلیغاتی دیواری را پیشنهاد کردم. البته آقای کامران کاتوزیان در زمان مسئولیت نیک پی در شهرداری، قبل از انقلاب پیشنهاد کرده بود. که قبول نشده بود.»

طرح او از سوی سازمان زیباسازی پذیرفته شد. ولی قبل از شروع کار اخراج شد و او توانست کار را با کامران کاتوزیان پیش ببرد.

سیما کوبان در سال ۱۳۷۴ برای ادامه تحصیل دخترش را هی پاریس شد. در آنجا هم به فعالیت‌های فرهنگی ادامه می‌دهد. در آکلیگ (انجمن فرهنگ و اوقات فراغت) فعالیت دارد. گلیم بافی و زبان فارسی را به خارجی‌ان آموزش می‌دهد. مسئولیت انجمن ایرانیان «حفظ و ترویج فرهنگ ایران» را بر عهده دارد. وی به عنوان طرح برنامه‌های فرهنگی، سالی یکبار یک نمایشگاه ترتیب می‌دهد.

درباره اسطوره و تصویر در هنر ایران تحقیقاتی انجام داده است. کتاب «تهران» را برای نشر به وسیله انتشارات روشنگران آماده چاپ دارد. از جمله فعالیت‌های وی معرفی هنر ایران در زمینه موسیقی و نقاشی در استراسبورگ است.

سیما کوبان دوبار ازدواج کرد. بار اول با پسر عمیش فریدون ناصری موسیقیدان نام آشنای کشور.

فرزند بزرگش نیما ناصری در ایران به حرفه عکاسی صنعتی روی آورده است.

دومین همسرش مرحوم مهندس محمد حافظی، همکارش در دانشکده بود. دختر ۲۹ ساله‌اش مهندس کامپیوتر است و در پاریس زندگی می‌کند و پسر کوچکتر در فرانسه در رشته گرافیک مشغول تحصیل است.

کیانی نژاد، سرور اعظم

نخستین زن که در سن ۶۳ سالگی دکتر گرفت، متولد ۱۳۱۶ است. در سال ۱۳۳۵ در رشته طبیعی، دبیرستان را به اتمام رساند. در تمام دوران شاگرد اول بود. به دلیل ابتلا به آپاندیسیت حاد نتوانست در آزمون دانشگاه در سال اخذ دیپلم شرکت جوید. یک سال بعد ازدواج کرد و مجبور شد زندگی در شهر قم را که محل کار همسرش بود در پیش بگیرد و چون امکان ادامه تحصیل در رشته پزشکی در شهر فراهم نبود، نتوانست در

رشته مورد دلخواهش ادامه تحصیل دهد.

تنها دبیرستان دخترانه قم به نام مهرگان تا سیکل اول کلاس داشت. دبیران این مدرسه هم دیپلم کامل نداشتند. او اولین معلم زن دیپلمه بود که به قم رفته بود. به دلیل این که مدارس سیکل دو یعنی دوره دبیرستان را نداشتند دخترها یا باید به شهرستان‌های اطراف می‌رفتند و درس می‌خواندند یا متفرقه ادامه می‌دادند و آخر سال همراه پسرها در امتحان شرکت می‌کردند و یا معلم سرخانه داشتند. سالی که به قم رفت رییس آموزش و پرورش این شهر به او پیشنهاد کرد در صورتی که بپذیرد دروس جبر و هندسه و مثلثات و فیزیک و شیمی کلاس چهارم تجربی را تدریس کند سال چهارم دبیرستان برای دختران در قم دایر خواهد شد. او پذیرفت و برای اولین بار در سال ۱۳۳۶ کلاس دهم در تنها مدرسه دخترانه قم دایر شد.

سال بعد در کلاس یازده همین درس‌ها را تدریس کرد و در سال سوم خانمی که لیسانس شیمی بود به اتفاق شوهرش که پزشک بود و طرح را در قم می‌گذراند به قم آمد و تدریس فیزیک و شیمی به او واگذار شد.

در بازگشت از قم دو سال در تهران ششم ابتدایی را تدریس کرد. ولی به دلیل تدریس در سطح دبیرستان در قم دوباره وارد دبیرستان شد. سالها ریاضی و فیزیک و شیمی درس داد یعنی مدت ۱۱ سال با داشتن دیپلم در دبیرستان تدریس کرد. در سال ۱۳۵۰ وارد دانشگاه تربیت معلم دوره شبانه شد.

«با بزرگتر شدن بچه‌ها، با شرکت در کنکور دانشگاه تربیت معلم رشته زیست‌شناسی به ادامه تحصیل پرداختم. در سال ۵۴ با معدل ۱۸/۷۸ فارغ التحصیل شدم. چون شاگرد اول بودم بورسی به من تعلق گرفت که به دلیل مسئولیت خانوادگی نتوانستم از آن استفاده کنم. البته این اولین بار نبود یک بار هم که در کلاس ششم ابتدایی در تهران تدریس می‌کردم روزی مدیر مدرسه گفت از دبیرستانی که قبلاً در آن درس می‌خواندم (دبیرستان بهمنیار) فراخوانده شده‌ام. در دبیرستان بهمنیار گفته شد چون در امتحان نهایی زبان در بین شرکت‌کنندگان بالاترین نمره را آورده‌ام، بورس دانشکده پزشکی دانشگاه آمریکایی بیروت به من داده شد ولی پدرم با رفتن دختر به خارج مخالف بود و بورس را از دست دادم.»

تا سال ۵۷ مطالعات مختلفی داشت. در این سال در کنکور کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی شرکت کرد در دانشکده علوم، رشته بررسی محیط زیست قبول شد. به دلیل انقلاب فرهنگی در حالیکه ۵ واحد از این دوره باقی بود کار نیمه ماند. پس از بازگشایی دانشگاه مدرک کارشناسی ارشد را با معدل ۱۹/۲۵ گرفت و شاگرد دوم شد. در زمانی که پایان نامه کارشناسی ارشد را می‌گذراند، به دلیل این‌که موضوع آن بررسی آلودگی هوای تهران بر بیماری‌های تنفسی کودکان بود، به سبب تحقیقات بسیار سنگین دو سال و نیم برای این تز وقت گذاشت. چون امکان تدریس نبود با ۲۶ سال سابقه تقاضای بازنشتگی کرد. در سال ۶۶ مدت دو سال در دانشگاه علوم پزشکی تهران دانشکده بهداشت به عنوان پژوهشگر کار کرد. سپس در کنکور دوره دکترا محیط زیست که دانشگاه آزاد برای اولین بار در ایران ارائه کرده بود شرکت کرد و به تحصیل ادامه داد. کار در دانشگاه علوم پزشکی را رها کرد و ده سال دوره دکترا طول کشید. سرانجام در سال ۷۹ پس از سه سال کار، از رساله‌اش دفاع کرد. موضوع پایان نامه‌اش «ارزیابی اثرات زیست محیطی نیروگاه اتمی بوشهر» بود. که شامل یک برنامه رایانه‌ای است.

«این برنامه به گونه‌ای طراحی شده که اگر قرار باشد از این به بعد نیروگاهی در ایران ساخته شود با دادن اطلاعات از محیط می‌توان ارزیابی دقیقی از میزان اثرات نیروگاه در محیط پس از راه اندازی به دست آورد. رساله‌ام با درجه عالی قبول شد و فکر می‌کنم در دوره دکترا هم شاگرد اول شوم. البته هنوز چند نفر از همکلاسی‌هایم از رساله دفاع نکرده‌اند. «با توجه به مسئولیت‌های زندگی به دلیل هدفمند بودن نمی‌توانستم احساس خستگی کنم. زمانی که دوره کارشناسی را می‌گذراندم حدود ۱۱ ماه شبانه روز تنها دو ساعت می‌خوابیدم. تقریباً به مدت دو سال ۱۰ شب تا ۶ صبح نخوابیدم چون روز کار خانه داشتم. و شبها کار می‌کردم و از ۶ تا ۸ حداکثر تا ۹ صبح می‌خوابیدم. همسرم و مادرم نقش بسیار اساسی داشتند و با من همراه بودند و یکی از سعادت‌های زندگی‌م را همراهی و همدلی وی می‌دانم. به هر حال من و همسرم از بسیاری سرگرمی‌ها و تفریح گذشتیم و به درس خواندن پرداختیم. شوهرم لیسانس حقوق و بعد دکترای حقوق گرفت. اکنون وکیل دادگستری است.

دخترم در آمریکا در روانشناسی بالینی دکتر گرفته است. جالب است به این نکته اشاره کنم که در تمام طول زندگی لباس خودم و بچه‌ها را خودم می‌دوختم. هیچ وقت از بیرون برایشان تهیه نکردم. ضمن این که همه کار منزل با من بود و درس هم می‌خواندم.

عضویت و حضور در کنگره‌ها

- عضو انجمن متخصصان محیط زیست.
- عضو کمیته ملی بهداشت ایران
- عضو جبهه سبز
- شرکت در بیش از ۳۸ سمینار و کنگره بین‌المللی داخلی و ارائه مقاله

گرجستانی، توگل

نخستین معلم خلبان گلایدر متولد سال ۱۳۵۳ در تهران است. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی به‌جای ادامه تحصیل در هر دانشگاهی در سال ۱۳۷۲ وارد مرکز آموزش علوم فنون هوایی شد و به‌فراگیری حرفه مورد علاقه‌اش یعنی پرواز پرداخت. مراحل مقدماتی و سپس پیشرفته را گذراند و با اخذ مدرک "GPL" عنوان معلم خلبانی را کسب کرد.

حرفه پدر به‌عنوان کارشناس هواپیما او را با پرواز آشنا ساخت و همین آشنایی علاقه‌مندی وافر او را به پرواز در پی داشت. سرانجام او نخستین استاد زن خلبانی گلایدر در ایران شد.

روزی که تصمیمش را برای حرفه انتخابی‌اش مطرح کرد، بدون تردید پدر نمی‌توانست مخالفتی داشته باشد. «موضوع را به‌انتخاب خودم وا گذاشت ولی مادرم به‌این دلیل که حرفه خطرآفرینی است رضایت نمی‌داد ولی سرانجام رضایت او نیز جلب شد.»

هرچند با پرواز ناآشنا نبود و در برخی پروازها همراه پدر بود، «ولی اولین باری که به‌تنهایی پرواز کردم خیلی جالب بود سال ۱۳۷۴ اولین پرواز «سلو» را انجام دادم. ابتدا نمی‌دانستم قرار است «سلو» بروم وقتی استادم گفت می‌توانی بروی خیلی خوشحال شدم.

به یاد دارم استادام گفت بیا دفتر هواپیمایی را امضاء کن پرسیدم برای چه گفت: مگر نمی‌خواهی «سلو» بروی؟ تو آمادگی‌اش را داری و می‌توانی به‌تنهایی پرواز کنی. البته قبلاً چند پرواز عادی و قطع کابل را با استادام تمرین کرده بودم.»

پرواز برایش بسیار لذتبخش بود «بخصوص سکوت آن بالا». ولی پرواز با هواپیما را متفاوت و به‌گونه‌ای دیگر می‌داند.

بودن پدری آشنا و کارشناس در امر پرواز نقش موثری در موفقیت او داشت: «نیمی از موفقیت من در گرو موقعیت خانواده بود چون پدرم در درس‌های کمک بسیار ارزنده‌ای بود. بطوری که وقت زیاد در کلاس‌های آموزشی نگذشت. بدون تردید حضور فردی با دانش هوایی مانند پدرم نقش غیرقابل انکاری در موفقیتم داشت.»

دانش پرواز چیزی نبود که خانواده را راضی کند و به‌اصرار آنها به‌ادامه تحصیل دانشگاهی، برایش راهی باقی نگذاشت که درس را ادامه دهد ولی او معلمی پرواز را برگزید تا از حرفه مورد علاقه‌اش دور نیفتد. و مدرک آن را اخذ کرد.

محل پروازش بستگی به موقعیت آب و هوایی دارد. اگر «ترمال» بگیرد تا ارتفاع بالا هم می‌رود تا جایی که نیاز به ماسک اکسیژن خواهد بود. به‌طور نرمال تا حدود ۳۰۰ متر ارتفاع می‌توان پرواز کرد.

بیشترین مکان پروازی، در تهران نزدیک شهرری، شیراز، نیشابور و کیش است.»

گرچی، منیره

نخستین عضو مجلس خبرگان در سال ۱۳۰۹ در یک خانواده مذهبی چشم به جهان گشود. در اواخر چهارده سالگی ازدواج کرد. سه دختر ثمره این ازدواج است.

ورود او به جریانات سیاسی از سال ۴۲ شروع شد می‌گوید: «بعد از ازدواج به یک زن خانه‌دار تبدیل شدم ولی هیچگاه نتوانستم خود را سرگرم زندگی روزمره طبیعی کنم. همواره در جریان حوادث و رویدادهای سیاسی دهه ۳۰ کشور بودم و این ادامه داشت تا این که در سال ۱۳۴۲ فعالانه وارد صحنه شدم. هدفم این بود که زنان کشورم بهتر با دین اسلام آشنا شوند. با حرکت امام مسئولیتی بر دوشم احساس کردم و همه تلاشم را برای درک صحیح قرآن بکار گرفتم. و در می‌یافتم همه مباحث قرآنی با مباحث سیاسی روز

منطبق است.»

این حرکت او به باور بعضی‌ها اشکال داشت یعنی «زنان را چه به کارهای سیاسی و حکومتی»

اما به باور او «حرکت اجتماعی زن و مرد ندارد. و مخاطب قرآن کلیه زنان و مردان هستند»

می‌گوید: «در پاسخ یکی از علمای بزرگ که در سال ۱۳۵۷ به من گفت شما خانم در خانه بنشینید ما کارها را پیش می‌بریم پاسخ دادم شما کار خود را بکنید ما وظایف خود را انجام می‌دهیم البته شما سال ۱۳۴۲ بودید ولی کاری از پیش نبردید»

گرچی درباره مبارزاتش در این سال‌ها می‌گوید: «این گروه با چنین طرز فکری حتی بعد از روز ۱۷ شهریور مرا گناهکار می‌خواندند و می‌گفتند فلانی باعث شده که خیلی از زن‌ها به خیابان بیایند و لطمه ببینند. اما من دست بردار نبودم و مرتب به این شهر و آن شهر می‌رفتم و آنچه وظیفه خود در رابطه با انقلاب می‌دانستم، می‌گفتم.

در این مسیر، آزادی عمل او سبب ادامه راهش بود زیرا همسرش او را آزاد گذاشته بود، می‌گوید: «این بزرگ‌ترین خدمتی بود که انجام داد.»

آن زمان که حضرت امام (ره) دستور دادند پیش‌نویس قانون اساسی چاپ و به دست مردم برسد تا مردم نظر دهند، گرچی هم به بررسی آن پرداخت. قرار شد که طی برنامه تلویزیونی نظراتش را اعلام کند. در همین برنامه اشاره داشت: «این قانون خوب است ولی خداوند می‌فرماید حکومت امانت من است. من نقش خدا را در این قانون اساسی نمی‌بینم»

حضور همه نیروها در پیروزی انقلاب به دلیل احساس مسئولیت تک تک افراد بود. زمانی که بحث نمایندگی در مجلس خبرگان مطرح شد آنچه او را بر آن داشت که برای حضور در مجلس داوطلب شود را این‌گونه شرح می‌دهد: «به دلیل فعالیت‌های زیاد زنان کمونیست، احساس خطر کردم که مبادا زن رفته رفته به یک کالا تبدیل شود. به همین سبب، پیشنهاد دوستان و سازمان‌های مختلف را برای حضور در انتخابات پذیرفتم. یعنی احساس تکلیف کردم البته خانم‌های دیگری هم کاندید بودند ولی فقط اسم من در ائتلاف گروه دهگانه بود»

این که حضور یک زن در مجلس خبرگان چه تأثیری می‌توانست در امر مصوبات داشته باشد می‌گوید «در مجلس که پا گذاشتم تازه مشکلات آغاز شد. در خبرگان اکثریت افراد روحانی بودند و این گروه هم به دو دسته تقسیم می‌شوند. گروهی دارای اندیشه‌های سیال و باز و گروهی متحجر و سنتی و سر تا پای زن به نظر آن‌ها عورت بود و معتقد بودند که زن نباید در صحنه باشد و صدای او را نباید کسی بشنود اصلاً نباید طرف مشورت باشد. لذا وجود من در مجلس برای گروه دوم زجر و عذاب بود.

در میان ۷۰ مرد فقط من یک زن بودم. و من یکی از سخت‌ترین دوران زندگیم را در مجلس خبرگان گذراندم. مرتب نامه می‌رسید که ما تو را زنی باتقوا می‌پنداشتیم. اما این گناه کبیره را انجام دادی و در بین مردان نشسته‌اید.

حتی یک نفر به خاطر حضور من، مجلس را ترک کرد. البته بنده فقط تلاش می‌کردم که نکته سنجی کامل روی تک تک کلمات قانون داشته باشم.

در مجلس خبرگان بیشترین تلاش را داشت که به دور از اتلاق زن و مرد قوانین به صورت کامل با نگاه انسان به تصویب برسد.

می‌گوید: «اصولاً من دید زنانه ندارم و دید انسان نگرم قوی است و این را از قرآن آموخته‌ام. در ابتدا که تأکید داشتم که در قوانین زن و مرد کردن درست نیست. آقایان خیلی سعی می‌کردند من یک زن را هم از مجلس خارج کنند حتی از طریق دوستان بیرون به من پیشنهاد دادند که از مجلس بیرون بیا بعد ما به اعتراض تظاهرات به راه می‌اندازیم. گفتم اهل جنجال نیستم و می‌مانم. در کمیسیون حقوق ملت که اصل ۲۱ قانون اساسی را شامل می‌شود حضور داشتم. به هنگام بحث ریاست جمهوری زن از بحث‌های داغ مجلس شد. هم کلام با آقایان موافق تلاش کردم صفت رجل را برای رئیس جمهور بگذارند و نه مرد. استدلال من این بود که «رجال» در قرآن با مفهوم فقط مرد نیست چرا که وقتی اهل بیت رسول الله مطرح می‌شود فیه «رجال» در بین این رجال حضرت فاطمه (ع) هم بود و رجال به مفهوم خبرگی و شایستگی است که بالاخره همه قبول کردند و کلمه رجال را در قانون آوردند. هر چند بعداً در مجلس شورای اسلامی دوباره رجل را به مرد تعبیر کردند.

در مجلس خبرگان افتخار ما این بود که نماینده مسیحی، زردشتی و کلیمی داشتیم و مجلس شورای ملی جایی بود که همه اقلیت‌ها در آن حضور داشتند و این افتخار بود

ولی بعداً در مجلس هر کار خواستند کردند. نام مجلس را شورای اسلامی کردند گویا آنان که در خبرگان قانون اساسی بودند بیهوده بر سر تک تک کلمات پافشاری کرده بودند.

امروز زمان زورمداری گذشته است زمان، زمان فکر و اندیشه و شایستگی است، بحث‌های قرآن، همواره بحث‌های حق مداری - عقل مداری است»
 به باور او نمی‌توان دیواری به دور خود کشید و زن ایرانی را از دیگر زنان دنیا جدا کرد می‌گوید: «زشتی‌ها برای هر انسانی چه زن و چه مرد یک عارضه است و باید برای از بین بردن عارضه تلاش کرد. اصل و فطرت انسان سلامت و پاکی است و این هم برای همه انسان نه فقط من مسلمان یا من ایرانی. البته در ایران سنت‌هایی است که زیباست و اسلام هم که آمد خیلی از آنها را تأیید کرد و به هر حال به خاطر این که یک مسلمان ایرانی هستم افتخار می‌کنم.»

گلستان، فخری

نخستین مدیر و سرپرست پرورشگاه پسران که با شیوه‌ای نوین به تربیت و پرورش آنان پرداخت و تلاش کرد واگذاری کودک به خارجیان طی شرایط و قوانین خاصی انجام گیرد، در سال ۱۳۰۴ در تهران به دنیا آمد. پدر تقوی و کارمند وزارت فرهنگ بود. سال آخر دبیرستان (در سن ۱۷ سالگی) با ابراهیم گلستان کارگردان و نویسنده ازدواج کرد دو فرزند، لیلی و کاوه ثمره این ازدواج و هر یک در رشته کاری خود صاحب عنوان هستند. کاوه گلستان فیلمبردار تلویزیون BBC در زمان تجاوزهای آمریکایی به عراق در اثر انفجار مین جان خود را از دست داد.

فخری گلستان نخستین تجربه نگهداری کودکان را در محل مأمریت همسرش در آبادان، با دایر کردن مهد کودک و کودکان به کمک شرکت نفت کسب کرد. در بازگشت به تهران تصمیم گرفت به این فعالیت اجتماعی ادامه دهد. از شیرخوارگاه دولتی که در پیچ شمیران دایر بود چند بچه انتخاب شدند و به اتفاق خانم بزرگمهر و چند تن از دوستانش شیرخوارگاه دایر شد و در این فعالیت از کمک زنان دیگر مانند ستاره فرمانفرمائی که در زمینه مددکاری فعال بود یاری گرفته شد. نوع فعالیت این مرکز به گونه‌ای بود که در کنار آن یک مهد کودک نیز راه اندازی شد. «شیرخوارگاه نمونه» به

تدریج گسترش یافت و مورد توجه اتباع خارجی مقیم ایران قرار گرفت و تقاضاهای دریافت بچه از این مرکز افزایش یافت. در این میان کشورهای سوئد و هلند بالاترین متقاضی دریافت بچه بودند. فخری گلستان می‌گوید همین موضوع سبب تغییر مسیر فعالیتش شد. او از جلسه‌ای در وزارت دادگستری یاد می‌کند که سرپرست وقت از فروش بچه به خارجیان این چنین سخن گفت: «وقتی خارجیان برای خرید سگ پول می‌دهند چرا بچه مجانی بدهیم» او از این تعبیر برآشت و به اعتراض جلسه را ترک کرد. این حرکت او از چشم حاضران دور نماند و چند روز بعد در ملاقاتی از او برای بازدید از محلی دعوت شد. آنچه آن روز دید برایش دور از ذهن بود «بار دیگر منظره هولناکی دیگر و تصمیم من برای تغییر بنیادی کودکان معصوم این خانه» گلستان از محلی که دیده بود این‌گونه سخن می‌گوید:

«این محل خانه‌ای بود بزرگ و قدیمی با اشیای مخصوص این خانه‌ها در خیابان شهدا (ژاله) و سگ بزرگی در حیاط. از کودکان خبری نبود. سالن‌ها خالی از موجود زنده و پر از اشیای قدیمی. اما در زیر زمین خانه غوغایی بود. ۲۳ پسر بچه مریض و زخمی از پنج سال به بالا در آشغال‌های کف زیرزمین می‌لولیدند.

یک ماه طول کشید تا این خانه تغییر کند. بازدید آن روز من ۲۴ ساعت طول کشید.» او از شیوه کار خود در این پرورشگاه این‌گونه یاد می‌کند: «روزی که تصمیم گرفتم این محل را اداره کنم هیچ اعتباری نداشتم. قرار بر این شد که هزینه این کار از بودجه پزشکی قانونی از محل درآمد مومیایی کردن اجساد خارجیان تأمین شود. البته بعدها با کمک چند تن از دوستان در بانک اعتباری در نظر گرفته شد. از همان ابتدا بهترین وسایل برایشان خریداری شد بچه‌ها را به تالار رودکی (وحدت) و رستوران و کنار دریا می‌بردم. بچه‌هایی که روز اول ۵۰۰ نسخه کتاب خریداری شده را در وسط حیاط به آتش کشیده بودند بعدها تا مطالعه نمی‌کردند نمی‌خوانیدند. به آنها آموخته بودم از این‌که در پرورشگاه هستی احساس حقارت نکنید با زندگی خوب آشنا شوید و وقتی بزرگ شدید مادر و خانواده خود را از فقر نجات دهید.»

برای آن‌که کودکان این مرکز در آینده بیکار نمانند تصمیم گرفته شد تا پایان دوره راهنمایی تحصیلی کنند و سپس در هنرستان آلمانی‌ها در خیابان شهدا به یادگیری حرفه مشغول شوند. گلستان می‌گوید: «امروز از این‌که فرزندانم در کسوت استاد دانشگاه،

بازرگان، هنرمند و گرافیست در ایران و جهان حضور دارند به خود می‌بالم. طی ۲۵ سال ۱۲۰ پسر بچه را پرورش دادم و متأسفانه پانزده نفر از این عزیزان در جنگ تحمیلی به شهادت رسیدند.»

وی با تأسف از ترک این مرکز در چهارمین سال پیروزی انقلاب یاد می‌کند که برخی تنگ نظری‌ها ادامه کار را برایش مشکل کرد.

اما او بر پایه این خصلتش که «هر مشکل و مسئله‌ی حاد در زندگی را با حرکت نوی از سر می‌گیرد» این بار سفالگری را آزمود و در یک سفر یک ماهه به کانادا به مطالعه کتاب‌هایی در زمینه سفالگری پرداخت و در این زمینه توفیق یافت و سپس درصدد برآمد آموخته خود را در اختیار جوانان کانون اصلاح و تربیت قرار دهد. جوانان کانون از کار استقبال کردند. اما گلستان به کار ادامه نداد او می‌گوید: «سن من اجازه نمی‌داد که تا این حد تحت فشار روحی قرار بگیرم و چون مسائل و مشکلات این جوانان بسیار حاد و ناراحت کننده بود؛ احساس کردم منطق بر احساسم غلبه ندارد.»

فخری گلستان در مدتی که مدیریت پرورشگاه را بر عهده داشت موفق شد تا کتاب‌های چهار ساله دانشگاه و اسکانس آمریکا در زمینه روانشناسی را مطالعه کند و نزد یکی از استادان ایرانی این دانشگاه که به ایران آمده بود درس خوانده شده را امتحان دهد ولی هیچ گاه برای کسب مدرک اقدام نکرد در پاسخ این استاد گفته بود. «اگر شما قبول دارید که آموخته‌های من در حد سایر فارغ التحصیلان این رشته است برایم کافی است من نیازی به مدرک ندارم.»

تسلیم‌پذیری زنان ایرانی به عنوان یک خصیصه همواره مورد رنجش او بوده و می‌گوید: «وقتی در جنوب شهر آثار ضرب و شتم را بر سر و روی زنی می‌دیدم و از او می‌پرسیدم کتک خوردی پاسخ او به گونه‌ای بود که انگار این لازمه زندگی زن‌اشویی است که مرد، زن را کتک بزند و مسایل دیگر که کم نبود. اما باید به نکته‌ای اشاره کنم. این انقلاب سبب شد که زن‌های ایرانی دریابند که آنها نیز انسانند با تمام حق و حقوقشان البته این هم بی‌دلیل نیست چون در روزهای انقلاب به آنها گفته شد که تو هم حقی داری و برای رسیدن به حقت باید به صحنه بیایی. اگر از این به بعد کسی می‌خواهد زیردست باشد گنااهش بر گردن خود او است.»

گلستان بر نقش زنان در تربیت و پرورش نسل بعدی تأکید دارد و در این میان به نقش مادر بزرگ مادری خود اشاره دارد که در شکل‌گیری شخصیتش بسیار مؤثر بوده است. می‌گوید: «مادر من فاطمه حائری طباطبایی (فرزند یک روحانی بود) و بسیار روشنفکر، اما شخصیت مادر بزرگم که زن باصلابتی بود در من بسیار تأثیر گذاشت. در واقع در خانواده مادری من سیستم «مادرشاهی» حاکم بود.

سال‌ها حضورش در شیرخوارگاه و پرورشگاه خاطرات بسیاری را فراهم آورده است که در نظر دارد به صورت کتابی منتشر سازد و در این مورد می‌گوید: «تمام روزهای من خاطره است. امروز که فرزندانم را در موقعیت‌های بسیار بالای اجتماعی و رفاهی می‌بینم برایم یک خاطره شیرین است. و این که آن‌ها هنوز فراموشم نکرده‌اند و در هر نقطه‌ای از ایران و جهان به یاد من هستند و گاهی به طور جمعی با هم دیدار می‌کنیم. اما یک مورد است که هر وقت به یاد می‌آورم دگرگون می‌شوم.

در شیرخوارگاه زنان و مردانی برای گرفتن بچه مراجعه می‌کردند. هر وقت بچه‌ای را به زوجی می‌سپردم تا چند روز حال درستی نداشتم فکر این که آینده این طفل چه می‌شود ذهنم را به خود مشغول می‌داشت. روزی یک زن و مرد برای گرفتن بچه مراجعه کردند. زن رقاصه و مرد گارسون کافه‌ای در لاله زار بودند. پس از آن که طفلی را انتخاب کردند از آن‌ها خواستم ۲۰۰ تومان برای بچه حساب باز کنند تا شناسنامه به نامشان صادر شود. آن‌ها پولی نداشتند و ۱۵ روز مهلت خواستند. پس از ۱۴ روز از شیرخوارگاه تلفنی خبر دادند که آن زن آمریکایی که همسرش از دارندگان چاه‌های نفت در تگزاس است برای بازدید به شیرخوارگاه آمد و پسر بچه‌ای که از طرف آن زوج ایرانی انتخاب شده بود دامن این زن آمریکایی را گرفته بود و رها نمی‌کرد این زن هم چون بچه‌ای ندارد درخواست کرده طفل را با خود ببرد. پاسخ من در آن روز منفی بود چون قول داده بودم. روز بعد به شیرخوارگاه مراجعه کردم زن آمریکایی هم آمد. دستور دادم کارها انجام شود اگر تا ظهر زوج ایرانی مراجعه کردند بچه مال آنها در غیر این صورت بچه به زوج آمریکایی سپرده شود.

همسر این زن هم با هوایم‌ای شخصی از آبادان به تهران آمده بود تا در این انتقال حضور یابد. آن زوج ایرانی که توانایی پرداخت ۲۰۰ تومان را نداشتند مراجعه نکردند و

زن آمریکایی همان روز پسر بچه را با هواپیمای شخصی به آمریکا برد. آن روز تا منزل با خدا راز و نیاز و گریه کردم، این چه مسئولیتی است که بر دوش من گذاشته شده است. چند ماه بعد در مجله تایم خواندم که مرد آمریکایی صاحب میلیاردها دلار ثروت در سانحه‌ای درگذشته است. پسر بچه‌ای که آن روز به دامن زن آمریکایی آویزان شده بود صاحب این ثروت بود در واقع او به دامن سرنوشت خود چنگ زده بود و من راضی از این امتحانی که پس داده بودم.»

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

گنجی، پری‌یوش

نخستین زنی است که چاپ و طراحی روی پارچه را به صورت علمی آموخت. و به عنوان طراح موکت در خارج از کشور به کار پرداخت.

در سال ۱۳۲۴ در تبریز چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۴۵ از هنرستان هنرهای زیبای دختران تهران دیپلم گرفت. رشته کاری پدر، «رضا گنجی» که تکنیک چاپ باتیک را به ایران آورده است و سال‌ها کارشناس و طراح پارچه در حریربافی چالوس بود او را بر آن داشت که در همین زمینه بر دانش خود بیفزاید. ضمن این که تجربیات مادر «امیل دانش» در مورد معماری داخلی نیز به او منتقل شد.

پری‌یوش در سال ۱۳۵۵ با مسعود خیام، دکتر در رشته مکانیک هوا - فضا از انگلیس، مدرس و نویسنده ازدواج کرد و دو فرزند او هوشیار «پیانست» در حال گذراندن فوق لیسانس موسیقی در آمریکا است و گلفام در رشته زیست گیاهی دانشگاه تهران در حال تحصیل است و گیتار را به شکل حرفه‌ای می‌نوازد.

پری‌یوش تاکنون ۲۵ نمایشگاه گروهی در ایران، آمریکا، ژاپن، کویت، عربستان سعودی، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان و ۱۵ نمایشگاه انفرادی در ایران، انگلستان، آلمان، ژاپن و عربستان سعودی برگزار کرده است.

وی در دو نمایشگاه «پنجمین نمایشگاه نقاشی عمان ۱۹۹۹ و چشم انداز ۷۹ طراحی امروز ایران» در موزه هنرهای معاصر، ۱۳۸۰ در هیأت داوران عضویت داشته است.

بدون تردید حرفه پدرش در انتخاب این رشته نقش موثری داشت. دیدن تلاش پدر در کارخانه حریربافی چالوس برای طراحی و چاپ پارچه، سبب شد که با

ریزه کاری‌های طراحی و چاپ آشنا شود.

در آن سال‌ها رضاخان واردات پارچه را منع کرده بود و قرار بر این شده بود کارخانه حریربافی پارچه‌های مورد نیاز دربار را تأمین کند، به همین دلیل این تلاش چند برابر شده بود.

از هنرستان که بیرون آمد به طور آزمایشی به عنوان کمک طراح در کارخانه بافت ساکا (آزادی) مشغول کار شد. طی مدت ۹ ماه بین ۱۳۴۵-۴۶ در این کارخانه که متعلق به آلمان بود به وسیله متخصصین آلمانی آموزش دید.

سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و در آنجا جذب نقاشی شد. اما یک روز تصمیم گرفت نقاشی را کنار بگذارد و برای شرکت در رشته طراحی پارچه در آزمون شرکت کرد. «با توجه به کلاس‌های قبلی در سال دوم نشست و طراحی را به صورت آکادمیک آموخت. بیشترین کارش در این دوران روی نقوش ایرانی دوره ساسانی بود که «تأثیر عمیقی روی هنر شرق دور داشت. هنوز هم این تأثیر را بر روی کیمونو و کمر بند ژاپنی می‌توان دید.»

درخشان‌ترین دوره هنر ایران را دوره ساسانی می‌داند که روی پارچه و نقوش بسیار کار شده است.

مدت شش سال درس خواند. دو سال نقاشی و چهار سال طراحی پارچه و تا سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۱) در انگلیس بود. طی این مدت به مزون‌ها کار می‌فروخت.

سپس در کارخانه «دوراتفینگ» در شهر فولدا آلمان استخدام شد. «کارم طراحی موکت بود و در واقع اولین زن ایرانی طراح موکت در خارج از کشور بودم. اقامتم در آلمان یک سال طول کشید ولی بار دیگر عشق به نقاشی مرا به فرانسه و پاریس کشاند. هزینه تحصیل را از راه طراحی روی پارچه و نقاشی تأمین می‌کردم. پس از یک سال به منظور کسب تجربه راهی ایران شدم.»

مدت کوتاهی نماینده وزارت کار در آتلیه طراحی پارچه در کارخانجات نساجی بود. اما نتوانست ادامه دهد سپس در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در زمینه تصویرسازی برای کودکان فعالیت کرد. در سال ۱۳۵۵ پس از ازدواج بار دیگر راهی انگلستان شد. این بار نقاشی را جدی‌تر دنبال کرد و به طور آزاد برای کارخانه‌ها روی

پارچه طرح می‌زد.

بعد از انقلاب به ایران آمد. کارگاه کوچکی دایر کرد و به طراحی و چاپ روسری پرداخت. می‌گوید: «واقعیت این است که صنعت نساجی نتوانست روی پا بایستد». از سال ۱۳۶۲ با تشکیل اولین گروه طرح پارچه در بعد از انقلاب به تدریس در دانشگاه الزهرا پرداخت و همچنین در نخستین دانشگاه هنر ایران نیز به تدریس مشغول شد.

زن ایرانی را چند وجهی می‌داند که در هنر کجا قرار بگیرد شکوفا می‌شود «توانایی‌های زن ایرانی مثال زدنی است. از خود گذشته، بدون توقع، بهترین مادر، بهترین همسر و در هر کاری می‌تواند به همان خوبی باشد. به باور من زن ایرانی زمانی که تصمیم می‌گیرد رشد کند و از حداقل به حداکثر برسد به همان نسبت خانواده خود را نیز بالا می‌کشد. زن ایرانی تا اندازه‌ای مطلق‌گرا است و این میل در او هست که از همه جهات زندگیش را رونق دهد. او لیاقت هر کاری را دارد».

تفاوت زن ایرانی با زن غربی را در هموار بودن راه فعالیت زن غربی می‌داند. «او مشکلی در ارائه اثر هنری ندارد. اما برای زنان ما موانع بسیار است. این واقعیت است که اثر ایرانی از عمق خاصی برخوردار است. شاید از نظر تکنیک و مواد بالاتر از اثر خارجی نباشد ولی از نظر معنی در جایگاه بالایی قرار دارد. به عبارتی هنر زن ایرانی عمودی و ریشه‌ای است».

بر این باور است که با وجود مشکلات زیاد برای فعالیت اجتماعی، باید به آن کمتر اهمیت داد و به قله فکر کرد. «کوهنوردی ورزش مشکلی است یعنی برای رسیدن به قله صعود سخت است ولی در نوک قله نشاط پیروزی همه رنج‌های صعود را از یاد می‌زداید. اساس کار این است که در بدترین شرایط مثبت فکر کرد».

گوهر نراقی، درخشنده

نخستین کسی که برای بهره‌گیری بیشتر از فضای مسجد، آن را به مدرسه‌ای جهت علم آموزی تبدیل کرد. درخشنده گوهر نراقی بود که به تأسیس یک مدرسه دخترانه در کاشان همت گماشت.

هیجده سال داشت که با نویسنده‌ای به نام حسین نراقی ازدواج کرد و راهی کاشان شد. به هنگامی که نخستین فرزندش به سن هفت سالگی و زمان تحصیل رسید متوجه شد در کاشان مدرسه دخترانه وجود ندارد و کودکان باید راهی مکتبخانه شوند. به ناچار در منزل شخصی کلاسی ترتیب داد و به تعلیم دخترش و چند نفر از همسالان او همت گماشت. این عمل او مورد استقبال خانواده‌ها قرار گرفت و سبب گردید وی مسجد «آقا بزرگ» واقع در شهر کاشان را که همسرش تولیت آن را بر عهده داشت به مدرسه تبدیل کند. این مسجد سال‌ها برای تحصیل مورد استفاده طلاب علوم دینی قرار می‌گرفت. با مذاکره با اداره اوقاف و وزارت فرهنگ وقت این مسجد به مدرسه تبدیل شد و در سال ۱۳۰۸ امتیاز آن صادر و به نام مدرسه دوشیزگان کاشان نامگذاری شد. به دلیل شناخت مردم کاشان از خانواده نراقی و علاقه‌مندی اولیاء به تحصیل فرزندان خیلی زود تعداد دانش‌آموزان این مدرسه از ۶ نفر به ۱۰۰ نفر رسید.

دختران دانش‌آموز در حالیکه چادر به سر داشتند پس از همراهی با یکی از افراد خانواده تا در مدرسه، با ورود به مدرسه چادرها راه برداشته و با روپوش در کلاس‌ها حاضر می‌شدند.

این روپوش نیز از طرح‌های درخشنده گوهر نراقی بود. علاوه بر این یک لباس ورزش برای دختران طراحی کرد که شامل (بلوز سفید و شلوار سیاه و پاپیون سفید) بود. دختران تمرینات ورزشی را با همراهی نوای ویولن انجام می‌دادند. درخشنده گوهر نراقی در سال ۱۳۱۴ دبیرستان «دانش دوشیزگان» را در کاشان تأسیس کرد.

ماردیروس، نوارت

اولین زن راننده اتومبیل در ایران نوارت ماردیروس است که گواهینامه رانندگی خود را در سال ۱۳۰۲ دریافت کرد. در آن زمان تنها هفت اتومبیل در تهران موجود بود که این اتومبیل‌ها هم بیشتر در اختیار مقامات مملکتی قرار داشت.

اتومبیل وی یک فورد چهاردر مشکی بود.

در شرح حال وی که در کتاب مشاهیر زنان ارمنی آمده است نوشته شده نوارت

ماردیروس به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، فارسی و ارمنی مسلط بود. وی در سال ۱۳۷۴ در تهران درگذشت.

مالک، شهلا

اولین تدوین‌کننده ضوابط و مقررات شهری در سال ۱۳۲۷ در هنگام مأموریت پدرش که پزشک بود در قم به دنیا آمد. دوره دبستان و دبیرستان را در تهران و در دبیرستان‌های فردوسی و دکتر ولی الله نصر به پایان برد. سال ۱۳۴۶ در کنکور رشته معماری دانشگاه تهران پذیرفته و در سال ۱۳۵۳ فارغ التحصیل شد. در همان سال به استخدام وزارت مسکن درآمد. سال ۱۳۵۵ با هم دانشگاهی خود ازدواج کرد.

در طول مدت خدمت در وزارتخانه مسئولیت‌های متعددی بر عهده داشت. به سبب فعالیت مستمر در زمینه شهرسازی، در تهیه مقررات قانونی و ضوابط شهرسازی و حقوق شهری تخصص یافت. آنچه که امروز به عنوان ضوابط و مقررات شهری مطرح می‌باشد، در واقع نتیجه تحقیقات شهلا مالک است.

می‌گوید: «علیرغم این که در دوره‌هایی، نقش زنان خیلی تضعیف می‌شد، با مشکلی در کارم رو به رو نبودم. انسان باید خودش روابطش را با اجتماع و انسان‌های اطراف تنظیم کند. به عبارتی باید کمی بیشتر زحمت بکشد. یعنی به دلیل فرهنگ غلطی که همیشه داشتیم و داریم، نمی‌خواهم بگویم انسان درجه دوم ولی به هر حال زنان پذیرفته نیستند. اگر بخواهند با یک مرد هم‌تراز خود مطرح شوند خیلی بیشتر باید زحمت بکشند وگرنه همیشه حق تقدم با آقایان است. یعنی آنها بالقوه این امتیاز را دارند. بنابراین اگر بخواهیم خود را ثابت کنیم باید خود را اثبات کرد.»

مشکلات زنان را منحصر به طبقه خاصی نمی‌داند و با این باور که همه چیز برای زنان دیگر کشورها فراهم است موافق نیست. «در کنفرانسی که گروهی از زنان سایر کشورها شرکت داشتند. متوجه شدیم که در مقایسه، ما مساوات بیشتری بین زنان و مردان داریم. البته صحبت درباره مسائل اجتماعی نیست. در این باره به تجدید نظر نیازمندیم. ولی در مورد کار حرفه‌ای در مقاطعی، مشکلات ما نسبت به آنها کمتر است. حتی دستمزد آنها نسبت به مردان کمتر بود. ولی ما در دوره‌هایی این مشکلات را

نداشتیم. البته در مورد مدیریت، با مشکل روبه‌رو هستیم و باید برای آن تلاش زیادی به عمل آوریم تا در مدیریت‌ها پذیرفته شویم. و این مربوط به سیاست‌های میانی کشور است. اشکال دیگر این است که مدارج در کشور ما به درستی طی نمی‌شود. یعنی فردی به عنوان وزیر در جایی قرار می‌گیرد که اطلاعی از آن بخش ندارد. زنان برای دستیابی به چنین پست‌هایی باید زحمات زیادی متحمل شوند و به راحتی کسی آنها را انتخاب نخواهد کرد.

از سوی دیگر باید به این نکته اشاره کرد که زنان داعیه مدیریت ندارند یعنی کار می‌کنند ولی تفاوتی برایشان ندارد که در سمت مدیر باشند یا یک کارمند معمولی و تلاش زیادی برای مدیر شدن ندارند. بنابراین بخشی از مشکلات به شیوه عمل زنان مربوط است.»

خود را انسان خوش بینی می‌داند و معتقد است همواره بین صد مشکل یک موضوع خوشحال‌کننده وجود دارد. «به همان موضوع فکر می‌کنم و برای مشکلات به تدریج راه حل می‌یابم. همیشه سعی دارم که به عنوان یک جزء کوچک کار مفیدی انجام دهم. و بر این اساس تقریباً همه کسانی که با من کار را شروع کردند، رفتند. چون مسیر راحت نبود. فکر می‌کنم تا زمانی که مفید باشم کار کنم. همه می‌گویند در این شرایط دیگر کافی است و متعجب هستند که در این سن و سال چرا باید چنین، کار کنم.»

مجد اسکندری (فروهر)، پروانه

نخستین زن که ترور سیاسی شد در سال ۱۳۱۷ در تهران به دنیا آمد. پروانه مجد اسکندری که کمتر با نام فامیلش شناخته می‌شود و او را با نام پروانه فروهر می‌شناسند همسر داریوش فروهر بود. این دو در سال ۱۳۷۷ در خانه مسکونی خود به قتل رسیدند. پروانه تحصیلاتش را در تهران به پایان برد. این زمان با حکومت دکتر محمد مصدق مقارن بود. پروانه در این ایام با اندیشه‌های ملی‌گرایانه آشنا شد. با شروع مبارزات جدید مردم ایران، پس از کودتای ۲۸ مرداد، به عنوان یک عضو فعال در سازمان دانشجویی حزب ملت ایران برای آرمان‌هایش کوشید. به هنگام تحصیل در دانشگاه و در رشته علوم اجتماعی با داریوش فروهر پیوند زناشویی بست. ثمره این ازدواج دختری به نام

پرستو و پسری به نام آرش است.

داریوش و پروانه فروهر طی سال‌ها مبارزه هیچگاه از کشور خارج نشدند و تنها در سال ۱۳۵۷ به هنگام پیروزی انقلاب اسلامی به پاریس رفتند و با هواپیمای حضرت امام «ره» به میهن بازگشتند.

این دو در ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۷۷ به دست تنی چند از مأموران خودسر وزارت اطلاعات با ضربات چاقو به قتل رسیدند.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

محرز، مینو

دکتر محرز را در ایران و خاورمیانه به عنوان نخستین پزشک و کارشناس بیماری ایدز در منطقه می‌شناسند.

در ۲۹ دی ماه ۱۳۲۴ در تهران تولد یافت. مادرش دیپلمه خانه‌داری و پدرش ارثشی بود. سومین فرزند یک خانواده هفت نفری است.

دوره دبستان را پنج سالگی شروع کرد. نزدیکی بیش از حد با خواهر بزرگتر با تفاوت سنی یازده ماه در آن سالی که پدر در مأموریت تبریز بود، او را به دبستان کشاند و در پایان سال امتحان را با موفقیت پایان برد و در کلاس دوم نشست.

سال ۱۳۴۲ از دبیرستان رضاشاه (نوریخس) دیپلم طبیعی گرفت و همان سال وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد.

با اتمام درس در سال ۱۳۴۹ در بهمن ماه همان سال دستیار و در حقیقت رزیدنت بیماری‌های عفونی شد. با طی سه سال دوره تخصصی در شهریور ماه ۱۳۵۲ با دکتر شمیمی ازدواج کرد و یک سال بعد دوره تخصصی چهارساله را به پایان برد. اما برای دستیابی به کرسی استادی باید دوره سربازی را طی می‌کرد. در حالیکه تنها ده روز از تولد نخستین فرزندش «علی» می‌گذشت. شش ماه دوره آموزش نظامی را گذراند و سپس به عنوان مترجم مقالات علمی پزشکی در وزارتخانه به کار گرفته شد. در حالیکه یک پزشک متخصص بود. تلاش کرد تا موافقت مسئولان را برای خدمت در دانشگاه جلب کند و سرانجام به عنوان استادیار در دانشگاه مأمور خدمت شد و هم اکنون به عنوان استاد در دانشگاه به تدریس اشتغال دارد.

دو فرزند دارد، علی مهندس متالوژی از دانشگاه صنعتی شریف و دختر بیولوژیست از دانشگاه تهران است.

در شرایطی که جهان هشدار درباره بیماری ایدز را شروع کرده بود، در کشور ماکتر کسی به این بیماری مهلک اواخر قرن بیستم فکر می کرد مینو محرز اولین کسی بود که فعالیت علیه این بیماری را شروع کرد. می گوید:

«در واقع اولین پزشکی بودم که درباره ایدز از سال ۱۳۶۵ در ایران فعالیت کردم. این موضوع همان زمان در دنیا مطرح شده بود و من متوجه شدم که تعداد اندکی از مریض های هموفیلی که مراجعه می کنند علائمی شبیه سندرم جدید که ارائه شده، دارند ولی امکان آزمایش نبود. در سال ۱۳۶۶-۶۷ اولین مورد ثابت شد بیماری مراجعه کرد. پیش تر سازمان انتقال خون طی آزمایشی متوجه این بیماری شده بود که حدود ۸٪ بیماران هموفیلی بودند. آن زمان کسی جرأت نمی کرد راجع به این موضوع سخن بگوید. اما در یک کنگره عفونی به ایدز پرداختم در حالیکه بودند کسانی که این کلمه برایشان نا آشنا بود آخرین سخنران بودم ولی سالن پر بود و همه کنجکاو که دریابند ایدز چیست. پس از آن هر بیمار مشکوک عفونی بود سوار آمبولانس می کردند و نزد من می فرستادند. کارگاه های آموزشی ترتیب دادم و درباره درمان بیماران در سراسر ایران به متخصصان عفونی آموزش داده شد. در این مدت هم کار تخصصی و فوق تخصصی من ایدز بود و در خاورمیانه هم به همین تخصص مرا می شناسند.»

«بیماران مبتلا به ایدز هیچ پناهگاهی ندارند. بنابراین مریض ها را تحت نظر گرفتم به کار پرداختم. رشته عفونی یک دنیاست. همین بیماری ایدز، زمانی که فهمیده و دانسته شود، تمام طب آموخته می شود، همه مسائل اجتماعی و آن چه به آن مرتبط است قابل فهم خواهد بود. یعنی یک مسئله اجتماعی است در واقع یک بیماری عفونی است که اجتماع را به هم می ریزد. وظیفه خود دانستم که تلاش کنم جوان ها و آینده کشور دچار مشکل نشوند. همین شناخت از بیماری های عفونی سبب شد که بدون ترس در هر دو دوره ۹ ماه بارداری در بخش عفونی فعالیت داشته باشم.»

سخنان و تلاش هایش در مورد بیماری ایدز تا سال ها گوش شنوایی نیافت. تنها وزارت بهداشت در این باره تلاشی آغاز کرده بود ولی بقیه نهادها بی توجه به آن.

«علاقه زیاد به مردم و آرزوی جامعه‌ای پاک از بیماری‌های عفونی برای نسل آینده سبب شد که به عنوان نخستین فرد کار را شروع کنم.»

علاقه‌مندی‌اش به حرفه پزشکی به دلیل آشنایی با حرفه دایی‌اش که جراح بود شروع شد. زمانی که حرفه پزشکی را شروع کرد تصمیم گرفت جراحی عمومی را ادامه دهد؛ اما در عمل این نشد.

«در مدت کار در بیمارستان با بیمارهایی روبرو شدم که بر اثر مالاریا، منتزیت یا یک بیماری عفونی دیگر مراجعه می‌کردند. چنانچه تشخیص درست داده می‌شد بیماران نجات می‌یافتند یعنی در این رشته اساس بر تشخیص است احساس کردم با تخصص در این رشته می‌توانم با تشخیص درست و تلاش برای افزایش بهداشت کمک مفیدی برای مردم کشورم باشم و در نتیجه از جراحی گذشتم. البته در آن زمان اصولاً رشته شناخته شده‌ای نبود و در دنیا هم فوق تخصص این رشته اندک بود. در حالیکه امروزه با این جنگ‌های میکروبی یک رشته فوق تخصصی مردمی و مورد اقبال است. به هر حال مدت ۳۰ سال است که در این رشته و در دانشگاه حضور دارم و هر روز با موارد جدید بیماری عفونی روبرو می‌شوم.»

معتقد است دانشجویان پزشکی باید با علاقه‌مندی به این حرفه روی بیاورند.

«متأسفانه در کشورهای جهان سوم تربیت پزشک بدون برنامه صورت می‌گیرد و به قول معروف، گروهی پزشک بیکار روی دستشان می‌ماند.»

به باور او یک دانشجوی پزشکی علاوه بر علاقه‌مندی باید از امکانات مالی خوب هم برخوردار باشد. و نیازی به کار کردن نداشته باشد تا در زمینه تحقیق و دیدن بیماران با کمبود وقت روبرو نشود.

«البته این نظر به این معنی نیست که کسانی که تمکن مالی ندارند پزشکی نخوانند. دولت باید برای جوانان مستعد و علاقه‌مند کمک تحصیلی و وام در نظر بگیرد. من با دانشجویانی برخورد می‌کنم که در کلاس حاضر نمی‌شوند و علت را هم نیاز به کار عنوان می‌کنند. به او می‌گویم چرا آمدی رشته پزشکی چون زندگی مردم در دست شماست. تربیت سالانه ۱۰ پزشک خوب بهتر از ۱۰۰۰ پزشک بدون علاقه به تحقیق است.»

شرایط فعلی برای داوطلبان زن رشته عفونی از مسائلی است که مورد رنجش اوست. و این مسئله را نتیجه نوع نگرش مسئولان دولت و دانشگاه می‌داند که داوطلبان مرد را در اولویت قرار می‌دهند. البته تفکر خانم‌ها در این زمینه به ویژه در بحث مدیریتی بارزتر است. «متأسفانه زنان هنوز به این باور نرسیده‌اند که تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد و دچار خود سانسوری هستند»

مورد دیگری که دکتر محرز با تلخی از آن یاد می‌کند، اجرای طرحی است که سرویس دهی به بیماران زن و مرد به وسیله هم جنششان انجام شود «در وظیفه شغلی هیچ مشکلی ندارم. ولی وقتی یک مسئله‌ای مانند «طرح انطباق» مطرح می‌شود که شدیداً با آن مخالفم، موضوعی غیر قابل تصور می‌شود. چگونه یک انسان اینطور فکر می‌کند در محیط معنوی دانشگاه، ۳۰ سال تقدس این محیط را با اجزای وجودم احساس کردم به همین دلیل این بحث‌ها مرا دچار ناراحتی و نگرانی می‌کند.»

دکتر محرز با اعتقاد به برابری زن و مرد خود را فمینیست می‌داند و زنان را رکن اصلی اجتماع. این دیدگاه از نوع تربیت خانوادگی و همچنین زندگی مشترک سرچشمه می‌گیرد. هر چند به نکته ظریفی اشاره دارد که نوع زندگی خانوادگی‌اش سبب شد هیچ یک از فرزندان پزشکی را برای تحصیل انتخاب نکنند. «چون من و همسر کم‌تر در منزل بودیم و با آن‌ها کم‌تر وقت صرف کردیم شاید این یکی از دلایل عدم علاقه‌مندی آنان به این حرفه بود. به یاد دارم دخترم خیلی کوچک بود از او پرسیدم دوست داری چه کاره شوی؟ گفت خانه‌دار چون می‌خواهم بیشتر با بچه‌هایم باشم و دانستم که فرزندم واقعاً کمبود دارد.»

البته به این نکته نیز اشاره دارد که خانواده و بویژه همسرش در موفقیت او بسیار مؤثر بوده‌اند.

دکتر محرز انسان خوش بینی است و سه عنصر تحرک، خوش بینی و امید به زندگی را راه حل مشکلاتش می‌داند. رویدادهای خوب زندگی خاطره همیشگی زندگی‌اش است و مسائل آزار دهنده را به فراموشی می‌سپارد.

این همه را در سایه علاقه زیادش به ورزش می‌داند. از سال اول دبیرستان و در دانشگاه هیچگاه ورزش را کنار نگذاشت. می‌گوید: «با مشکل‌ترین مسائل وارد زمین

ورزش می‌شدم و پس از ساعتی فراموش می‌کردم و با روحیه خوب کار و زندگی از نو شروع می‌شد.»

نگاهش به زندگی به گونه‌ای است که در نگاه نخست نشان از دل‌بستگی‌اش دارد اما می‌گوید: «این حالات من به این معنی نیست که به زندگی شدیداً دل‌بسته‌ام و باید سال‌ها زنده بود، بلکه باید بدون توجه به سال‌های زندگی هر روز صبح با علاقه و دوست داشتن دیگران و زیبا دیدن، از خواب بیدار شد.»

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مسئولیت‌ها و سمت‌ها

□ عضویت در هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران متخصص بیماری‌های

خونی

□ عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی

□ عضو کمیته کشوری ایدز

□ عضو کمیته بیماری‌های مشترک دام و انسان

□ عضو کمیته کشوری هپاتیت

□ عضو کمیته کشوری بیماری‌های مقاربتی

□ عضو هیأت برد و ارزشیابی بیماری‌های عفونی

□ عضو انجمن متخصصین بیماری‌های عفونی و گرمسیری

□ سردبیر مجله بیماری‌های عفونی و گرمسیری ایران

□ مدیر علمی مجله تازه‌های پزشکی، گزیده‌هایی از تازه‌های تب اطفال و داخلی

فرهنگستان علوم پزشکی

□ کارشناس سازمان جهانی بهداشت در ایدز در منطقه EMRO

محروقی، زهرا

از اعضای تیم ورزشی است که بعد از انقلاب برای شرکت در مسابقات تیراندازی در سال ۱۳۷۱ به خارج از کشور اعزام گردید. وی در سال ۱۳۴۸ در نیشابور متولد شد. پدرش غلامحسین بازنشسته سپاه و مادرش طلعت خانه‌دار است.

در سال ۱۳۷۵ با سید جلال خوشزاد ازدواج کرد. همسرش سرپرست تیم فوتبال ابومسلم در لیگ حرفه‌ای است. و یک پسر ثمره این ازدواج است.

علاقه زیاد او به رشته تیراندازی و تشویق‌های پدر عامل حضور او در این رشته ورزشی بود. در سال ۱۳۶۷ تیراندازی را از بسیج خواهران شروع کرد و با شرکت در اولین مسابقات دوره‌ای کشورهای اسلامی در سال ۱۳۷۱ به عضویت تیم ملی پذیرفته شد.

اعزام نخستین تیم ورزشی بانوان به خارج با حضور در مسابقات آسیایی پکن بود که با مشکلات بسیاری همراه بود و به دلایلی اجازه خروج تیم داده نمی‌شد و مسئولان ورزش بانوان با تلاش بسیار موفق به کسب اجازه برای سفر این تیم شدند.

در سال ۱۳۷۲ در تورنمنت بین‌المللی کره شمالی مقام سوم تیمی، در سال بعد در مسابقات المپیک آسیایی هیروشیما مقام ششم تیمی و در سال ۱۳۷۴ در المپیک ارترش‌های جهان در ایتالیا مقام سوم انفرادی و در همان سال در مسابقات آسیا اندونزی مقام سوم انفرادی را کسب کرد. همچنین در دومین دوره بازی‌های کشورهای اسلامی مقام سوم انفرادی و اول تیمی، در سومین دوره این بازی‌ها مقام اول انفرادی و اول تیمی را بدست آورد.

به‌باور او استعدادهای درخشان زنان ایران، در صورتی که عامل امکانات به آن افزوده گردد می‌تواند ضامن پیشرفت‌های آتی باشد.

اما برخورد جامعه را با زنان قهرمان در مقام مقایسه با قهرمانان مرد، قابل تأمل می‌داند «گاهی اوقات دیده می‌شود آن‌طور که باید و شاید متأسفانه از قهرمانان زن تجلیل و قدردانی بعمل نمی‌آید. و این موفقیت حتی از سوی برخی مطبوعات ورزشی هم نادیده گرفته می‌شود. صفحات بسیاری از این نشریات به ورزش آقایان توجه دارد و اخبار مربوط به زنان بسیار خلاصه و در ستون‌های دور از چشم نوشته می‌شود. امیدوارم با یک برنامه‌ریزی درست اخبار مربوط به ورزش بانوان مورد توجه قرار گیرد که خود انگیزه‌ای باشد برای حضور بیشتر بانوان در میدان‌ها و صحنه‌های ورزشی.»

به باور او مشکل حضور زنان در اجتماع از دیرباز مشکل فرهنگی بوده است. و تغییر فرهنگ و سنت‌های نادرست نیازمند زمان است.

زهره محروقی از سفر و مسابقاتش خاطره‌ها دارد اما یک خاطره برایش شیرین‌ترین است: «او آن روزی بود که در مسابقات المپیک ارتش‌های جهان در ایتالیا توانستم برای اولین بار در تاریخ تیراندازی ایران مدال کسب کنم و آن لحظه برای من بسیار شیرین و فراموش نشدنی است. آن لحظه را نمی‌توانم وصف کنم. در آن لحظات بعینه وجود یک کمک غیبی را در خودم حس کردم. من در حال تیراندازی واقعاً این انتظار را از خودم نداشتم و برای هر تیر که رها می‌کردم دعا می‌خواندم «ما رمیت اذ رمیت ولكن رمی».

محمودی گیلانی، مهدیس

نخستین سردفتر زن در تیرماه ۱۳۴۴ به دنیا آمد. پیش از پایان دوره دبیرستان در سن هفده سالگی ازدواج کرد ولی به تحصیل ادامه داد. مادرش دکتر محمودی را الگوی مناسبی برای خود یافت و سرانجام کارشناسی ارشد را در رشته حقوق خصوصی کسب کرد. همسرش غلامرضا فنایی دانشیار علوم پزشکی است. سه فرزند دارد دختر بزرگتر دانشجوی معماری دانشگاه شهید بهشتی است.

اولین حکم سردفتری به نام یک زن در سال ۱۳۷۲ به نام او صادر شد. به دلیل نخستین حضور یک زن در این کار مراجعین در ابتدا کمی ناباورانه با مسئله برخورد می‌کردند ولی به مرور از این حضور استقبال شد.

مهدیس محمودی معتقد است «ازدواج در سنین پایین با آشنایی کامل طرف مقابل می‌تواند با موفقیت همراه باشد. بر همین اساس دخترم هم مانند خودم قبل از اخذ دیپلم ازدواج کرد و هم اکنون سال اول معماری شهید بهشتی است و همسرش هم فوق لیسانس مهندسی مکانیک است و زندگی موفق‌تری دارند. به باور من زنان با جلب همکاری خانواده می‌توانند به موقعیت‌های مهمی در زمینه تحصیلی و شغلی دست یابند»

او امیدوار است که زنان به عنوان نیمی از جمعیت فعال جامعه بتوانند در جهت رشد و تعالی کشور در همه زمینه‌ها سهم بسزایی داشته باشند و به دور از هرگونه تنگ نظری‌هایی که ریشه شرعی و قانونی ندارد امکان شرکت هر چه بیشتر زنان در جامعه فراهم شود.

مخملباف، سمیرا

جوان‌ترین کارگردان و داور فیلم در ایران و جهان در ۲۶ بهمن ماه ۱۳۵۸ در تهران به دنیا آمد. هشت ساله بود که در فیلم «بای سیکل‌ران» ساخته پدرش محسن مخملباف ایفای نقش کرد.

در سال‌های بعد به آموختن پرداخت و در ۱۷ سالگی هنگامی که تجربه ساخت دو فیلم ویدیویی را پشت سر می‌گذاشت، نخستین فیلم سینمایی خود با نام «سیب» را ساخت.

یک سال بعد و در سن ۱۸ سالگی به عنوان جوان‌ترین کارگردان جهان در بخش رسمی فستیوال کن ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) با فیلم «سیب» حضور یافت.

این فیلم طی دو سال به بیش از یکصد فستیوال بین‌المللی دعوت شد و در بیش از ۳۰ کشور جهان اکران شد.

سمیرا در سال ۱۹۹۹ دومین فیلم سینمایی‌اش را با نام تخته سیاه ساخت و در سال ۲۰۰۰ بار دیگر به عنوان جوان‌ترین کارگردان جهان در بخش مسابقه فستیوال کن حضور یافت و جایزه ویژه هیأت داوران را به دست آورد.

جوایز دریافتی برای فیلم سینمایی سیب:

- جایزه «جام ساترلند» از فستیوال لندن (۱۹۹۸) در انگلیس
- جایزه «منتقدین بین‌المللی فیرشی» از لوکارنو (۱۹۹۸) سوئیس
- جایزه «ویژه هیأت داوران» از فستیوال تسالونیک (۱۹۹۸) یونان
- جایزه «ویژه هیأت داوران» از فستیوال سائوپولو (۱۹۹۸) برزیل
- جایزه «ویژه هیأت داوران» از فستیوال سینمای مستقل (۱۹۹۹) آرژانتین
- جایزه فیلم «برگزیده منتقدین» از فستیوال سینمای مستقل (۱۹۹۹) آرژانتین
- جایزه «بهترین فیلم تماشاگران» از فستیوال سینمای مستقل (۱۹۹۹) آرژانتین

جوایز فیلم تخته سیاه:

- جایزه «ویژه هیأت داوران» از بخش مسابقه اصلی فستیوال کن (۲۰۰۰) در فرانسه

- مدال «فدریکو فلینی» از سازمان جهانی یونسکو (۲۰۰۰) در فرانسه
- جایزه «فرانسوا تروفو» از فستیوال جیفونی (۲۰۰۰) در ایتالیا
- جایزه «بهترین فیلم» از موسسه فیلم آمریکا (۲۰۰۰) در آمریکا
- جایزه «صلح» از سازمان جهانی یونسکو (۲۰۰۰) به عنوان فیلم برتر جهان در فرانسه

□ جایزه «شهردار جیفونی» در جشنواره جیفونی (۲۰۰۰) در ایتالیا

مرعشی، ربابه

نخستین مؤسس کلاس، برای آموزش زنان در منزل شخصی اش، این اقدام را قبل از سال‌های انقلاب مشروطه انجام داد. ربابه مرعشی همسر سید علی شمس المعالی پزشک ناصرالدین شاه بود که کلاس آموزش طب داشت و یک کتاب خطی در پزشکی از او باقی مانده است.

ربابه مرعشی کلاس آموزش برای خواندن و نوشتن زنان را در منزل در سال ۱۲۷۰ دایر کرد و با تلاش و زحمات زیاد این کلاس‌ها را علیرغم مخالفت‌هایی که می‌شد برپا نگهداشت.

در سال ۱۲۷۳ دخترش خدیجه هرمزی (اسعدالملوک) متولد شد که بعدها با تأسیس یک دبستان و سپس دبیرستان کار فرهنگی را در ابعاد گسترده‌تری گرفت. وی در سال ۱۳۱۴ اجازه تأسیس یک کودکستان را گرفت و مجموعه آموزشی او به نام لاله در خیابان (چهاربرق) فعال شد.

مستغنی، موجول و نصرت

با اختلاف پنج سال در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی دو خواهر در تهران به دنیا آمدند که بعدها از پیشگامان و ابداع‌کنندگان رشته‌های هنری شدند. موجول و نصرت مستغنی در خانواده‌ای رشد یافتند که پدر و مادر غرق در کار نقاشی از پرورش این دو غافل مانده بودند. اما این دو خواهر باهوش سرشار خود در ردیف هنرمندان و مبتکرین زمان خود در ایران شدند.

از بین دو خواهر نصرت ذوق و علاقه بیشتری به نقاشی از خود نشان می‌داد. وی برای آموزش نقاشی، به هنگام کار برادرش پشت سر او می‌ایستاد و از وی تقلید می‌کرد. سپس با تمرین مداوم یافته‌هایش را به حد اعلای تکامل رساند. وی در برخورد با هر فردی که دانشی داشت، کسب اطلاع می‌کرد و برای تکمیل این اطلاعات با مراجعه به دایرة المعارف در صدد افزایش این آگاهی برمی‌آمد.

سرانجام در اثر تلاش و ممارست نصرت به آن پایه در هنر نقاشی رسید که کمال‌الملک در مورد هنرش گفت: «کار من نسبت به کار نصرت مستغنی مزیتی ندارد.» وی علاوه بر نقاشی، تابلوهای نقاشی‌اش را با ابریشم می‌دوخت و یا به صورت قالی می‌بافت. او در این هنرها نیز در چنان درجه‌ای از مهارت و استادی بود که تشخیص تابلو نقاشی و ابریشم دوزی بسیار دشوار بود.

این دو خواهر نابغه قریب ۲۰ رشته هنری اختراع کردند. از جمله کار آنان به آرایش مبل با ساقه‌های گندم می‌توان اشاره کرد که کاری بسیار دشوار بود. این دو در صنعت میناکاری نیز زبان‌زد عصر خود بودند.

این دو خواهر که هیچگاه به مدرسه نرفتند، در سال ۱۲۹۸ مدرسه شمس المدارس را تأسیس کردند که بعدها به دبیرستان تبدیل شد و نامش هم به آفتاب تغییر کرد.

نصرت مستغنی در این مدرسه به تدریس ریاضیات و علوم طبیعی و هنری و زبان می‌پرداخت و موقوفول نیز تدریس ادبیات و تاریخ و جغرافی را بر عهده داشت. مدرسه‌ای که دایر کرده بودند مدت ۳۰ سال فعال بود ولی سرانجام به سبب عدم حمایت وزارت معارف مجبور به تعطیل آن شدند.

موقوفول با تعطیلی مدرسه ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد. دو پسرش دکتر خسرو وارسته به استادی فلسفه و ادبیات فرانسه در دانشگاه‌های آمریکا رسید و دیگری پرویز وارسته معلم زبان فرانسه شد.

اما خواهر دیگر، هیچگاه ازدواج نکرد و می‌گفت: من با هنر و علم ازدواج کرده‌ام و نمی‌توانم کسی را خوشبخت کنم.

مجموعه‌ای که نصرت فراهم آورده بود، موزه کم نظیری بود که پنج اتاق بزرگ خانه را پر کرده بود. مردم اجازه داشتند از این موزه خصوصی او بازدید کنند ولی هیچگاه آنها

را از محل خصوصی خود خارج نکرد و هنرمندان ایرانی و خارجی در بازدید از این مجموعه هنری و تنوع آن دچار شگفتی می شدند. او بیشتر شبانه روز را به کارهای هنری سرگرم بود و هر چند ماه یک رشته تازه هنری ابداع می کرد.

با این همه تلاش و هنر آفرینی، این دو خواهر پایان زندگی غم انگیزی داشتند. خواهر بزرگتر که علاقه وافری به فرزند کوچکش پرویز داشت، شاهد مرگ او در

عنقوان جوانی بود و با فاصله کمی از مرگ او درگذشت. نصرت (خواهر کوچکتر) چند سالی به تنهایی زندگی کرد و تا آخرین روزهای زندگی با دستهای بهم پیچیده که درد رماتیسم آن را از فرم انداخته بود، هنر آفرینی کرد. وی شبی در سال ۱۳۴۱ در خانه‌ای محقر در تنهایی از تخت به زیر افتاد و برنخاست.

مشکوة حضرتی، تاج الملوک

از اعضای نخستین گروه دختران که وارد دانشکده پزشکی شد و با پیش قدم شدن برای گرفتن اجازه تحصیل برای دختران، خود و گروهی دیگر برای نخستین بار در رشته پزشکی به تحصیل پرداختند. وی اولین پزشک جراح زنان فارغ التحصیل دانشگاه تهران است. تاج الملوک، در سال ۱۲۹۴ در خانواده‌ای اهل سیاست و فرهنگ به دنیا آمد پدرش سید محمد مشکوة حضرتی سال‌ها مسئولیت‌های مهم دیوانی و دولتی را عهده دار بود.

او در سال‌های میانی تحصیلات پزشکی با دکتر حسن خیام ازدواج کرد. چهار فرزند او در رشته‌های مختلف به تحصیلات عالیه پرداختند. دختر بزرگش در رشته علوم سیاسی تحصیل کرد و پس از سال‌ها کار در وزارت امور خارجه هم اکنون در سازمان ملل متحد شاغل است دختر کوچکتر عکاس هنری است. یکی از پسرها مهندس نرم افزار کامپیوتر است و پسر بزرگتر دکتر مسعود خیام فارغ التحصیل رشته هوا فضا است و در تدریس و نویسندگی دست دارد.

دکتر مشکوة ابتدا به آموزش علوم آزمایشگاهی پرداخت و در انستیتو پاستور مشغول کار شد. سپس به مدرسه عالی پرستاری و مامایی رفت و چون در آن عصر و زمانه آموزش پزشکی برای دختران امکان نداشت، وی از موقعیت خانوادگی خود

استفاده کرد و با کمک پسر عموی پدرش، (نخست وزیر وقت)، اجازه تحصیل دختران در دانشکده پزشکی را از رضاشاه گرفت و خود جزو نخستین گروه دختران بود که در سال ۱۳۱۷ در دانشگاه تهران به تحصیل پزشکی پرداخت.

همزمان با کار در دو رشته جراحی زنان و جراحی عمومی تخصص گرفت و به تدریس پرداخت.

در پایان تحصیلات و پس از گذراندن دوره‌های کارآموزی در سویس به ایران بازگشت و با تأسیس بیمارستان خصوصی در تهران مدیریت آن را بر عهده گرفت.

مسعود خیام پسر ارشد او می‌گوید: معالجه شکستگی‌ها در ابتدا برای او جزو سخت‌ترین کارها بود و تصور می‌کرد قدرت انجام آن را ندارد؛ اما تمامی این امور برای او به تدریج عادی شد. و به قول معروف کار «مردانه» را به راحتی انجام می‌داد. دکتر در تمام مراحل زندگی از نظر سیاسی فعال و طرفدار جنبش‌های زنان بود و برای به دست آوردن حق رأی زنان بسیار کوشید.

مسعود خیام می‌گوید: «شاید تصور شود که این همه او را از امور خانه و خانواده غافل کرده بود اما هرگز چنین نشد.»

دکتر تاج‌الملوک مشکوة حضرتی در سال ۱۳۷۶ وفات یافت.

مشکوة، فریده

نخستین مؤسس شرکت حمل و نقل سردخانه‌ای، در سال ۱۳۳۳ در مشهد متولد شد. یک سال بعد به کرمان مهاجرت کردند. در سال ۱۳۵۸ مدرک کارشناسی در رشته حسابداری را از دانشگاه الزهرا دریافت کرد. همزمان در شرکتی به عنوان حسابدار مشغول کار شد. در سال ۱۳۵۹ با سمت مدیر مالی و بازرگانی در شرکت «متام» شروع به کار کرد. با انحلال شرکت در سال ۱۳۶۲ به فکر راه‌اندازی ناوگان یخچالی برآمد. کاری که تا آن زمان به وسیله کامیون‌های خارجی انجام می‌شد. یعنی مواد فاسد شدنی در داخل و خارج کشور در دست کامیون‌های خارجی بود. با سه شرکت دیگر وارد مذاکره شد. شرکت‌های تی. بی. تی که تحت پوشش بنیاد مستضعفان بود و شرکت سوسنگرد از وزارت بازرگانی و شرکت مرنند نو (بخش خصوصی) در سال ۶۳ شرکت «جهان یخچال

بار» با مدیریت وی شروع بکار کرد.

ابتدا با ایده گرفتن از کانتینرهای بلغاری کار را آغاز کرد. سپس کانتینرهای «استریک» وزارت راه و ترابری را خریداری کرد، توسط آهنگران جاده ساوه زیربندی و شاسی آنها تقویت شد. در مرحله بعد برای یخچال و عایق بندی با کارخانه "FM" قرارداد بست. اما جالبترین مورد، استفاده از سرمایه مردمی برای شروع کار بود. مبلغ ۵۰۰ هزار تومان قیمت تمام شده هر کانتینر هفت قسمت شد. بر اساس محاسبه هر نفر می توانست با ۷۵ هزار تومان در خرید کانتینر مشارکت و ماهانه چهار هزار تومان دریافت کند. بر این اساس ۲۵۰ نفر سرمایه گذاری کردند. برای جلب اعتماد متقاضیان، در قبال خریدن هر سهم سند محضری به آنان داد. در نتیجه ۱۵۰ اسب کامیون متعلق به صاحبان و رانندگان بود که شرکت با دادن خدماتی به صاحبان ماشین و مالکان کانتینر درآمدی برای خود کسب کرد. فعالیت ناوگان سالانه یازده میلیون دلار صرفه جویی ارزی را در پی داشت. مشکوة ابتدا فعالیتش را به داخل کشور محدود کرد. سپس در سال ۶۴ مصمم شد در زمینه واردات و صادرات که تا آن زمان در اختیار کامیونهای خارجی بود فعال شود. در دی ماه این سال حمل و نقل بین المللی جهان یخچال بار تأسیس شد. می گوید: «کار را با صادرات میوه به اروپا و واردات پنیر از آلمان شروع کردیم. در سال ۱۳۷۰ اولین زنی بودم که همراه با راننده کامیون به عشق آباد رفتم و در حمل گوشت از قزاقستان به وسیله قطار و کامیون شرکت کردم یعنی از آلمانی به عشق آباد با قطار و از آنجا با کامیون یخچالی به ایران حمل شد.

در حال حاضر کار را توسعه داده ام و در حمل و نقل مواد فاسد شدنی و غیر فاسد شدنی زمینی، دریایی و هوایی فعالیت دارم. اولین زنی بودم که در سال ۱۳۷۴ به عضویت هیأت انجمن شرکت های حمل و نقل بین المللی درآمدم. همسر من از سال ۱۳۶۵ به من ملحق شد. وی فارغ التحصیل حسابداری از آمریکا است و یک پسر دارم.

فریده مشکوة عامل اصلی موفقیت را خواست انسان می داند: «از ابتدا دلم می خواست مدیر موفق و نامدار و خوشنامی شوم. البته عوامل بازدارنده برای زنان زیاد است ولی چون عاشق کار کردن و سهم داشتن در سازندگی کشورم هستم، به همین دلیل

با مشکلات و عواملی که بازدارنده‌اند مبارزه کردم و برای برداشتن موانع از پیش راه تلاش کردم. بنابراین «هدف» مهم‌ترین فاکتور است.»

شروع کاری که تا آن زمان هیچ زنی به آن راه نداشت بی‌تردید با مشکلاتی همراه بود می‌گوید: «ابتدا حتی رانندگان شرکت هم مرا قبول نداشتند و در کار با من لجبازی می‌کردند. چون خود را باور داشتم تلاش کردم اطلاعات فنی‌ام را بالا ببرم، این کار به من کمک کرد و دیگران نیز باور کردند.»

بر این باورم که دانش راننده باید در سطح لیسانس باشد. از همین رو برای آنان کلاس‌های آموزشی ترتیب داده شد و رانند ایرانی هویت به دست آورد.

باید توجه داشت که در رابطه با مشکلات، تنها مسئولان و دولت مقصر نیستند. هر چند عامل بازدارنده‌اند. اما مسئله اصلی سطح فرهنگی است. خانم‌ها باید از این‌که مصرف‌کننده باشند دوری کنند. تلاش و برنامه‌ریزی را باید به آنان آموخت باید خود را باور کنند. تا بتوانند اعتماد جلب کنند.»

فریده مشکوه برنامه‌ریز اصلی‌اش را خدا می‌داند، می‌گوید: «ایمان خاصی دارم و با تکیه بر سه فاکتور ایمان، اعتماد به نفس و تلاش که مهمترین فاکتورهای توفیق یک انسان است، موفق شدم.»

وی تلاش و موفقیتش را زاییده تلاش و مقاومت مادر می‌داند. مادرش پرستار نمونه بیمارستان رضا در مشهد بود و تمام عمر سخت کار کرد. «اگر پدر پزشک شد این به دلیل تلاش و سختکوشی مادرم بود. علاوه بر کار شبانه روزی در بیمارستان از کار خانه غافل نبود. تمام کارهای منزل را انجام می‌داد و فرزندان موفق‌تری تربیت کرد.»

فرهنگ در باور او نقش بارزی دارد می‌گوید: «موضوع فرهنگی مهمترین عامل ایجاد انگیزه است. مشکل زنان هم مشکل فرهنگی است. چون این فرهنگ بر بیشتر زنان غالب است که وظیفه زن ماندن در خانه و انجام امور داخل است. به همین دلیل مهم‌ترین عامل برای ایجاد تحول در جامعه، کارآمد شدن زنان و تبدیل شدن به کارآفرین است.»

تربیت خانوادگی ما به گونه‌ای بود که از هیچ کاری رویگردان نبودیم. مثلاً تابستان‌ها پدرم از من می‌خواست ماست و پنیر و... درست کنم که اگر روزی درمادم بتوانم کاری

از پیش ببرم. این نوع تربیت در شکل‌گیری شخصیت من بسیار مؤثر بود.»

از پنج سال اول کارش به عنوان سال‌های بسیار سخت یاد می‌کند: «شاید تصور نکنید که واقعاً پوست انداختم. از یکطرف جامعه و از طرف دیگر خانواده. به یاد دارم که مدیرعامل سازمان گوشت با وجود حجاب کامل اسلامی، اجازه نمی‌داد وارد دفترش شوم. حتی به من اجازه داده نمی‌شد در جلسات شرکت کنم. می‌گفتند چون تن صدای تو بالاست و زن هستی نباید در جلسات شرکت کنی. ولی سرانجام موفق شدم نه تنها او بلکه دیگران را مجاب کردم که توان انجام کار را دارم.»

اما خانواده و رقبا موضوع دیگری بود. ابتداء اصل کارش به دلیل مردانه بودن رد شد. «برای آن که به من بقبولانند که این کار مناسب من نیست، خیلی تلاش کردند. اما با همه مشکلات ساختم و از هیچ کاری کم نگذاشتم با داشتن یک فرزند دو ساله همه کارها را خود بر عهده گرفتم و اجازه ندادم مشکلات مرا از پا درآورد. این مسئله به زن و مرد بودن مربوط نیست، باید هدف مشخص باشد.»

در همین پنج سال هم بیشترین مسائل کاری برایش پیش آمد. یک راننده شرکت را در رومانی خفه کردند. یکی دیگر پشت فرمان سخته کرد. مورد سوم کشف بزرگترین قاچاق خاویار (به میزان ۹ تن) در یکی از کامیون‌های سردخانه‌دار شرکت در دانمارک؛ که سرانجام به دستگیری یک باند ۲۰ نفره قاچاق خاویار منجر شد.

ماجرای این‌گونه شرح می‌دهد: «فردی سفارش حمل ۱۵ تن هندوانه به اروپا داشت با این تفاوت که سردخانه از +۵ تا -۵ باشد. به او گفتم که در این درجه هندوانه یخ می‌زند. او گفت مانعی ندارد. از او خواستم که درخواستش را کتباً اعلام کند. با این وجود به راننده گفتم درجه یخچال را روی صفر بگذارد. به هر حال محموله ارسال شد.

از آنجا که خدا با من بود راننده در دانمارک کامیون را در سرایشی نگه داشت در نتیجه روغن خاویار سرازیر شد و بوی نامطبوعی در فضا پیچید. رهگذران به پلیس اطلاع دادند و پلیس کامیون را زیر نظر گرفت. در آلمان پلیس قاچاق را کشف کرد و راننده بازداشت شد.

سرانجام با کمک دادستانی مجرمین بازداشت شدند و خدا کمک زیادی کرد چون قاچاقچیان قصد داشتند فرزندم را گروگان بگیرند.

به هر حال تمام این مسائل بعد از پنج سال کاهش یافت و امروز کسانی که روزی از حضورم احساس ناخرسندی و نگرانی می‌کردند مشوق من در ادامه راه هستند.» متأسفانه این کارآفرین پرتلاش در زمستان سال ۸۰ بدرود حیات گفت.

مصاحب، شمس الملوک

یکی از دو نماینده زن مجلس سنا است که در سال ۱۳۰۰ به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در مدرسه ناموس به پایان برد و در دانشسرای عالی به تحصیل در رشته ادبیات فارسی ادامه تحصیل داد و از دانشگاه تهران در رشته ادبیات فارسی دکترا گرفت. سپس راهی آمریکا شد و مطالعات خود را در رشته تعلیم و تربیت در دانشگاه‌های لاوال در کانادا، ایندیانا و فلوریدای آمریکا ادامه داد.

در بازگشت در سمت ریاست دبیرستان در تهران به کار پرداخت. همچنین ریاست بازرسی فنی تعلیمات دختران و ریاست تعلیمات متوسطه و تربیت معلم و مشاور وزیر آموزش و پرورش در امر مبارزه با بیسوادی و عضو شورایی عالی مبارزه با بیسوادی را عهده‌دار بود. او همچنین به معاونت وزارت آموزش و پرورش نیز رسید.

مصاحب چهاره دوره (دوره چهارم تا هفتم) سناتور انتصابی تهران بود و مشاورت و سرپرستی امور فرهنگی بنیاد پهلوی را بر عهده داشت.

تألیفاتی از او باقی است. از جمله ساده نویسی در زبان فارسی، راهنمایی آموزش سالمندان، بعد از باسوادی (به زبان فارسی و انگلیسی)، حماسه جاویدان (نظم) ترجمه‌های او عبارت است از: افسانه‌های شیرین، قصه‌های برگزیده از هزار و یکشب، باغ اسرارآمیز، سرزمین مردم اسپانیا و غرور و تعصب از جین اوستین.

مقدم سلیمی، معصومه

اولین زن چترباز در سال ۱۳۲۳ در خانواده‌ای در گذر مستوفی در منطقه پانچنار (خیابان خیام) به دنیا آمد.

خانواده او در سال ۱۳۱۸ از منطقه‌ای در زنجان به تهران مهاجرت کرده بود. پدرش شغل آزاد داشت و مادر خانه‌دار.

معصومه مقدم سلیمی که همه او را به نام «مصی مقدم» می‌شناسند، به همراه سه خواهر و سه برادر خود نوجوانی را با ورزش و کارهای هنری مانند نقاشی آغاز کرد. دوره دبیرستان را در مدرسه باختر شروع کرد و در دبیرستان شهناز پهلوی سابق به پایان برد. پرش طول نخستین تجربه ورزشی او بود. اما زمانی که اعلان ثبت نام زنان برای چتربازی را در باشگاهی جنب سینمای سابق پلازا در خیابان انقلاب دید بدون فوت وقت ثبت نام کرد. می‌گوید با توجه به روحیه اش خانواده مخالفتی با این کار نشان ندادند. به همراه ۲۰ پسر و چهار دختر به نام‌های «فریدا خمسه‌ای»، بهجت امام علی‌زاده و مهرانگیز، اولین پرواز را به عنوان یک زن چترباز در بهمن سال ۱۳۴۴ در منطقه کهریزک تهران انجام داد در حالیکه هشت ماه تمرین را پشت سر گذاشته بود. احساس آن روز را که «بی‌پروا و یکی شدن با فضای اطراف در آسمان» بود هرگز فراموش نمی‌کند. سپس پرش‌هایی را در شیراز، نوزده و پایگاه شاهرخی اهواز انجام داد و سال ۱۳۴۶ پرش آزاد را تجربه کرد.

از دیگر فعالیت‌های او کار در قسمت پوست بیمارستان تخصصی در خیابان فرانسه تهران بود؛ ولی فعالیتش ادامه نیافت و در سال ۱۳۵۰ در مدرسه تربیت بدنی سوییس پذیرفته شد؛ اما سال ۱۳۵۲ تحصیل را نیمه کاره رها کرد و به ایران بازگشت. در سال ۱۳۵۴ به عنوان ناظر در مسابقات جهانی ارتش‌های جهان شرکت داشت. در سال ۱۳۵۷ ازدواج کرد که ثمره آن یک پسر است که در رشته هنر دانشگاه تهران مشغول تحصیل است. این ازدواج دوامی نیافت و مصی مقدم در سال ۱۳۷۳ با پرویز جهانبانی از افسران بازنشسته که خود در رشته‌های ورزشی مانند تیس و دو مهارت دارد ازدواج کرد.

وی در ادامه فعالیت‌هایش به ورزش یوگا روی آورد و مدت پانزده سال است که به عنوان مربی یوگا فعالیت دارد.

معتقد است که ورزش چتربازی، ورزشی بین مرگ و زندگی است ولی یک عشق است و او هنوز عاشق پرواز است. تلاش دارد تا مجوزی برای آموزش بگیرد هر چند مدت پنج سال است که هنوز جواب مساعد دریافت نداشته ولی می‌گوید ناامید نشده است. حرکت را یک اصل برای بشر می‌داند «گرچه برای کار نیاز مالی داشتم ولی پرواز

و یوگا را به عنوان یک عشق ادامه دادم و به هر حال دوام آوردم به گفته سیاوش کسرای
جنگلی هستی تو ای انسان...

مقیم، سیده فاطمه

نخستین زن مؤسس شرکت حمل و نقل بین‌المللی در سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد. پس از اخذ دیپلم در رشته علوم تجربی از دبیرستان خوارزمی در سال ۱۳۵۵، فوق دیپلم راه و ساختمان را دو سال بعد از مدرسه عالی فنی تهران دریافت کرد. وی سپس برای تکمیل تحصیلات دانشگاهی به انگلستان رفت و در رشته راه و ساختمان فارغ‌التحصیل شد. مدتی با این تخصص فعالیت کرد ولی علاقه او به رشته حمل و نقل بین‌المللی سبب شد که دوره فشرده حمل و نقل بین‌المللی را در دانشگاه آزاد که معادل کارشناسی علوم حمل و نقل بین‌المللی بود، دریافت کند. آنگاه با فضایی که به باور او بعد از انقلاب برای حضور زنان در همه عرصه‌ها بوجود آمده بود مصمم شد دست به کاری بزند که تا آن زمان تنها در دست مردان بود. در ادامه این تلاش از سال ۱۳۷۴ به عضویت انجمن شرکت‌های حمل و نقل بین‌المللی درآمد. در ابتدا به عنوان کارشناس بخش حل اختلاف در جلسات انجمن شرکت کرد و سپس مسئولیت میز مشترک ایران و ایتالیا و در پی آن مسئولیت میز مشترک ایران و روسیه به او سپرده شد. متعاقباً با برگزاری انتخابات دوره‌ای در سال ۱۳۷۸ به عضویت هیأت مدیره انجمن سراسری شرکت‌های حمل و نقل بین‌المللی انتخاب شد و مسئولیت خبرنامه ماهانه انجمن و همچنین مسئولیت روابط عمومی انجمن را بر عهده گرفت.

علاوه بر این مسئولیت‌ها، هم اکنون به عنوان مدیر عامل، مسئولیت شرکت حمل و نقل بین‌المللی «سدید» را بر عهده دارد.

او با مهندس صادقی که خود مدیر عامل یک شرکت حمل و نقل بین‌المللی است ازدواج کرده و دو فرزند ثمره این ازدواج است.

شروع فعالیت اینجینی در ابتدا با مشکلاتی همراه بود. می‌گوید: «با این که در قوانین جاری کشور منعی برای حضور و مدیریت زنان وجود نداشت، ولی متأسفانه در عمل موانع متعددی پیش رویم بود. مردان با اندک تجربه کاری و بدون اطلاعات کافی به

راحتی به مدیریت شرکت‌های حمل و نقل بین‌المللی می‌رسیدند، ولی زنان همیشه در موقعیت‌های رده دوم و پایین‌تر قرار می‌گرفتند. با اصرار و پافشاری و مراجعه به ارگان‌های ذیربط دولتی و گذراندن موفقیت‌آمیز آزمون‌های متعدد ثابت کردم که توانایی‌ام از مردان برای تصدی این مسئولیت کمتر نیست. حاصل این تلاش صدور اولین مجوز تأسیس شرکت حمل و نقل بین‌المللی به مدیریت اینجانب در سال ۱۳۶۳ بود که این عمل به مثابه اثبات توانایی‌هایم در این رشته که نه تنها خود بلکه در واقع به نمایندگی از زنان ایران به این توفیق نایل آمدم.»

فاطمه مقیمی برای اثبات توانمندی‌های خود در صداها برآمد تا دانش و تخصص فنی خود را افزایش دهد و در کنار آن با مشکلات آقایان راننده بیشتر آشنا شود به همین منظور رانندگی با کامیون‌های تریلی کش را آموزش دید و در سال ۱۳۶۸ به اخذ گواهینامه پایه یک تائل آمد.

وی بر این باور است که اگر زن نبود این امکان وجود داشت که توفیق مادی بیشتری نصیبش شود ولی معتقد است: «اگر توفیق یعنی تائل شدن به یک هدف مقدس و به اثبات رساندن حق زنان در جامعه صنفی ایران و راه گشا شدن برای فعالیت زنان دیگر مقصود نظر باشد، خیر. من از موفقیت‌های به دست آمده راضی هستم ولی قانع نیستم انشاءالله همچنان تلاش خواهم کرد که موفقیت‌های دیگری کسب کنم.»

منصوری، بیتا

نخستین فیلمبردار زن متولد ۱۳۳۸ است. هشت سال بیشتر نداشت که کار گویندگی برنامه کودک را در رادیو ایران آغاز کرد. با اخذ دیپلم ریاضی، در رشته کامپیوتر نیروی دریایی پذیرفته شد. سپس برای گذراندن دوره زبان شش ماهه با وجود مخالفت خانواده زندگی در خوابگاه را تجربه کرد. خانواده، به دلیل نوع رشته انتخابی (شش ماه در خشکی و شش ماه روی آب) به مخالفت پرداختند. همزمان با این تغییرات در دانشکده صدا و سیما نیز پذیرفته شد و در سال ۱۳۵۶ درس را در رشته کارگردانی آغاز کرد. یازده سال حضور در رادیو او را بار دیگر به این محیط جلب کرد و از ادامه تحصیل در رشته نیروی دریایی منصرف شد. در پایان دوره دانشکده، با داوودی که آن زمان

کارگردان صدا و سیما بود ازدواج کرد. دو فرزند ثمره این پیوند است. دخترش رشته طراحی صنعتی و پسرش دوره راهنمایی را طی می‌کنند.

هر چند در رشته کارگردانی فارغ التحصیل شد ولی در اواسط سال ۱۳۶۳ با ابلاغ تصویربردار کار در تلویزیون را ادامه داد.

شاگرد اولی اش در سال دوم دبستان او را به رادیو کشاند تابستانی بود و از شاگردان اول برای معرفی در برنامه کودک دعوت شده بود. پس از مصاحبه تهیه کننده صدای او را مناسب تشخیص داد. پرسش او برای تمایلش به گویندگی از طرف مادر پاسخ داده شد و در واقع این مادر بود که دعوت را پذیرفت. یازده سال در برنامه کودک و برخی برنامه‌های رادیویی مانند نمایش‌های رادیویی و داستان‌های شب و... نقش بچه‌ها به او واگذار می‌شد. می‌گوید: «هر چه بزرگتر می‌شدم بیشتر متوجه تبعیض‌ها می‌شدم در این حرفه نیز کسانی که با تملق کارشان را پیش می‌برند مطرح بودند.

در تمام مدت کارم هیچگاه حاضر نمی‌شدم هر متنی را بخوانم. حتی بعد از انقلاب با تهیه کننده‌ها وارد بحث می‌شدم چون معتقد بودم به دلیل بدآموزی نباید الفاظ رکیک از رادیو پخش شود. به هر حال این‌گونه برخوردها، مرا با مشکل روبرو کرد و بکار ادامه ندادم.»

حرفه فیلمبرداری برای صدا و سیما که او در پیش گرفته بود برای خانواده قابل پذیرش نبود. «شرایط کاری‌ام متفاوت بود. نمونه کوچک آن‌که، با نزدیک شدن ایام نوروز اکثر خانم‌ها مشغول تدارک نیازهای ایام عیدند و ادارات شرایط منضبطی ندارند. در حالیکه امثال حرفه ما کارشان با فشرده‌گی خاصی ادامه دارد. من از دی ماه هیچ وقت خانه نبودم و فقط چند ساعت قبل از سال تحویل به منزل می‌رسیدم و این برای مادرم پذیرفتنی نبود. البته فکر می‌کنم که عدم حضور من در منزل سبب شد که فرزندانم افرادی مستقل‌تر بیایند.»

در کارش تا چند سال پیش مشکلی نداشت، ولی با اعمال سیاست‌هایی که ریشه در مسائل مالی داشت اوضاع به هم خورد. «سازمان تصمیم گرفت علاوه بر حقوق، مبلغی به عنوان بهره‌وری برای هر برنامه پرداخت شود. همین موضوع سبب شد همکاران قدیمی که سالیان سال مانند برادر و خواهر در کنار هم کار می‌کردند دچار مشکل شوند

و آنها جلوی ما چند خانم جبهه بگیرند. در واقع ما بیکار ماندیم.

این سیاست‌ها و عدم توجه به افراد و استفاده از کارآموزان برای انجام کار مستقل سبب شد فیلمبرداران در شبکه‌ها پخش شوند و منهم از شبکه یک به شبکه چهار رفتیم. از این‌که از زنان تنها برای نمایش و «شو» استفاده می‌شود ابراز تأسف می‌کند. «با فرارسیدن روز زن از ما برای فیلمبرداری استفاده می‌شود و بقیه سال فراموش می‌شویم. هم اکنون پنج تصویر بردار زن در سازمان شاغلند و از سال ۱۳۷۲ تصویر بردار زن استخدام نشده است.»

عشق و علاقه به کار سبب شد تا با وجود ناراحتی مفصل و سایدگی شدید زنان، پیشنهاد مدیر شبکه را برای تغییر کار نپذیرد. و نشستن پشت میز را برنتابد. «حتی برای آن‌که نمی‌توانم یکجا بنشینم سینما نمی‌روم. اما تبعیضی که چند سال قبل اعمال شد برایم سخت بود. نه از این‌که چرا زن آفریده شده‌ام. از این‌که مجبورم از این حرفه دور شوم برایم مشکل بود.»

موفقیتش را در گرو همراهی همسرش می‌داند. «زمانی که کار تاثیر می‌کردم. مدت زیادی بیرون از خانه بودم. دخترمان آن زمان خیلی کوچک بود اگر او با من همکاری نمی‌کرد نمی‌توانستم به کار ادامه بدهم.

چند نفر از همکارانم که همسرانشان در این حرفه نبودند مجبور شدند بازخرید شوند و یا سال‌ها به نوشتن آفیش برنامه مشغول بودند.»

او از خاطره‌ای یاد می‌کند که نشانه سختی کار و همراهی همسر بود و می‌گوید: «برنامه ویژه‌ای ضبط می‌شد و قرار بود ساعت ۲۳ پایان یابد ولی صبح زمانی صدا و سیما را ترک می‌کردم که سرویس کارکنان روز به سازمان رسید.»

اولین بار که پشت دوربین قرار گرفت دست و پایش می‌لرزید «با این‌که تنها ضبط یک تیراژ بود خیلی سخت پیش رفت. ولی بخیر گذشت و با ترس و لرز کار پایان یافت.»

از جمله مسائلی که حرفه فیلمبرداری با آن روبرو است سختی کار است و شاید به همین دلیل کار به نظر مردانه می‌آید. «سازمان هم در پی این سیاست است که تصویربردار خانم نداشته باشد. در حالیکه این سختی برای آقایان هم وجود دارد. در حال حاضر همکاران مرد به دلیل ایستادن زیاد دچار ناراحتی ستون فقرات، کمر درد و

پادرد، آرتروز گردن هستند که به این مشکلات باید مشکلات چشمی را افزود.»

منوچهریان، مهرانگیز

نخستین زن سناتور و نخستین فرد ایرانی که جایزه حقوق بشر سازمان ملل متحد را دریافت کرد، در سال ۱۲۹۳ در تهران در خانواده منوچهر منوچهریان و دره‌التاج به دنیا آمد.

از شاگردان مدرسه ژاندارک بود سپس در دارالمعلمیات به تحصیل ادامه داد. در سال ۱۳۷۱ دانشکده فلسفه و علوم تربیتی را پشت سر گذاشت. همزمان با ادامه تحصیل در دانشسرای عالی وارد مدرسه موسیقی شد و از شاگردان کلنل وزیری بود. وی به نواختن تار و پیانو آشنایی کامل داشت. علاقه‌مندی او به شناخت انواع سازها سبب شد که دوره تئوری سازشناسی را از طریق مکاتبه با مدرسه عالی موسیقی فرانسه به پایان ببرد. علاوه بر سازشناسی، به روانشناسی نیز علاقه داشت که همین توجه سبب پدید آوردن چند اثر در این زمینه شد.

در سال ۱۳۲۶ با حسینقلی حسینی نژاد دکتر در رشته حقوق بین‌الملل و از هم‌دوره‌اش در دانشگاه تهران ازدواج کرد ولی هیچگاه صاحب فرزندی نشد. اما احساس مادری او نسبت به خواهرزاده‌اش «مینا فرزام» سبب شد که همواره او را در کنار داشته باشد. مهرانگیز منوچهریان خود در حقوق جزا دکترای گرفت و اتحادیه زنان حقوقدان ایران وابسته به اتحادیه بین‌المللی زنان حقوقدان را پایه‌ریزی کرد.

پروین دخت معاضد یکی از شاگردان دکتر منوچهریان می‌گوید: «دانشجوی دانشکده حقوق بودم که شنیدم خانم منوچهریان از تز دکترایش درباره «جرایم اطفال» دفاع می‌کند. در آمفی تئاتر دفاع جانانه‌اش را شنیدم و گفته شد که او اولین زن ایرانی است که به دانشکده حقوق راه یافته است آنهم با مبارزه بسیار زیرا تا قبل از آن زن‌ها در دانشکده حقوق پذیرفته نمی‌شدند.

می‌گوید: خانم منوچهریان از جوانی از ستمی که بر زنان روا می‌شد بخصوص قوانین تبعیض‌آمیز در رابطه با حقوق زن، رنج می‌برد. او در سال ۱۳۳۸ کتاب انتقاد بر قانون مدنی ایران از نظر حقوق زن را منتشر کرد که با مخالفت‌های شدید روبه رو شد.

او توانست با پشتکار خود که مدت پنج سال طول کشید در سال ۱۳۲۵ به همراه ۱۳ دختر دیگر وارد دانشکده حقوق شود. در پایان سال ۱۳۲۷ از میان ۲۴۰ فارغ التحصیل در رشته قضایی نام چهار زن، مهرانگیز منوچهریان، روشنک ثمره، پروین امین ناطقی و مهین روحی دیده می شود.

وی پس از فارغ التحصیلی به تلاش خود برای ورود به دوره دکترا ادامه داد. زیرا در آن زمان دانشجویان در پایان دوره دانشکده حقوق مدرک کارشناسی ارشد دریافت می کردند. این تلاش ها پس از ۹ سال نتیجه داد. مهرانگیز منوچهریان اولین و تنها زن داوطلب برای شرکت در دوره دکترا بود. وی پس از دو سال در ۱۳۳۶ دوره دکترا را به پایان برد. اما برای نوشتن پایان نامه دکترا سفری را به اروپا، آمریکا، استرالیا، آفریقای مرکزی و شمالی و خاور دور آغاز کرد که نتیجه این سفر در پایان نامه او تحت عنوان جرائم اطفال آمد که در سال ۱۳۳۸ از آن دفاع کرد.

تلاش های او در مورد قوانین مربوط به کودک سرانجام سبب شد که پیشنهاد او برای دایر شدن رشته اطفال در دوره دکترای حقوق مورد قبول قرار گیرد.

با دایر شدن کلاس های آموزشی حقوق بشر سازمان ملل متحد در تهران منوچهریان به این کلاس ها راه یافت. از این زمان بود که فعالیت های او در زمینه حقوق بشر با شرکت در کلاس هایی که به همت دکتر متین دفتری رئیس کمیته ایرانی حقوق بشر دایر می شد، آغاز شد.

در ادامه این فعالیت ها، به عضویت اتحادیه بین المللی زنان حقوقدان درآمد. دو سال بعد، در سال ۱۳۴۰ اتحادیه زنان حقوقدان ایرانی را تأسیس کرد.

دکتر منوچهریان در سال ۱۳۴۲ به عنوان اولین سناتور زن به دوره چهارم مجلس سنا راه یافت. وی تلاش کرد تا توانست ۱۶ نفر از سناتورها را به امضای لایحه ای وادارد که به عنوان پیشنهاد برای اصلاح قوانین در رابطه با رفع تبعیض قانونی از زنان مطرح شود. وی نخستین و تنها زن ایرانی است که به اعتراض از عضویت در مجلس سنا استعفا داده است.

در سال ۱۳۵۱ هنگامی که به او فرصت سخن گفتن درباره حقوق زنان داده نشد مجلس سنا را ترک کرد اما به عنوان رئیس اتحادیه زنان حقوقدان به کار ادامه داد.

وی کلیه اعلامیه‌های حقوق بشر سازمان ملل متحد در رابطه با حقوق زنان و کودکان را ترجمه و منتشر ساخت.

تلاش‌های او در احقاق حقوق کودکان و زنان و تألیفات و تحقیقات متعددش در این زمینه سبب شد که در سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) جایزه صلح حقوق بشر را از دست اوتانت دبیر کل وقت سازمان ملل متحد دریافت کند. در همان سال شش نفر از تمام دنیا این جایزه را که عنوانش «کوشش چشم گیر در راه حقوق بشر» بود، دریافت کردند که در میان آنها دو زن دیده می‌شدند. دکتر مهرانگیز منوچهریان و خانم روزولت که دخترش جایزه مادر مرحوم را دریافت کرد.

پس از دریافت این جایزه دکتر منوچهریان از طرف تمام اعضای اتحادیه بین‌المللی زنان حقوق‌دان به عنوان رییس مادام العمر افتخاری این اتحادیه انتخاب شد. وی موفق شد که جایزه دیگری به عنوان «صلح از طریق حقوق» را از کشور سوئد دریافت دارد.

او به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، آلمانی و عربی آشنایی کامل داشت.

دکتر منوچهریان در تابستان سال ۱۳۷۹ درگذشت.

وی در طول عمر خود بیش از ۴۵ تألیف و تعدادی ترجمه پدید آورد که برخی از آنها عبارت است:

محیط طفل در ایران از بدو تولد تا هفت سالگی، ایمان از نظر روانشناسی، روانشناسی از نظر پرورش کودکان، زیبایی‌شناسی از نظر روانشناسی.

تعدد زوجات و حمایت خانواده، انتقاد قوانین اساسی و مدنی و کیفری ایران از نظر حقوق زن، طرح قانون خانواده بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر، جرایم اطفال، نابرابری‌های حقوقی زن و مرد در ایران، طرح قانون حمایت صغار، تفسیر اعلامیه جهانی حقوق بشر از نظر حقوق زن، وضع حقوقی زن در جهان، تربیت سیاسی و اجتماعی زن، مقایسه هبه در قانون ایران با هبه در قانون فرانسه و...

موسوی، بشری (فاطمه)

اولین زن مدل ساز هواپیما در سال ۱۳۴۹ به دنیا آمد. تا پنج سالگی در محل تولدش در کشور عراق بسر برد. تحصیلاتش را در ایران به پایان رساند. با وجود علاقه زیاد به

پرواز در سال ۱۳۶۹ به عنوان تکنسین اتاق عمل در دانشکده پزشکی بوشهر پذیرفته شد. اما از ابتداء در فکر پرواز بود.

به دلیل عشق به پرواز در سال پنجم ابتدایی یک طرح پروازی رسم کرد و در سال دوم دبیرستان هم طرح دیگری ارائه داد. «چون کار را حرفه‌ای نمی‌دانستم کنار گذاشتم». در سال سوم دبیرستان کتابی در مورد دستگاه گوارش ترجمه کرد ولی چاپ نشد. در دوره دانشگاه سه مقاله در مورد درمان بیماری عصبی با استفاده از آندوسکوپ نوشت که استادان به آن بهایی ندادند. «در سمیناری درباره قطع نخاع مقاله را به استادی دادم استاد دکتر مرنندی بود. لحظه‌ای که متوجه شدم استاد در طول سمینار در پی یافتن من بود برابم بی‌نهایت هیجان‌انگیز بود».

اولین سؤال استاد این بود که مقاله را از کجا آوردی، قسم خورد که چهار سال پیش نوشتم که با تمسخر بسیاری از اساتید روبرو شدم. دکتر مرنندی گفت این روش جدیدی است که در آمریکا مشغول تحقیق هستند و به نام گراماتوسکی معروف است. همان لحظه به گریه افتادم. البته از خوشحالی این که ثابت کردم حرفم درست بود». در پایان تحصیل در رشته پرستاری، برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی در کنکور شرکت کرد ولی توفیقی نیافت.

علاقه‌اش به بحث ژنتیک او را به مرکز ژنتیک کشاند و فعالیت تحقیقاتی را در پی گرفت. «همسرم که پزشک است گفت حالا که کار تحقیق را شروع کردی ادامه بده. تصمیم گرفتم به وسیله کامپیوتر کار تقسیم سلولی را نمایش بدهم. در نخستین گام انیمیشن با کامپیوتر را آموختم. بعد انیمیشن تقسیم سلولی را نوشتم که سی. دی آن هست. البته کمی ناقص است. زیرا اطلاعاتم در مورد ژنتیک ناقص است. برای این کار نیاز به برنامه‌نویس داشتم که هزینه آن بیش از یک میلیون تومان می‌شد. تصمیم گرفتم برنامه‌نویسی بیاموزم. این کار انجام شد و نتیجه را به مرکز ژنتیک بردم. ابتدا باور نداشتند خودم انجام داده‌ام و اهمیتی به من ندادند. همان‌جا متوجه شدم که سمیناری در پیش دارند. پیشنهاد دادم که کار انیمیشن را برایشان انجام دهم در این زمان بود که دانستند کار را خودم انجام داده بودم».

در این سال‌ها عشق و علاقه او به پرواز ادامه داشت. تصمیم گرفت دو طرحی را که

زمان نوجوانی و جوانی ترسیم کرده بود به هواپیمایی کشوری ببرد. «حدود سال ۷۲ بود طرح‌ها را به آقای مهندس مجد در هواپیمایی کشوری نشان دادم. مرا مورد تشویق قرار داد. بعد از مدتی اطلاع دادند طرح‌ها قبول شده ولی به محاسباتی نیاز دارد. چون ریاضی نخوانده بودم امکان محاسبه را نداشتم. مرا به صنایع هوایی معرفی کرد. یکی از طرح‌ها در مورد هلی کوپتری است که قطعات آن تکه تکه است و از هم جدا می‌شود و دم آن حالت آکاردئونی دارد. طرح دیگر یک کایت موتوردار است. به دلیل هزینه زیاد این دو طرح نیز سرانجامی نیافت.»

علاقه او به پرواز سبب شد که در آزمون خلبانی شرکت کند. موفق شد ولی ضعف بینایی او را از ادامه کار باز داشت. به دلیل علاقه زیاد او و طرح‌هایی که ارائه کرده بود پیشنهاد شد که در مدل سازی وسایل پرنده مشغول شود.

«قبول کردم و فعلاً اینجا هستم ضمن این که زبان فرانسه را تمام کردم و مشغول یادگیری انگلیسی هستم.»

البته داوطلب زن برای این رشته هست. «ولی ادامه نمی‌دهند شاید برایشان جدی نیست.» کار به این صورت است که داوطلبان در دوره ابتدایی هفت هواپیما از چوب «بالسا» می‌سازند. مرحله بعد radio و سپس control line و در مرحله آخر «کشی» است. در این رشته همه انواع هواپیما حتی آواکس ساخته می‌شود. مدل‌ها ابتدا در اندازه‌های کوچک و به تدریج بزرگ ساخته می‌شود، و اندازه بال‌ها به ۷۵ سانت می‌رسد و در کنترل لاین اندازه بال‌ها تا ۱/۵ متر هم می‌رسد.

مدل‌های ساخته شده پرواز داده می‌شود. در کنترل لاین با استفاده از موتور کوچک انجام می‌گیرد. در مدل کشی، هواپیما از طریق پروانه با کش قلاب می‌شود و چون کش حالت ارتجاعی دارد، مدل چرخانده و بعد رها می‌گردد و به پرواز در می‌آید. خانم‌ها معمولاً در این مرحله کشی وارد نمی‌شوند.»

وی توانست دوره رادیو را طی کند زیرا به دلیل این که تنها «زن» هنرجو بود توانست در میان ۴۰ مرد هنرجو این بخش را به پایان ببرد.

از محدودیت زن برای حضور در جایگاه‌هایی گله‌مند است: «وقتی برای طرح‌هایم به هواپیمایی کشوری رفت و آمد داشتم با تعجب نگاه می‌کردند. نگاه‌ها به تدریج عادی

شد ولی در ابتدا خجالت می کشیدم.»

از این که داشتن مدرک و جنسیت در اولویت باشد، ناخرسند است. «زمانی که روی کتاب ارتوپدی کار می کردم استاد راهنمایم گفت: «به کسانی که مراجعه می کنی نگو تکنسین اتاق عملی و بگو دانشجوی پزشکی هستی چون تجربه کردی چطور با تو برخورد می شود» و این واقعیت داشت. چون تنها کافی بود حقیقت را بگویم دیگر توجهی به کتاب نمی کردند. حتی اگر زیر نظر استاد مطرحی که سال ها سابقه کار دارد، ترجمه شده باشد.»

www.tabarestan.info
نگرش به تبرستان

مهام، فصیح الملوك

نخستین خوشنویس ایرانی که نمونه خط او در نمایشگاه های خارج از کشور در معرض دید قرار گرفت. دختر حسین مهام (مهام الدوله) بود.

پس از فارغ التحصیلی از مدرسه فرانکوپرسان رهسپار پاریس شد و از دانشکده ادبیات پاریس در رشته زبان خارجه مدرک گرفت. وی فقه، منطق و فلسفه را در منزل نزد استادان صاحب نام عصر خود آموخت. او آموزش خط را نزد استاد «میرعماد میرفندرسکی» خوشنویس وزارت امور خارجه تعلیم گرفت.

نمونه خط وی توسط حاج محتشم السلطنه (حسن اسفندیاری) در نمایشگاه کالای صنایع ایران در آلمان در سال ۱۳۱۸ به نمایش درآمد. سپس در انجمن مطالعات و صنایع ایران در پاریس نمونه خط وی به نمایش گذاشته شد.

نمونه خط مهام در انجمن مجمع خوشنویسان عالم که در توکیو پایتخت ژاپن برپا بود از ایران شرکت داده شد. و موفق گردید از وزارت فرهنگ وقت نشان علمی دریافت دارد.

وی در تأسیس مدارس چهل گانه دولتی در سال ۱۳۰۰ با «امیلی ریشارد» نایب رییس تعلیمات نسوان همکاری داشت. فصیح الملک مهام بکار تدریس اشتغال داشت و در تأسیس و اداره دارالمعلمیات مرکزی در تهران همکاری داشت و مدتی ریاست آن را عهده دار گردید.

او مدتی برای تکمیل دانش به پاریس و منچستر انگلستان رفت و در بازگشت مدت

سه سال در دبیرخانه شورای عالی فرهنگ به عنوان خوشنویس همکاری کرد. مهمام علاوه بر خوشنویسی در سرودن شعر نیز مهارت داشت. فصیح الملک مهمام با تیمسار شوکت ازدواج کرد و فرزندی نداشت. وی در سال ۱۳۴۰ بازنشسته شد و در سال ۱۳۵۱ درگذشت.

مهدوی، مهری

نخستین طراح اطلس ملی و مجری آن در سال ۱۳۲۹ در تهران به دنیا آمد. پدرش صدرا و مادر عصمت الشریعه امامی خوانساری نام داشتند. دوره ابتدایی را در مدرسه شاه عباس و سپس در دبیرستان‌های طباطبائی و پیشاهنگ در رشته ریاضی در سال ۱۳۴۸ به پایان رساند. در امتحان ورودی نقشه برداری شرکت کرد و در رشته کارتوگرافی با رتبه اول فوق دیپلم گرفت و در سازمان نقشه برداری استخدام شد. پس از شرکت در کنکور سال ۱۳۵۵ در رشته کارتوگرافی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. دوره فوق لیسانس را در دانشگاه ITC هلند به پایان برد و سپس به ایران بازگشت و در سازمان نقشه برداری بکار مشغول شد.

زمانی که در هلند تحصیل می‌کرد به فکر طراحی اطلس ملی افتاد. رسم بر این بود که هر دانشجو درباره کشورش پایان نامه ارائه کند. تصمیم گرفت درباره سد، انرژی و موضوعات مربوط به آب و هوا نقشه‌ای تهیه کند. برای مدیریت سازمان نقشه برداری در ایران نامه‌ای نوشت که اطلاعات و آمار در اختیارش گذاشته شود. این زمان مصادف شد با زمان انقلاب. پس از مدتی نامه‌ای فرستاده شد که در حال حاضر امکان چنین کاری نیست. استاد راهنما که از گلاسکو انگلستان بود موافقت کرد از کتاب‌های موجود در کتابخانه‌های هلند درباره ایران استفاده کند. می‌گوید: «متأسفانه آمار و اطلاعات بسیار ناقص بود به هنگام تحویل پایان نامه استادم به شوخی و جدی گفت یادت باشد وقتی به کشورت برگشتی یک اطلس ملی تهیه کنی. آمار و اطلاعات ناقص سبب شد با وجود طراحی خوب نتوانستم برای اولین بار نفر اول شوم و رتبه ششم کسب کردم. اما روز دریافت مدرک، ابتدا نام من خوانده شد در توضیح گفته شد با توجه به فاصله زیاد کشور شما با کشورهایی مانند کانادا که نفر اول از آنجا است، تلاش‌های شما برای ما

ملاک است. به من گفته شد در طراحی نقشه‌هایی که دانشجویان ارائه می‌دادند پس از مدتی یکنواختی دیده شد، پس از بررسی متوجه شدیم که دانشجویان از ایده‌های شما برای طرح‌های خود استفاده می‌کنند. به همین دلیل برای طراحی و فکر نو شما نامتان اول خوانده شد.»

بازگشت او با شرایط جنگ تحمیلی همزمان شده بود، بیشترین تلاش سازمان نقشه برداری روی تهیه نقشه مناطق جنگی متمرکز بود. در حالیکه امکان پرواز در این مناطق نیز وجود نداشت. می‌گوید «متأسفانه ما نقشه‌ای هم از خوزستان نداشتیم و تهیه نقشه بسیار ضروری بود. با مشکلات بسیار نیروهای زمینی ما نقشه تهیه می‌کردند. ضمن این که اصولاً نقشه‌های کشور بر اساس یک زیربنای علمی تهیه نشده بود.

زمانی که سازمان مرا به عنوان مدیر کارتوگرافی انتخاب کرد، اولین پیشنهاد اجرایی من، تهیه اطلس ملی بود. طرح قبول شد و خود من مأمور توجیه طرح برای هیأت دولت شدم.»

از زمان پیشنهاد تا تصویب طرح یک سال طول کشید و در سال ۱۳۷۱ هیأت دولت با این طرح موافقت کرد.

علاوه بر این طرح، وی نقشه بیست و پنج هزارم پوششی کشور را هم تهیه کرده است. بر اساس طرح قبلی که به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور ارائه شده بود یک زمان صد ساله برای طرح در نظر گرفته شده بود. «وقتی مسئولیت کارتوگرافی به من واگذار شد، از مدیران خواستم که با اختیارات کامل کار کنم. اولین نقشه در سال ۱۳۷۱ تهیه شد که به امضای رئیس جمهور وقت (آقای هاشمی رفسنجانی) رسید که در محل سازمان نقشه برداری نگهداری می‌شود. البته اینکار یعنی نقشه یک بیست و پنج هزارم که شامل ده هزار نقشه است، با همکاری سازمان عمران و توسعه سازمان ملل متحد اجرا شد.

وی از تهیه نقشه یک بیست و پنج هزارم به عنوان یکی از خاطرات زمان اشتغال نام می‌برد: «روزی که کار نقشه تمام شده بود از دفتر رئیس سازمان نقشه برداری به من اطلاع دادند که رئیس دیر به جلسه می‌رسد و میهمانان خارجی او برای ملاقات آمده‌اند. خواسته شد تا آمدن رئیس میهمانان را در دفترم ملاقات کنم. این دو نفر آمدند و کارکنان

دفتر هم در شوق تهیه اولین نقشه یک بیست و پنج هزارم در رفت و آمد بودند. آنها از من پرسیدند که این نقشه‌ها چیست؟ پاسخ دادم اولین نقشه از یک شیت ده هزار نسخه‌ای است که همه کار را خودمان انجام دادیم. میهمان خارجی به پا خواست و ضمن معرفی خود گفت که من نماینده UNDP هستم که به منظور کمک برای تهیه نقشه یک بیست و پنج هزارم به ایران آمده‌ام.

با دیدن نقشه تهیه شده این نماینده پیشنهاد کرد که برای دیدن مدیریت کارتوگرافی به خارج از کشور بروم. البته به دلیل مشغله زیاد، این کار عملی نشد. ضمن این که شکل کار هم تغییر کرد و بکارگیری تکنولوژی جدید زمان تهیه نقشه را کوتاه کرد. مهندس مهدوی در سال ۱۳۶۳ با محمدحسن خدام محمدی مدیر آبنگاری و نقشه برداری مناطق ساحلی ایران ازدواج کرد و یک پسر به نام احسان دارد.

وی سال‌ها در دانشگاه‌های تهران و شهید بهشتی در دانشکده نقشه برداری به تدریس کارتوگرافی، نقشه‌های تماتیک (موضوعی)، عکاسی و چاپ اشتغال داشت. مهندس مهری مهدوی اولین زن مدیر در سازمان نقشه برداری کشور است و در کنکور سراسری دانشگاه‌ها در رشته کارتوگرافی دانشگاه تهران و همچنین در امتحان اعزام به خارج در رشته کارتوگرافی مقام اول را کسب کرد. او اولین مدرس کارتوگرافی در دانشکده فنی (نقشه برداری) است.

می‌گوید: «اگر توفیقی داشتم آن را مرهون مادرم هستم که با نگهداری فرزندم شرایط حضور مرا در اجتماع فراهم کرد.»

او معتقد است که باید به نیروی جوان میدان داد. چون ممکن است ایده‌های بهتری را پیاده کنند. بنابراین علیرغم خواست مدیران پس از سی سال خدمت در حالیکه هنوز توان بالایی برای کار دارد بازنشسته شد.

مسئولیت‌ها و فعالیت‌ها:

کارشناس کارتوگرافی، مدیریت نظارت و کنترل فنی سازمان نقشه برداری کشور
معاون قسمت کارتوگرافی، معاون مدیریت امور کارتوگرافی، مدیر امور کارتوگرافی،
مدیر امور روابط عمومی و بین‌الملل سازمان نقشه برداری، مدیر آبنگاری و مدیر امور

خدمات فنی (مشاوره فنی، قراردادها و فروش)

□ عضو کمیته ملی طرح نقشه‌های توپوگرافی ۱:۲۵۰۰۰

□ تهیه طرح (طراحی، ترسیم و چاپ) نقشه‌های ۱:۲۵۰۰۰ پوششی کشور و مجری

اجرائی ۶۰۰ برگ اولیه (حدود ۱۰۰۰۰ برگ)

□ پیشنهاد طرح آموزش کارتوگرافی در سازمان نقشه برداری کشور و آموزش حدود

۲۵ نفر و آشنایی با کارتوگرافی جدید با همکاری معلمان ITC هلند.

□ کارشناس طرح آشنایی مردم با نقشه و نقشه برداری با همکاری سازمان صدا و

سیما و تهیه پنج برنامه آموزشی تلویزیونی.

□ کارشناس فیلم تاریخچه نقشه با همکاری صدا و سیما و نمایش آن در جشنواره

فیلم‌های دهه فجر در سال ۱۳۶۵

□ حضور در کنفرانس‌های داخلی و خارجی و ارائه مقالات

□ دبیر سه همایش و پنج نمایشگاه سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی GIS که سالانه

توسط سازمان نقشه برداری کشور برگزار می‌گردد.

□ عضو اجرایی چهارمین اجلاس کمیته دائم GIS منطقه آسیا و اقیانوسیه و مدیر

نمایشگاه جنبی اجلاس.

ناهدی، فاطمه

اولین اسیر جنگی در سال ۱۳۳۲ چشم به جهان گشود. سال ۱۳۵۸ در رشته مامایی

از دانشگاه فارغ التحصیل شد. در سال ۱۳۵۹ بیست روز پس از شروع جنگ تحمیلی در

خط مقدم به اسارت نیروهای عراقی درآمد. ۴۰ ماه را در اسارت گذراند و پس از آزادی

ازدواج کرد و اکنون دارای سه دختر است.

در سال‌های بعد به تحصیل ادامه داد و فوق لیسانس مامایی از دانشگاه تربیت مدرس

گرفت.

با آغاز جنگ داوطلبانه با چند تن از دوستان راهی جبهه شد. در آن شرایط جنگی،

محلی برای معرفی نبود و هر گروهی خود راهی جبهه می‌شد. آشنایی او با شهید دکتر

صادقی از جهاد بندرعباس و مناطق محروم شروع شد. دکتر صادقی در فرمانداری

خدمت می‌کرد. این آشنایی سبب شد که گروهی تشکیل دهند و راه مناطق جنگی را در پیش گیرند. در این گروه چهار امدادگر مرد از کمیته نیز عضویت داشتند. به همراه دکتر صادقی به منطقه غرب و سپس خرمشهر رفتند. درمانگاهی برپا کردند و به درمان مجروحان پرداختند.

با شروع تهاجم شدید نیروهای عراقی در روز ۲۰ مهرماه ۱۳۵۹ تصمیم گرفتند در دو گروه، یک گروه با سرپرستی دکتر ناهیدی و دو امدادگر و گروه دیگر به سرپرستی شهید دکتر صادقی به جبهه بروند. به دلیل کمی نفرات رزمنده، راه خط مقدم را در پیش گرفتند تا در محل به مداوای زخمی‌ها بپردازند؛ تا نیروها برای انتقال زخمی‌ها مجبور به ترک سنگر نشوند. «تهاجم خیلی شدید شده بود و تعداد زخمی و شهید هر لحظه افزایش می‌یافت. چند نفر از خط مقدم برای دادن اطلاعات آمده بودند. وقتی به خط مقدم رسیدیم در واقع در تله عراقی‌ها بودیم چون بچه‌های ما قبلاً در تله افتاده بودند و نمی‌دانستند.»

دکتر ناهیدی بیست ماه از ۴۰ ماه اسارتش را مفقودالاثر بود. و در واقع ۱۳ ماه هیچ ایرانی از زنده بودن او اطلاع نداشت. پس از این مدت یک سرگرد ایرانی از وجود او آگاهی یافت. این سرگرد در نامه رمزی برای خانواده‌اش از وجود این افراد و مشخصاتشان خبر داد. پس از رسیدن این نامه از اسارت این گروه آگاهی حاصل شد و بعد از ۲۰ ماه با خانواده‌هایشان ارتباط برقرار کردند. دکتر ناهیدی در زمان اسارت ۲۳ سال داشت و به تازگی فارغ التحصیل شده بود.

او از سختی اسارت و مشکلات مضاعف یک زن اسیر می‌گوید: «مشکلات ما خیلی بیشتر از آقایان بود مسائلی که برای ما مطرح بود، برای آقایان نبود. به همین دلیل نحوه برخورد ما با عراقی‌ها متفاوت بود و مشکلات و عکس العمل‌های آنها را هم باید تحمل می‌کردیم.

نمی‌دانم از کدام قسمت باید بگویم. به فرض ممکن بود یک اسیر مرد بتواند خیلی راحت با یک عراقی ارتباط برقرار کند. با کار روی او جذبش کند. یا شوخی کند و بخندد. ولی ما به هیچ عنوان چنین شرایطی را نمی‌توانستیم داشته باشیم. نمی‌توانستیم یک یا دو کلمه بیشتر با آنها صحبت کنیم. ممکن بود برداشت دیگری بشود. به همین دلیل با

فرماندهان و سربازان عراقی با خشونت برخورد می‌کردیم. ممکن بود برخوردهای خیلی شدیدی پیش بیاید و تنبیه شویم ولی ما این تنبیهات را به جان می‌خریدیم که آنها حد و مرزشان را بشناسند.»

وی بیست ماه را در سلول بسیار کوچکی بدون ارتباط با کسی گذراند. سپس در زندان‌های امنیتی به همراه سه زن دیگر به عنوان زندانی سیاسی نگهداری شد. با تحویل فهرست اسرا به صلیب سرخ به اردوگاه اسیران جنگی انتقال یافت. ولی اسرا هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشتند. «تنها برای دادن پیام از خود کارهایی که برادرها با تکه‌هایی از پاکت‌های سیمان که به ما می‌رساندند استفاده می‌کردیم.»

دکتر ناهیدی از احساس خود در لحظه اسارت می‌گوید: «آن لحظه در حال خدمت بودم و به این فکر که زودتر به مجروحین برسیم و چگونه شهدا را در آمبولانس بگذاریم که تعداد بیشتری جا بگیرد. به یکبار خود را در محاصره یافتیم. در همان زمان تیر به پای یکی از برادران راننده اصابت کرده بود و حواسم به پانسمان پای او بود که جلوی خونریزی را بگیرم. از آمبولانس به بیرون پریده بودیم و سرگرم پانسمان بودم که یکباره حضور عراقی‌ها را احساس کردم. ابتدا نگرانی و ترس از این که چه خواهد شد. هنوز نمی‌توانم آن موقعیت را توصیف کنم. فقط حس می‌کردم خوابم. صحنه‌ها مانند فیلم سینمایی از پیش چشمانم می‌گذشت. یک ساعت این حالت ادامه داشت.»

دکتر ناهیدی می‌گوید: «اگر انسان با هدف قدم در راهی بگذارد برای رسیدن به هدف تمام فشار و سختی راه را پذیرا می‌شود. یک مثال ساده شاید عمق بحث را روشن کند. اگر ازدواجی از روی اجبار و فشار صورت گیرد و مهر و محبتی در میان نباشد، با کوچک‌ترین ناملایمی شیرازه خانواده می‌گسلد. حرکت من هدفمند بود و برای حفظ ارزش‌ها، می‌دانستم برای حفظ آن با سختی‌ها و مشکلات زیادی رو به رو خواهم بود. حضورم را در آن مکان خواسته خداوند می‌دانستم. در واقع با این نیت که از رضای خدا راضی باشیم یک امتیاز از طرف خدا به ما داده شده است و در چنین شرایطی پذیرش مشکلات راحت‌تر می‌گردد، به علاوه، عنایت خداوند در آن دوران بسیار زیاد بود. انسان توجه خدا را درک می‌کند. این درک موجب آرامش و سکون بود.

به یاد دارم در سلول در مواقعی آنقدر شرایط سخت می‌شد که فشار دیوارهای

سلول را روی استخوان‌هایم احساس می‌کردم و بدون اغراق صدای شکستن آن‌ها را می‌شنیدم. در این شرایط طاقت فرسا ناگاه عنایت خدا به چشم می‌آمد. مثلاً یکباره حشره‌ای در سلول پیدا می‌شد و یا حرکتی سبب می‌شد که ذهن از فشار دور شود. مانند آن‌که الهامی شده باشد. آن چنان سکون و آرامشی دست می‌داد که احساس می‌کردم در سلول در بسته نیستم و آنقدر فضای رو به رو وسیع است که شاید از تمام دنیا هم بزرگتر، اینهمه عنایت و توجه خدا بود، برای حرکتی که با اعتقاد شروع شده بود. باید در مقابل خواسته‌ها و آزمایش‌های خدا صبر بیشتری داشت.»

به باور دکتر ناهیدی بهترین انسان‌ها را از نظر روحیه باید در بین زنان جستجو کرد. انسان‌هایی قانع و ایثارگر و هر توصیفی در حد اعلا. او گذشت زنان ایران را در حد بالایی می‌داند. او با توجه به تخصص خود می‌گوید: «در دوران بارداری زن‌ها به توجه و محبت زیادی نیاز دارند. در حالیکه این توجه و اغناء عاطفی هرگز نه تنها در سطح مطلوب بلکه در حد ابتدایی هم به آن‌ها داده نمی‌شود. در حالیکه این توجه تأثیر مستقیم روی فرزند آینده خواهد داشت. زنان ما در این مورد به روی خود نمی‌آورند در حالیکه زنان در غرب این را حق خود می‌دانند و دیدیم که حتی به همین دلیل و با این عنوان که همسر او را درک نمی‌کند او را ترک می‌کنند. در حالیکه زنان ما در همین شرایط نیز سعی در اغناء عاطفی همسرانشان دارند.

به باور من یکی از دلایل این مسئله عدم توجه به افزایش فرهنگ آقایان است. تمام آموزش‌های فرهنگی ما برای زنان است که چگونه با شوهرانشان رفتار کنند. برای رضایت و انبساط خاطر او عمل کنند... اما هیچ کلاس و آموزشی برای مردان در نظر گرفته نمی‌شود در حالیکه خانم‌ها به لحاظ فیزیکی نیازمند رفتار مناسب همسرانشان در دوره‌های مختلف هستند. باید برای افزایش سطح آگاهی در رفتارهای خانوادگی، کل جامعه مورد نظر باشد.

به طور کلی با توجه به این مسائل زنان ما بسیار تلاشگرند و آنهایی که در جامعه حضور دارند و فعالند، بهترین خدمات را با دقت بسیار بالایی ارائه می‌دهند و پتانسیل بسیار بالایی دارند. در طول انقلاب هم خانم‌ها توانمندی‌های خود را بروز دادند، ولی هنوز متأسفانه جامعه ما به آن رشد نرسیده که بپذیرد زن به عنوان یک انسان می‌تواند مطرح باشد.»

مشاغل:

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی، مدیر گروه مامایی دانشگاه شهید بهشتی، مشاور امور بانوان دانشگاه علوم پزشکی، عضو هیأت علمی جمعیت مامایی، عضو برد مامایی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی است.

نجف‌زاده، رویا

اولین دادستان زن در سال ۱۳۲۴ در تهران به دنیا آمد. در پایان تحصیلات دبیرستانی به دانشگاه تهران راه یافت. در سال ۱۳۵۰ در رشته حقوق قضایی فارغ التحصیل شد. خدمات دولتی او از شهرستان میانه با سمت دادیار دادرسی عمومی این شهر آغاز شد. یک سال بعد به عنوان دادستان همین شهر نامش در تاریخ قضایی به عنوان نخستین دادستان زن ایرانی باقی ماند.

با انتقال به تهران در سال ۱۳۵۶ در سمت دادرسی دادگاه شهرستان تهران به خدمات دولتی ادامه داد. سپس در سمت دادیاری دادگاه و اجرای احکام و اظهار نظر، سرپرست دایره امداد دادرسی عمومی تهران و مشاور سرپرستی صغار دادرسی عمومی تهران (در سال ۱۳۶۹)، مشاور محاکم عمومی و مدنی خاص (۱۳۷۴) اجرای مسئولیت کرد. ربابه نجف‌زاده به عنوان اولین معاون ریاست کل دادگستری استان تهران بعد از انقلاب (۱۳۷۶) منصوب شد. این سمت آخرین پست دولتی او بود. وی در سال ۱۳۷۷ دچار سرطان خون شد و درگذشت.

نحوی، عفت الملوک

نخستین زن ایرانی که به سمت مدیر کلی منصوب شد، در سال ۱۲۹۹ در خانواده متوسط علی اکبر نحوی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در ایران و دوره تخصصی در علوم اداری و سیاسی را در فرانسه و آمریکا گذراند. وی به دو زبان انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت.

او در آزمون بین‌المللی دانشگاه هاورفورد آمریکا شرکت جست و جزو سه نفر برنده‌ای بود که از سراسر جهان انتخاب شده بودند با استفاده از بورس یک ساله این

دانشگاه در امور بین‌الملل مطالعه و تحقیق کرد.

عفت‌الملوک نحوی نخستین زن ایرانی است که در دستگاه اجرایی دولت سمت رسمی مدیرکلی را کسب کرد. وی در سال ۱۳۳۷ به سمت رییس کارگزینی سازمان برنامه و بودجه و در سال ۱۳۴۳ به عنوان مدیر کل اداری و تشکیلات وزارت آب و برق منصوب شد.

وی عضو شورای حکام برنامه توسعه و عمران ملل متحد و کمیسیون بین‌المللی مقام زن بود. همچنین ریاست دفتر همکاری‌های فنی بین‌المللی و کلیه امور مربوط به آن را بر عهده داشت و تمام امور بخش اقتصادی، اجتماعی و برنامه‌ریزی، هماهنگی و نظارت به وسیله او انجام می‌شد.

نشاط، شمس‌الضحاء

نخستین زن که مدال طلای فنی از دانشگاه هاروارد دریافت داشت و تابلوی نقاشی او مورد ستایش لئوپولد پادشاه وقت بلژیک قرار گرفت دختر حاج میرزا صفی‌علیشاه مردی عارف و سرسلسله یکی از فرق دراویش شاه نعمت‌اللهی بود که آرامگاهش در تهران به خانقاه صفی‌علیشاه شهرت دارد. شمس‌الضحاء به سال ۱۲۷۹ در تهران به دنیا آمد.

آثار نقاشی و تابلوهای ابریشم دوزی شمس بسیار هنرمندانه ارائه می‌شد. او گواهینامه و مدال طلای فنی دانشگاه هاروارد را دریافت کرد و تابلوهای ابریشم دوزی او در آمریکا و بلژیک صاحب مدال شد.

شمس‌الضحا ابتدا نقاشی را با راهنمایی علیخان مستغنی (پدر نصرت و موجول مستغنی) دنبال کرد سپس به هنر ابریشم دوزی روی آورد که کمتر به آن می‌پرداختند. وی مدت‌ها دبیر آموزش و پرورش بود و در دبیرستان‌های نوربخش، نمونه، آزر و هنرستان دختران ابریشم دوزی و نقاشی تدریس می‌کرد.

تابلوی خامه دوزی وی که از یک زندگی روستایی الهام گرفته شده بود در سال ۱۳۰۴ به آمریکا فرستاده شد و مدال طلای دانشگاه هاروارد برای این تابلو به او داده شد. انجمن صنایع زیبای آمریکا تابلوی این هنرمند ایرانی را مورد تشویق قرار داد.

تا آن تاریخ تنها دو نفر از ایران به این جایزه دست یافته بودند. کمال الملک در نقاشی، صنیع خاتم در خاتم سازی و سومین نفر شمس الضحاء نشاط بود که در خامه‌دوزی توفیق یافت.

وی علاوه بر کار هنری شعر هم می‌سرود و حدود ۲۰۰۰ بیت شعر از او باقی است. او چهار فرزند به نام‌های صفیه، صیغعلی، حسنعلی و مزین داشت. نام او به عنوان سخنور در کتاب «زنان سخنور» به همراه قطعه شعری از او آمده است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

به یاد دوست

عشقت برون نمود ز فکرم حساب را
یکجا بسوخت دفتر و درس و کتاب را
پرسند گرز من چه بود راه دین و زهد
کوتاه شدم زبان و ندانم جواب را
با هیچ منطق و سخن و ذکر و مبحثی
نستوان نمود قصه حال خراب را
آنانکه چاره از من بیچاره جسته‌اند
گم کرده‌اند مقصد راه صواب را
سرگشته‌ام چگونه دلیل رهی شوم
گمگشته‌ام چگونه کنم فتح باب را
بیچاره‌تر شدم چه کنی لطف بیشتر
از دیده برده است خیال تو خواب را
شعری بگفت سعدی و بیتی بجای سرود
یا خویش کرده است چه خوش این خطاب را
گفتم مگر به وصل رهایی بود ز عشق
بی حاصل است خوردن مستسقی آب را
ای «شمس» باش خرم و خوشدل به یاد دوست
از عشق سوزی افکندن او هم نقاب را

نوربخش، لیلا

نخستین داروساز که داروخانه شبانه‌روزی دایر کرد. در سال ۱۳۰۳ در تهران متولد شد. او فرزند دکتر محمد نوربخش است. لیلا دوره ابتدایی را در مدرسه تربیت طی کرد و در مدرسه آمریکایی ادامه تحصیل داد. در سال ۱۳۲۳ در رشته داروسازی دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. به دلیل علاقه به کار داروسازی دکتر محمد نوربخش یکی از اتاق‌های منزل مسکونی‌اش واقع در خیابان امیریه را به محل داروخانه برای فعالیت دختر داروسازش اختصاص داد و لیلا نخستین بانویی شد که داروخانه شبانه‌روزی تأسیس کرد. با گذشت چندین سال برای توسعه داروخانه محل آن به چهارراه حسن آباد اول خیابان شاهپور منتقل شد.

وی در سال ۱۳۲۸ ازدواج کرد و سه فرزند دختر نتیجه این ازدواج بود. دکتر نوربخش به منظور تکمیل مطالعات و تحقیقات مدت یک سال در کشورهای مختلف اروپایی بسر برد.

در آلمان دوره زیبایی پوست را گذراند و مدرک ساخت کرم را اخذ کرد. وی در بازگشت به ایران در صدد تهیه لوازم آرایشی با نام لوازم آرایشی لیلا برآمد و به خصوص شیر پاک کن لیلا بسیار معروف شد و سال‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفت.

دکتر نوربخش علاوه بر کار تخصصی خود در کارهای اجتماعی نیز فعال بود. وی از اعضای فعال جمعیت راه نو، عضو انجمن فارغ التحصیلان مدرسه آمریکایی تهران (ایران بتیل)، عضو رسمی هیأت مدیره انجمن زونتا و عضو هیأت مدیره جامعه داروسازان و دبیر جامعه بود.

یکی از دوستان نوربخش درباره صفات اخلاقی او می‌گوید: او با سلیقه و پشتکار بسیار پرن انرژی بود. علاوه بر کار بیرون در شیرینی پزی و آشپزی هم مهارت داشت. در تزئین منزلش بسیار وسواس و با سلیقه عمل می‌کرد.

متأسفانه در آخرین سال‌های عمر دچار آلزایمر شدید شد و در آسایشگاهی در لوگانوی سوییس نگهداری می‌شد. دو دخترش در سوییس و یکی از دخترهایش در آمریکا بسر می‌برند. او یکبار دچار سکتة شدید گردید و شرایط او به گونه‌ای بود که دخترانش را هم نمی‌شناخت.

دکتر لیلا نوربخش در مرداد ماه سال ۱۳۸۱ وفات یافت.

وحدتی، سرور

از جمله اعضای نخستین تیم باشگاهی و ملی والیبال در سال ۱۳۲۴ در تهران متولد شد. مادرش سیده مبارکه موسوی و پدرش روح‌الله، فردی دانشگاهی بود. اولین فرزند این خانواده شش نفری است. پدر در زمان سربازی در پادگان سلطنت آباد سابق، زورخانه‌ای دایر کرده بود و ورزش می‌کرد. سرور می‌گوید «شاید این علاقه پدر به من منتقل شده است.»

از شاگردان دبیرستان دکتر ولی‌الله نصر بود که سال‌ها در همین دبیرستان به خدمت تا ریاست دبیرستان پرداخت. ضمن این که موفق شد در رشته کارشناسی معماری داخلی به تحصیل ادامه دهد.

او ورزش را با تنیس آغاز کرد و سپس جذب والیبال شد. آشنایی اش با تنیس به دلیل دیدن بازی دانشجویان دانشگاه در زمین تنیس دانشگاه تهران بود. «گاهی اوقات در پایان ساعات درس به دانشگاه می‌رفتم تا به اتفاق پدر راهی منزل شوم. پدرم چون به ورزش علاقه داشت وقتی پرسش‌های مرا درباره این ورزش شنید گفت: «اگر علاقه‌مندی با مربی صحبت می‌کنم.» خلاصه در سن ۱۳ سالگی با توجه به جثه کوچکم راکت تنیس را به دست گرفتم و چون از راکت‌های پاکستانی استفاده می‌شد، راکت‌ها تنها کمی از خودم کوتاه‌تر بود. البته فشار ورزش آن زمان را امروز با آرتروز کتف و مچ تحمل می‌کنم. این دردها به این دلیل است که ورزش‌های سنگینی را از سنین خیلی پایین شروع کردم که این از بدترین موارد است که ما متوجه نبودیم.

تأکیدی که امروزه روی بدنسازی می‌شود، ما آن روز بی‌توجه بودیم. دوستانی که ورزش را در آن سال‌ها شروع کردند اغلب یا دیسک کمر دارند یا آرتروز دست و پا، که این‌ها ناشی از عدم آشنایی با تکنیک صحیح ورزش بود.»

ورزش والیبال را هم از دانشگاه تهران شروع کرد. «یکی از روزها در سالن سرپوشیده دانشگاه، تیم تاج بازی داشت و من در انتظار پدر. رییس سالن از علاقه‌مندی من به والیبال پرسید و بالاخره به عضویت تیم تاج درآمد و والیبال را شروع کردم.»

با پایان دوره دبیرستان در سال ۱۳۴۴ مدیر دبیرستان از او خواست برای برنامه‌های مراسم آبان‌ماه مربیگری دانش‌آموزان را برعهده بگیرد. «دبیرستان بزرگی بود و حدود ۶۰۰ دانش‌آموز در این مراسم حضور داشتند. این کار سبب شد که یک سال دوره تربیت معلم را طی کنم و بلافاصله در همان دبیرستان استخدام شدم.»

هفده سال در دبیرستان ولی‌الله نصر به‌عنوان دبیر ورزش خدمت کرد. «اغلب مقام‌های اول تا سوم والیبال، بسکتبال و پینگ‌پنگ منطقه از آن دانش‌آموزان این مدرسه بود.»

با بزرگتر شدن فرزندانش در مدرسه عالی خارک وابسته به دانشگاه پلی‌تکنیک به‌تحصیل در رشته معماری داخلی ادامه داد.

او در پست پاسور در تیم بازی می‌کرد، اما معروفیتش روی سرویس‌های خیلی محکم و پاس‌هایش بود. «سرو برگردانی که امروز زده می‌شود در آن روزها شناخته شده نبود. در بازی آسیایی هند که سوم شدیم من از این سروها زدم و در بازگشت مربی من که اهل باکو بود روی این سروها با من تمرین کرد.

در بازی با یکی از دو کره، مربی خواست که سرو برگردان بزنم. چون تمرین نداشتم. بعد از آن که سروها را زدم مشکل کمر پیدا کردم و شش ماه خوابیدم. همین باعث عقب‌ماندگی من از تیم ملی شد و من جذب کار در مدرسه و بچه‌داری شدم. در مجموع حدود شش سال در تیم ملی بودم.»

بعد از ۱۷ سال دبیری ورزش در ولی‌الله نصر پست معاونت دبیرستان به‌او واگذار شد. بعد از انقلاب هم حدود سه سال در این پست ماند و یک سال مسئولیت قائم‌مقامی دبیرستان را برعهده داشت. «بعد از مدرسه بیرون آمدم و یک دوره استراحت اجباری داشتم. به‌راهنمایی آمدم. دو سال معاونت و یک سال مدیریت مدارس راه دانش و مطهر را عهده‌دار بودم. در مدارس راهنمایی به‌تدریس تاریخ و جغرافی و حرفه و فن پرداختم و بعد تقاضا کردم که مدتی هم به‌تدریس رشته هنر که مورد علاقه‌ام است بپردازم.» و هم‌اکنون در مدرسه راهنمایی ندا معاونت مدرسه و کلاس‌های هنر دوم و سوم راهنمایی را برعهده دارد.

به‌باور او زمانی که ورزش می‌کرد، عشق و علاقه به ورزش خیلی زیاد بود ولی

امکانات وجود نداشت. «این علاقه آنقدر زیاد بود که زمین استادیوم نصیری (فرح سابق) خاکی بود ما این زمین را جارو می‌کردیم. یا در روزهای سرد و یخبندان زمستان یخ‌ها را می‌شکستیم و زمین را آماده می‌کردیم. چون سالن هنوز آماده نبود. خیلی از بازیکنان حتی کفش ورزش هم نداشتند. صحبت از سال ۳۹-۴۰ است. البته چون تعداد کم بود باشگاه‌ها در حد ما امکانات فراهم می‌کردند. حتی برای مسابقات تیم ملی پول تو جیبی می‌گرفتیم ولی تعداد کم بود و این مختص ورزشکاران باشگاهی بود. امروزه با وجود جمعیت زیاد امکانات بهتر است ولی علاقه‌مندی که با اشتیاق به سمت ورزش میل کند زیاد نیست.»

سال‌ها سر و کله زدن با جوانان و نوجوانان او را به این نتیجه رسانده است که «بچه‌ها در اثر افسردگی به طرف ورزش نمی‌روند به سمت چیزهایی می‌روند که برایشان مهلک است. باید اولیا مراقب باشند هرچند که ما با اولیا هم مشکل داریم. چون اینها بچه‌های جنگ هستند و فشار عصبی روی آن‌ها زیاد است و حوصله‌ای که ما برای این بچه‌ها داریم اولیای آن‌ها ندارند. بچه‌ها با ورزش بیگانه‌اند و استقبال نمی‌کنند. این بیگانگی در نهاد ورزش مدارس و جامعه ما نشست کرده است.

مشکلات ما بنیانی است. اگر علاقه و عشق آن زمان ما با امکانات امروز تلفیق و هماهنگ می‌شد، می‌توانستیم در سطح آسیا خودی نشان دهیم.

باید مربیان خوب و کارآزموده بکار گرفت. مربیان هم نسل من دیگر نمی‌توانند در ورزش نقش داشته باشند گفته می‌شود پیشکسوت، ولی واقعیت این است که ما ورزش مدرن را نمی‌شناسیم. اگر من مرتب بولتن‌های ورزشی خارجی را مطالعه می‌کردم بله حرفی برای گفتن داشتم؛ ولی امروز وقتی مسابقه‌ای را از تلویزیون می‌بینم متوجه می‌شوم که بسیاری از قوانین و قواعد بازی تغییر کرده است. در یک جمله ما افراد دلسوز و متخصص کم داریم. نه تنها در ورزش در همه زمینه‌ها.

من هیچ وقت از این که جذب ورزش شدم پشیمان نیستم. بهترین سال‌های زندگی‌ام سال‌هایی بود که ورزش کردم.»

آنچه به عنوان خاطره در ذهنش نشسته توجه و احترامی بود که به عنوان ورزشکار برایشان قائل بودند.

«ورزش غرور انسان را از بین می‌برد. ورزش این قدرت را به انسان می‌دهد که بسیاری امیال و احساسات را در خود بکشد، و آنچه را که مفید است نگهدارد. ورزشکاران آدم‌های خوش‌قلب و رثوفی هستند. در واقع ورزش جسم و روح را جلا می‌دهد»

سرور وحدتی پیش از آن‌که دبیرستان را به‌پایان ببرد به‌خواست پدر به‌عقد سرهنگ رضوانی درآمد. این ازدواج تا پایان تحصیلات دو دخترش که یکی دندانپزشک و دیگری طراح است و هر دو مقیم آلمان، ادامه داشت.

وحیدیان، اشرف

نخستین سرپرست تیم ملی والیبال و نخستین کاپیتان تیم ملی در سال ۱۳۱۹ در شهر قم به دنیا آمد. هنوز یک سال نداشت که خانواده تهران را برای سکونت انتخاب کرد. تحصیلات را از دبستان منوچهری آغاز و در دبیرستان نوربخش به‌پایان برد و وارد دانشسرای عالی شد. کارشناسی تربیت بدنی را از دانشسرا و کارشناسی ارشد در همین رشته را از دانشگاه تهران دریافت داشت. ورزش را از دوره دبیرستان آغاز کرد. علاوه بر ورزش والیبال قهرمان تنیس و پرش ارتفاع دبیرستان هم بود. اما ورزش اصلی او والیبال بود.

با سفر تیم والیبال بانوان ترکیه به تهران، او نیز چون دیگر اعضای تیم دبیرستان نوربخش موفق شد در اولین بازی با یک تیم خارجی (فتر باغچه ترکیه) به پیروزی دست یابد. در پایان این دوره بازی‌ها، اشرف وحیدیان نیز به عضویت تیم تاج (استقلال) درآمد. با تشکیل تیم ملی به عضویت این تیم پذیرفته شد. وی در تمام مدتی که در دانشگاه تحصیل می‌کرد به عنوان سرپرست و مربی در دبیرستان نوربخش، خسرو خاور، باشگاه تاج فعالیت داشت و سپس تدریس و سرپرستی ورزش دانشگاه تهران، مدرسه عالی ترجمه و دانشسرای عالی را نیز عهده‌دار گردید همچنین عضو هیات علمی مدرسه عالی ورزش بود.

برای نخستین بار به عنوان عضو تیم ملی و سرپرست زن این تیم در بازی‌های آسیایی بانکوک حضور یافت و تا زمان انقلاب و پس از آن سرپرستی تیم ملی را عهده‌دار بود.

وی نخستین زن ایرانی است که دو دوره مربیگری را در خارج از کشور گذرانده است. دوره یک و دو مربیگری را در کشور چکسلواکی به پایان برد و در ایران نیز با مربیانی از چکسلواکی و ژاپن کار کرد.

در اولین حضور تیم ملی در بازی‌های آسیایی بانکوک که کاپیتانی آن را اشرف وحیدیان برعهده داشت توانست به مقام سوم دست یابد. وحیدیان با تأسف می‌گوید: «مسمومیت غذایی تیم سبب شد به مقام بهتری دست نیایم».

در سال ۱۳۴۲ با غلامرضا حقگذار شهیدی از اعضای تیم ملی مشت‌زنی ازدواج کرد و سپس راهی استان گیلان شد. طی چهار سال در شهر رشت برای والیبال این شهر تلاش کرد و موفق گردید تیم این شهر را به مقام دومی در کشور برساند.

همسرش مدتی مدیرکل روابط عمومی سازمان تربیت بدنی و ریاست فدراسیون بوکس را برعهده داشت و هم‌اکنون عضو فدراسیون جهانی بوکس است و با فدراسیون مشت‌زنی ایران نیز همکاری دارد. دو فرزند دارد. پسر دکترای حقوق و دختر لیسانس اقتصاد. هر دو در ورزش‌های متعدد مانند شنا و والیبال و... مهارت دارند.

بعد از بازنشستگی مؤسسه «خانه ورزش» را دایر کرد. تیم والیبال بانوان «خانه ورزش» را دایر کرد و به قهرمانی باشگاه‌های کشور رساند. «به دلیل نداشتن سالن و هزینه بالا تیم را به «پورا» واگذار کردم. مدتی هم مربی تیم استاندار بودم که این تیم هم به مقام قهرمانی رسید».

بعد از انقلاب هم مربیگری تیم ملی را عهده‌دار شد. همچنین در دانشگاه آزاد به تدریس پرداخت و یک دوره هم تیم جوانان و بزرگسالان بازی‌های دهه فجر را هدایت کرد که مقام دوم بزرگسالان و سوم جوانان را کسب کرد.

مقایسه ورزش در دو مقطع قبل و بعد از انقلاب را این‌گونه تشریح می‌کند: «پیش از انقلاب امکاناتی فراهم می‌شد که ورزش باشگاهی رشد یابد. با وجود آن‌که از نظر «سالن» در مضیقه بودیم ولی برای پیشرفت ورزش بانوان از هیچ باشگاهی برای سالن پول دریافت نمی‌شد. حتی لباس هم در اختیار بازیکنان گذاشته می‌شد.

متأسفانه امروزه این امکان فراهم نیست که تیمی پا بگیرد؛ چون هزینه‌ها بالاست و فرد از ادامه کار پشیمان می‌شود. به همین دلیل ورزش والیبال روز به روز افت می‌یابد.

به همین دلیل ورزش قهرمانی فراموش می‌شود. هرچند ورزش‌های عمومی توسعه یافته است.

متأسفانه جوانان ما اقبالی به ورزش ندارند و کمتر به آن روی می‌آورند؛ حتی مکان همین ورزش‌های عمومی را هم خانم‌ها پر می‌کنند نه جوانان، یعنی خانم‌ها برای تناسب اندام به این مکان‌ها مراجعه می‌کنند.

علت این بی‌توجهی جوانان نیز به ندادن به ورزش در دبیرستان‌ها است. امروزه سالن‌هایی که مسابقات والیبال در آن برگزار می‌شود خالی است در حالیکه در گذشته این‌گونه نبود.

یکی از عللی که جوانان کمتر به ورزش والیبال روی می‌آورند شرکت نکردن در رقابت‌های برون‌مرزی است. باید در این مورد فکری کرد.

با ادامه وضعیت فعلی نمی‌توان حرفی برای گفتن داشت. مسئولان ورزش باید از سطح دبیرستان استعدادیابی کنند. سپس در جهت پرورش آن استعداد برآیند تا شاید قهرمانانی پرورش یابند.

این استعدادیابی در مورد خانم‌ها باید چند برابر باشد. چون زنان تا سن ۳۰ سال در صحنه می‌مانند و بعد ازدواج می‌کنند. باید با پرورش نیروهای جدید جای خالی آنها پر شود.

مسئولان والیبال کشور باید به فکر باشند که برای بازیکنان یک سالن در نظر بگیرند. یعنی انجمن والیبال باید سالن در اختیار داشته باشد تا بتواند برنامه‌ریزی کند.

اگر زیربنا درست باشد و امکانات فراهم گردد و بودجه مناسب تخصیص یابد می‌توان برنامه‌ریزی مناسبی داشت.

قبل از انقلاب ورزشکاران پولی دریافت نمی‌کردند. ولی مدیریت باشگاه همه ماهه مقداری پول در صندوق به نام ورزشکاران ذخیره می‌کرد. در پایان سال تیم برای سفرهای تفریحی به خارج از کشور اعزام می‌شد. امروزه هم می‌توان برای بازیکنان ورزش‌هایی مانند والیبال که امکان فعالیت‌های برون‌مرزی ندارد حداقل با سفرهایی این جذابیت برای آن‌ها فراهم گردد. می‌توان در چارچوب کشورهای اسلامی سفرها و بازی‌هایی را تدارک دید.

باید به این نکته اهمیت داد که امروز مردم ما از زاویه علمی به ورزش نگاه می‌کنند و به درستی دریافتند که ورزش تنها بازی نیست و برای سلامتشان سودمند است. این مهم از طریق برنامه‌سازی و روشنگری رسانه‌ها به دست آمده است. دیگر مانند گذشته پدر و مادر از ورزش فرزندان نگران نمی‌شوند و سخت‌گیری نمی‌کنند، بلکه خود امکانات ورزش را برای آنها فراهم می‌آورند.

نبود امکانات مناسب، مربی، ارتباطات خارجی و انگیزه سبب درجا زدن ورزش والیبال است. «دقت و توجه به وضعیت ورزشکاران سبب می‌شود که انگیزه ادامه کار فراهم شود. متأسفانه آنچه در نظر گرفته نمی‌شود حق و حقوق ورزشکاران است.

به درستی یک فرد غیرپزشک اجازه داشتن تابلو را ندارد ولی یک فرد غیرورزشی به راحتی اجازه تأسیس سالن و مؤسسات ورزشی را دارد و اصلاً تخصص در این مورد ملاک قرار نمی‌گیرد و حق ورزشکاران ضایع می‌شود. در حالی که این می‌تواند بازار کاری برای این گروه باشد. اما در دیگر کشورها ورزش به عنوان یک حرفه تخصصی مورد توجه است ولی ما از این مهم غافلیم».

بهترین خاطره‌اش را پیروزی تیم دبیرستان نوربخش در برابر تیم فتر باغچه ترکیه می‌داند: «شب مسابقه سالن مملو از جمعیت بود. تیم ترکیه در بازی قبلی تیم دانشگاهی را شکست داده بود. پیروزی ما حاضران در سالن را شگفت‌زده کرد و استقبال آنچنان بود که ما نتوانستیم گروهی از سالن خارج شویم و هر یک از ما با یک ماشین محل مسابقه را ترک کردیم. جالب این که استقبال در روزهای بعد هم ادامه یافت مثلاً راننده‌های اتوبوس از ما بلیت نمی‌گرفتند و مردم در خیابان ما را مورد محبت قرار می‌دادند. همین محبت‌ها سبب شد که در کار خود تلاش بیشتری داشته باشیم و به آینده امیدوار».

وزیراف، بی‌بی خانم

نخستین آموزشگاهی که نام دوشیزگان را بر خود داشت در سال ۱۲۸۳ بنیان نهاد. اما از همان ابتدا با مخالفت‌هایی رو به رو شد تا جایی که فردی به نام سیدعلی شوشتری به عنوان اعتراض در حضرت عبدالعظیم متحصن شد و تکفیرنامه‌ای صادر کرد. در این

تکفیرنامه گفته شده بود وای به حال مملکتی که در آن مدرسه دخترانه تأسیس شود. این تکفیرنامه در آن زمان هر عدد یکشاهی فروش رفت و بازار سیاه پیدا کرد.

کار بالا گرفت و صحبت از ویران کردن مدرسه به میان آمد. بی بی وزیراف شکایت به صنیع الدوله وزیر فرهنگ وقت بود. اما پاسخ وزیر که گفت «به خاطر مدرسه شما می خواهند مملکتی را به آشوب بکشند.» وی را بر آن داشت که مدرسه را تعطیل کند.

این مدرسه پنج معلم داشت و موضوع های متنوعی مانند تاریخ، خواندن و نوشتن، جغرافیا و ریاضیات و معارف دینی در آن تدریس می شد.

وزیراف برای تشویق پدران و مادران به فرستادن دختران به مدرسه، آموزش مهارت هایی مانند آشپزی را هم به فعالیت های مدرسه افزود. همچنین مرکز ویژه ای برای آموزش هنرهای دستی نیز در مدرسه دایر کردید. برای ترغیب بیشتر مردم روش هایی را هم پیش گرفت. به طور مثال از هر خانواده فقیر که دو دانش آموز در مدرسه داشت، یک نفر به طور رایگان ثبت نام می شد. در اقدامی دیگر وی برای نگهداری دختران بی خانمان پرورشگاهی نیز دایر کرد. با این همه او توانست بکار ادامه دهد.

یک سال بعد با به توپ بسته شدن مجلس او توانست بار دیگر مدرسه را بازگشایی کند؛ با این شرط که دختران بین ۴ تا ۶ سال در مدرسه حضور یابند و کلمه دوشیزه از تابلو مدرسه حذف شود.

وی همچنین برای پیشرفت زنان و آگاهی آنان جلساتی در منزلش برپا می داشت. یادداشت های مربوط به این گردهمایی ها در روزنامه «ایران نو» ارگان حزب دموکرات، انتشار می یافت. این یادداشت ها نشان می داد که در گردهمایی ها از زنان خواسته می شد تا در بحث های سیاسی شرکت جویند. بی بی وزیراف رییس دبستان «دوشیزگان» زنان را فرامی خواند تا «روزهای آخر هفته در خانه او گرد آیند و ضمن نوشیدن قهوه و کشیدن قلیان درباره موضوعات سیاسی بحث کنند. در دعوتنامه وی چنین آمده بود: هر خواهری که مایل است می تواند در این گردهمایی سخنرانی کند من خود نیز درباره منافع حکومت قانون و مضار خودکامگی سخن خواهم گفت».

بی بی خانم وزیراف از مهاجران قفقاز و همسر موسی خان میرپنج بود. استاد علینقی وزیری زنده کننده موسیقی اصیل ایرانی پسر خانم وزیراف بود و دو دختر او افضل و

اعلم وزیری نام داشتند.

سرانجام بی‌بی‌خانم وزیراف موفق شد به‌خواست خود یعنی تأسیس مدرسه دست یابد و نام خود را به‌عنوان نخستین موسس آموزشگاه دختران در تاریخ باقی‌گذارد.

وزیری، بدر آفاق

نخستین دختر ایرانی که از پادشاه بلژیک مدال طلای هنر دریافت کرد. او در یک خانواده اهل فرهنگ و هنر در سال ۱۳۰۰ چشم به‌دنیا گشود. تنها دختر کلنل وزیری که پدر او را «بول» صدا می‌کرد، از کودکی در کنار پدر که خود از اساتید مسلم موسیقی ایرانی و موسس هنرستان موسیقی و باستان‌شناس بود با دنیای موسیقی آشنا شد.

بیشتر از ۹ سال نداشت که تار می‌نواخت و در اولین کنسرت بانوان که کلنل وزیری در سال ۱۳۰۹ برای بانوان ترتیب داد به‌همراه شمسی ستوده نوازنده ویولن، به‌نواختن تار پرداخت.

او نوه بی‌بی‌خانم وزیراف است که اولین مدرسه دخترانه در ایران را به‌نام «دوشیزگان» تأسیس کرد.

بدری وزیری در پایان تحصیلاتش در مدرسه موسیقی به‌دلیل علاقه‌مندی به‌هنر تئاتر در کلوپ موزیکال به‌مدیریت لرتا هایر ایتیان هنرپیشه معروف تئاتر به‌فعالیت پرداخت. اما علاقه‌مندی‌اش به‌رشته حرکت موزون وی را برآن داشت که برای سفر و آموزش آکادمیک این هنر راهی اروپا شود و این خواسته او با کمک پدر، امکان‌پذیر گردید. او در سال ۱۹۳۷ (۱۳۱۵) راهی اروپا شد و در مدرسه سلطنتی بلژیک در رشته باله و نمایش به‌تحصیل پرداخت. این آغازی بود تا سال‌ها بعد نام وی به‌عنوان نخستین دختر ایرانی هنرآموز این مدرسه که به‌اخذ مدال طلا به‌عنوان شاگرد برجسته نایل آمد ثبت گردد.

بدری وزیری پنج سال در بلژیک به‌تحصیل پرداخت و سپس راهی سوئیس شد. وی با ورود به‌کنسرواتوار ژنو مدت پنج سال در رشته هنرهای دراماتیک به‌تحصیل پرداخت. سرانجام بدری وزیری پس از ده سال آموزش در سال ۱۳۲۵ خورشیدی به‌ایران بازگشت و در هنرستان موسیقی ملی و مدرسه عالی موسیقی به‌تدریس تئاتر و تاریخ

موسیقی و زبان فرانسه پرداخت.

استعداد بدری وزیری در حرکات موزون، پدر را بر آن داشت که آهنگ «رقص دختر من» را برای وی بسازد. گرچه او در بازگشت با وجود استعدادش در این هنر به دلیل شرایط حاکم بر جامعه آن را هم کنار گذاشت.

پس از ازدواج با پسر عمه اش حسینعلی ملاح که عضو شورای موسیقی بود کار ترجمه آثار بزرگان ادب را در پیش گرفتند و چند اثر برجسته نمایشی را ترجمه کرد. که می توان به سه نمایشنامه از موريس مترلینگ، دو مجلد تحت عنوان «دختران فضل فروشی» و «اثر و انجمن روش تفریح» و ده نمایشنامه برای مدارس را اشاره کرد. وی مدت شش سال هم ریاست هنرستان هنرهای زیبای دختران را تا سال ۱۳۴۶ بر عهده داشت.

بدر آفاق وزیری در سالهای آخر خدمتش در اداره فعالیت های هنری وزارت فرهنگ و هنر مشغول تهیه نمایشنامه های تلویزیونی و تنظیم نمایشنامه های رادیویی شد.

هاشمی، فائزه

مدیر مسئول نخستین روزنامه مربوط به زنان به نام «زن» در هفدهم دی ماه ۱۳۴۱ در قم چشم به جهان گشود. او سومین فرزند علی اکبر هاشمی رفسنجانی و عفت مرعشی علی آبادی است. هنوز کودک بود که به همراه خانواده، که پدر پاگیر مبارزه علیه رژیم سلطنتی بود به تهران آمد و در خیابان نائب السلطنه سه راه امین حضور ساکن شدند.

دوران دبستان را در مدرسه دین و دانش شمیران که خانم کاتوزیان مدیریت آن را عهده دار بود، سپری کرد. با تأسیس مدرسه رفاه که پدرش از بنیانگذاران آن بود سال اول راهنمایی را به پایان برد اما سال دوم با بالا گرفتن مبارزات سیاسی روحانیون، مدرسه توقیف شد و او سال دوم و سوم راهنمایی را در بنیاد علایی در خیابان ستارخان گذراند. مدیریت این مدرسه بر عهده اعظم طالقانی فرزند آیت اله طالقانی بود و چند تن از اعضای این خانواده مسئولیت هایی را در این مدرسه عهده دار بودند. در سال سوم راهنمایی اعظم طالقانی دستگیر و روانه زندان شد.

فائزه هاشمی دبیرستان را از مدرسه مذهبی فخریه (یمین) آغاز کرد ولی پس از دو سال به دبیرستان کیهان‌دخت و پس از انقلاب به مدرسه تربیت رفت.

وی در اسفند سال ۱۳۵۷ در سن ۱۶ سالگی با دکتر حمید لاهوتی فرزند آیت‌الله حسن لاهوتی اشکوری ازدواج کرد. همسرش روانپزشک است و دو فرزند مونا و حسن ثمر این ازدواج‌اند.

دو دوره از زندگی او با جنجال همراه بود. نخستین بار زمانی که به عنوان نماینده به مجلس راه یافت و گفته شد که نماینده اول تهران بود که به دلایلی نام او به عنوان نفر دوم اعلام شد و در ادامه فعالیت او در ایجاد فضای بازتر برای زنان، انتشار روزنامه زن و محاکمه او به عنوان مدیر مسئول یک نشریه.

وی کارشناس علوم سیاسی، کارشناس مدیریت بازرگانی و کارشناس ارشد در حقوق بین‌الملل و دانشجوی دکترا در رشته حقوق بشر بین‌المللی است و یک دوره یک ساله علمی ورزشی را در دانشگاه تهران به پایان برده است.

فعالیت وی در زمینه ورزش، زمینه‌ساز تحولی در ورزش بانوان کشور شد. البته در این راه از پشتیبانی پدر که در مقام ریاست جمهوری بود نیز برخوردار شد. نبودن زنان در مسابقات بین‌المللی و از بین رفتن انگیزه لازم در بین ورزشکاران، مربیان و داوران باعث تشکیل فدراسیون اسلامی ورزش زنان توسط وی گردید؛ تا جایی که از سوی رئیس وقت کمیته بین‌المللی المپیک برای عضویت فائزه هاشمی در این کمیته دعوت شد. وی این دعوت را نپذیرفت ولی برای حضور نماینده ایران در این کمیته تلاش کرد.

به باور او موقعیت زن ایرانی در مقاطع مختلف دستخوش ابعاد متفاوتی است. به همین دلیل حضور آنان را در سال‌های قبل و مقطع انقلاب، زمان جنگ تحمیلی و سال‌های پس از آن و سال‌های اخیر قابل بررسی می‌داند. در مجموع این حضور را همراه با رشد می‌بیند و ضمن اعتقاد به بهبود شرایط برخی مشکلات فرهنگی و قانونی را که از هم جدا نمی‌داند ناظر بر این فعالیت‌ها می‌شمرد.

می‌گوید: «باید توجه داشت که حق گرفتنی است و اگر زن‌ها موفقیتی داشتند در سایه تلاش خود آنها بوده و کسی چیزی پیشکش نداده است. به هر حال زن‌ها طالب حقشان بودند و مبارزه کردند و به بخشی از آن رسیدند و این راه ادامه دارد.»

پیش از انقلاب تدوین قوانینی در جهت بهبود شرایط زنان صورت گرفت هر چند هم اکنون با گذشت بیش از ۲۶ سال از انقلاب اسلامی مشکلات و قوانین دست و پاگیری وجود دارد. البته امروزه این گونه توجیه می شود که قوانین بر اساس اصول اسلامی است ولی من معتقدم که این مسائل بیشتر از یک سلسله تفاسیر و سلیقه های شخصی و فرهنگی سرچشمه می گیرد که در طول قرن ها در قالب سنت ها و آداب و رسوم به اسلام نسبت داده شده و همین عوامل نقش تعیین کننده ای در قوانین ما دارد.

بیشترین زمینه مشکلات، در تداخل بین دین و سنت و نقش نگرش افراد است که در جامعه تعیین کننده بوده است.

به باور فائزه هاشمی مشکلات زنان با شدت و ضعف در همه دنیا وجود دارد. به همین نسبت هم نهضت زنان یک نهضت جهان شمول است. با این تفاوت که برخی کشورها زودتر به خواست خود نایل شدند یعنی زودتر شروع کردند و بعضی هم دیرتر. خلاصه آن که از سایرین در مجموع عقب نیستیم و شرایط را خیلی منفی نمی بینیم.

او به برابری حقوق زن و مرد معتقد است و می گوید اگر فمینیسم به معنی برابری حقوق زن و مرد در نظر گرفته شود او خود را فمینیست می داند و برای این برابری تلاش کرده است.

فائزه هاشمی به عنوان یک چهره خبرساز و مطرح در سال های اخیر مطرح بود. ولی خیلی زود از صحنه سیاست کنار کشید.

«بعد از انتخابات ششم که مردم به من رأی ندادند حضور خودم را بی معنی یافتم. سیاسی شدن حیطه های فرهنگی و اجتماعی خوب نیست و حرکتی که شکل گرفته بود و از سرعت خوبی هم برخوردار بود دچار این آفت سیاسی زدگی شد به تلاش ها در موضوع زنان ضربه زد و سبب کندی حرکت ها و حتی توقف در بعضی زمینه ها شد.»

او به عنوان اولین ناشر یک روزنامه به نام «زن» وارد صحنه مطبوعات شد بعد از ۱۰ ماه روزنامه اش توقیف شد می گوید:

«من کار را نیمه رها نکردم. روزنامه زن توقیف شد. به عنوان کسی که پیگیر مشکلات زنان است به این کار روی آورده بودم. برای این که یک حرکت منسجم و ماندگار شروع شود و اطلاع رسانی مستمر و گسترده ای درباره موضوعات زنان انجام گیرد. به باور من

برخی از مشکلات زنان ما به دلیل کمبود آگاهی است. برای افزایش آگاهی آنان یک روزنامه می‌توانست حرکتی تأثیرگذار باشد.

با وجود این که مدت کوتاهی در کار انتشار یک روزنامه بود این کار را با روحیه خود نزدیک می‌بیند و می‌گوید: «انتشار روزنامه زن برایم کار متفاوتی بود اگر روزی حق انتخاب داشته باشم و امکانات اجازه دهد این کار را ادامه خواهم داد. چون یک کار کامل است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

سمت‌ها و مسئولیت‌ها

- اولین نایب رییس زن در کمیته ملی المپیک
- بنیانگذار و رییس فدراسیون اسلامی ورزش زنان
- بانی انجمن ورزشی نویسان و عکاسان ورزشی
- عضو شورای عالی ورزش کشور
- دبیر شبکه ارتباطی سازمان‌های غیردولتی زنان (دو دوره) و عضو هیأت امنای شبکه

- مؤسس و رییس کانون فارغ التحصیلان دانشگاه الزهرا (دو دوره)
- مدیر مسئول و صاحب امتیاز روزنامه توقیف شده زن
- نماینده مردم تهران در پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی
- مؤسس و رییس سازمان غیردولتی خانه سفید مهر (حقوق بشر)
- عضو هیأت مؤسس و شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی
- نماینده سازمان تربیت بدنی در شورای فرهنگی اجتماعی زنان (دو دوره)

هاشمی معصومی، الهام

از اعضای نخستین تیم ورزشی بانوان که بعد از انقلاب به خارج اعزام شد. در شیراز در خانواده عبدالرضا هاشمی معصومی کارمند بانک کشاورزی و سیده زهرا صدیق مروستی خانه‌دار به دنیا آمد. دوران تحصیل را تا مقطع دانشگاه در شیراز گذراند. سپس در رشته تکنولوژی رادیولوژی در دانشگاه شهید بهشتی ادامه تحصیل داد. وی همچنین

در رشته مهندسی کشاورزی، با گرایش خاک شناسی از دانشگاه شیراز نیز فارغ التحصیل شده است با وجود تخصص در دو رشته هنوز نتوانسته است کار مشخصی داشته باشد و خود در این باره می‌گوید: «به دلیل عضویت در تیم ملی تیراندازی و حضور در اردوهای مستمر در تهران، نتوانستم کار درست و حسابی داشته باشم و فقط در استراحت‌های بین اردوها، مربیگری تیم‌های تیراندازی دانشگاه شیراز و تیم منتخب فارس و... را به عهده دارم.»

ورزش را به طور جدی از سال ۱۳۶۸ شروع کرد و ضمن ورزش تیراندازی به ورزش‌های دیگری مانند کاراته و شنا هم می‌پردازد. اما آن کودکی علاقه زیادی به تیراندازی داشت و در نوجوانی این علاقه به اوج رسید می‌گوید: «این علاقه زمانی فزونی یافت که دانستم بر این رشته و تعلیم آن در دین مقدس اسلام تأکید شده است. به تدریج عاشق این رشته شدم و به مرور تمام زندگی ام تحت الشعاع آن قرار گرفت.» حضورش در میدان‌های ورزشی در واقع اولین حضور زن ایرانی بعد از انقلاب در میادین بزرگ ورزشی بود «این احساس که نماینده جامعه زنان است و اثبات توانمندی‌های زن ایرانی بار سنگین و مضاعفی را برای او داشت.» و می‌توانست با وجود تجربه اندک نتایج خوبی کسب کند.

تا به حال ۵۵ مدال کسب کرده است که شامل ۳۹ طلا، ۱۳ نقره و سه برنز است. طی این مدت هم به کشورهای چین و آلمان، ایتالیا، اسپانیا، اندونزی، تایلند، کره شمالی، ژاپن و جمهوری آذربایجان سفر کرده است.

الهام هاشمی به آینده ورزش بانوان امیدوار است و معتقد است با این رشدی که طی ده سال گذشته داشته است اگر پیش برود «به یاری خدا و برنامه ریزی‌های منسجم‌تر مسئولان و علاقه و پشتکار روز افزون زنان هر چه زودتر در کلیه رشته‌های ورزشی خواهیم توانست به سطوح جهانی نزدیکتر شویم.»

هایراپتیان، لرتا

نخستین هنرمند تئاتر در سال ۱۲۹۰ در محله زرگنده تهران در یک خانواده متوسط به دنیا آمد. تنها ۱۵ سال داشت که در سال ۱۳۰۵ پا به صحنه گذاشت و نخستین زن

ایرانی بود که به گونه‌ای حرفه‌ای که دانش آموخته بود بازیگری آغاز کرد. نخستین نمایشنامه‌ای که لرتا در آن به ایفای نقش پرداخت. نمایشنامه‌ای موزیکال به کارگردانی ساتنیک آقابابیان بود. پس از آن توسط «هایک گارگاش» به طور حرفه‌ای کار بازیگری را ادامه داد و با بازی در نمایشنامه‌هایی با گروه تئاتر محمود ظهردالدین به شهرت دست یافت.

این هنرمند در سال ۱۳۱۲ با نوشین که بعدها به حزب توده پیوست ازدواج کرد و از مجموعه کارهای او با نوشین باید از نمایشنامه‌های توپاز، پرند آبی، بادبزین خانم ویندرمیر و ولین یاد کرد.

وی در سال ۱۳۳۱ از طریق فرانسه راهی مسکو شد و پس از ده سال در سال ۱۳۴۱ به ایران بازگشت و در تئاتر کسری نمایشنامه‌های گناهکاران بی‌گناه، ماجرای شبانه، گربه روی شیروانی داغ را کارگردانی و به ایفای نقش پرداخت.

در این دوره لرتا با هنرمندان بزرگی چون محمدعلی جعفری، پرویز فنی‌زاده، نصرت کریمی و جواد کهنمویی همکاری داشت. وی همچنین در مجموعه تلویزیونی خسرو میرزای دوم کاری از نصرت کریمی به ایفای نقش پرداخت.

لرتا از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در قالب شخصیت‌های نمایشنامه‌های زیر حضور یافت.

دو جلا (فرناندو آرابال) کارگردان ایرج انور

ایولف کوچولو (ایسن) کارگردان آربی آوانسیان

همانطور که بوده ایم (آلن آواموف) کارگردان آربی آوانسیان

خلوت خفتگان (پیترا گیل) کارگردان آربی آوانسیان

ادیپ شهریار کارگردان داریوش فرهنگ

این هنرمند در سال ۱۳۶۲ عازم وین شد و در سال ۱۳۷۷ در وین بدرود حیات گفت.

هوسپیان، برسابه

مؤسس اولین کودکستان ایرانی در سال ۱۲۹۶ در چهارمحال و بختیاری و در روستایی به نام ماسوره به دنیا آمد. پدرش نهایت هوسپیان جزو دانش آموختگان زمان خود بود و به تدریس اشتغال داشت. یک سال پس از تولد برسابه خانواده هوسپیان به تهران آمد. پدر، با کلیسای ارامنه در دروازه قزوین همکاری داشت. برسابه در یکی از

مدارس ارامنه تهران به نام داویدیان به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۰۳ با گرفتن مدرک کلاس ۹ فارغ التحصیل شد زیرا در آن زمان تحصیلات در کلاس ۹ پایان می یافت. وی برای آموزش بیشتر نزد استاد روانشناسی به نام اصلانیان که مدیریت مدرسه داویدیان را برعهده داشت به کسب روش تعلیم و تربیت پرداخت. آنگاه به تدریس در دبستان مشغول شد.

او علاوه بر کار تدریس به کارهای هنری از جمله تئاتر ایرانی و همکاری با آقای دریاییگی، فکری محمودی و عنایت الله شیبانی پرداخت. در تئاتر ارامنه نیز با هنرمندانی مانند پری آقابابایف، مادام تریان، فارونیان و گازگاش و غیره همکاری داشت. برسابه در سال ۱۳۰۸ به دعوت ارامنه بندر انزلی برای فعالیت های کودکانی و هنری از تهران به این شهر رفت. این زمان مقارن بود با فرماندهی نظامی سپهد زاهدی در گیلان. زاهدی او را برای تأسیس کودکان در تهران تشویق کرد.

اولین کودکان ایران در سال ۱۳۱۰ توسط او به نام «برسابه» البته با حمایت ممتازالدوله رئیس شورای عالی فرهنگ، تأسیس شد.

وی در سال ۱۳۲۰ با مهندس آریس سنخچیان ازدواج کرد. برسابه علاوه بر استفاده از نشریات و روش های جدید تعلیم و تربیت در سال ۱۳۲۹ برای آشنایی بیشتر با روش های جدید آموزشی به ژنو سفر کرد و در دانشگاه این شهر به مطالعه پرداخت. با بازدید از کودکان های نقاط مختلف اروپا از نزدیک با چگونگی اداره کودکان ها و آموزشگاه های فرهنگی آشنا شد.

وی کودکان دبستان مختلط و دبیرستان سیکل اول دختران را در خیابان ویلا سال ها اداره کرد.

برسابه عضو هیأت مدیره بانوان ارامنه تهران، عضو هیأت مدیره جمعیت خیریه (فرح پهلوی) و نماینده خیریه ارامنه تهران در سازمان زنان بود. وی در سال ۱۳۶۸ درگذشت.

یزدی، ملیکه

نخستین مدیر کل زنان در قوه قضاییه ملیکه دختر آیت الله یزدی در دی ماه ۱۳۴۳ در تهران متولد شد. تحصیلاتش را در رشته حقوق به پایان برد و کارشناس رشته حقوق

قضایی شد. در سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و همان سال برای ادامه تحصیل به همراه همسرش رهسپار آمریکا شد و تا سال ۶۶ پس از پایان تحصیلات دکتر تخرشی - همسرش - به ایران بازگشت.

وی دارای یک پسر (رضا متولد ۱۳۶۳) و یک دختر (فاطمه متولد ۱۳۶۷) است. همسر وی ریاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران را برعهده دارد. وجود پدر به عنوان یک فرد روحانی و سیاسی در علاقه‌مندی او به رشته حقوق تأثیرگذار بود «از زمان کودکی ام شاهد مباحث حقوقی و سیاسی بودم. بعد از انقلاب هم دو دوره حضور پدر در مجلس و کمیسیون قضایی و سپس مسئولیتش در شورای نگهبان و در ادامه مسئولیتشان در قوه قضاییه به مدت ۱۰ سال زمینه علاقه‌مندی و ادامه تحصیل در رشته قضا را در من ایجاد کرد. به طور خلاصه زمینه آشنایی من با این رشته وجود پدرم و مشوق من هم شخص ایشان بودند.»

در سال ۱۳۷۱ به عنوان نماینده رییس قوه قضاییه در دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری شروع به کار کرد و در همان زمان طی حکمی مشاورت حقوقی مشاور رییس جمهور (خانم شهلا حبیبی) به او واگذار شد و بیش از یک دهه در کمیته زنان کمیسیون حقوق بشر اسلامی عضویت داشت. دو دوره عضو شورای فرهنگی، اجتماعی زنان نهاد ریاست جمهوری وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی بود که یک دوره آن با معرفی ریاست قوه قضاییه (آیت الله یزدی) و هاشمی رفسنجانی ریاست جمهوری و در دور بعدی هم از سوی آیت الله هاشمی شاهرودی رییس قوه قضاییه و آقای خاتمی ریاست جمهور در این مسئولیت ماند.

پس از شش سال کارآموزی در سال ۱۳۷۷ ابلاغ قضایی اش صادر شد و همان زمان هم از دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری به قوه قضاییه منتقل شد و به عنوان اولین مدیر کل دفتر امور زنان قوه قضاییه شروع به کار کرد.

با حضور در کنفرانس جهانی زن در پکن نمایندگی ریاست قوه قضاییه را نیز عهده دارد بود و در سمینار بررسی حقوق کودک در کشور سوئیس نیز شرکت داشت که گزارش این سفرها به قوه قضاییه داده شد.

حضور او در یک کار متداول برای او با تنشی همراه نبود. می‌گوید همسر همراه بود و

در خانواده‌ای پرورش یافته بود که در کار بودند. به عنوان یک زن نیز با مشکلی روبه‌رو نبود. «تا این لحظه واقعاً احساس نکردم که جنسیت من مشکل آفرین بوده باشد. اصلاً نمی‌دانم چرا این بحث در جامعه وجود دارد. ما پیامبر اکرم را منجی واقعی بشریت می‌دانیم و خود را پیرو ایشان. چرا باید بحث زن و مرد را در جامعه پیش کشید. من به عنوان یک زن با مشکلی رو به‌رو نبودم ضمن این که توانستم در سمت‌هایی که آقایان مسئولیت داشتند مسئولیت بپذیرم.

ترجیح می‌دهد در مورد بحث حضور زنان در امر قضا وارد نشود. «به این موضوع به صورت سربسته و مختصر اشاره می‌کنم. این بحث تاریخچه مفصلی دارد که در دفتر امور زنان به صورت مکتوب موجود است. حتی در مورد چگونگی حضور زنان در امر قضاوت هم مستنداتی موجود است. تعداد انگشت شماری بودند که جذب کادر اداری شدند بعد در امر قضا وارد شدند و چه مشقاتی را پشت سر گذاشتند تا زمان آیت‌الله یزدی که دوباره ابلاغ‌های قضایی صادر شد. قانون اصلاح گردید و زنان این امکان را یافتند که در پست‌های قضایی فعالیت کنند. نوع نگرش آیت‌الله یزدی به موضوع زن سبب شد که دو نفر از خانم‌ها به عنوان دادیار در دستگاه قضایی فعالیت کنند. این دو دادیار در زمان مسئولیت آیت‌الله یزدی و مأموریت من در دفتر امور زنان به این سمت برگزیده شدند چون من درخواست آنان را دستی خدمت آیت‌الله یزدی بردم و ایشان با روی باز و لبخند شیرینی که حکایت از رضامندی ایشان از این مهم بود آن را امضا کردند. و برای اولین بار زنان به مقام دادیاری نائل آمدند.

به هر حال زن بودن عامل مهمی نیست. اساس بحث اسلام در جای خود باقی است اما آنچه در قرآن آمده و در روایات و سنت هست یا آنچه که اجماع علما و بحث‌های مربوط به آن که بسیار داغ هم هست در جای خود. البته من تابع چشم و گوش بسته دینم هستم و اطاعت محض و مطلق از قرآن دارم. اما باید به بحث زمان و مکان هم توجه داشت. می‌دانم اجتهاد در امر زمان و مکان معنی می‌یابد و به معنی جهد و کوشش در زمان و مکان است. اگر علما و صاحب نظران روی این مسئله بحثی داشته باشند آن را خودشان مطرح می‌کنند. من صحبتی راجع به امر قضا ندارم. اما در همین زمینه

خوشحالم که بیش از ۱۵۰ زن قاضی در دستگاه قضایی حضور دارند که در زمان مسئولیت آیت‌الله شاهرودی ابلاغ‌هایی برای زنان قاضی صادر شده است. در قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب هم برای حضور زنان منعی وجود ندارد. از طرف دیگر باید اشاره کنم که حضور این خانم‌ها در سمت قاضی تحقیق، مشاور، مستشار و... بسیار مؤثر بوده است. من شاهد حضور مؤثر آنان در مجتمع قضایی خانواده بوده‌ام. مراجعین با صمیمیت و آسودگی مسائل و مشکلاتشان را برای زنان قاضی بیان می‌کردند. چگونگی انجام مسئولیت و توانایی‌های خانم‌ها در پست‌هایی که به آنها محول شد سبب گردید که تعداد قابل توجهی از خانم‌ها در سمت معاونین روسای مجتمع و معاونین دادگاه‌های تجدید نظر در زمان آیت‌الله یزدی به کارگمارده شوند.»

هرگز به عنوان یک زن از جنسیتش احساس تاسف نکرده است «زیرا آن را دخالت در امر خلقت می‌دانم و خالق من بیشتر به حال من وقوف داشته است. بنابراین بی‌نهایت خوشحالم که توانسته‌ام مخلوقی باشم به عنوان زن و امیدوارم همیشه بتوانم کارها، نفس‌ها و قدم‌هایم همه مرضی رضای خالقم باشد. زیرا در خانواده به من یاد داده شد که همواره به زن بودنم بالنده باشم.»

در سال‌هایی که در دستگاه قضایی حضور داشت خاطرات زیادی برایش مانده است «بیان آنها هم شادی آور و هم تأسف بار است و از حوصله این مختصر خارج. اما شادی‌های من مدیون شادی ارباب رجوع‌هایم بوده است. توجه دارید که کار قضا با مسائل و مشکلات مردم در ارتباط است و این رنج‌ها و دردها هم در روحیه انسان بی‌تأثیر نیست. من بارها و بارها در دفتر کارم همراه با ارباب رجوع گریستم و با در آغوش گرفتن زنان بی‌دفاع رنجیده با آنها اشک ریختم. بارها دست خانم و بچه‌اش را گرفته نزد آقا (آیت‌الله یزدی) بردم و برای سرعت بخشیدن در کارشان وساطت کردم.

در مواردی هم که خارج از بحث حدود الهی بود و در اختیار رییس قوه قضاییه قرار داشت برای متقاضی طلب عفو می‌کردم و برای خانم‌های نوجوانی که مرتکب خطا شده بودند از آقا تقاضا می‌کردم شلاق و تعزیر آنها را مورد عفو قرار دهد. با قبول این درخواست چنان شاد می‌شدم که فکر می‌کردم بالاترین شادی نصیب شده است. با

توجه به این که آن زمان استخدام نشده بودم. از زمانی که استخدام شدم احساس می‌کنم که کارهایم رنگ ریا گرفته البته این احساس درونی من است ولی واقعیتی است که باید اینجا بازگو کنم. به هر حال خاطره بسیار است ولی از بازگویی آن ناراحت می‌شوم همین اندازه اشاره کنم که مسائل و ناراحتی‌ها آن قدر بود که من بیمار شدم. ترجیح می‌دهم در همین جا گفتگو را ختم کنم.»

فهرست اولین زنان

این فهرست شامل دو گروه از زنان است. زنانی که در کتاب به صورت مصاحبه و یا شرح حالشان به آنان پرداخته شده و گروهی که امکان دسترسی به آنان فراهم نشد و تنها نامی از آنان به عنوان اولین آمده است.

ذکر این نکته ضروری است که در رشته های ورزشی هدف نام کسانی بوده است که برای اولین بار در تیم ملی حضور داشته اند یا به عنوان ورزشکار برای اولین بار در میادین ورزشی قبل و بعد از انقلاب حضور یافته اند.

- آبیان داویدیان، گوهار - فارغ التحصیل هنرستان موسیقی
آذرخشی، فروغ - موسس مدرسه در مشهد
آزرمی، صفرا - سیتولوژیست
آزموده، طوبی - موسس دبیرستان ملی
آشام، بدر شکوهی - بخشدار نظر کهریزی هشترودی (بعد از انقلاب)
آصفی، آصفه - موسس اولیاء و مربیان
آقابابایف، ساتو پری - تحصیل آواز آکادمیک
آهی، لیلی - عضویت در شورای عالی فرهنگ
ابتکار، معصومه - معاون رئیس جمهور
ابتهاج سمیعی، نیره - نماینده مجلس شورای ملی

اذانی، فاطمه - سرپرست کلانتری
 اردلان، ظفر دخت - نماینده اصلی ایران در کمیسیون وضع زن در سازمان ملل متحد
 اردلان، مریم - مدیر هنرستان
 ارفعی، مرضیه - امیر ارتش
 استرآبادی، بی بی فاطمه - انتشار جزوه اعتراضی
 استکی، فریده - گریس کار
 اسکندری، محترم - موسس جمعیت زنان
 اعتصامی، پروین - کتابدار
 اعلم، ایران - استاد پزشکی
 افتخار السلطنه - عضویت در انجمن سری
 افخمی، مهناز - معاون نخست وزیر
 افشار، مستوره - تشکیل کنگره زنان
 افشار، مهین - بازرگان
 الله کرمی، رقیه - رشته تیراندازی (بعد از انقلاب)
 الله کرمی، کبری - رشته تیراندازی (بعد از انقلاب)
 امامی، لیلی - والیبالیست
 امانی، فائقه - بخشدار مرکزی سقز (بعد از انقلاب)
 امیر جلالی، ویولت - پزشکی هسته ای
 امیری، زهره - رشته تیراندازی (بعد از انقلاب)
 امین، زینب - سخنرانی اعتراض آمیز در تظاهرات
 امین، نصرت - رسیدن به درجه اجتهاد
 امینه اقدس - سفر به خارج
 اندامی، آذر - حک نامش در کره زهره
 انیس الدوله - سفر با عنوان ملکه ایران به خارج از کشور
 اوپال، لیلی - رشته پینگ پنگ (ورزش انفرادی) حضور در میدان های ورزشی خارج

باغچه بان، اولین - تشکیل کلاس آواز
 بامداد، بدرالملوک - تدوین کتاب خانه داری
 بختیار، نسرين - والیالیست
 برزین، پروین - باستان شناس حفار
 بزرگ نیا، فاطمه - کارشناس معلول
 بنی مهد رانکوهی، آدینه - قاضی
 بهزادیان - موسس مدرسه برای زرتشتیان
 بیانی، ملک زاده - باستان شناس
 پارسا، فرخرو - وزیر
 پارسیان، نادیا - والیالیست
 پاشا، زینب - مبارزه مسلحانه
 پاشنگ، زهرا - امدادگر هوایی
 پاکراوان، امینه - استاد
 پروین، مهیندخت - مهندس کشاورزی
 پری، سکینه - جراح
 پز شک، فریفته - زمین شناس
 پندنواز، روحی - والیالیست
 پوررنگ نیا، اکرم - مشاور دیوانعالی
 پهلوی، اشرف - نماینده ایران در سازمان ملل
 تاج السلطنه - عضویت در انجمن سری
 تت، ماری - والیالیست
 تجارتچی، عفت - اولین داوطلب زن برای خلبانی
 تریان، لیلی - مجسمه ساز
 تفضلی، مهین - متخصص کتابداری
 تقی پور، لایلا - گرافیکست

تیمورتاش، ایران‌دخت - وابسته مطبوعاتی

تیموری، پروین - انیماتور

جلودارزاده، سهیلا - هیات رییسه مجلس شورای اسلامی

جمشیدی، پریچهر - والیبالیست

جواهریان، مهین - مدرس انیمیشن

جهانبانی، شوکت ملک - نماینده مجلس شورای ملی

چوبک، میمنت - قاضی

حائری طوسی - گوینده رادیو

حبیبی، شهلا - مشاور ریاست جمهوری

حسینی، منصوره - تلفیق خط و نقاشی و سفالگری

خانلری (کیا) زهرا - نوآوری در کتاب درسی

خرازی، مهری - والیبالیست

خروجی، مرصع - شهردار نوسود (قبل از انقلاب ۱۳۴۳)

خطیب، اعظم - رشته پینگ‌پنگ (ورزش انفرادی) حضور در میدان‌های ورزشی

خارج

خلعتبری، فریده - ناشر

خلیقی‌پور، کبری - مسئول ورزش زنان

خواجه‌نوری، عفت‌الملوک - موسس مدرسه صنعتی

خوش‌بین، پری (پری مشهدی) - راننده کامیون

دانشور، سیمین - رمان‌نویس

درخشان، عطیه - رشته پینگ‌پنگ (ورزش انفرادی) حضور در میدان‌های ورزشی

خارج

درودی، ایران - جوانترین نقاش

درة‌المعالی - تشکیل نهادی برای سرپرستی از ایتام

دکتر کحال - ناشر نشریه زنان

دولت آبادی، صدیقه - موسس مهدکودک

دولتشاهی، مهرانگیز - سفیر

ده بزرگی، شهلا - خلبان هواپیمای موتوردار

رجالی، سیمین - اجرای طرح آموزش عالی در خارج از کشور

رجایی، عاتقه - نماینده مجلس شورای اسلامی

رخشان، مهرداد - طراح لباس مدرسه

رستمی، شادی - دریافت مدال در المپیاد کامپیوتر

ریاحی، شهلا - کارگردان و تدوین کننده

زند آذربایجانی، فخری - مهندس شیمی

زند، مهین - بخشدار و فرماندار (قبل از انقلاب)

ساوجی، مریم - تهیه برنامه حقوق زنان در رادیو

ستاره، فرمانفرمایان - مددکاری نوین

سرافرازی، فائزه - مخترع

سعیدی، نیره - برنده جایزه یونسکو

سلطان بلاغی، معصومه - راننده اتوبوس

سیاح، فاطمه - منتقد ادبی

سیدزاده، ژاله - والیبالیست

سیگارودی، طاهره - والیبالیست

شریفی، فرزانه - اورولوژیست

شکوفی، نسرين - والیبالیست

صادقی، سیمین - والیبالیست

صبا، فاخره - تحصیل در کنسرواتوار پاریس

صدراعظم نوری، زهرا - شهردار

صدر، بهجت - نقاش آبستره

صدری، سهام - ریاست روابط عمومی

صفارزاده، طاهره - ریاست دانشگاه و مترجم قرآن
 صفاری، مهری - دکترای زراعت
 ضرابی، ملوک - آهنگ ساز
 طالقانی، اعظم - نماینده مجلس شورای ملی
 طاهریان، طاهره - معاون ورزشی معاونت ریاست جمهوری
 طباطبایی دیبا، عزت - مروج خانه‌داری در روستا
 عبادی، شیرین - برنده جایزه صلح نوبل
 عظیمی، مهین دخت - نقاشی پشت شیشه
 علوی، ژاله - دوبلور
 عمید، مریم - ناشر روزنامه مصور
 فخر، آفاق - روزنامه نگار تبعیدی
 فخرالدوله - موسس سیستم تاکسیرانی
 فرامرزی، نگار - دریافت مدال در المپیاد زیست
 فرزام، فریده - والیبالیست
 فرزانه، یاسمن - دریافت مدال در المپیاد فیزیک
 فروغ‌الدوله - درویش
 فروهر، فخرالسلطنه - نویسنده تبعیدی
 فیروز، صفیه - مددکار
 قائم مقامی، عالمتاج - بکارگیری طبیعت بی جان در شعر
 قاجار، گوهر - ستاره شناس
 قنبری، مکرمه - زن منتخب سال ۲۰۰۰
 کابلی، فرزانه - مجری و مدرس حرکات موزون
 کاظمی، اقدس - راننده در قم
 کبیری، نیره - مربی ورزش
 کسرائی، گیلارد - کارشناس شبکه سوئیفت

کسمایی، شمس جهان - شاعر شعر نو
 کوبان، سیما - مدیر مسئول
 کیایی نژاد، سرور اعظم - دریافت دکترا در ۶۳ سالگی
 گرجستانی، ترگل - مدرس گلابدر
 گرجی، منیره - نماینده مجلس خبرگان
 گلستان، فخری - مدیر پرورشگاه پسران
 گنجی، پری یوش - طراحی موکت در خارج از کشور
 مالک، شهلا - تدوین مقررات شهرسازی
 ماه شرف، مستوره - خوشنویس و شاعر
 مجد اسکندری (فروهر)، پروانه - ترور سیاسی شد
 محرز، مینو - متخصص و کارشناس ایدز
 محروقی، زهرا - دریافت مدال در رشته تیراندازی (بعد از انقلاب)
 محمودی گیلانی، مهدیس - دفتردار
 مخملباف، سمیرا - جواترین فیلمساز و کارگردان
 مرعشی، ربابه - تشکیل کلاس برای زنان در منزل
 مستغنی، موچول و نصرت - ابداع‌کننده ۲۰ رشته هنری
 مشکوة، فریده - شرکت حمل و نقل سردخانه‌ای
 معظمی، نسرين - کاشف
 مقدم، معصومه - چتر باز
 مقیمی، فاطمه - موسس شرکت حمل و نقل بین‌المللی
 ملک، عذرا - والیبالیست
 منصوری، بیتا - فیلمبردار
 منوچهریان، مهرانگیز - سناتور
 منوچهری، فریده - والیبالیست
 موسوی، بشری (فاطمه) - مدل‌سازی هواپیما

مهمام، فصیح الملوک - خوشنویس
 مهدوی، مهری - تدوین اطلس ملی
 میرزاخانی، مریم - دریافت مدال در المپیاد ریاضی
 ناموس، بانو - موسس مدرسه در شیراز
 ناهیدی، فاطمه - آزاده
 نجف زاده، ربابه - معاون دادگستری
 نحوی، عفت الملوک - مدیرکل
 نراقی، درخشنده گوهر - تبدیل مسجد به مدرسه
 نشاط، شمس الضحا - دریافت مدال طلا از هاروارد
 وثاقتی، لیلا - رشته تیراندازی (بعد از انقلاب)
 والیه، حسن جهان خانم - والی
 وحدتی، سرور - والیالیست
 وحیدیان، اشرف - والیالیست
 وزیراف، بی بی خانم - موسس آموزشگاه
 وزیری قمر الملوک - حضور در صحنه
 هادی زاده، ژاله - والیالیست
 هاشمی، الهام - رشته تیراندازی (بعد از انقلاب)
 هاشمی رفسنجانی، فائزه - مدیر مسئول
 هوسپیان، بر سابه - کودکستان
 یزدی، ملیکه - مدیرکل قوه قضائیه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

عکس ها



آبکار، کلارا



پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.in

ابتکار، معصومه (نیلوفر)



ارفعی، تیمسار سرتیپ دکتر مرضیه



استکی، فریده



آصفی، آصفه



اعتصامی، پروین



انور، نادره



بامداد، بدرالملوک



بختیار، نسرين



برزین، پروین



برکشلی، آریانا



برکشلی، پری



بنی مهد رانکوهی، آدینه



بیانی، ملک زاده



پارسا، فرخ‌رو



پاشنگ، زهرا (ثریا)



پروین، مهیندخت



پزشک، فریفته



پوررنگ نیا، اکرم



تربیت، ہاجر



تریان، لیلی



تقی پور، لیلا



تیمورتاش، ایران‌دخت



جوادزاده، مهری



چوبک، میمنت

حسینی، منصوره





جواهریان، مهین



جهانیانی، شوکت ملک



دولت آبادی، صدیقہ



دولت‌شاهی، مهرانگیر



خلعتبری، فریده



خلیقی پور، کبری





سیاح، فاطمه



ریاحی، شہلا



سلطان بلاخی، معصومه



شکوفی، نسرين



صدراعظم نوری، زهرا



سیدزاده، ژاله



شریفی، فرزانه



صفارزاده، طاهره



صفاری، مه‌ری



میلوک، زورابی



ضیاع سیگارودی، طاهره



عالیپور، زھرہ



عزّدی، پوران‌دخت



عظیما، مهین دخت



پیشگام ایران علم



فراهانی، آذر



فردی، پری



فرزان، یاسمن



فرمانفرمایان، ستاره



فیروز، مریم



قنبری، مکرمه



کابلی، فرزانه



کاشانچی، نصرت الملوک



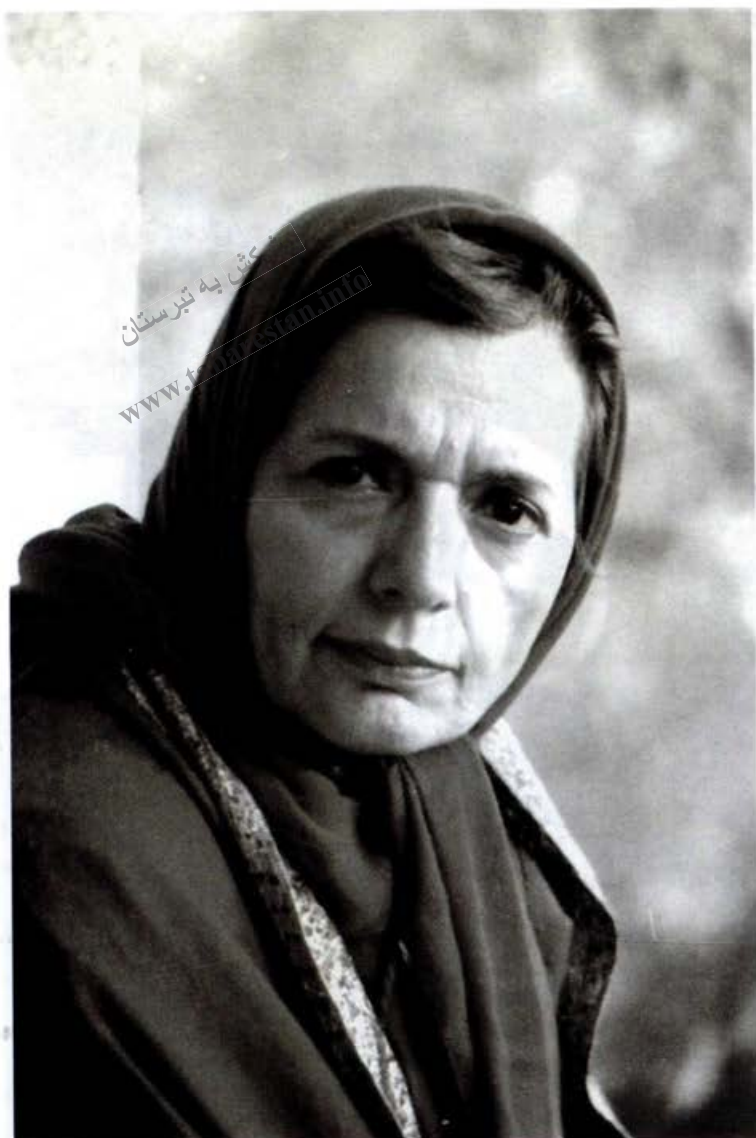
کاظمی، اقدس



کبیری، نیره



کیائی نژاد، سرور اعظم



گنجی، پری یوش



محرز، مینو



محروقی، زهرا



محمودی گیلانی، مهدیس



مخملیاف، سمیرا



مشکوة حضرتی، تاج الملوک



مشکوٰۃ، فریدہ



مقیمى، سیده فاطمه



موسوی، بُشری (فاطمه)



منوچهریان، مهرانگیز



منصوری، بیتا



مهدوی، مهري



نجف‌زاده، رویا



نحوی، عفت الملوک



نزهت نفیسی



وحیدیان، اشرف



وزیری، بدر آفاق



قمرالملوک وزیری



هاشمی، فائزه

ISBN: 984-405-466-0



9 789644 054662

۴۵۰۰ تومان

پیشگفتار به نورمحمد
www.taharokhan.com



تلاش